فصلنامه‌ی

سیاست خارجی

انتفاضه

نشریه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی
سال پانزدهم، بهار ۱۳۸۰، ۳۷۵ صفحه، ۶۵۰۰ ریال

مقاله‌ها

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

خلاصه و معرفی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در مهرماه ۱۳۶۲ تأسیس شده‌است. هدف اصلی از تأسیس این دفتر، تحقیق و مطالعه در مورد مسایلی است که به نحوی با سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارد. دفتر در اجرای این هدف، وظیفه‌ی خود می‌داند تا در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی و آنچه در حال حاضر روابط بین‌الملل و مباحث راهبردی خوانده می‌شود، به پژوهش و بررسی پردازد.

دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی در جهت انجام وظایف خود، دارای مراکز مطالعاتی متعددی است که هریک در حوزه جغرافیایی یا موضوعی خاصی به امر پژوهش مشغول هستند. نتایج طرح‌های مطالعاتی و تحقیقات انجام شده در دفتر، برحسب مورد، به صورت گزارش، مقاله و یا کتاب آماده شده و به شکلی شایسته در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد. هم چنین دفتر مطالعات به صورت مستمر اقدام به برگزاری همایش‌هایی در زمینه‌ی موضوعات مختلف بین‌المللی می‌نماید تا به این وسیله محققین کشور بتوانند بخشی از نتایج طرح‌های پژوهشی خود را در معرض قضاوت و بحث و نقد عموم قرار داده و نیز باب مباحثه و تبادل آرای معقول در زمینه‌ی سیاست خارجی همواره مفتوح نگاه داشته شود. متن سخنرانی‌ها و مباحث هر همایش به چاپ رسیده، با عنوان گزارش همایش در اختیار عموم قرار داده می‌شود.

فصلنامه‌ی سیاست خارجی به عنوان فصلنامه‌ی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با هدف پیشبرد ادبیات سیاست خارجی در کشور و نیز امکان ایجاد فضایی برای عرضه‌ی نظریات اندیشمندان و صاحب‌نظران علوم سیاسی و رشته‌های وابسته به آن منتشر می‌شود. در این مجله هم چنین از مُطالب تهیه شده توسط نمایندگی‌های جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور استفاده می‌گردد.

برای اشتراک مجله‌ی سیاست خارجی و دست‌یابی به دیگر مجلات و کتاب منتشره از سوی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به نمایشگاه‌ها و فروشگاه‌های مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه مراجعه و یا با صندوق پستی ۶۳۵۳-۱۵۸۷۵ و دورنگار: ۲۸۰۲۶۴۹ مکاتبه نمایید.

- مسؤولین فنی: زهرا توکلی

  مهین‌یزدان‌پناه

- حروفچین و صفحه آرا: مریم طیرانی

تذکر:

فصلنامه‌ی سیاست خارجی علاقه‌مند است مقاله‌های تحقیقی و ارزنده را با ضوابط و شرایط زیر منتشر نماید:

۱. مطالب فرستاده شده به هیچ عنوان مسترد نمی‌شود؛
۲. فصلنامه‌ی سیاست خارجی در ویرایش مقاله‌ها پذیرفته‌شده آزاد خواهد بود؛
۳. طول مقاله‌ها از ۲۵ صفحه‌ی دستنویس یا ۲۰ صفحه‌ی تایپ شده تجاوز ننماید؛
۴. متن مقاله بریک روی صفحه و با خط خوانا و با دو خط فاصله میان سطرها نوشته شده باشد؛
۵. متن‌اصلی مقاله‌های ترجمه‌شده و فهرست کامل منابع و مآخذ مقاله‌های تألیف شده (با مشخصات دقیق کتابشناسی آنها) پیوست مقاله باشد؛
۶. نام و نام خانوادگی و نشانی کامل و شماره‌ی تلفن نویسنده‌ی مقاله در پایان مقاله درج گردد؛
۷. خلاصه‌یی از مقاله‌ی ارسالی در صفحه‌ی جداگانه ضمیمه‌ی مقاله باشد.

* * *

نشانی دفتر فصلنامه: تهران، خیابان شهید دکتر باهنر، خیابان شهید آقایی، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، فصلنامه‌ی سیاست خارجی.

■ خلاصه‌ی مقاله‌ها

□ ماهیت انتفاضه و برخورد اسرائیل

□ ابعاد منطقه‌ای انتفاضه

□ ابعاد بین‌المللی انتفاضه

▣ سخنرانی‌های همایش "چشم‌انداز تحولات خاورمیانه"

▣ تحلیل‌ها و گزارش‌ها

▣ نقد و معرفی کتاب

▣ نمایه‌ی سال چهاردهم فصلنامه‌ی سیاست خارجی

خلاصه‌ی مقاله‌ها

اسرائیل و عمل‌گرایی فلسطینی

قیام مردم فلسطین در سرزمین‌های اشغالی حرکتی برنامه‌ریزی شده نبود. این حرکت که به طور خود جوش و کاملاً غیرمنتظره و در اثر یک تصادف جاده‌ای در غزه روی داد، هویت یارهبریت واقعی نداشت. انتفاضه اول فلسطین موفق به خارج ساختن اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی نشد اما فلسطینی‌ها از این انتفاضه رضایت داشتند چراکه جرات یافتند با دست خالی در برابر اسرائیل بایستند. این نوشتار ضمن بررسی انتفاضه اول، آثار و دست‌آوردهای آن را تشریح نموده و همچنین انتفاضه مسجدالاقصی را بررسی کرده و اهداف سیاسی آن را بر شمرده و موانع پیروزی انتفاضه جدید را ذکر می‌کند. در پایان نتیجه می‌گیرد که عملگرایی فلسطینی چنانچه بخواهد در تأمین حقوق حقه فلسطینی‌ها به پیروزی ختم شود قطعاً نیاز به وحدت و یکپارچگی درون فلسطینی دارد.

انتفاضه فلسطین:
۱۹۹۰-۱۹۷۸ و انتفاضه مسجدالاقصی، پژوهشی مقایسه‌ای و تحلیلی

تاریخ پایدار ملت فلسطین مشحون از خیزش‌های مردمی است و در این مسیر فرزندان سرافراز خود را با هدف باز پس‌گیری کشور وحقوق مشروع خویش فدا نموده است.در انتفاضه مسجدالاقصی ملت فلسطین همانند دیگر مبارزات به دفاع از سرزمین‌ها، کشور و حق خویش در ترسیم مسیر و برپایی حکومت فلسطین و پایتخت آن قدس شریف برمی‌خیزد.

در این پژوهش سعی شده است تا بحث تحلیلی و مقایسه‌ای میان انتفاضه فلسطین در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۷ و انتفاضه مسجدالاقصی که در پی دیدار شارون از مسجدالاقصی در سال گذشته میلادی رخ داد ارائه شود.

این تحلیل مقایسه‌ای پیرامون شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی است که انفجار انتفاضه اخیر را به دنبال داشته و موتور محرکه آن محسوب می‌شوه و بالاخره شامل نتایجی است که از آن به ثمر رسیده است.

سیر تحولات در انتفاضه دوم

نویسنده دراین مقاله سیر تحولات انتفاضه و روند پرفراز و نشیب آن را مورد بررسی قرار داده است.

مقاله پس از یک مقدمه به مقایسه و تفاوت انتفاضه اول و دوم پرداخته و در ۷ قسمت ابعاد داخلی و برون مرزی انتفاضه را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهد. در بخش دیگر علل و پیش زمینه‌های دور جدید انتفاضه مورد بحث قرار گرفته و دراین راستا اجلاس شرم‌الشیخ، مذاکرات طابا و انتخابات اخیر اسرائیل مورد بحث قرار گرفته است.

بخش‌های دیگر این مقاله به مناسبات امریکا و اسرائیل در تحولات اخیر خاورمیانه (رقابت جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها و احزاب لیکود و کارگر) و موضع سازمان ملل، اتحادیه اروپا، کنفرانس اسلامی و اتحادیه عرب، اختصاص یافته است.

تروریسم یهودی یا صهیونیستی: تهدیدی دائمی علیه صلح

سالهاست محافل علمی و سیاسی و دستگاه‌های تبلیغاتی غرب (به ویژه ایالات متحده امریکا) تروریسم بین‌الملل را عمدتاً به گروه‌های اسلامی به خصوص گروه‌های فلسطینی و لبنانی نسبت می‌دهند. این درحالی است که اعمال خشونت‌آمیز گروه‌های صهیونیستی از سال‌ها قبل از تشکیل دولت صهیونیستی، و نیز اقدامات خشن و سرکوبگرانه رژیم صهیونیستی که مصداق کامل تروریسم بوده، همواره نادیده گرفته شده است. این مقاله ضمن بررسی اعمال تروریستی گروه‌های تندروی یهودی در سال‌های اخیر و نیز با ذکر نمونه‌هایی از اقدامات تروریستی صورت گرفته توسط گروه‌ها، قبل و بعد از تأسیس اسرائیل، نشان می‌دهد که تروریسم صهیونیستی- یهودی و افراطی‌گری یهودی، پدیده‌ای بسیار خطرناک و تهدیدی جدی علیه صلح و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی می‌باشد.

بررسی ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی انتفاضه فلسطین

موضوع انتفاضه هم اکنون با اهمیت‌ترین مسأله و بحث در صحنه خاورمیانه می‌باشد. فهم دقیق تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیر این تحولات بر انتفاضه در دو دههٔ گذشته (۲۰۰۰-۱۹۸۰) محور اصلی این مقاله است.

هرچند کمپ دیوید نقطه شروع برای مذاکرات صلح میان اعراب و اسرائیل محسوب می‌شود، معهذا یک دهه طول کشید تا جنگ ایران و عراق شکست عراق در کویت و فروپاشی بلوک شرق، عرب‌ها را متقاعد کند که به روند صلح با اسرائیل در اجلاس تاریخی مادرید، بپیوندند.

در اواخر همین دهه است که انتفاضه به عنوان یک عامل تعیین کننده منطقه‌ای ظهور کرد.

در دهه دوم خاورمیانه شاهد یکه تازی‌ها و فزونخواهی‌های امریکا و اسرائیل قرار گرفت. در همین زمان واشنگتن و تل‌آویو با نشان دادن سراب صلح به اعراب، به اهداف منطقه‌ای خود دست یافتند.

نتیجه این امر ادامه اشغال، سرکوب و تحقیر برای فلسطینی‌ها بود که عکس‌العمل طبیعی آن در انتفاضه دوم بروز کرده است.

نقش و جایگاه اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه

سیاست اروپا در خاورمیانه به ویژه درخصوص مناقشهٔ اعراب و اسرائیل به تناسب تحت تأثیر دو عامل اصلی یکی ملاحظات اقتصادی به ویژه دسترسی به نفت و قیمت آن و دوم ملاحظات سیاسی به ویژه درجه و میزان درگیری امریکا در روند صلح اعراب- اسرائیل و درجهٔ فشار اعراب بوده است.

اتحادیه اروپا در پیشبرد حل و فصل وضعیت خاورمیانه فعال بوده و دراین خصوص اعلامیه ونیز در سال ۱۹۸۰ مهم‌ترین بیانیه اتحادیه اروپا بوده است. ولی علیرغم اعلامیه‌هایی که درخصوص وضعیت جاری بین اسرائیل و فلسطینی‌ها صادر شده است، اتحادیه اروپا تا بعد از موافقتنامه‌های اسلو که در سال ۱۹۹۳ میلادی امضا شد هیچ نقش واقعی وعملی درخاورمیانه نداشته است.

انتفاضه فلسطین و سیستم بین‌المللی: از جنگ سرد تا جهانی شدن

دراین مقاله به رابطه محیط بین‌المللی و بازیگران بومی یعنی فلسطینی‌ها در دهه‌های گذشته به طور عام و به رابطه محیط بین‌الملل و انتفاضه در مدت اخیر به طور خاص توجه می‌شود و در این عرصه سه پرسش قابل طرح است:

۱. مسأله فلسطین در دوران جنگ سرد چگونه ارتباطی با سیستم بین‌المللی داشته است؟

۲. پایان جنگ سرد و آغاز مرحله جدیدی در روابط بین‌المللی مخصوصاً با توجه به پدیدهٔ جهانی شدن، رابطه بین فلسطین و انتفاضه و محیط بین‌المللی را چگونه متأثر ساخته است؟

۳. روند آینده این تعامل یعنی رابطه انتفاضه با محیط بین‌المللی چگونه به نظر می‌رسد؟

در پاسخ به این سؤالات، در این مقاله روشن خواهد شد:

اولاً در دوره جنگ سرد، قضیه فلسطین به نحو عمیقی متأثر از وضعیت رقابت‌های جهانی قرار گرفته و در مجموع جنگ سرد برای آرمان فلسطین منفی بوده است.

ثانیاً پایان جنگ سرد، نقش بازیگران بومی و فلسطینی را بیشتر کرده و به‌رغم ابعاد منفی جهانی شدن امکانات به وجود آمده ناشی از ارتباطات بین‌المللی به نحو مثبتی به آرمان انتفاضه کمک کرده است و دیگر انتفاضه فقط مسأله‌ای بومی نیست، بلکه انتفاضه، انتفاضه‌ای جهانی است.

ثالثاً به نظر می‌رسد که این روند در آینده به‌رغم سختی‌های فراوان راه مبارزه، بیشتر به نفع انتفاضه و فلسطینی‌ها عمل کند و دقت فلسطینی‌ها و علاقمندان به آرمان‌های آن‌ها به محیط بین‌المللی می‌تواند در سرنوشت نهائی مؤثر باشد.

سیاست خارجی امریکا و انتفاضه اول و دوم فلسطین

سیاست امریکادر قبال فلسطین براساس این نگرش شکل گرفته است که ضرورت اساسی بر مذاکرات بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها وجود دارد. امریکایی‌ها مذاکره را در قالب گفت و شنود دو گروهی می‌دانند که با هم اختلاف دارند و در کنار هم زندگی می‌کنند و از حقوق یکسان برخوردارند. در این جهت امریکا سعی در ایجاد راه حل‌های خلاق و بدیع برای

حل مشکل فلسطین می‌کند زیرا در صدد پیداکردن راه حلی است که محور سیاست امریکا در منطقه یعنی ایجاد و حفظ ثبات را تحقق بخشد. این نوشتار ضمن ارائه تصویر کلی از سیاست خارجی امریکا در قبال انتفاضه فلسطین سیاست خارجی مبتنی بر "اخلاق موقعیتی" در رابطه با مسأله فلسطین و نگرش جدید به موضوع فلسطین به عنوان قلب بحران را تشریح نموده و انتفاضه اول و تحلیل تدریجی تفاوت‌های ماهوی و سیاست مبتنی بر تبدیل تهدیدها به فرصت‌ها و بالعکس و واقع‌گرایی انفعالی و ایده‌آلیسم انفعالی را مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین راه حل جمعیتی برای مشکل ارضی، واکنش امریکا و انتفاضه دوم و واقعیات جدید منطقه را متذکر می‌شود. و در پایان نتیجه‌گیری می‌کند که بهترین راه برای فلسطینی‌ها این است که دریابند چگونه می‌توانند از منافع خود و دیگر کشورهای عرب در جهت تعدیل سیاست‌های امریکا در رابطه با نیازهای فلسطینی‌ها بهره برند.

چرا امریکا به اسرائیل کمک می‌کند

اصولاً در این که، کمک‌های بی‌دریغ ایالات متحدهٔ امریکا به اسرائیل بر چه مبنایی استوار است؟ چه اهدافی در پس پردهٔ آن است؟ و انگیزهٔ وعلل آن چیست؟ نظریات و پاسخ‌های متفاوتی گفته شده است. در این نوشتار سعی بر آن است تا به اجمال چهار پاسخ زیر بررسی و تحلیل شود:

- نفوذ لابی یهود بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا
- تعهد اخلاقی امریکا و حمایت از "دموکراسی برای بقا"
- زمینه‌های تاریخی و ارزش‌ها و فرهنگ مشترک
- منافع ایالات متحده امریکا در حمایت از اسرائیل

در پایان نگارنده به این نتیجه رسیده است که نظریه آخر- یعنی منافع ملی امریکا محور و جوهر کمک‌های آن کشور به اسرائیل است- به دلایل متعدد بار و وزن بیشتری نسبت به سایر پاسخ‌ها می‌تواند داشته باشد و لذا صائب‌تر است.

انتفاضه و حقوق بین‌المللی: ضرورت‌ها و امکان‌ها

اگرچه در نیم قرن گذشته، مسأله فلسطین به طور اخص و ستیزه اعراب و اسرائیل به طور اعم از جوانب مختلف مورد مطالعه قرار گرفته است، اما توجه به ابعاد حقوقی مسأله فلسطین و مطالعه موضوعاتی چون حق تعیین سرنوشت برای فلسطینیان، حق بازگشت برای فلسطینیان، جوانب حقوقی اشغال سرزمین و رعایت حقوق بشر براساس مجموعه‌ای از اصول و مستندات معتبر بین‌المللی حائز اهمیت است.

در همین راستا در این مقاله، فعالیت‌های رژیم اسرائیل در جریان انتفاضه دوم از دیدگاه حقوق بین‌الملل مورد مطالعه قرار گرفته است؛ زیرا که رژیم صهیونیستی در تحولات اخیر سرزمین‌های اشغالی با توسل به سلاح‌های مدرن و با شیوه‌هایی چون قتل، شکنجه، آزار و اذیت اقدام به نقض بسیاری از قواعد عرفی و معاهده‌ای حقوق بین‌الملل به ویژه حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر نموده است. این مقاله با مدنظر قرار دادن وضعیت رژیم اسرائیل در کنوانسیون‌های بین‌المللی، به ویژه کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، به بررسی فعالیت‌های این رژیم پرداخته است.

یادداشت سردبیر

انتفاضه از عمده‌ترین رخدادها، پدیده‌ها و جریان‌های جدی در تاریخ معاصر خاورمیانه و بلکه جهان است. در طی بیش از صد سالی که از جنبش صهیونیستی می‌گذرد و بعد از بیش از پنجاه سال از تأسیس رژیم صهیونیستی، انتفاضه اول ودوم فلسطین در مقایسه با سایر رخدادها جایگاه ویژه‌ای دارند. هردوی این خیزش‌ها، هم از نظر ساختار اجتماعی و سیاسی و هم از نظر اسلوب و شیوه‌های مبارزاتی، ناظران امور خاورمیانه را متحیر و متعجب ساخته‌اند و بسیاری از پیش‌بینی‌های قبلی در مورد سرنوشت منازعه اعراب و اسرائیل را دستخوش تغییر ساخته‌اند.

انتفاضه نه فقط از نقطه نظر سیاسی، حادثه‌ای بزرگ در خاورمیانه می‌باشد، بلکه از نظر علمی و پژوهشی موضوعی درخور توجه، دقت و تعمق است. سرنوشت نهایی سیاست بین‌الملل، به نحو شگفت‌انگیزی با تحولات پرآشوب خاورمیانه گره خورده است و سرنوشت خاورمیانه رابطه تنگاتنگی با چگونگی روند انتفاضه دارد.

با عنایت به برجستگی تحول انتفاضه دوم از نظر آرمانی- سیاسی و علمی، جناب آقای سیدصادق خرازی، معاونت محترم آموزشی و پژوهشی وزارت امور خارجه پیشنهاد کردند که دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، شماره ویژه‌ای از فصلنامهٔ سیاست خارجی را به بررسی مسأله انتفاضه اختصاص دهد.

به رغم کمی فرصت، تازه بودن انتفاضه دوم و کمبود منابع تحقیقاتی لازم و دیگر پیچیدگی‌های مربوط به نگارش، ویرایش و چاپ فصلنامه، همکاران دفتر مطالعات در زمینه شماره ویژه تلاش قابل تقدیری به خرج دادند و اساتید و پژوهشگران نیز مشارکت شایانی داشتند.

از نظر مفهومی، در میان انبوه موضوعات مربوط به انتفاضه و فلسطین، سه پرسش شکل دهنده مقالات این شماره ویژه می‌باشد:

۱. ماهیت انتفاضه چیست؟ به عبارت دیگر چگونگی شکل‌گیری انتفاضه و سیر تحول آن چگونه بوده است؟
۲. پی‌آمدهای منطقه‌ای آن کدامند؟ و بازتاب‌های منطقه‌ای آن را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟
۳. از نظر بین‌المللی و نیروهای فرامنطقه‌ای، انتفاضه را چگونه می‌توان دید؟

مقالات متعدد این شماره در مسیر پاسخگوئی به این سؤالات، مجموعه‌ای از اطلاعات و داده‌های سیاسی به همراه تحلیل‌های مختلف عرضه می‌کنند. به علاوه تمام گزارش‌ها و معرفی کتاب‌های این شماره به مسأله انتفاضه و فلسطین اختصاص دارد. آنچه شایان ذکر است این که تمامی مقالات، گزارش‌ها و نقدها منعکس کننده نظرات شخصی محققان و پژوهشگران داخلی و خارجی و به نوبه خود منعکس کننده رنگارنگی در نحوه نگرش به مسأله فلسطین می‌باشد.

همچنین باید افزود: در این شماره ویژه، مجموعه پیام‌های جناب آقای خاتمی، رئیس محترم جمهور و جناب آقای دکتر خرازی وزیر محترم امور خارجه خطاب به شرکت کنندگان همایش بین‌المللی "چشم‌انداز تحولات خاورمیانه" که در تاریخ ۷۹/۸/۲۹ در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی برگزار گردید، درج شده‌اند. گزیده‌ای از مقالات مقامات ایرانی و پژوهشگران ایرانی و خارجی در این همایش نیز منعکس شده است.

در اینجا شایسته است ضمن تشکر از همگی همکارانم از سه نفر با ذکر نام یاد کنم. مرحوم فریدون ظلی‌پور رئیس سابق مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است که دز راه‌اندازی همایش بین‌المللی چشم‌انداز تحولات خاورمیانه سهم به سزائی داشت و متأسفانه در حین انجام وظیفه و در شب قبل از کنفرانس بدرود حیات گفت. آن مرحوم، دیپلماتی ماهر، همکاری صدیق و مردی شریف بود. یاد او برای همیشه در وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران و دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی زنده خواهد بود و تلاش او برای ایجاد فهم مشترک بین دنیای عرب و ایران به یاد ماندنی است.

جناب آقای مجتبی فردوسی پور رئیس فعلی مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه عربی و سرکار خانم زیبا فرزین‌نیا رئیس اداره نشریات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی که در تدوین و تکمیل این شماره ویژه انتفاضه تلاش خاصی داشته هر دو مایه مباهات بوده و اقدام آنها قابل تقدیر می‌باشد.

اسرائیل و عمل‌گرایی فلسطینی

محمدرضا ملکی[۱]

مقدمه

در هشتم دسامبر ۱۹۸۷، در اثر تصادف یک کامیون اسرائیلی با وسیله نقلیه حامل کارگران فلسطینی در حوالی اردوگاه جبلیه در غزه چهار نفر از اعراب فلسطینی کشته و تعدادی زخمی شدند.[(۱)] این حادثه موجب برپایی تظاهرات گسترده‌ای شد، به خصوص اینکه این شایعه قوت گرفته بود که حادثه مذکور اقدامی از پیش طراحی شده به خاطر تلافی قتل یک سیاستمدار اسرائیلی در ششم دسامبر در غزه بوده است.[(۲)]

روز بعد از واقعه، تظاهرکنندگان فلسطینی ساکن غزه جاده‌ها را مسدود کردند و با سوزاندن لاستیک اتومبیل به پرتاب سنگ، کوکتل مولوتف و میله‌های آهنی به‌طرف نیروهای اسرائیلی مبادرت کردند. در دهم دسامبر، دامنه این تظاهرات به اردوگاهی نزدیک نابلس در ساحل غربی کشیده شد. در شانزدهم دسامبر نیروهای مخصوص ضدشورش اسرائیلی به مقابله با تظاهرکنندگان پرداختند. تعداد زیادی از سربازان اسرائیلی به نوار غزه اعزام شدند و تلاش کردند که ناآرامی فزاینده را سرکوب نمایند.

دو روز بعد، پس از اتمام نماز جمعه، جوانان فلسطینی بعد از خروج از مساجد در غزه با

---

۱. دکتر محمدرضا ملکی، پژوهشگر ارشد سیاسی و مدرس دانشگاه است.

نیروهای اسرائیلی در نبردهای خیابانی درگیر شدند. تعدادی عرب فلسطینی دیگر در این درگیری‌ها کشته و جمع زیادی مجروح شدند. نیروهای اسرائیلی به بیمارستانی در غزه یورش بردند، دهها عرب فلسطینی را زخمی و تعداد کثیری از آنها را دستگیر کردند، حتی پزشکان و پرستاران بیمارستان را که سعی کرده بودند از بیماران مراقبت کنند مورد ضرب و شتم قرار دادند... به این ترتیب در ظرف ده روز انتفاضه یا قیام شکل گرفت. چون مبارزه فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها عمدتاً با استفاده از سنگ بود این حرکت یا قیام، به قیام سنگ نیز معروف شد.

۲- انتفاضه اول - مبارزه بدون برنده

قیام مردم فلسطین در سرزمین‌های اشغالی حرکتی بدون برنامه بود. این حرکت که به‌طور خودجوش و کاملاً غیرمنتظره و در اثر یک تصادف جاده‌ای در غزه روی داد، هویت یا رهبریت واقعی نداشت و حتی اهداف مشخصی را نیز دنبال نمی‌کرد. ظهور آن همانند بازشدن یک ورم و غده چرکین بود که در بستر روابط تیره و تار میان دو دسته از مردم یعنی فلسطینی‌ها و یهودیان، به مرز و آستانه تعفن رسیده بود.[۴]

در مراحل اولیه این قیام، اسرائیل سعی کرد که به آن به عنوان یک حادثه محلی، که نباید آن را جدی تلقی کرد، نگاه کند، لذا آن کشور به ارزیابی مجدد موقعیت و تغییر اساسی در سیاست خود نپرداخت. چرا که به ادعای اسرائیل، حاکمیت آن کشور در سرزمین‌های اشغالی و کنترل اسرائیل بر جمعیت فلسطینی همیشه خدشه‌ناپذیر بوده و استمرار خواهد داشت، لذا تأکید اسرائیل تنها بر این بود که چطور با تظاهرکنندگان، با سنگ‌اندازها و سایرین برخورد نماید.[۵]

اما وسعت قیام در مراحل بعدی و شدت خشونت اسرائیلی‌ها و به خصوص سیاست رابین در برخورد شدید با تظاهرکنندگان موسوم به سیاست «شکستن استخوان‌ها» که وحشیانه و دارای آثار عکس بود[۶] و انعکاس این رویدادها توسط وسایل ارتباط جمعی به سراسر جهان موجب شد که همدردی‌های بین‌المللی با فلسطینی‌ها بیشتر شود، مسأله‌ای که اسرائیل هرگز قبلاً در آن باره اندیشه نکرده بود، و لذا مقابله با ابراز همدردی‌های وسایل ارتباط جمعی بین‌المللی درباره فلسطینی‌ها در دستور کار اسرائیل قرار گرفت.

به رغم نیروهای زیادی که اسرائیل به سرزمین‌های اشغالی اعزام کرده بود، آن کشور

موفق نشد که انتفاضه را به‌طور کامل سرکوب کند. در این مورد برخی جناح‌ها در اسرائیل چنین استدلال می‌کردند که این معضل از طریق نظامی قابل حل نیست و تنها باید از طرق و با وسایل سیاسی رفع و رجوع شود، با این وجود به رغم این هشدارها دولت اسرائیل به این نحو عمل نکرد و در نتیجه انتفاضه در دو بُعد مبارزه نظامی و وسائل ارتباط جمعی[8] اسرائیل را تا تابستان ۱۹۹۲ یعنی پایان انتفاضه اول[9] به چالش فرا خواند.

۲ـ۱- آثار انتفاضه اول

در شرایطی که خسارات وارده بر اسرائیل در طول انتفاضه اول به خصوص سال اول در مقام مقایسه با فلسطینی‌ها اندک بود، خسران دیدگان واقعی ساکنان فلسطینی سرزمین‌های اشغالی بودند. مقابله هر روزه آنها با نیروهای نظامی و امنیتی اسرائیل ضررهای جانی و مالی فراوانی را به آنها وارد آورد و آزادی آنها را به چالش فرا خواند. بسیاری از فلسطینی‌ها در طول انتفاضه اول کشته و یا زخمی شدند و هزاران نفر از آنها به زندان افتادند.[10] یک گزارش هزار صفحه‌ای که از طرف شعبه سوئدی صندوق نجات کودکان در این‌باره تهیه شده بود اسرائیل را به خشونت شدید علیه نوجوانان فلسطینی متهم کرد. برطبق آن گزارش، بیش از ۶۰ هزار نفر از نوجوانان و جوانان فلسطینی مورد معالجه به خاطر جراحات وارده قرار گرفتند که حداقل ۶۵۰۰ نفر از آنها زخم ناشی از گلوله داشتند.[11] اما ضرر عمده فلسطینی‌ها جنبه اقتصادی داشت که آن فروپاشی اقتصاد محلی و کاهش قابل توجه در تعداد فلسطینی‌های شاغل در اسرائیل بود که بنیان اقتصاد فلسطینی را در هم ریخته بود. گفتنی است که تجارت و اشتغال در اسرائیل در بیست و پنج سال گذشته، یک منبع عمده درآمد ملی فلسطینی‌ها در ساحل غربی و نوار غزه بوده است.[12]

اما لطمات وارده به اقتصاد اسرائیل نیز قابل توجه بود. از اوایل فوریه ۱۹۸۸، هزینه‌های اضافی نیروهای نظامی در سرزمین‌های اشغالی روزانه به رقم ۵ میلیون دلار رسید. ضررهای وارده به بخش تجاری سنگین‌تر بود و ماهانه به ۱۹ میلیون دلار می‌رسید. به خاطر عدم حضور کارگران فلسطینی در بخش صنایع ساختمانی اسرائیل و مزارع کشت مرکبات این بخش‌ها تقریباً برای مدت شش‌ماه اولیه قیام فلج شده بود. تا نیمه اول سال ۱۹۸۸ درآمد حاصل از توریسم ۵۰ درصد کاهش یافته بود.

همچنین بنا به گزارش بانک اسرائیل در پایان سال ۱۹۸۸، تحریم فلسطین برای اسرائیل رقمی معادل ۶۵۰ میلیون دلار ضرر صادرات ازجمله صادرات به بازار آن منطقه را در بر داشت.[۱۳] درضمن بنا به گزارش روزنامه وال استریت ژورنال به نقل از منابع اسرائیلی، زیان وارده به اسرائیل در زمینه رشد تولیدات به یک میلیارد دلار و هزینه نظامی برای سرکوب انتفاضه در دو سال اول قیام ۶۰۰ میلیون دلار بالغ گردید.[۱۴]

۲ـ۲- دستاورد انتفاضه اول

انتفاضه اول فلسطین موفق به خارج ساختن اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی و یا پایان‌دادن به وابستگی اقتصادی فلسطینی‌ها به اسرائیل نشد.[۱۵] به تدریج نیز وسایل ارتباط جمعی بین‌المللی، اخبار مربوط به انتفاضه اول را از صدر اخبار خود خارج ساختند، چراکه سایر رویدادهای بین‌المللی ازجمله فروپاشی شوروی سابق و دیوار برلین جای اخبار مربوط به انتفاضه اول را پر کرده بود. معذالک فلسطینی‌ها از این انتفاضه با احساس توأم با رضایت بیرون آمدند. چراکه در یک دوره مبارزه پنجاه ساله، آنها بدون دریافت هیچ‌گونه کمکی از دولت‌های عرب منطقه این جرأت و جسارت را یافتند که با دست خالی در برابر اسرائیل و نیروهای آن بایستند.[۱۶] داود کوچک عصر حاضر یعنی نوجوان فلسطینی سنگ به دست شجاعانه در مقابل جالوت زمانه یعنی اسرائیل تا دندان مسلح و قدرتمند ایستاده بود و مبارز می‌طلبید.[۱۷] این قیام نتیجه دیگری را هم برای فلسطینی‌ها رقم زد و آن این بود که انتفاضه که به تنهایی توسط ساکنان فلسطینی سرزمین‌های اشغالی شکل گرفت و انجام شد موفق گردید شرم حاصل از شکست فلسطینی‌ها در لبنان را بزداید.

حرکت انتفاضه اول در مقابل رهبریت سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تونس را با یک چالش جدیدی روبرو کرد. اینکه چطور آنها بتوانند کنترل دوباره خود را بر تمام مردم فلسطین به دست آورند، از چالش‌های فراروی آن سازمان گردید. لذا تغییر راهبردها از سوی سازمان آزادی‌بخش فلسطین ضروری تشخیص داده شد. از این‌رو یک‌سال بعد از شروع انتفاضه بود که شورای ملی فلسطین علناً و صریحاً بعد از گذشت چهل سال تصمیم خود را دائر بر پذیرش قطعنامه شماره ۱۸۱ سال ۱۹۴۷ مجمع عمومی سازمان ملل، که خواهان یک راه حل سیاسی

براساس تقسیم فلسطین به دو دولت جداگانه بود، اعلام کرد[۱۸] و ضمناً با تصمیم تاریخی خود در نوامبر و دسامبر ۱۹۸۸ بر پذیرش قطعنامه‌های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت و شناسائی موجودیت اسرائیل صحه گذارد.[۱۹]

از طرف دیگر، انتفاضه اول موجب شد که اسرائیلی‌ها نیز در مواضع خود تجدیدنظر نمایند. شش‌ماه بعد از تصمیمات شورای فلسطین، دولت اسرائیل نیز با یک برنامه چهار قسمتی برای فرایند سیاسی صلح به میدان آمد. این برنامه که در آوریل ۱۹۸۹ مطرح شد خواستار اجرای توافق کمپ دیوید و برقراری صلح با دولت‌های عربی بود. برنامه مذکور همچنین خواستار تلاش هماهنگ برای حل مسأله آوارگان فلسطینی، که کماکان در اردوگاه‌ها در ساحل غربی و نوار غزه زندگی می‌کردند، شده بود. سرانجام این طرح خواهان انجام انتخابات در مناطق اشغالی با هدف انتخاب نمایندگانی برای مذاکره با اسرائیل بود.[۲۰]

دو سال بعد، جنگ دوم خلیج فارس آغاز شد. جنگ دوم خلیج فارس و اشتباه بزرگ فلسطینی‌ها در حمایت از صدام حسین، آخرین ضربه‌ای بود که فلسطینی‌ها را مجبور نمود که در مبارزه با اسرائیلی‌ها به راه‌حل‌های سیاسی تن در دهند.[۲۱] این جنگ یادآور تحول و دگرگونی در سیاست مدیترانه‌ای، زخم‌پذیری اسرائیل در برابر حملات موشکی و محدودیت‌های قدرت و توانایی نظامی اسرائیل نیز بود. حملات موشکی عراق گرچه دارای خسارات محدودی بود، اما خسارات و آثار اقتصادی وارده به اسرائیل بالا بوده و تقریباً برای چند هفته اسرائیل را فلج کرده بود. جنگ خلیج فارس یک نقطه عطفی در دیدگاه اسرائیل به محیط خاورمیانه تلقی شد. مهمترین تغییر در موازنه راهبردی اسرائیل، فروپاشی اتحاد شوروی بود. سقوط امپراتوری شوروی از سوی رهبران اسرائیل به عنوان یک محیط جدید بین‌المللی دیده شد و درها به‌روی صلح در خاورمیانه گشوده شد. این تحولات موجب تقویت این درک در بعضی کشورهای عرب گردید که اسرائیل را به عنوان یک واقعیت خاورمیانه‌ای بپذیرند،[۲۲] تحولاتی که آثار خود را به روی فلسطین و نیز انتفاضه می‌گذاشت. این تحولات چنانچه دیدیم نهایتاً به کنفرانس صلح مادرید و توافقات بعدی منتهی شد.

در این میان مبارزان فلسطینی (اعضای حماس و جهاد اسلامی و دیگران) با انجام یک سلسله بمب‌گذاری‌های انتحاری در اسرائیل تلاش می‌کردند که توافقات سازمان آزادی‌بخش

فلسطین و اسرائیل را از مسیر خارج نمایند. یاسر عرفات رئیس حکومت خودگردان فلسطین حالا به طور کلی سیاست خود را عوض کرده بود. او چاره‌ای جز سرکوب حرکت‌های مخالف روند صلح نداشت.(۲۳) لذا قیام انتفاضه که می‌رفت بُعد جدیدی به مبارزات چند دهه فلسطینی‌ها با اسرائیل بدهد با کنفرانس مادرید و توافقات بعدی و تشکیل حکومت خودگران فلسطین تقریباً متوقف می‌شود. در پس این تحولات بود که مرکز ثقل سیاست فلسطینی به مناطق اشغالی منتقل شد. از آن پس بود که فلسطینی‌ها در مقابل فلسطینی‌ها قرار گرفتند، تا آنجا که مردم فلسطین پس از اسلو حکومت خودگران را حتی به صورت چماقی بالای سر خود دیدند. البته حکومت خودگردان خود را ناچار به اعمال این‌گونه روش‌ها و سیاست‌ها می‌دید. زیرا که مبارزه با فلسطینی‌ها پیش‌شرط تداوم مذاکرات با اسرائیل بود.

به رغم خاموشی انتفاضه اول، سیاست حکومت خودگردان در برخورد با مبارزان فلسطینی طبق توافقات با اسرائیل ادامه یافت. معذالک روش‌ها و سیاست‌های برخورد حکومت خودگردان نظر اسرائیل و افکار عمومی آن را تأمین نمی‌کرد و لذا این امر در درون اسرائیل نیز آثار خود را بر جای گذارد و موجب شد که رأی‌دهندگان اسرائیلی نخست وزیر دست‌راستی را انتخاب کنند تا به مسأله برخورد با فلسطینی‌ها شدت بیشتری بدهد. لذا دیدیم که رأی‌دهندگان یهودی حمایت خود را از نامزد حزب کارگر یعنی شیمون پرز گرفتند و آن را به نامزد حزب لیکود یعنی بنیامین نتانیاهو دادند.

در دوران نخست وزیری نتانیاهو در اسرائیل، ضمن آنکه سیاست برخورد با مبارزان فلسطینی شدت بیشتری یافت، در پیگیری فرایند صلح که حکومت خودگردان فلسطین با دولت قبلی در اسرائیل دنبال می‌کرد، خلل و وقفه ایجاد شد. زیرا که دولت دست‌راستی جدید خود را متعهد به سیاستی کاملاً متفاوت با سیاست دولت کارگر در قبال فرایند صلح می‌دانست. محورها و سیاست دولت بنیامین نتانیاهو پیام روشن زیر را به فلسطینی‌ها می‌داد:(۲۴)

الف) هیچ پیشرفتی در فرایند صلح رخ نخواهد داد تا زمانی که حکومت خودگردان به تعهدات خود عمل نماید. تعهد آنها برخوردی همه‌جانبه با مبارزان فلسطینی و حذف تروریسم است.

ب) دولت اسرائیل قصد آن را ندارد که انتظارات فلسطینی‌ها را که دولت کارگر قبلی

نسبت به آن توافق کرده است، برآورده سازد. به خصوص که دولت دست‌راستی کاملاً با اندیشه تشکیل یک دولت فلسطینی به عنوان نتیجه نهایی مذاکرات صلح مخالف است و سرزمین‌هایی را که اسرائیل به فلسطینی‌ها منتقل می‌کند از ۵۰ تا ۶۰ درصد ساحل غربی تجاوز نخواهد کرد. به‌علاوه در مورد اورشلیم (قدس) اسرائیل به هیچ‌وجه حاضر به دادن امتیاز نیست.

ج) برای ترغیب فلسطینی‌ها به قبول پارامترهای جدید سیاست دولت اسرائیل و تطبیق با آن، اسرائیل از اعمال فشارهای جدی به فلسطینی‌ها در شکل فشار اقتصادی و اعزام نیرو به سرزمین‌های خودمختار فلسطین خودداری نخواهد کرد.[۲۵]

این شرایط و وضعیت روابط اسرائیل و فلسطینی‌ها را به مرحله جدید و حساسی رساند. مذاکرات با فلسطینی‌ها در هاله‌ای از عدم اعتماد متقابل و سوءظن فرو رفته بود و مبارزه فلسطینی‌ها و شرایط داخلی اسرائیل بار دیگر موجب شد تا جناح کارگر در مبارزه بر رقیب دست‌راستی پیروز شود و نخست وزیری اسرائیل به باراک برسد، زیرا که در سال ۱۹۹۶ اسرائیلی‌ها احساس می‌کردند که پرز در قضیه صلح خیلی بخشنده عمل می‌کند و اسرائیلی‌ها را در برابر خسارات فزاینده ناشی از حملات تروریستی قرار می‌دهد.[۲۶] لذا او را انتخاب نکردند اما در ۱۷ مه ۱۹۹۹ آنها با انتخاب باراک، نتانیاهو را به خاطر دفع‌الوقت کردن در امر مذاکرات صلح مجازات نمودند.[۲۷]

۳. انتفاضه مسجدالاقصی ـ احیای مبارزات

بی‌نتیجه ماندن مذاکرات صلح اسرائیل در دوران نخست‌وزیری باراک با حکومت خودگردان فلسطین در کمپ دیوید[۲۸] ضمن آنکه موجب خاتمه دادن به حیات سیاسی باراک در اسرائیل و انتخاب آریل شارون به نخست وزیری گردید خود از عوامل عمده احیای انتفاضه دوم بود که بستر و زمینه سیاسی ـ روانی لازم را در فلسطین برای شروع مجدد این قیام فراهم کرد. نقش مقاومت اسلامی لبنان در خروج اسرائیل از جنوب آن کشور نیز مشوق و الگویی برای فلسطینی‌های درون سرزمین‌های اشغالی بود تا به تداوم مبارزه با اسرائیل به‌عنوان روشی عملی‌تر در احقاق حقوق حقه خود نگاه کنند. البته ورود آریل شارون رهبر حزب لیکود به همراه نمایندگان حزب لیکود در پارلمان اسرائیل و صدها مأمور امنیتی به محوطه حرم‌الشریف در ۲۸

سپتامبر ۲۰۰۰ با این ادعا که او حق دارد این منطقه را که از سال ۱۹۶۷ تحت کنترل اسرائیل بوده بازدید نماید[۲۹] مستمسکی به‌دست فلسطینی‌ها داد تا به قیام و مبارزه خود علیه اسرائیل شدت بیشتری بخشند و عملاً زمینه شکل‌گیری انتفاضه دوم، موسوم به انتفاضه مسجدالاقصی را فراهم سازند. سفر شارون در واقع جرقه‌ای بود که شعله وضعیتی را که به هرحال در آستانه انفجار بود برافروخت. اگر این جرقه زده نمی‌شد قطعاً جرقه دیگری خشم و قیام فلسطینی‌ها را برمی‌انگیخت.[۳۰] لذا این نظر که علت اصلی شروع انتفاضه مسجدالاقصی را نباید صرفاً در ورود شارون به محوطه مسجدالاقصی دانست از اعتبار بالایی برخوردار است.

روز بعداز این واقعه تظاهراتی در محوطه حرم‌الشریف صورت گرفت که موجب کشته شدن هفت فلسطینی[۳۱] و زخمی شدن تعداد کثیری از آنها شد. در اثر انتفاضه دوم که کماکان ادامه دارد تاکنون بیش از چند صد فلسطینی کشته و هزاران نفر مجروح و تعداد زیادی بازداشت شده‌اند. نسبت کشته‌شدگان فلسطینی به اسرائیلی تاکنون حدوداً ۱۵ به ۱ بوده است.[۳۲]

۳-۱- اهداف سیاسی انتفاضه مسجدالاقصی

اهداف سیاسی که فلسطینی‌ها در انتفاضه دوم دنبال می‌کنند دقیقاً همان است که در انتفاضه اول در پی آن بودند. فلسطینی‌ها امیدوارند که مبارزه و برخورد و خشونت را به دستاورد سیاسی تبدیل کنند. آنها ازجمله در پی تحقق موارد زیر می‌باشند:[۳۳]

- عقب‌نشینی اسرائیل تا مرزهای ژوئن ۱۹۶۷
- اجرای حق بازگشت آوارگان فلسطینی
- اعلام دولت مستقل فلسطینی

برای نیل به اهداف فوق، فلسطینی‌ها و حکومت خودگردان تلاش داشته و دارند که به مسألهٔ فلسطین از طریق استقرار نیروهای بین‌المللی برای حفاظت فلسطینی‌ها، که تاکنون از سوی اسرائیل و آمریکا قویاً رد شده است، و نیز جلب افکار عمومی جهان از طریق انتفاضه ابعاد بین‌المللی بدهند[۳۴] در مقابل حکومت دست راستی جدید به رهبری شارون تاکنون برخورد شدید را در برابر انتفاضه در پیش گرفته است و ضمناً هرگونه احیای مذاکرات با حکومت خودگردان را به خاموش کردن شعله‌های انتفاضه توسط حکومت خودگردان وابسته دانسته‌است.

تلاش‌های بین‌المللی هم چه در خاموش کردن شعله‌های انتفاضه، و چه در احیای مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها تا به حال بی‌نتیجه بوده است. لذا نیل به اهداف سیاسی فوق از طریق تداوم انتفاضه مسجدالاقصی در صورتی که از پشتوانه عملی و واقعی جهان عرب و اسلام برخوردار باشد و چالش‌های درون فلسطینی در صورتی که مرتفع شوند عملی است و در این حالت به موفقیت این قیام در رسیدن به بخشی از اهداف خود می‌توان امید داشت، در غیر این صورت تداوم انتفاضه تنها سرکوب بیشتر فلسطینی‌ها، فرسایشی شدن درگیری‌ها، به تعویق افتادن مذاکرات صلح یا سازش و مجدداً پررنگ شدن فضا و روحیه دولت پادگانی و ارتش هموطنان را در اسرائیل به همراه دارد.(۳۵) حتی در این صورت جدی شدن درگیری اسرائیل با همسایگان منطقه‌ای را نیز نباید بعید دانست.(۳۶)

۳-۲- موانع پیروزی انتفاضه جدید

مردم فلسطین و مبارزات آنها در اشکال مختلف ازجمله انتفاضه اخیر تاکنون قربانی حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا از اسرائیل، شعارزدگی جهان عرب، فقدان اعتماد بین رژیم‌های عرب و حکومت خودگردان(۳۷) و مهمتر از همه چالش‌های درون فلسطینی بوده است. هریک از عوامل فوق می‌توانند در عدم وحدت و برپایی یک چالش مؤثر از سوی فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل کارساز باشند. اما در این میان، روابط بین بازیگران سیاسی مختلف صحنه فلسطین از عوامل اصلی عدم موفقیت مبارزات فلسطینی‌ها به‌طور اعم و پیروزی و موفقیت انتفاضه به‌طور اخص بوده است.

فرایند صلح به‌طور کلی و تأسیس حکومت خودگردان فلسطین به‌طور خاص تضاد را در درون صحنه سیاسی فلسطین عمیق‌تر کرد. یک نتیجه انتقال مرکز سیاست فلسطین به مناطق اشغالی متعاقب تشکیل حکومت خودگردان به حاشیه رفتن جناح‌های اپوزیسیون فلسطینی بود. می‌دانیم که نقشه سیاسی فلسطین منعکس‌کننده لایه‌های سیاسی گوناگون و متضادی است. در حال حاضر گروه‌های سیاسی فلسطینی درون و بیرون فلسطین وجود دارند که با قواعد سیاسی جدید بعداز اسلو و فرایند صلح مخالفند. گروه‌هایی نیز در صحنه حضور دارند که با فرایند بعد از اسلو موافق می‌باشند اما با حکومت خودگردان در سطوح سازمانی و اجرایی اختلاف‌نظر دارند.

این دو گروه عمده از طیف‌های زیر تشکیل شده‌اند:

الف) حکومت خودگردان فلسطین و طرفداران آن در الفتح و سایر گروه‌های همسو.

ب) اپوزیسیون سیاسی شامل دو شاخه سکولار چپ، شاخه اسلامی و گروه‌های مستقل متشکل از:

ب-۱- شاخه سکولار چپ شامل جبهه خلق برای آزادی فلسطین (فرماندهی کل) و جبهه دموکراتیک برای آزادی فلسطین و حزب الشعب.

ب-۲- شاخه اسلامی شامل حماس، جهاد اسلامی و حزب آزادیبخش اسلامی

ب-۳- گروه‌های مستقل که به دو شاخه وابسته به اپوزیسیون چپ و وابسته به اپوزیسیون اسلامی تقسیم می‌شوند.

اتحاد این گروه‌ها می‌توانست و می‌تواند انتفاضه جدید را به حرکتی موفق تبدیل کند. اما بین این گروه‌ها اختلاف نظر در ابعاد مختلف وجود دارد. رویه‌های آنها متفاوت است نسبت به فرایند صلح دیدگاه خاص خود را تعقیب می‌کنند. مسایل ایدئولوژیکی، استراتژیکی و مالی خاص خود را دارند. تاکنون نتوانسته‌اند به یک توافق جامع در اهداف و راهبردها برسند.(۳۹) اسیر مواضع جامدی هستند. به‌علاوه به این موارد باید این‌طور افزود که حیات فعالیت سیاسی در داخل فلسطین اکنون به خاطر مشکلات اقتصادی ناشی از ماه‌ها مبارزه در شرایط محاصره رو به افول می‌رود و اسفبار است مردم در پی قوت لایموت کم‌کم مبارزه را به فراموشی خواهند سپرد و .... اینها که همه مایه خشنودی اسرائیل است(۴۰) به پاشنه آشیل این حرکت مردمی تبدیل شده‌اند و در نتیجه این حرکت مردمی را در صحنه فلسطینی زخم‌پذیر ساخته‌اند.

۴. نتیجه

عملگرایی فلسطینی، چنانچه بخواهد در تأمین حقوق حقه فلسطینی‌ها، در شرایط مصالحه‌ناپذیری اسرائیل، به پیروزی ختم شود، قطعاً نیاز به وحدت و یکپارچگی درون فلسطینی، قبل از هر عامل دیگری دارد. اما نیل به چنین وحدتی با توجه به موانع پیش‌گفته و در بستر فقر و استیصال فزاینده مردم فلسطین ناشی از فشار و تضییقات اقتصادی وارده از سوی اسرائیل، و ناتوانی حکومت خودگردان در یکسره کردن کار امکان‌پذیر نیست، و لذا هاله‌ای از

ابهام برسر پیروزی این قیام و این مبارزه مردمی، که روز به‌روز فرسایشی‌تر می‌شود، کشیده شده است.

چشم داشتن به حمایت‌های همه‌جانبه، واقعی و به‌دور از شعارزدگی جهان عرب از حرکت‌های فلسطینی، به خصوص با توجه به تجربیات پنجاه سال گذشته، نویدبخش نمی‌باشد. حمایت‌های جامع‌الاطراف آمریکا از اسرائیل از موانع دیگر بر سر راه عملگرایی فلسطینی و تجری اسرائیل محسوب می‌شوند. اینها مجموعاً چشم‌انداز روشنی را در مورد آینده انتفاضه مسجدالاقصی درنظر نمی‌آورند. لذا در صورت تداوم این موانع و عوامل نمی‌توان نتیجه‌ای بهتر از انتفاضه اول را برای این حرکت جدید ترسیم نمود.

یادداشت‌ها

1. Howard M.Sachar, ***A History of Israel*** (New York: Alfred A. Knopf. New York 1998), p.964.

2. Claire Hoy & Victor Ostrovsky, ***By Way of Deception***, (Arrow edition, 1991), p.332.

3. ***Ibid***. p. 332.

4. Shlomo Gazit, "Israel and the Palestinians: Fifty years of Wars and Turning Points", in Gabriel Ben- dor (Editor),.***Israel in Transition,The Annals,*** (January 1998), p.91.

5. ***Ibid.***, p.92.

6. Moshe Arens, ***Ha'aretz***, 14 Nov.2000.

7. Shlomo Gazit, ***op.cit.,*** p.92.

8. ***Ibid***. p. 92.

9. Moshe Arens, ***op.cit.***

10. Shlomo gazit, ***op.cit.***

11. Claire Hoy & Victor Ostrovsky, ***op.cit.***, p.333.

12. Shlomo Gazit, ***Ibid.***

13. Howard M.Sachar, ***op.cit.***, p. 965.

14. Claire Hoy and Victor Ostrovsky, ***op.cit.***

15. Shlomo Gazit, ***op.cit.***

16. ***Ibid.***

17. ***Ibid.***, p.93.

18. ***Ibid.***

19. Efraim Karsh, "Peace Despite everything", ***Israel Affairs***, No.3&4, (Spring _ Summer, 1997), p.124.

20. Shlomo Gazit, ***Ibid***.

۲۱. اشتباه راهبردی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سال ۱۹۹۰، یعنی اتحاد با صدام، باعث شد که سازمان حمایت‌های مالی و دیپلماتیک بسیاری از کشورهای عرب را از دست بدهد، موجب خشم آمریکا شود و در نتیجه سازمان را به شرایط آمریکا نزدیک نماید، یعنی تن در دادن به کنفرانس مادرید در نوامبر سال ۱۹۹۱ که با هدایت آمریکا شکل گرفت. به دنبال این کنفرانس، سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سپتامبر ۱۹۹۳ قرارداد اسلو را امضا کرد که به موجب آن اسرائیل را مورد شناسایی قرار داد، به کارگیری زور را نفی نمود و قول الغای بندهایی از منشور فلسطین را داد که خواهان نابودی اسرائیل بودند.

Efraim Inbar, The Arab - Israeli peace process, ***Journal of International Affairs***, (March - May 2000), Vol.5, No.1, Passim.

22. Efraim Inbar, "Israeli National Security, 1973 - 96", in Gabriel Bendor, (Ed.), ***Israel in Transition, The Annals***, (January 1998), pp. 69-70.

23. Shlomo Gazit, ***op.cit.***, p.94.

24. ***Ibid***.

25. ***Ibid***.

26. Ira Sharkansky, ***Policy making in Israel***, (Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1997), p. 41.

27. The Royal Institute of International Affairs, Middle East Programme, ***Briefing Paper New Series***, No.5, (August 1999), pp.1-6 Passim.

۲۸. اجلاس کمپ دیوید بارد پیشنهادات کلینتون از سوی حکومت خودگردان در ژوئیه سال ۲۰۰۰ خاتمه یافت. کلینتون مسؤولیت کامل شکست مذاکرات کمپ دیوید را برعهده یاسرعرفات گذارد.

Yigal Carmon and Yotam Feldner, "***The Intifada of Al- Aqsa», Roots & Goals, Memri***", No.42, Oct. 11, 2000.

29. ***Ha, aretz*** Special, Sunday, February 4, 2001.

30. Yanabi, supplement, ***Al-Ayyam*** (PA), Nov.11, 2000.

31. ***Ha, aretz*** Special, Feb. 4, 2001.

32. Noam Chomsky, ***Al- Aqsa Intifada***, Znet top, Mideast Watch top.

33. Yigal Carmon and Yotam Feldner, ***op.cit.***, Passim

34. ***Ibid***.

۳۵. محمدرضا ملکی، تحلیلی بر تحولات اخیر فلسطین، **فصلنامه سیاست خارجی**، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۹، صفحات ۱۱۸۴-۱۱۷۳.

۳۶. همان.

37. ***Special dispatch*** 178-PA, Jan. 16. 2001.

38. Arjan EL Fassed, ***Challenges to Oslo: How Strong is the Palestinian Political Opposition,*** Amsterdam Middle East papers, Publication of Amesterdam International Studies, (April 1977), pp. 3-4.

39. ***Ibid***., pp. 1- 19 Passim.

40. Rachelle Marshall, as Israelis bicker Among Themselves, Palestinians Grapple with serious Internal problems, ***The Washington Report on Middle East Affairs***, (August - September 1997), p.8.

انتفاضه فلسطین: ۱۹۸۷–۱۹۹۰ و انتفاضه مسجدالاقصی پژوهشی مقایسه‌ای و تحلیلی[۱]

د. محمد سعدابوعامود

ترجمه: مجتبی فردوسی‌پور

انتفاضه مسجدالاقصی اولین انتفاضه‌ای نیست که ملت فلسطین به دفاع از سرزمین‌ها، کشور و حق خویش در ترسیم مسیر و برپایی حکومت فلسطین و پایتخت آن قدس شریف برمی‌خیزد. بلکه تاریخ پایدار ملت فلسطین مشحون از خیزش‌های مردمی است و در این مسیر فرزندان سرافراز خود را با هدف باز پس‌گیری کشور وحقوق مشروع خویش فدا نموده است.

در این پژوهش سعی شده است تا بحث تحلیلی و مقایسه‌ای میان انتفاضه فلسطین در سال‌های ۱۹۹۰–۱۹۸۷ و انتفاضه مسجدالاقصی که در پی دیدار شارون از مسجدالاقصی در سال گذشته میلادی رخ داد ارائه شود.

این تحلیل مقایسه‌ای پیرامون شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی است که انفجار انتفاضه اخیر را به دنبال داشته و موتور محرکه آن محسوب می‌شود و بالاخره شامل نتایجی است که از آن به ثمر رسیده است.

اگر به شرایط منطقه‌ای در طول سال ۱۹۸۷ بازگردیم: شدت عمل اسرائیلی‌ها را در

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از "الانتفاضه فلسطین: ۱۹۹۰–۱۹۸۷ و الانتفاضه مسجدالاقصی"، مجله السیاسة الدولیة، شماره ۱۴۳، مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام- مصر، ژانویه ۲۰۰۱.

مخالفت با مشارکت سازمان آزادیبخش فلسطین در هر یک از گفتگوهای ویژه عملیات صلح مشاهده می‌کنیم. از اینرو اسرائیل هیچگاه وجود سازمان آزادیبخش مزبور را به عنوان نمایندهٔ ملت فلسطین به رسمیت نشناخت و بدان اعتراف نکرد. درهمین هنگام با دل مشغولی دولت‌های عربی در جنگ عراق علیه ایران در می‌یابیم که قضیهٔ فلسطین از سوی آنان به حاشیه سپرده می‌شود. در واقع در این دوران دیدگاه "باطل" عراق به عنوان مدافع درب‌های شرق ورود به کشورهای عربی به مثابه رویارویی با قوم پارسی و رویارویی با نظام ایران که صدور انقلاب را به کشورهای عربی مد نظر داشت، تقویت نمود.

از سوی دیگر سازمان آزادیبخش فلسطین نیز با پشت سرنهادن خروج از لبنان در سال ۱۹۸۲ به نوعی ریزش، جدایی و سردی گراییده بود. از اینرو قادر به قیام بر علیه نیروهای اسرائیلی از خارج سرزمین‌های اشغالی در مناطق کرانه باختری و نوار غزه نبود.

در سطح بین‌المللی نیز روابط شوروی-امریکا با سررسیدن گورباچف رویکرد جدیدی را آغاز کرده بود و می‌رفت با صدور بیانیه‌هایی نسبت به تجدید روابط با ایالات متحده امریکا بر پایه‌های جدیدی از تفاهم و مصالح و منافع متبادل اقدام نماید. بنابراین مناطق بحرانی در دنیا و از جمله خاورمیانه به عنوان نامزد ورود به دایره‌ای بسته و منجمد مطرح می‌شود. با این تحول بستر مناسب برای تجدید حیات روابط امریکا و شوروی فراهم می‌آید. با ادامه حمایت‌های امریکا از راهبرد اسرائیل زمینه مبادرت یهودیان شوروی به مهاجرت به سوی اسرائیل فراهم می‌گردد.

در سایه این شرایط انتفاضه سنگ در نهم دسامبر ۱۹۸۷ در محیط منطقه‌ای و سطح بین‌المللی رقم خورد. این رخداد در پی برخورد یکی از خودروهای اسرائیلی با یک شهروند فلسطینی در مانع ایرز در نزدیکی منطقه جبالیا در بخش غزه در ۸دسامبر ۱۹۸۷ به وقوع پیوست. البته پژوهش‌های دیگری نیز بیانگر آن است که تحولات ماه‌های گذشته و قبل از آغاز انتفاضه فراهم آورنده مقدمات آن بوده است. سندیت موضوع اخیر را می‌توان از یادداشت‌های اسرائیلی‌ها دریافت. در یادداشتی که میرون بنینیستی کارشناس امور مناطق اشغالی بازگو می‌کند آمده است، ۳۱۵۰ حادثه‌ای که در مناطق کرانه باختری و نوار غزه در طول مدت زمان آوریل ۱۹۸۶ تا آوریل ۱۹۸۷ رخ داد وضعیت را دگرگون ساخت. نامبرده در یادداشت‌های خود به وام‌گیری از عملیات ارتش اسرائیل اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که مرحلهٔ جدیدی از مراحل جنگ داخلی در سرزمین‌های اشغال شده عربی بروز کرده است که هیچ‌گونه شباهتی به

ستیزه‌های بین‌المللی نداشته بلکه تابعی از نزاع‌های طائفه گری در داخل این اراضی محسوب می‌شود. بنابراین عملیات خرابکارانه بر ضد نظام اسرائیل تنها متوجه ارتش آن نبود بلکه بر پایه عنصر جنگ داخلی بنا نهاده شده بود. منبع اصلی تغذیه مقاومت در برابر اشغال نیز از سوی ساکنان محلی تأمین می‌شد و نه از دستورات و فرامین صادره از خارج سرزمین‌های اشغالی، به این جهت در حال حاضر توانمندی و ظرفیت افزونتری برای به مخاطره افکندن بنیان اسرائیل وجود دارد و در مقابل نیز مقاومت با توحش و تجاوزگری بیشتری روبرو می‌باشد.

محرکهٔ انتفاضه ۱۹۸۷

نظریات مختلفی پیرامون محرکه‌های انتفاضه ۱۹۸۷ مطرح شده است. برخی از کارشناسان اسرائیل انتفاضه را تابعی ازمحرکه‌های اقتصادی واجتماعی می‌دانند که در نتیجه شرایط نامساعد اشتغال و جداسازی مناطق اشغالی از حیث اقتصادی به علاوه به کارگیری نیروی کار عرب ارزان قیمت در داخل اسرائیل و ایجاد شکاف و فاصله طبقاتی فاحش میان نیروی کار عرب و اسرائیلی می‌دانند، به گونه‌ای که دستمزد یک کارگر عرب در حد یک چهارم دستمزد کارگر اسرائیلی تقلیل پیدا کرده بود همچنین میزان مالیاتی را که یک کارگر فلسطینی می‌پرداخت ۴۰ درصد بیشتر از مالیاتی بود که یک کارگر اسرائیلی پرداخت می‌کرد. از اینرو میزان مالیاتی را که طی دورهٔ یکساله ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۷ ساکنان اراضی اشغالی به اسرائیل پرداخت نموده‌اند به میزان ۱۴۰ میلیون دلار برآورده می‌شود.

البته درخصوص اهمیت این دیدگاه که اسرائیلی‌ها خود با ایجاد تنگناهای اقتصادی وایجاد مشقت معیشتی برای فلسطینیان در سرزمین‌های اشغالی انرژی موتور محرکه انتفاضه را تقویت کرده باشند اختلاف نظر وجود دارد.

دکتر سایری نسیبه استاد دانشگاه پیوزیت استدلال خود را در این زمینه در یک کنفرانس مطبوعاتی در هتل ناسیونال پالاس در قدس شرقی در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۸۸ برای مخاطبان فلسطینی خود در چهارده بند بازگو می‌کند. استدلال‌های دکتر نسیبه پیرامون ضرورت احترام اسرائیل نسبت به بندهای معاهده چهارم ژنو می‌باشد که در پی می‌آید:

– حمایت از شهروندان و مایملک آنان در اراضی اشغالی، لغو حالت فوق‌العاده و آزادی کلیه زندانیان در بند اسرائیل، لغو کلیه احکام تبعیدیان و برطرف ساختن فوری محاصرهٔ وضع شده در

اردوگاه‌های پناهندگان فلسطینی در کرانهٔ باختری و نوار غزه، عقب‌نشینی ارتش اسرائیل از کلیه مراکز مسکونی و مجاز شمردن امر بازرسی و تحقیقات پیرامون تصرفات سربازان و شهروندان اسرائیلی در کرانه باختری و نوار غزه، توقف سیاست مصادره زمین‌ها، شهرک‌سازی و اسکان مهاجران یهودی در اراضی اشغالی و بازگرداندن آنها به مالکان اصلی.

- جلوگیری از هرگونه تعدی و تجاوز به اماکن مقدس مسلمانان و مسیحیان و هرگونه تغییر در وضعیت پایدار بیت‌المقدس.

- لغو مالیات بردرآمد و کلیه مالیات‌هایی که برای فلسطینیان وضع شده است. لغو کلیه تدابیری که حق تعبیر سیاسی یک جانبه را مجاز شمرده است، اعطای کلیه اموال و دیون مربوط به کارگران فلسطینی سرزمین‌های اشغالی که در ورای خط سبز در اسرائیل کار کرده و می‌کنند.

- لغو کلیه قید و بندهای وضع شده مربوط به صدور پروانه ساخت و ساز و اجرای طرح‌های رشدو توسعه صنعتی و کشاورزی و حفر چاه‌های عمیق و بالاخره لغو کلیه موارد اجرای برنامه‌های رشد و توسعه کشاورزی در سرزمین‌های اشغالی.

- وضع حدود و مقررات در جهت سیاست‌های تفرقه افکنانه در زمینه بهره‌برداری از کاربری اراضی اشغالی به ویژه با کاربری صنعتی و کشاورزی، برای تسهیل این امر می‌بایستی کلیه قیود وضع شده برای جابه‌جایی وسایل حمل ونقل کالا تا ماوراء خط سبز لغو گردد.

- لغو مقررات و بخشنامه‌های صادره در جهت ممانعت از برقراری تماس‌های سیاسی میان ساکنان فلسطینی سرزمین‌های اشغالی با سازمان آزادیبخش به گونه‌ای که زمینه توسعه مشارکت سیاسی آنان در چارچوب فعالیت‌های شورای ملی فلسطین فراهم گردد.

دکتر سایری نسیبه در دنباله پاسخگویی به سؤال‌های خبرنگاران به عنوان نماینده نهادهای ملی فلسطین در سرزمین‌های اشغالی می‌افزاید: اجرای این شروط از جانب نهادهای اسرائیلی زمینه مناسبی را برای برپایی کنفرانس بین‌المللی و صلح و ایجاد محدودیت‌هایی در مسیر تجاوزکاری‌ها و خونریزی‌های آنان پدید می‌آورد. البته صلح عادلانه جز با اعتراف تام و تمام اسرائیل نسبت به حقوق مشروع ملت فلسطین واجرای آن و برپایی دولت مستقل فلسطینی بر سرزمین‌های اشغالی فلسطینیان امکان‌پذیر نبوده و نیست، اما اگر این اعتراف عملی نشود اشغالگران اسرائیلی با افزایش تجاوز و خشونت و خونریزی همچنان به خوی ددمنشانه خود ادامه خواهند داد. تنها راه خروج از بن‌بست موجود احقاق حقوق مسلم ملت فلسطین با برپایی

کنفرانس بین‌المللی و صلح عادلانه و با مشارکت تمامی گروه‌های ذی‌نفع فلسطینی و سازمان آزادیبخش فلسطین می‌باشد. برپایی این همایش در طرح خواست‌ها و آرمان ملت فلسطین و به ویژه انتفاضه مؤثر است. مهمترین عوامل رویکرد انتفاضه ۱۹۸۷ از نظر دکتر نسیبه عبارتند از:

۱. عوامل اقتصادی، این عوامل در بهبود و یا وخیم‌تر کردن شرایط فلسطینی‌های ساکن در اراضی اشغالی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از این‌رو در به حرکت درآوردن موتور انتفاضه می‌تواند نقش بارزی ایفا نماید. هرچند که تنها محرک و عامل خیزش آن به شمار نمی‌آید.

۲. به کارگیری ابزار خشونت و قلع و قمع از سوی اسرائیلیان برعلیه ملت فلسطین که به گسترش محیط ناامن و ناهنجار و خفقان‌آور کمک نموده، در نتیجه زمینه انفجار انتفاضه را پدیدار کرده است.

۳. اسکان یهودیان در اراضی اشغالی و به دنبال آن مصادره سرزمین‌های فلسطینی به عنوان یکی از محرکه‌های عمده در خیزش سال ۱۹۸۷ به شمار می‌رود، چرا که در پی آن هزاران فلسطینی از خانه و کاشانه خود آواره شده و موطن خود را از دست دادند. بروز این وضعیت سبب شد تا دیدگاه جهان عرب نسبت به فلسطین و فلسطینی تغییر کرده و با آن به عنوان قضیه عربی برخورد نمایند، وقایع سال ۱۹۴۸ گویای این واقعیت می‌باشد.

۴. عوام فریبی اسرائیل در برابر سازمان آزادیبخش فلسطین که به عنوان نماینده قانونی ملت فلسطین به شمار می‌رفت. به علاوه احالهٔ گفتگو از سوی اسرائیل به سوی جایگزینی برای سازمان مزبور، نقش مهمی در جنبش و خیزش مردمی فلسطین به همراه داشت. موقعیت اسرائیل نیز ایجاب می‌کرد در مسیر گفتگوها با انتخاب جایگزین میان گروه‌های ملی و یکپارچه فلسطینی شکاف ایجاد کند. چرا که اسرائیل تحمل این وحدت رویه را از سوی فلسطینیان نداشته و آن را خطرساز می‌پنداشت و از نتایج آن بیمناک بود.

۵. عدم التزام اسرائیل نسبت به حقوق فلسطینیان که به موجب معاهده چهارم ژنو تعیین و تضمین زندگی و حق تملک ایشان الزامی می‌باشد.

۶. افزایش تعداد ساکنان در کرانهٔ باختری و نوارغزه همراه با پنهان نگاهداشتن فرصت‌های رونق اقتصادی ویژه با بهره‌گیری از اهرم فشارهای قانونی منبعث از خوی ستمکارانه اسرائیل برعلیه فلسطینیان در اراضی اشغالی. کلیه عوامل مزبور در داخل فلسطین و سرزمین‌های اشغالی به مثابهٔ محرکه‌های داخلی در تحریک انتفاضه ۱۹۸۷ تأثیربه سزایی داشته است.

اما محرکه‌های خارج از فلسطین به ویژه عامل سازمان آزادی‌بخش فلسطین که لازم است به آنها اشاره شود، به شرح زیر می‌باشد.

در یکی از تحقیقات به عمل آمده در این زمینه عنوان گردیده که انقلاب فلسطین از آغاز عملیات آن در پیدایش زمینه‌های آموزشگاه‌های نظامی که اساس فعالیت‌های آن در خارج متمرکز بوده و مبنای بهره‌گیری از این ظرفیت در حد توانایی نفوذاز مناطق عربی هم مرز با اسرائیل به عنوان نقاط اجرایی عملیات نظامی و گریز مطرح بوده است. اگر چنانچه بازنگری به وقایع و تحولات سال ۱۹۸۷ داشته باشیم، به خوبی درخواهیم یافت که هرگونه توانایی خیزش نظامی از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین منبعث از همین استراتژی می‌باشد. از این رو رهبری فلسطینیان چاره‌ای جز اقدام به تحرک نظامی از طریق عملیات داخل فلسطین به ویژه پس از آن که زمنیه تحقق این هدف برآورده شد، نداشت. در نتیجه محرکه‌های هدایت شده از خارج فلسطین به همراه عوام‌فریبی اسرائیل در اعتراف به موجودیت سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان نماینده قانونی ملت فلسطین و همسویی با محرکه‌های هدایت شده از داخل سرزمین‌های اشغالی، زمینه ظهور انتفاضه را فراهم ساخت.

نتایج انتفاضه ۱۹۸۷

در این خصوص نظریات فراوانی وارد شده است، که در این جابه مهمترین آنها پرداخته می‌شود.

آقای لطفی الخولی دراین زمینه ابراز می‌دارد، "انتفاضه ۱۹۸۷ تحولاتی را در ماهیت مسأله‌ای که از آن به عنوان قضیه خاورمیانه یاد می‌کنند پدید آورد، قضیه‌ای که تا قبل ازاین واقعه تاریخی کم اهمیت می‌نمود، این ویژگی بخصوص پس از جنگ ۱۹۸۲ در لبنان رخ داد، به گونه‌ای که قضیه درگیری وجدال دوجانبه میان اسرائیل و کشورهای عربی همسایه آن بدون دخالت ملت فلسطین و یا هر سازمان وابسته به آن به جز اجماع اندکی در حدود صدها نفر آن هم به خاطر مجاز شمردن ورود به مقابله‌ای که تنها به خاطر خوشه چینی از روند تسویه حساب‌های موجود بود، به وقوع پیوست. چرا که پرتاب اولین سنگ بر سر اولین سرباز اسرائیلی قبل از پایان سال ۱۹۸۷ حادث گردید. به طور کلی حادثه ۱۹۸۲ زمینه‌ساز تعیین جهت و مسیر ملت فلسطین گردید و برپایی دولت مستقلی را در سرزمین ملی آنان رقم زد. از اینرو سیاست پیشنهادی میان اعراب و

اسرائیل به منظور تسویه حساب در منطقه پدیدار گشت.

تحقیق دیگر نیز در این راستا براساس منویات آقای لطفی الخولی وجود دارد که به توانائی‌های اسرائیلیان با بهره گیری از اقتدار نظامی و برتری در جنگ‌های پی در پی و یخ زدگی آن در بیشتر اوقات اشاره دارد. شکی نیست که انتفاضه توانسته است بسیاری از امور مربوط به معادله جنگ میان اعراب و اسرائیل را در قالب و چارچوب صحیح آن قرار دهد، چرا که رویارویی حقیقی و واقعی، همواره فلسطینی - اسرائیلی بوده است.

این‌گونه پژوهش‌ها به خوبی نمایانگر آن است که انتفاضه قاموس اسرائیل را که از آن به عنوان مرزهای امن یاد می‌شود ملغی ساخته، اما مرزهائی که امکان دفاع از آنها برای سربازان اسرائیلی وجود داشته باشد نیز به وسیله انتفاضه، کمربند امنیتی و دفاعی آن شکسته شده است. از اینرو ارتش اسرائیل در مقابل ابتکار عمل جنگ‌های فلسطینی جدید به شدت ناتوان گشته است. در این زمینه رئیس ستاد ارتش وقت اسرائیل اعتراف می‌کند که راه حل معجزه آسایی را برای نابودی انتفاضه در اختیار ندارد. این درگیری بسیار عمیق بوده و با جسم و جان آنان عجین گشته است، به گونه‌ای که هر مرحله آن با مراحل پیشین متفاوت و از تحول خاصی برخوردار می‌باشد.

نشریات روزانه وقت اسرائیل نیز در این زمینه به نقل از منابع نظامی عالیرتبه عنوان داشتند که انتفاضه همانا جنگ واقعی و حقیقی است که ما در آن بازنده شده‌ایم و راه حل آن نیز گفتگو با سازمان آزادیبخش فلسطین می‌باشد.

از اینرو انتفاضه جایگاه سازمان آزادیبخش فلسطین را نزد کشورهای عرب و نظام بین‌المللی تقویت کرد و تمامی پندارها و سیاست‌های مثبت و تفرقه‌افکنانه در میان صفوف واحد ملت فلسطین را به ویژه در داخل و خارج آن نقش بر آب ساخت.

تحقیق دیگری نیز در این زمینه اشاره به نتایج مهم انتفاضه در سطح جهانی دارد. پس از آن که اسرائیلی‌ها به ترویج مقوله اصولگرایی فلسطینی دست یازیده و تصمیم بر شکستن و نابودی آن به زعم خود گرفتند، تلاش‌های ارتش اسرائیل برعلیه ساکنان و شهروندان بی‌دفاع به طور فزاینده‌ای بالا گرفت. جهانیان که توحش و رفتار تروریستی اسرائیلی‌ها را در ستیزه‌جویی مستمر با فلسطینیان نظاره گر بودند، به تنگ آمده و کاسه صبر افکار عمومی جهان و به ویژه غرب از همراهی و دفاع یکسویه نسبت به آرمان اسرائیلی، لبریز شد و در نتیجه حمایت و تأیید خود را به سوی فسطینیان که هدفی جز ترسیم مسیر و منش خود نداشتند متمایل ساختند.

چنانکه انتفاضه سبب پیدایش آگاهی عمومی نزد اسرائیلی‌ها شد و موجب گردید تا وضعیت رقت‌باری را که درآن قرار داشتند استحاله نمایند. از اینرو برخی از نخبگان سیاسی در اسرائیل روش دولت در معالجه اوضاع را طرد کرده خواستار اجازه به فلسطینیان در بهره گیری از حق و حقوق خویش شدند.

انتفاضه همچنین منجر به بروز ضررهای بسیار اقتصادی به اسرائیل شد و از اینرو اهمیت جدایی اقتصادی در فلسطین نیز به اثبات رسید. علاوه براین عملکرد انتفاضه از زمان پیدایش آن به تجدید حیات و تقویت اقتصاد فلسطینی کمک کرده و روشن ساخت که بقای اشغالگری اسرائیل در فلسطین نیاز به پرداخت هزینه‌ای گزاف و چه بسا بیش از منافع اقتصادی آن در اراضی اشغالی باشد.

انتفاضه الاقصی سال ۲۰۰۰

انتفاضه الاقصی در سایه شرایط منطقه‌ای، فلسطینی و بین‌المللی گوناگونی که انتفاضه سال ۱۹۸۷ نیز از آن منبعث بود رخ داد. امادرخصوص اوضاع و شرایط فلسطین باید گفت که، اسرائیل از این پس موجودیت سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده قانونی ملت فلسطین به رسمیت شناخته و در مقابل نیز رهبری فلسطین قطعنامه ۲۴۲ صادره از سوی شورای امنیت که حاکی از اعتراف ضمنی به موجودیت اسرائیل و قرار گرفتن سرزمین‌های فلسطینی به مثابه سرزمین‌های اشغال شده در سال ۱۹۶۷ بود اعتراف کرد. از اینرو رهبری فلسطین به توافق اسلو با اسرائیل دست یازیده و پس از آن نیز به بسیاری از توافق‌هایی که بخشی از آنها منجر به برپایی نظام ملی فلسطینی در بخشی از سرزمین‌های عربی در کرانه باختری و نوار غزه پس از عقب‌نشینی اسرائیل شد، دست یافت. بنابراین نظام ملی فلسطین در بخشی از سرزمین فلسطین بر پا گردید که به زعم رهبران آن اهمیت یافتن امور ملت، جامعه و رهبری فلسطین قلمداد گردیده و یا به تعبیر دیگری فلسطین پا به عرصه وجود نهاد.

اما درسطح منطقه‌ای بسیاری از تحولات و تغییرات خطرناکی که تأثیر مستقیمی بر روی فلسطینیان داشت به وقوع پیوست.

با وقوع جنگ خانمان سوز عراق بر علیه کویت ضعف اعراب و اختلافات میان آنان بیش از پیش گسترش یافت. از آنجایی که دیدگاه فلسطین متکی به دیدگاه عراق و به نوعی تأیید کننده

آمال و آرزوهای آن کشور در اشغال کویت بود، بر تضعیف اقتدار فلسطین به ویژه از بعد اقتصادی تأثیرگذار گردید. این ضعف بعدها خود را در بعد سیاسی نیز نمایان ساخت و سبب گردید تا برخی از کشورهای شورای همکاری به ویژه کویت از تأیید خود نسبت به فلسطین و فلسطینیان روی گردان شوند.

از سوی دیگر جنگ دوم خلیج فارس سبب وضع محاصرهٔ بین‌المللی بر علیه عراق شد و در نتیجه تشکیل جبهه متحدین برای آزادسازی کویت به خروج عراق از دایرهٔ اقتدار اعراب کمک نمود. وضعیتی که بیش از پیش توازن قدرت میان اعراب و اسرائیل را به نفع منافع و مصالح اسرائیل سوق داده و به شکل‌گیری قدرت‌های منطقه‌ای منجر گردیده است. این وضعیت تا به آنجا پیش رفته که اقتدار عربی و غیرعربی در سطح منطقه در جهت مصالح غرب‌گرایانه و اسرائیل سوق یافت. در نتیجه جنگ آزادسازی کویت وزن نسبی ایالات متحده امریکا در منطقه برخلاف گذشته رو به تزاید نهاد از اینرو امریکا بازسازی مجدد هندسه منطقه را بر پایه منافع، مصالح و مطامع خود به ویژه با وجود زوال اتحاد جماهیر شوروی که به یکه تازی آن کشور در نظام جدید بین‌المللی نیز منجر گردیده، فراهم می‌سازد. جورج بوش رئیس جمهوری وقت امریکا در سال ۱۹۹۱ پایان جنگ سرد را اعلام می‌دارد و در نتیجه آن نیز فلسطینیان هم پیمانان خود را از دست می‌دهند و در مقابل قدرت مهم دیگری که به دیدگاه اسرائیل نزدیک‌تر بود ظهور و بروز می‌یابد. موضعی که اسرائیل تا قبل از حوادث پایان جنگ سرد فاقد آن بود به سهولت برای آنان رقم می‌خورد در سایه این شرایط روند صلح همراه با برپایی کنفرانس مادرید و حوادث مترتب بر آن و با امضای موافقتنامه اسلو، همچنین صلح نامه اردن با اسرائیل حادث می‌گردد.

هرچند که دراین میان توافقتنامه صلح سوریه و لبنان با اسرائیل ناکام ماند اما نتایج توافقات به عمل آمده سهم بسیاری را در تضعیف قومیت و ملیت اعراب بر عهده داشت و از اینرو منجر به سردی روابط سوریه و فلسطین نیز گردید.

از سوی دیگر مشاهده می‌کنیم که جنبش مقاومت ملی لبنان در جنوب این کشور استمرار یافته و بالاخره نویدبخش عقب نشینی اسرائیل از جنوب این کشور به استثنای کشتزارهای شبعا می‌گردد. با گسترش و استمرار تعاملات اعراب با اسرائیل از یک سو و فلسطین و اسرائیل از سوی دیگر به روشنی می‌توان دریافت که اسرائیل در تحقق مطامع خود در جهت برقراری صلحی معین و متناسب با منافع و مصالح خویش تاحدود زیادی به موفقیت نایل آمده است. دلیل بارز این مدعا

نیز در توجیه منافع از سوی اسرائیل و بروز وضعیت نامتوازن قدرت در منطقه می‌باشد. این رویه در روند سازش با فلسطینیان نیز به خوبی مشهود می‌باشد که سرنوشتی جز بن‌بست برای آن نمی‌توان برشمرد. از اینرو و با توجه به عدم التزام اسرائیل در اجرای توافقاتی که به امضا رسانده است، بی‌اعتمادی فلسطینیان را در برابر خود فراگیر کرده است.

ادامه روند سازش نه تنها وخامت اوضاع اقتصادی را در سرزمین‌های فلسطینی در برداشته بلکه سبب کاهش اقتدار نظام حاکمیتی فلسطین شده است.

عقب‌نشینی برخی از کشورهای عربی در اعطای مساعدت‌های مادی برای اصلاح بنیه اقتصادی فلسطین از یک سو و بهره‌گیری اسرائیل از تمامی اهرم‌های فشار در مذاکراتش با طرف‌های فلسطینی از سوی دیگر، حالتی از یأس، نومیدی و عدم اعتماد نسبت به جریان و روند سازش ایجاد کرد. با عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان و فشارهای مقاومت اسلامی و ملی آن کشور این حقیقت آشکار گشت، که اسرائیل جز یک زبان نمی‌فهمد و آن زبان زور و قدرت می‌باشد. لذا درک این واقعیت فرصت را برای عرض اندام نیروهای سیاسی فلسطینی مخالف با روندسازش فراهم ساخته و با رشد افکار عمومی فلسطینیان زمینه نوزایی جوشش و خروش ملی و اسلامی در سرزمین‌های اشغالی هویدا شد.

با وقوع دیدار شرارت‌بار اریل شارون از مسجدالاقصی انفجار انتفاضه الاقصی در سپتامبر سال ۲۰۰۰ رقم خورد.

از اینرو محرکه‌هایی که انتفاضه ملت فلسطین را در سال ۲۰۰۰ به حرکت درآورد، نوعاً با محرکه‌های انتفاضه ۱۹۸۷ مختلف است. در سال ۲۰۰۰ مجموعه‌ای از عوامل عمل کننده و محرک از جمله حرکت مردمی فلسطین برای رویارویی با ستیزه جویی‌های اسرائیل در برپایی دولت مستقل فلسطین به پایتختی بیت‌المقدس از سوی اسرائیل، تلاش برای تصدی و سیطره اسرائیل بر مقدسات مسیحیان و مسلمانان، به علاوه عامل برخورد ضعیف رهبری فلسطین در برابر اسرائیل و ارائه تخفیف‌های بسیار به اسرائیل زمینه‌ساز خیزشی فراگیر شد. بارزترین ضعف، اعتراف رهبری مزبور به قطعنامه ۲۴۲ می‌باشد، که به مفهوم کوتاه آمدن ضمنی از ثلث سرزمین‌های فلسطینی است که اسرائیل آنها را در سال ۱۹۴۸ به اشغال خود درآورده و سپس عواملی که ناشی از عملکرد مأیوسانه و بی‌اعتمادگرایانه آنان می‌باشد. عوامل دیگر همچون عوامل مذهبی، سیاسی و اقتصادی می‌باشد که زمینه‌ساز انفجار انتفاضه‌ای شد که همچنان‌ادامه

دارد.

در واقع مهم‌ترین عواملی که انتفاضه فعلی را متمایز می‌سازد، نتایجی است که از آن منتج گردیده است و عبارتند از:

۱. طنین انتفاضه در دو مقطع زمانی هرگونه امکان و زمینه تحقق صلح با اسرائیل را- حتی پس از برداشت مانع ذاتی از آن- ساقط ساخت.

۲. اهمیت یافتن قضیه فلسطین در هرگونه روند سازش به عنوان اولویت برتر و منبعث از اسلام و عروبت.

۳. شکست آیین خاورمیانه‌ای اسرائیلی- امریکایی در سطح منطقه و احیای قومیت عربی در سطح منطقه و در برابر رژیم اشغالگر قدس.

۴. بازگشت اندکی از تضمین‌های عربی مفقوده و بازیافت اندیشه به کارگیری ابزارهای نو در ادارهٔ جنگ‌های عربی- اسرائیلی.

۵. پیدایش شاخص مهم و قابل درکی از فشار ملت‌های عربی بر دولت‌های عربی به خاطر تعامل آنان با رژیم اسرائیل.

۶. کشف ابعاد مختلف توحش کیان صهیونیستی برای افکار عمومی جهان و شکست تبلیغات پوشالی که برای پنهان نگاه داشتن این توحش به کار می‌رفت.

۷. روشنگری ناکارآمدی نیروی نظامی پیچیده و مدرن در اوج جنگ، همچنین آشکار شدن این موضوع که اسرائیل با وجود دارا بودن هرگونه تسلیحات مدرن از آن جمله تسلیحات کشتار جمعی قادر به تأمین امنیت خود تا زمانی که حقوق ملت فلسطین را غصب نموده نمی‌باشد.

۸. بازیافت تشکیلات نیروهای سیاسی در فلسطین به مثابه کشف و نوزایی نسل جدید از فلسطینیان که قادر بر حمل نشان سربلندی و افتخار خود برای احقاق حقوق ملت فلسطین می‌باشند.

۹. احیای هویت ملی و نضج آن در دیدگاه فلسطینی پیش از ترسیم خط سبز معروف به فلسطین ۱۹۴۸ و حتی تقویت آن در دیدگاه فلسطینیان خارج از آن که بر این واقعیت و هویت ملی باور داشته و بر آن تأکید می‌ورزند.

خلاصه کلام این که، نتایج مزبور نیروهای سیاسی فلسطین را به خاطر مسؤولیت سنگینشان در جهت خدمت به قضیه ملت فلسطین به سوی اجرای تحقیق و مطالعه‌ای فراگیر و جامع و مانع فرامی‌خواند. به همین نسبت نیز با وجود ترسیم استراتژی جدید در اداره جنگ‌های عربی-اسرائیلی که حاکی از عبور از دوران پرمشقت و طولانی و نامحدود میباشد، تلاش همه جانبه اعراب را طلب می‌کند، باشد که در این مسیر مسؤولیت، وظایف و رسالت سنگین خود را عمل نمایند.

یادداشت‌ها

۱. محمد عبدالرحمن: الانتفاضه الفلسطینیة و خیارات اسرائیل الصعبة، **مجله شئون فلسطینة**، نیوقسیا، قبرص مركز الأتجاث بمنظمة الفلسطینیة، العدد ۱۹۱، فبرایر ۱۹۸۹، ص ۳: ص ۷.

۲. سمیح شبیب، الانتفاضه و ملامح السلطة الفلسطینیة، **شئون فلسطینیة**، العدد ۱۸۷، اکتوبر ۱۹۸۸، ص ۳، ص ۹.

۳. فایز سارة، البیئة الاجتماعیة الانتفاضه الفلسطینیه، **شئون فلسطینیه**، العدد ۱۸۹، دیسمبر ۱۹۸۸، ص ۳: ص ۱۹.

۴. عبدالعزیز الأعرج، الانتفاضة تعمق ازمة الاقتصاد الاسرائیلی، **شئون فلسطینیه**، العدد ۱۹۵، یونیو ۱۹۸۹، ص ۳۶، ص ۴۶.

۵. وحید عبدالمجید، الشمولیة الاجتماعیه للانتفاضه، **شئون فلسطینیه**، العدد ۱۹۳، ص ۳: ص ۲۱.

۶. فایز سارة، العمال الفلسطینیون و الانتفاضه، **شئون فلسطینیه**، العدد ۱۹۸، سبتمبر ۱۹۸۹، ص ۳، ص ۱۵.

۷. د. عبدالوهاب المسیری، ***الانتفاضة الفلسطینیه و الازمة الصهیونیة: دراسته فی الادراک والکرامة***، القاهرة، الطبعة الاولی، ۱۹۸۹.

۸. لطفی الخولی، ***الانتفاضه والدولة الفلسطینیه القاهره***، مرکزالاهرام للترجمه والنشر، الطبعة الاولی، ۱۹۸۸.

۹. ***مجلة مختارات:*** اسرائیلیة، القاهره مرکز الدراسات السیاسیة والاستراتجیه بالاهرام، أعداد ۶۹، ۷۰، ۷۱ سپتمر، اکتوبر، نوفمبر ۲۰۰۰.

سیر تحولات در انتفاضه دوّم

کتایون انصاری راد[۱]

مقدمه

انتفاضه واژه‌ای است که از سال ۱۹۸۷ (۱۳۶۶) وارد فرهنگ انقلابی، سیاسی مصطلح روزمره شده است، انتفاضه از نظر لغوی یعنی جنبش و لرزش و حرکتی که همراه با نیرو و سرعت باشد. از نظر سیاسی و اجتماعی، انتفاضه یا قیام عبارت است از رفتار و عملکرد معترضانه و شجاعانه مستمر مردم غیرمسلح فلسطین در قبال رژیم اسرائیل.

فلسطینی‌های معترض و خشمگین در مقابله با صهیونیست‌ها از سنگ استفاده کرده و با پرتاب سنگ از خود دفاع می‌کنند. به همین جهت از انتفاضه به عنوان "انقلاب سنگ" یاد می‌شود. از اولین انتفاضه که از سال ۱۹۸۷ شروع شد و تا سال ۱۹۹۱ ادامه پیداکرد به عنوان "انتفاضه بزرگ" یاد می‌شود و دومین انتفاضه که هم اکنون جریان دارد به "انتفاضه الاقصی" مشهور گشته است.(۱)

پس از جنگ اعراب و اسرائیل در سال‌های ۱۹۴۸ و ۱۹۶۸ سازمان‌های مبارز فلسطینی یکی پس از دیگری در داخل و خارج سرزمین فلسطین اعلام موجودیت کردند و تا سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ توانستند ضربات مهلکی را بر پیکر رژیم غاصب صهیونیستی وارد آورند.

متأسفانه حوادث بعد از سال‌های ۱۹۷۵ به ویژه قرارداد سازش کمپ دیوید- که در سال ۱۹۷۹ میان رژیم صهیونیستی و مصر منعقد گردید- سازمان‌های فلسطینی مستقر در لبنان، سوریه و داخل فلسطین را دچار تفرقه نمود. با گرایش سازمان الفتح به رهبری یاسر عرفات به سوی سازش و همسوشدن با مواضع سازش‌کارانه عربستان، مصر و اردن، جبهه خلق برای آزادی

---

۱. کتایون انصاری راد، محقق رشته مطالعات منطقه‌ای است.

فلسطین و همچنین گروه سرهنگ ابوموسی و گروه احمد جبرئیل با اتخاذ مواضع چپ در سوریه مستقر شدند. دخالت نظامی اسرائیل در لبنان و تصرف مناطق جنوبی لبنان و شهر بیروت به ویژه قتل عام مردم آواره فلسطینی در دو اردوگاه صبرا و شتیلا به رهبری "آریل شارون" و هم‌زمان انتقال تحت الحفظ یاسر عرفات و گروه رهبری الفتح از بیروت به تونس، نسل جدید و جوان فلسطینی را از هرگونه امکان موفقیت احزاب و گروه‌های فلسطینی در کسب پیروزی، مایوس کرد.

عقد قرارداد اسلو و مشارکت عرفات در جلسات مذاکره مستقیم با مقامات اسرائیلی، نقطه پایانی برامیدهای زنده نگه داشته فلسطینیان در بازگشت به خانه بود. در قرارداد اسلو نه تنها عرفات موجودیت اسرائیل در داخل سرزمین‌های سال ۱۹۴۸ را به رسمیت شناخت، بلکه به تشکیل دولتی در ۷۰ درصد سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۶۸ بسنده کرد. با تشکیل دولت تحت‌الحمایه عرفات در ۱۵ درصد از مجموع ۷۰ درصد سرزمین‌های اشغالی ۱۹۶۸ معروف به دولت غزه- اریحا فشارهای متعدد امریکا، اسرائیل و رهبران سازش‌کار عرب برای صرف‌نظر کردن عرفات از ۵۵ درصد باقیمانده سرزمین‌ها آغاز گردید و عرفات نیز در هر مذاکره‌ای بخشی از ۵۵ درصد باقیمانده قرارداد اسلو را واگذار کرد. عقب‌نشینی تدریجی و گام به گام عرفات از قرارداد اسلو وضعیتی را بوجود آورد که به مذاکرات "کمپ دیوید دوم" معروف شد. امتیازات پیاپی عرفات به اسرائیل از جمله به رسمیت شناختن رژیم غاصب و اشغالگر و قبول تحت الحمایگی آن رژیم، سرکوب و دستگیری اعضای فعال حماس و انتفاضه، حذف ضرورت نابودی اسرائیل از منشور فلسطین و بالاخره قبول تاخیر در تاریخ اعلام کشور مستقل فلسطین، چنان امریکا و اسرائیل را امیدوار کرد که در اجلاس کمپ دیوید دوم، عرفات را برای عقب‌نشینی از دو موضوع حساس و ملی فلسطین تحت فشار قرار دادند:

۱. قبول عدم بازگشت آوارگان فلسطینی به وطن اصلی خود که در قرارداد اسلو به صراحت آمده بود.

۲. واگذاری بیت‌المقدس به اسرائیل و قبول حاکمیت چهار روستای فلسطینی نشین در نزدیکی بیت‌المقدس.

پخش خبر مربوط به درخواست‌های امریکاییان و اسرائیلی‌ها از عرفات به ویژه

چشم‌پوشی از دو موضوع مهم و حساس بیت‌المقدس و بازگشت آوارگان، جهان عرب به ویژه فلسطینیان را متحیر ساخت و آتشفشان انتفاضه بیت‌المقدس به تدریج فوران کرد.(۲)

بازدید آریل شارون از مسجدالاقصی و سخنان او در تبدیل مسجدالاقصی به کنیسه یهودیان و اعلام شهر بیت‌المقدس به عنوان پایتخت همیشگی کشور اسرائیل باعث اعتراضات مردم فلسطین شد و موج جدیدی از اعتراضات را به وجود آورد که به انتفاضه مسجدالاقصی معروف گشت.

انتفاضه بزرگ و الاقصی و تفاوت میان آنها

در دسامبر ۱۹۸۷ در پی جریان یک حادثه رانندگی در جنوب اسرائیل چند تن از کارگران فلسطینی کشته شدند. همین امر به آغاز شورش‌ها در اردوگاه‌های آوارگان در نوار غزه انجامید که به کرانه باختری سرایت کرد. سازمان آزادیبخش فلسطین که مقر آن در آن زمان در تونس بود به شدت غافلگیر شد اما عرفات بلافاصله به خود آمد و هدایت خشونت‌ها را با موفقیت به دست گرفت. این مبارزات که با سنگ پرانی همراه بود تبدیل به یک مبارزه ملی شد.

پس از کنفرانس مادرید در سال ۱۹۹۱ بود که شورش‌ها فروکش کرد و با توافق اسرائیل - سازمان آزادیبخش فلسطین در سال ۱۹۹۳ به استقرار دولت خودگردان فلسطین و عقب‌نشینی اسرائیل از شهرهای مهم نوار غزه و کرانه باختری و سرانجام برقراری حاکمیت عملی حکومت خودگردان به برخی از مناطق منتهی گردید.(۳)

شعله‌های انتفاضه با آغاز مذاکرات صلح اسرائیل - فلسطین به خاموشی گرایید ولی به دلیل این که فلسطینیان نتوانستند از طریق مذاکره به حقوق خود دست یابند پس از گذشت ۷ سال دوباره به انتفاضه روی آوردند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که حقوق آنان تنها از طریق مبارزه و قیام انتفاضه محقق خواهد گردید.

انتفاضه فلسطین این بار دارای ابعاد جدیدی است که آن را نسبت به گذشته متمایز می‌سازد. انتفاضه اخیر از چند لحاظ با انتفاضه اول فلسطین در سال ۱۹۸۷ متفاوت است:

نخست، انتفاضه اول از کرانه باختری رود اردن و نوار غزه آغاز شد درحالی که امواج انتفاضه دوم از داخل اراضی اشغالی ۱۹۴۸ یعنی مناطق مسکونی اعراب اسرائیلی شروع شد و

گسترش یافت به گونه‌ای که رژیم صهیونیستی تمامی مناطق اشغالی را به محاصره درآورد و برای سرکوب مردم مسلمان فلسطین از هواپیما و هلی‌کوپترهای نظامی استفاده کرد.

دوم، انتفاضه اول در اثر حادثه‌ای غیرسیاسی (کشته شدن چند فلسطینی توسط کامیون‌دار اسرائیلی) شروع شد درحالی که انتفاضه دوم در اثر رخدادی سیاسی (دیدار آریل شارون از مسجدالاقصی) از قدس شریف آغاز گردید.

سوم، انتفاضه اول بازتاب چندانی بر موضع‌گیری کشورهای عرب نداشت، در حالی که انتفاضه الاقصی با توجه به تجربه چندین سال ناکامی مذاکرات سازش خاورمیانه و حمایت وسیع دانشجویان مصر، اردن، لبنان، سوریه، کویت، امارات متحده عربی و قطر موجبات عکس‌العمل شدید آنان را فراهم کرد. انتفاضه دوم مردم فلسطین به گونه‌ای بر کشورهای جهان (عربی، اسلامی و سایرین) تأثیر گذاشت که دولت‌ها را به عقب‌نشینی در قبال خواسته‌ها و نظرات آحاد جامعه واداشت. شکل‌گیری و تظاهراتی در عربستان سعودی به حمایت از نهضت فلسطین و اعلام تحریم خرید کالاهای امریکایی از سوی مفتی عربستان، بیانگر مقبولیت انتفاضه در کشورهای اسلامی است، به ویژه آنکه امکان گسترش دامنه درگیری‌ها به لبنان، سوریه و اردن نیز وجود دارد.

چهارم، انتفاضه اول در نظام دوقطبی و در دورانی بود که تصمیمات سیاسی از مرکزیت تصمیم‌گیری در نظام بین‌الملل (یعنی اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا) به زیر سیستم‌های منطقه‌ای اعمال و تحمیل می‌شد. حال آنکه انتفاضه الاقصی در دوران نظام چندقطبی و زمانی شکل می‌گیرد که تأثیرگذاری پویش‌های منطقه بر فرایندهای بین‌المللی آغاز شده است.

پنجم، انتفاضه اول در نظام وستفالی شکل گرفت که در آن دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل محسوب می‌گردند درحالی که انتفاضه دوم در نظام پساوستفالی ظهور یافته است که درآن بازیگر غیرحکومتی از جمله حماس و جنبش جهاد اسلامی، مدیریت بحران را از کف بازیگران حکومتی (تشکیلات خودگردان فلسطین و رژیم صهیونیستی) خارج ساخته‌اند.

ششم، در انتفاضه اول شاهد سیاسی شدن رسانه‌ها و در انتفاضه دوم رسانه‌ای شدن سیاست کاملاً ملموس است. به عبارت دیگر در عصرجهانی شدن، رسانه‌های ارتباط جمعی و ماهواره‌های اطلاعاتی وارتباطی موجب شدند سیاست با کمک تصویر رقم بخورد. نمایش

صحنه‌های رقت‌انگیز کشتار فلسطینی‌ها از رسانه‌های جمعی جهان و به ویژه ارسال تصویر شهادت "محمدالدورة" کودک فلسطینی در آغوش پدرش، موجب شد رژیم صهیونیستی با محکومیت و انزوای چشمگیری روبرو شود. در جریان رأی گیری شورای امنیت در ۱۷ مهر ۱۳۷۹ برای صدور قطعنامه ۱۳۲۲ در محکومیت اقدامات سرکوب‌گرانه اسرائیل، امریکا مجبور به دادن رای ممتنع به قطعنامه شد و بدین‌گونه کشتار فلسطینی‌ها توسط اسرائیل، با اکثریت قاطع در شورای امنیت محکومت گردید.

هفتم، در انتفاضه اول تلقی اسرائیل از تهدید، بیشتر بیرونی بود و از این لحاظ جمهوری اسلامی ایران را به عنوان حامی انتفاضه، منشا تهدید می‌دانستند. اما در انتفاضه دوم، تصور اسرائیل از وجود تهدید منطقه‌ای به درک تهدید درونی تبدیل شده به گونه‌ای که نمایندگان عرب کنیست را به اعتراض علیه اقدام شارون و حتی پیشنهاد تشکیل دولت به ریاست یک عرب واداشته است.

علل و پیش‌زمینه‌های دور جدید انتفاضه

۱. پیروزی حزب الله در جنوب لبنان: یکی از علل و پیش‌زمینه‌های دور جدیدانتفاضه عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از جنوب لبنان می‌باشد. این عقب‌نشینی طلسم شکست ناپذیری اسرائیل را شکست و پیروزی حزب الله این مسأله را ثابت کرد که در سایه مبارزه و اتحاد می‌توان دشمن را شکست داد، حتی اگر این دشمن، دشمنی مقتدر همچون اسرائیل باشد.

۲. شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم: پس از آن که مذاکرات کمپ دیوید دوم از تیرماه تا شهریور ۱۳۷۹ و در نهایت بعد از دو هفته مذاکرات طولانی بدون دستیابی به نتیجه‌ای ناکام ماند، این امر را ثابت کرد که رژیم صهیونیستی حاضر به عقب‌نشینی از مواضع سخت و اولیه خود نیست و قدس شرقی را به عنوان پایتخت کشور مستقل فلسطین نخواهد پذیرفت و با بازگشت آوارگان فلسطینی به وطنشان مخالف است.

۳. به تعویق انداختن اعلام کشور مستقل فلسطین: براساس توافق نامه "وای ریور" (سپتامبر ۱۹۹۹) قرار بود در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۰ کشور مستقل فلسطین اعلام شود. اما این امر بر اثر فشارهای سیاسی و اقتصادی رژیم صهیونیستی و ایالات متحده امریکا به تعویق افتاد. این امر

باعث گردید که مردم فلسطین از روند مذاکرات قطع امید کنند و سرخورده از مذاکرات سازش، در تلاشند خود سرنوشت خویش را رقم زنند.

۴. سیاست‌های سرکوب‌گرانه اسرائیل: فشار رژیم صهیونیستی مبتنی بر تحقیر فلسطینی‌ها به عنوان شهروندان درجه دو، تبعید و اخراج آنها، ضرب و شتم و تخریب خانه‌ها جملگی فشارهای متراکمی بودند که فلسطینی‌ها را به واکنش فرا می‌خواند. سیاست‌های اسرائیل دراز بین بردن هویت اسلامی- عربی فلسطین و تثبیت ماهیت صهیونیستی در این سرزمین نیز یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری دور جدید انتفاضه است.

۵. دیدار شارون از مسجدالاقصی: تمامی عوامل فوق پیش‌زمینه‌های دور جدید انتفاضه به شمار می‌رود اما علت نهایی آغاز انتفاضه، دیدار آریل شارون رهبر حزب لیکود از مسجدالاقصی است. وارد شدن شارون به مسجدالاقصی در روز ۷۹/۷/۷ به همراه ۳۰۰۰ سرباز ارتش رژیم صهیونیستی و سخنرانی او مبنی بر مشروعیت حقوق اسرائیل نسبت به مسجد مزبور موجب جریحه‌دار شدن احساسات مسلمانان گردید و اعتراضات آنان به درگیری‌های خونینی انجامید و به دنبال کشتار مسلمانان در مسجدالاقصی، دور جدید انتفاضه آغاز گردید.[۴]

اجلاس شرم الشیخ

رژیم قاهره بار دیگر در حساس‌ترین مراحل انتفاضه، به یاری رژیم اشغالگر قدس شتافت و با عهده‌داری اجلاس شرم الشیخ تلاش کرد تا از میزان خشم و نفرت فزاینده افکار عمومی جهان نسبت به جنایات رژیم صهیونیستی بکاهد.

این اجلاس با محور اصلی، آتش‌بس میان طرفین اسرائیلی- فلسطینی و با شرکت بیل کلینتون، یاسر عرفات، ایهود باراک، ملک عبدالله، حسنی مبارک و خاویر سولانا (هماهنگ کننده سیاست خارجی اتحادیه اروپا) در تاریخ ۷۹/۷/۲۵ در مصر برگزار گردید. به رغم اختلافات و درگیری‌های مقامات اسرائیلی و فلسطینی، طرفین پس از دو روز مذاکره در شرم الشیخ به توافق دست یافتند و در پایان اجلاس بیانیه‌ای به شرح زیر صادر نمودند:

۱. هر دو طرف (اسرائیلی- فلسطینی) توافق کردند بیانیه‌هایی در مورد قطع خشونت صادر وتدابیری برای از میان برداشتن آن اتخاذ کنند. همچنین طرفین با بازگشت به شرایط نظامی،

امنیتی و ارتباط عملی پیش از شروع بحران، موافقت نمودند.

۲. امریکا به کمک اسرائیل و فلسطین و با مشورت دبیرکل سازمان ملل یک هیات حقیقت‌یاب پیرامون رویدادهای هفته‌های اخیر به منظور پیش‌گیری از تکرار آنها تشکیل خواهد داد. گزارش کمیته را شخص رئیس جمهور امریکا به کمک دبیرکل سازمان ملل و با مشورت طرف‌های درگیر تنظیم خواهد کرد و گزارش نهایی پیش از انتشار باید به امضای رئیس جمهور امریکا برسد.

برای بررسی عمیق و ریشه‌یابی بحران در روابط اسرائیل و فلسطین باید به مسیر از سرگیری روند صلح، بازگشت و برای دستیابی به توافق‌نامه قطعی و نهایی صلح تلاش کرد. چنین توافقی باید براساس قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت بدست آید.

اما برگزاری چنین اجلاسی و مذاکرات دوجانبه مقامات امنیتی اسرائیل و تشکیلات خودگردان و همچنین دیدار یاسرعرفات و شیمون پرز وزیر همکاری‌های منطقه‌ای و توافقات آنها، نتوانست موج درگیری‌ها و خشونت را در سرزمین‌های اشغالی پایان بخشد، زیرا توافقات انجام گرفته هرگز به مرحله اجرا در نیامد و از سوی هر دوطرف نقض گردید.[۵]

گرچه اجلاس شرم‌الشیخ نتوانست در حل و فصل اختلاف طرفین (در حاکمیت بر بیت‌المقدس و آرام کردن اوضاع فلسطین اشغالی) توفیق یابد، اما توافق طرف‌های شرکت کننده در پایان اجلاس درباره برچیده شدن نقاط برخورد میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، عقب‌نشینی سربازان اسرائیل از کرانه غربی رود اردن و نوار غزه، تشکیل کمیته تحت کنترل حکومت خودگردان فلسطین، بازگشایی فرودگاه غزه و تشکیل کمیته حقیقت‌یاب برای تحقیق درباره رویدادهای اخیر در فلسطین اشغالی، پیروزی نسبی ولو گذرا برای کلینتون به منظور مجاب کردن افکار عمومی امریکا در مورد وجود دیدگاه‌های مشترک برای خاتمه دادن به بحران خاورمیانه به شمار می‌آمد. اما این اقدام نه تنها نتوانست آتش انتفاضه را خاموش سازد، بلکه پیروزی دمکرات‌ها برجمهوری خواهان را نیز به ارمغان نیاورد.[۶]

مذاکرات طابا

گفتگوهای صلح بین مقامات اسرائیلی و فلسطینی روز ۲۱ ژانویه سال ۲۰۰۱ در طابا

مصر آغاز شد. در این دور از مذاکرات، وزیران امور خارجه، جهانگردی و دادگستری اسرائیل و رئیس مجلس قانونگذاری، وزیر تبلیغات و چند تن ازمسؤولان دولت خودگردان فلسطینی شرکت داشتند.(۷)

"نبیل شعث" دستیار ارشد عرفات رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین به خبرنگاران گفت: "ما برای انجام گفتگوهای جدی آماده‌ایم ولی حاضر نیستیم از اصل گفتگوها که طبق قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل، صلح در برابر زمین است صرفنظر کنیم."(۸)

گفتنی است که فلسطینی‌ها براساس قطعنامه شماره ۱۹۴ سازمان ملل متحد بر حق بازگشت حدود ۳/۷ میلیون فلسطینی تاکید می‌کنند که در سال ۱۹۴۸ خانه و کاشانه خود را ترک کردند.(۹) به گفته شعث مذاکره کنندگان فلسطینی و اسرائیلی در مرحله کنونی به دو موضوع زمین و امنیت می‌پردازند و به تدریج به مسایل آوارگان فلسطینی و بیت‌المقدس می‌پردازند.

سرانجام بعد از چند روز گفتگو، مذاکرات طابا با صدور بیانیه‌ای و بدون هیچ نتیجه‌ای پایان یافت. روزنامه "معاریو" چاپ فلسطین اشغالی جزئیات توافق هیأت‌های مذاکره کننده در طابا را فاش کرد. این روزنامه نوشت: در جریان شش روز گفتگوی فشرده در طابا، طرفین توانستند بسیاری از مسایل مربوط به گفتگوهای مرحله نهایی سازش را حل و فصل نمایند. به نوشته معاریو میانگین ۹۴ تا ۹۶ درصد اراضی کرانه‌های باختری رود اردن برای برپایی دولت مستقل فلسطین به حکومت خودگردان واگذار می‌شود و شهرک‌های یهودی‌نشین در ۵ درصد مابقی آن ابقا می‌شود. بر پایه این گزارش ۸۰ درصد شهرک نشین‌های اسرائیل در سه مجتمع بزرگ در این ۵ درصد اراضی کرانه باختری وتحت حاکمیت اسرائیل باقی می‌مانند. درباره سرنوشت قدس نیز مذاکره کنندگان فلسطینی و اسرائیلی توافق کردند آنچه در بخش شرقی بیت‌المقدس به اعراب و یهودیان تعلق دارد در اختیار آنان باقی می‌ماند و اماکن مقدس برای یک دوره پنج ساله به صورت مشترک اداره می‌شود و در مدت این پنج سال مقامات دو طرف درباره موضوع حاکمیت بر اماکن مقدس مذاکره می‌کنند. درخصوص مسائل امنیتی، هیأت فلسطینی با بیشتر خواسته‌های اسرائیل از جمله اعزام ارتش اسرائیل در شرایط اضطراری و استقرار یک دوره شش ساله در دشت آرون موافقت کردند.(۱۰)

به گزارش رویتر در بیانیه مشترک دو طرف اظهار امیدواری کردند که اختلاف‌های

باقیمانده در گفتگوهایی که پس از انجام انتخابات نخست وزیری اسرائیل در ششم فوریه صورت می‌گیرد برطرف شود. در این بیانیه آمده با وجود پیشرفت قابل توجهی که در هر یک از مسائل مورد بحث به دست آمد معلوم شد که حصول تفاهم در تمام زمینه‌ها غیر ممکن است. اما دو طرف خاطرنشان کردند که تاکنون هرگز تا به این حد به حصول توافق نزدیک نبوده‌اند.(۱۱)

در هر حال مذاکرات طابا با شکست روبرو شد و این موضوع برخلاف آن ادعایی است که در بیانیه انتشار یافته مبنی بر دستیابی به پیشرفت‌هایی در مذاکرات تاکید شده بود. علت اصلی شکست مذاکرات، عدم پذیرش اصل بازگشت آوارگان فلسطینی به وطن خود از طرف اسرائیل است. ظاهراً مقامات اسرائیلی تحت هیچ شرایطی حاضر به پذیرش حق بازگشت آوارگان فلسطینی به سرزمین‌های اشغالی نیستند. موضوع دوم، مالکیت بر بیت‌المقدس است. در این موزد به خصوص نیز اسرائیل حاضر به عقب‌نشینی نیست و این در شرایطی است که عرفات هم نمی‌تواند عقب بنشیند.

یک تحلیل‌گر امور سیاسی اعلام کرد: مذاکرات طابا با هدف حل واقعی مشکل فلسطین صورت نمی‌پذیرد، بلکه هریک از طرفین مذاکره کننده در پی هدف خاصی است. باراک می‌داند که در این شرایط نمی‌توان امید چندانی به حل مشکلات با فلسطینی‌ها را داشت. اما او چاره‌ای جز تلاش برای حصول سازش از طریق مذاکره ندارد زیرا وضعیت سیاسی او بستگی مستقیم به نتیجه این مذاکرات دارد، از طرفی عرفات نیز به خوبی می‌داند شکاف موجود میان خواست‌های فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها قابل پر کردن نیست اما او مجبور است به بوش و اتحادیه اروپا نشان دهد که خواهان قطع مذاکرات صلح و شکست این روند نیست، بنابراین هر یک از طرفین شرکت کننده در مذاکرات با هدفی غیر از دستیابی واقعی به سازش، به مذاکره مشغولند.(۱۲)

جنبش آزادیبخش ملی فلسطین (فتح انتفاضه) به رهبری "سرهنگ ابوموسی" بیانیه پایانی مذاکرات طابا را محکوم کرد و در بیانیه‌ای تصریح کرد "مذاکرات طابا و بیانیه پایانی آن در چارچوب منافع امریکا و رژیم صهیونیستی برای پایان دادن به قیام مردم فلسطین و تقویت پایه‌های اشغالگری صهیونیست‌ها در فلسطین صورت گرفته است. "این بیانیه با اشاره به این که "مسأله مردم فلسطین با مذاکرات در طابا یا جاهای دیگر حل نخواهد شد تأکید کرد تنها راه تحقق اهداف مردم فلسطین، ادامه مقاومت و جهاد است."(۱۳)

رادیو رژیم صهیونیستی به نقل از باراک گفت: "پایبندی عرفات به تعهدات خود و هم‌چنین توقف درگیری، به منزله دستاورد بسیار مهمی است اما درصورتی که این تعهدات عملی نشود، اسرائیل می‌داند چه باید بکند" در همین حال "حنان عشراوی" از اعضای مجلس قانون‌گذاری فلسطین در نخستین واکنش به نتایج اجلاس گفت: "نتایج این اجلاس به هیچ‌وجه مورد قبول مردم فلسطین قرار نخواهد گرفت زیرا نتوانسته است راه حلی برای مشکلات اساسی بیابد".[۱۴] درهرحال به نظر می‌رسد که طرف‌های دخیل در مذاکرات هیچ یک پتانسیل لازم برای انجام این اقدام موثر به نفع جریان سازش را نداشته باشند.[۱۵]

انتخابات

باراک در روز ۹ دسامبر در یک کنفرانس مطبوعاتی استعفای خود را اعلام کرد. برخی ناظران اعلام کردند که استعفای باراک به خاطر عمیق شدن بحران سیاسی در رژیم صهیونیستی و نتیجه مستقیم قیام فلسطینی‌ها و بن‌بست روند صلح است.[۱۶] باراک در واقع با قبول استعفا و فراخوانی مردم اسرائیل به شرکت در انتخابات زود هنگام از آنان خواست تا نه تنها به آینده سیاسی کشور بلکه به پیشبرد روند سازش رأی دهند.

از سوئی پس از رد صلاحیت نتانیاهو برای نامزدی در انتخابات به دلیل عدم عضویت در پارلمان اسرائیل، رقابت انتخابات بین ایهود باراک و آریل شارون رهبر سازش ناپذیر حزب راست لیکود تشدید شد.[۱۷] طی دوماه اخیر شارون "که به خاطر روحیه جنگجویانه‌اش در اتخاذ تصمیمات سیاسی به عنوان بولدوزر در میان اسرائیلی‌ها شهرت یافته است" با تکیه بر ضعف‌های عمده باراک از جمله شکست نیروهای صهیونیستی در برابر حزب‌الله لبنان و ضعف و انفعال در برابر حرکت انتفاضه مردم فلسطین تلاش کرده است، در تبلیغات انتخاباتی چهره قدرتمندی از خود نشان دهد. شارون قول داده است که در اولین فرصت انتفاضه فلسطینی‌ها را متوقف سازد و تمام معاهده‌های صلح با فلسطینی‌ها را لغو کرده و امنیت اسرائیل را تأمین نماید. از سوی دیگر باراک با اشاره به همین تهدیدات و سوق دادن افکار عمومی مسلمان و یهودی سرزمین‌های اشغالی به سوابق خشونت بار شارون اشاره می‌کرد تا چهره خود را متعادل و متناسب با نیاز شرایط سیاسی کنونی بحران خاورمیانه قلمداد نماید و پیروزی خود را در فرو

نشاندن بحران، مؤثرجلوه دهد.[۱۸] برخی وزرای نزدیک به باراک معتقد بودند آنها باید روی واقع‌بینی مقامات فلسطینی برای کمک به پیروزی باراک بر رقیبش شارون حساب کنند. زیرا فلسطینی‌ها می‌دانند مواضع شارون به مراتب تندروتر از باراک است. به گفته این وزرا، شارون خواهان جنگ تمام عیار علیه فلسطینی‌ها است و این به نفع آنان است که به گونه‌ای عمل کنند که موجب پیروزی باراک شوند. در همین حال مقامات فلسطینی ضمن تکذیب وجود هرگونه برنامه‌ای جهت کمک به پیروزی باراک، در گفتگو با C.N.N یادآور شده‌اند تنها چیزی که اسرائیلی‌ها در مذاکرات با آنها می‌خواهند، حصول اهداف اسرائیل است و نه چیز دیگر. ناظران سیاسی می‌گویند حتی اگر فلسطینی‌ها پیروزی باراک را بر شارون ترجیح دهند، تنها راه موفقیت مذاکرات دستیابی فلسطینی‌ها به حدقابل قبولی از خواسته‌هایشان می‌باشد.[۱۹]

دراین میان عرفات و شارون با هم دیدار و گفتگو کردند. "فاروق قدومی" رئیس بخش سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین نیز با تأیید این دیدار گفت "شواهد موجود حاکی از پیروزی شارون در انتخابات آینده است و حزب لیکود در برخورد با موضوع فلسطین همواره صریح بوده است و بدیهی است چنین دیداری در آستانه انتخابات با اهداف انتخاباتی صورت گرفته است، این بدان معنا است که رئیس حزب لیکود (شارون) درصدد است پیش از انتخابات چهره خود را در داخل و خارج از فلسطین بازسازی کند."

همچنین در مورد انگیزه عرفات از برقراری تماس با شارون به دو هدف عمده اشاره شده است: هدف اول وی آگاهی از دیدگاه شارون است ضمن اینکه این امر خود زمینه‌ای برای ادامه مذاکره در دوره نخست وزیری شارون می‌باشد. ناظران براین باورند که هدف دیگر عرفات اعمال فشار بر باراک در مذاکرات جاری در منطقه مرزی طابادر مصر است. این احتمال وجود دارد که عرفات از این طریق به باراک گوشزد نموده است که حتی در صورت شکست مذاکرات طابا زمینه برای ادامه گفتگو در دوره بعد از انتخابات فراهم آمده و برای وی تفاوتی ندارد که برنده این انتخابات چه کسی باشد.[۲۰] از سوی دیگر شبکه خبری C.N.N اعلام کرد سه روز قبل از برگزاری انتخابات در اسرائیل بیل کلینتون برای پیروزی باراک در انتخابات مداخله کرده و طی مصاحبه‌ای از باراک دفاع کرده است. کلینتون یادآور شده است "به هیچ عنوان نمی‌توان شدت درگیری مبارزات فلسطینی‌ها را در موج جدید آن برعهده باراک دانست زیراوی تمام تلاش خود

را برای برقراری صلح بکار برده است و مسلماً باید ریسک مربوط به این تلاش را نیز می‌پذیرفت." این شبکه مدعی شد کلینتون از محبوبیت بسیاری نزد اسرائیلی‌ها برخوردار است زیرا وی یکی از مدافعان سرسخت اسرائیل بوده است. در همین حال شارون رقیب باراک با اشاره به حمایت قاطع کلینتون از اسرائیل تاکید کرد، وی نمی‌تواند به جای مردم اسرائیل در مورد نتیجه انتخابات تصمیم بگیرد. همچنین باراک اشاره کرد، مردم فلسطین اشغالی باید در مورد تصمیم خود در انتخابات آتی آگاهی یافته و عواقب آن را بدانند و هیچ کس به اندازه او در آینده اسرائیل سرنوشت‌ساز نیست.(۲۱)

علاوه براین رادیو تل آویو گزارش داد که "خاخام‌های اشکنازی با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرده‌اند به کسی باید رای داد که در اراضی مقدس به دین اهانت نکند" دراین بیانیه در واقع خاخام‌ها "کنار آمدن باراک با فلسطینی‌ها" را اهانت او به دین تلقی می‌کنند. برپایه این گزارش، خاخام "عوادیا یوسف" رهبر حزب شاس که دارای ۱۷ نماینده در مجلس است، با اعلام حمایت از شارون گفت: "درصورتی که باراک انتخاب شود از ما انتقام خواهد گرفت."(۲۲)

ناظران سیاسی باراک را با رابین و شارون را با نتانیاهو مقایسه می‌کنند. بدین معنی که رابین و باراک از حزب کار، با چهره صلح طلبی به سرکوب ملت فلسطین می‌پردازند ولی نتانیاهو و شارون شمشیر را از رو بسته و به طور علنی به فلسطینی‌ها چنگ و دندان نشان می‌دهند. تفاوت میان این دو وضعیت تنها در تبلیغات صوری آنهاست و در عمل هر دو یکسان فکر می‌کنند و تفاوت چندانی میان آنها وجود ندارد.(۲۳)

با اعلام نتایج انتخابات اسرائیل و پیروزی چشمگیر شارون بر باراک، با تفاوتی حدود ۲۰ درصد، اسرائیل وارد بحران داخلی و منطقه‌ای جدیدی شد و پرسش اصلی این است که منطقه به چه سوئی حرکت خواهد کرد. رهبران مقاومت فلسطین و انتفاضه بلافاصله در اراضی اشغالی اعلام کردند که مردم فلسطین به انتفاضه و جنبش خود ادامه می‌دهند و تحولات کنونی در اراضی اشغالی و تلاش برای رسیدن به استقلال بسیار عظیم‌تر از تغییرات سیاسی در رژیم صهیونیستی است. این نخستین بار است که انتخابات نخست‌وزیری بدون انتخابات مجلس برگزار شد و باراک بلافاصله اعلام کرد که از کار کناره می‌گیرد.(۲۴)

شکست باراک را می‌توان معلول عوامل زیر دانست:

۱. وارد عمل شدن صهیونیست‌های افراطی و اپوزیسیون راستگرا و دست گذاشتن بر امتیازدهی باراک به فلسطینی‌ها.

۲. عدم موفقیت باراک برای دستیابی به توافق با فلسطینیان (شکست در کمپ دیوید دوم، شکست در مذاکرات شرم الشیخ، ابهام در نتایج نشست طابا).

۳. گسترش احساس ناامنی و پیدایش احساس جنگ داخلی و تهدید داخلی (تبلیغ خطر ایران و حزب الله لبنان توسط راست گرایان).

۴. ریزش آرای اعراب اسرائیلی؛ این احساس در نزد صاحب نظران وجود دارد که به دلیل مقابله باراک با انتفاضه اعراب اسرائیلی از شرکت در انتخابات خودداری می‌نمایند.

۵. عدم موفقیت در ارائه چهره یک مصلح؛ باراک که در مورد شارون می‌گوید "او برای اسرائیل و صلح بیش از اندازه افراطی است" نتوانسته است این افراطی بودن را به درستی جا بیندازد و حتی چاپ پوسترهای اردوگاه‌های صبرا و شتیلا هم نتوانست چهره شارون را آنچنان که باید و شاید تخریب نماید.

۶. عدم طرفداری عرفات از باراک؛ به نظر می‌رسد که عرفات نخواست یا نتوانست به بقای باراک کمک کند. شاید عرفات به این نتیجه رسیده باشد که باراک همانند نتانیاهو محکوم به رفتن است.

۷. عقب ماندگی مستمر و رو به تعمیق باراک در نظر سنجی‌ها؛ شاید بتوان گفت که نظر سنجی‌ها و اعلام مستمر آن توسط مطبوعات و رسانه‌ها ضربات محکمی به وجهه باراک وارد کرد و از او چهره یک "نامزد از پیش شکست خورده" ساخت.[۲۵]

۸. گرایش بیشتر مردم اسرائیل به شارون؛ اکثر اسرائیلی‌ها معتقدند باراک تنها به دنبال امتیاز دادن به فلسطینی‌هاست و می‌خواهد صلح را به هر قیمتی بدست آورد.[۲۶]

به هر حال به نظر می‌رسد که باراک قصد داشت تا از این انتخابات که اعلام پیش از موعد آن، یک "فرار به جلو" بود به عنوان یک "همه پرسی سازش" استفاده کند. احتمال قوی این است که شارون نیز در رسیدن به صلح با فلسطینی‌ها موفق نخواهد بود و سیاست "مشت آهنین" وی جواب نخواهد داد. از این‌رو بهترین نگرش نسبت به انتخابات اسرائیل را، مردم فلسطین اختیار کرده‌اند، آنان این روز را "روز خشم" نامیده، انتخابات را تحریم کرده و بر ضرورت تداوم انتفاضه تاکید کردند.

رابطه امریکا با اسرائیل در تحولات اخیر

بیل کلینتون در آخرین لحظات حضور خود در کاخ سفید با امضای یک تفاهم نامه نظامی با تل آویو، حمایت امریکا از رژیم صهیونیستی را کامل‌تر کرد. براساس این تفاهم نامه سالانه ۶۰ میلیون دلار به کمک‌های نظامی امریکا به رژیم اشغالگر قدس افزون می‌شود. این مبلغ علاوه بر کمک اقتصادی ۸۴۰ میلیون دلاری امریکا به تل آویو است. علاوه براین وعده تحویل پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی یعنی جنگنده‌های فوق پیشرفته (الف- ۲۲) هدیه دیگری است که کلینتون به رژیم صهیونیستی اعطا کرده است. باتوجه به تهدید دائمی منطقه از سوی اسرائیل و کشتار فلسطینی‌ها، حداقل انتظار عمومی کاهش کمک‌های اقتصادی و نظامی به این رژیم برای تحت فشار قرار دادن و توقف جنایات آن است. اما از نظر دولت امریکا شکست باراک در تحمیل شرایط به طرف‌های سوری و فلسطینی در مذاکرات گذشته و خودداری از پذیرش تخلیه مناطق اشغالی جولان و بیت‌المقدس و بالاخره عقب نشینی ارتش این رژیم از جنوب لبنان، معادله قوا در منطقه خاورمیانه را برهم زده است. علاوه براین مناقشات داخلی رژیم اسرائیل، فشارهای ناشی از دست رفتن اکثریت پارلمانی کابینه ائتلافی باراک و در نهایت استعفای او و تعیین تاریخ برگزاری انتخابات زودرس، رژیم صهیونیستی را با چالش جدی مواجه ساخته لذا مواضع کارگزاران جدید کاخ سفید نیز حاکی از تداوم سیاست تجهیز تسلیحاتی اسرائیل است.(۲۷)

به هرحال افزایش کمک‌های نظامی تا سال ۲۰۰۸ ادامه یافته و تداوم آن مشروط به توافق‌های بعدی شده است. اکنون جورج دبلیو بوش قادر خواهد بود درصورت تمایل یادداشت تفاهم را لغو نماید.(۲۸)

از سوی دیگر "ریچارد بوچر" سخنگوی وزارت خارجه امریکا گفت: "دولت جدید در بررسی مسائل خاورمیانه عواملی راکه بیل کلینتون در نظر داشت، دنبال نخواهد کرد."

جمهوری‌خواهان به کرات کلینتون را به خاطر مداخله بیش از حد در روند صلح خاورمیانه مورد انتقاد قرار داده بودند و عقیده دارند دخالت امریکا در این زمینه باید تنها به موارد حساس و بحرانی محدود شود. در همین ارتباط وزارت خارجه دولت بوش در یکی از نخستین اقدام‌های خود، دفتر نماینده ویژه امریکا در خاورمیانه را در اداره امور خاور نزدیک وزارت خارجه ادغام کرد. "دنیس راس" نماینده ویژه امریکا در خاورمیانه پیش از این به طور مستقل عمل

می‌کرد و به طور مستقیم به رئیس جمهور و یا وزیر خارجه گزارش می‌داد.[۲۹]

درباره اینکه موضع امریکا در مسأله خاورمیانه در آینده چگونه خواهد بود، برخی معتقدند با روی کارآمدن جرج بوش امریکا به یک عضو ناظر در مذاکرات صلح بدل می‌شود نه یک طرف درگیر.

بنابرگفته یک کارشناس سیاسی، تیم حکومتی بوش شامل دو طیف است؛ محافظه کاران که تمایل به درگیر شدن سیاست منطقه‌ای امریکا ندارند. در عین حال مخالفتی هم با اسرائیل ندارند. این طیف با محور قرار دادن منافع ملی امریکا معتقدند که امریکا نباید با درگیر شدن در این مسایل منافع خود را به خطر بیندازد به خصوص اینکه نقطه پایانی مذاکرات در زمان کلینتون نقطه‌ای بحرانی بود و برگرداندن این اوضاع به نقطه‌ای مطلوب نیازمند فضا و زمان جدیدی است. طیف دوم در تیم حکومتی بوش معتقد به حمایت شدید از اسرائیل است. "رامسفلد" وزیر دفاع امریکا خواستار حمایت شدید از اسرائیل است اما "پاول" وزیر خارجه امریکا به شدت دنبال این تفکر نیست.[۳۰]

جورج بوش پس از انتخاب شارون به نخست وزیری اعلام کرد برای آنکه آریل شارون نخست وزیر منتخب رژیم صهیونیستی فرصت فعالیت برای صلح را داشته باشد به برقراری ثبات در خاورمیانه کمک خواهد کرد. بوش گفت: "ما برای کمک به ایجاد محیطی با ثبات و آرام در منطقه همچنان با تمامی طرف‌ها در تماس خواهیم بود تا به دولت شارون فرصت دهیم همانطور که گفته است دولت وحدت ملی تشکیل دهد و با تمامی طرف‌ها برای تقویت صلح در منطقه همکاری کند."[۳۱]

موضع سازمان‌های بین‌المللی و انتفاضه

۱. سازمان ملل متحد

در تاریخ ۷۹/۷/۱۷ شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه ۱۳۲۲ ضمن ابراز نگرانی از وقایع اسفبار روزهای گذشته، لزوم دستیابی به صلحی عادلانه و پایدار را مورد تاکید قرار داد. این قطعنامه باتاکید بر لزوم حفاظت از اماکن مذهبی بیت‌المقدس به تقبیح بازدید تحریک‌آمیز شارون (بدون ذکر نام وی) و کاربرد غیرمتعارف خشونت (بدون ذکر نام اسرائیل)

پرداخت. در فراز دیگری از این قطعنامه از رژیم صهیونیستی به عنوان قدرتی اشغالگر خواسته شد تا با نشان دادن تعهد عملی به معاهده چهارم ژنو مصوب اوت ۱۹۴۹، از افراد غیر نظامی ساکن در مناطق اشغالی محافظت نماید. قطعنامه مذکور با تاکید براهمیت تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب، خواهان شناسائی دلایل بحران با هدف جلوگیری از وقوع حوادث مشابه شد. این قطعنامه با ۱۴ رای (۴ عضو دائم و همه اعضای غیردائم) به تصویب رسید و ایالات متحده به آن رای ممتنع داد.[۳۲] مجمع عمومی سازمان ملل در ۱ دسامبر با تصویب دو قطعنامه حاکمیت رژیم صهیونیستی را بر شهر بیت‌المقدس و بلندی‌های جولان بی‌اعتبار دانست. پیش‌نویس قطعنامه شماره ۴۹ مجمع عمومی علاوه بر محکومیت توسعه حیطه حاکمیت اسرائیل بر بیت‌المقدس، کشورهایی که بخشی از هیأت‌های دیپلماتیک خود در اسرائیل را به این شهر انتقال داده‌اند را مورد انتقاد قرار داد و از دیگر کشورها خواست باتوجه به قطعنامه ۴۷۸ مصوبه سال ۱۹۸۰ شورای امنیت از این کار خودداری کنند. این قطعنامه با ۱۴۵ رای مثبت و ۱ رای منفی (اسرائیل) و ۵ رای ممتنع به تصویب رسید.[۳۳]

۲. موضع اتحادیه اروپا

وزارت امور خارجه فرانسه به عنوان ریاست کنونی اتحادیه اروپا، بیانیه‌ای را در تاریخ ۷۹/۷/۱۱ مبنی بر محکومیت بازدید شارون از مسجدالاقصی صادر نمود و در آن از نتایج اسفبار بحران درصورت ادامه وضعیت موجود ابراز نگرانی نمود. اتحادیه اروپا ضمن اعلام آمادگی برای مشارکت در کمیسیون بین‌المللی حقیقت‌یاب از طرفین خواست تا بدون توجه به ضرورت شناسائی متجاوز به پای میز مذاکره بازگردند. اعزام خاویر سولانا به عنوان نماینده اتحادیه اروپا به خاورمیانه برای جلوگیری از تبدیل درگیری‌ها به جنگ تمام عیار، دعوت به اعاده شرایط مذاکره و تامین آزادی سه سرباز اسرائیلی که به اسارت نیروهای حزب الله درآمده‌اند، اقدام دیگر اتحادیه اروپا در تاریخ ۷۹/۷/۱۸ می‌باشد. در اجلاس ۷۹/۸/۲۶ که به دنبال تقاضای اتحادیه عرب از اتحادیه اروپا برای ایفای نقش بیشتر درخاورمیانه و در سطح وزرای امور خارجه کشورهای اروپائی برگزار گردید اعلام شد:

۱. اتحادیه اروپا به هیچ روی جانشین امریکا برای حل و فصل مسائل خاورمیانه نخواهد شد.

۲. این اتحادیه روش‌های یک جانبه را برای حل و فصل بحران مناسب نمی‌داند. لذا دخالت اتحادیه در مسائل اخیر نیازمند تقاضای هر دو طرف می‌باشد و برای نقش فعالتر اتحادیه، جلب حمایت طرفین درگیر، ضروری است.[۳۴]

اتحادیه اروپا از اینکه امریکائی‌ها یک باره منطقه را با خلأ سیاست منطقه‌ای خود مواجه کنند نگران هستند. حتی در روزهای اول روی کار آمدن بوش، فرانسه به طور صریح از امریکا خواست که منطقه را رها نکند. با توجه به اینکه بازیگری امریکا از سطح بالاتری نسبت به اتحادیه اروپا برخوردار است و با در نظر گرفتن اینکه امریکا در این قضیه با مشکل مواجه شده اروپا قصد دارد در سایه دیپلماسی امریکا سهم خود را ببرد.[۳۵]

۳. موضع سازمان کنفرانس اسلامی

سازمان کنفرانس اسلامی به عنوان سازمانی که ماهیّت خود را مدیون دفاع از شهر بیت‌المقدس و ماهیت اسلامی - عربی سرزمین‌های اشغالی است با برگزاری سه نشست و صدور چهار بیانیه اقدامات رژیم صهیونیستی را محکوم کرد و از سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی برای حمایت از انتفاضه و پایان بحران استمداد نمود. سازمان کنفرانس اسلامی که متشکل از ۵۷ کشور مسلمان است با برگزاری سه نشست در سطوح:

الف) اتحادیه مجالس کشورهای عضو ۷۹/۷/۱۰

ب) وزرای خارجه ۷۹/۸/۲۰

ج) سران کشورهای عضو ۷۹/۸/۲۴

اقدامات رژیم صهیونیستی را در جامعه جهانی محکوم کرد و با صدور بیانیه‌های متعدد خواهان حمایت جهان اسلام و نظام بین‌المللی از انتفاضه ملت فلسطین گردید. با تشدید اوضاع به درخواست ریاست سازمان، اجلاسی در تاریخ ۷۹/۸/۲۰ در سطح وزرای خارجه برگزار گردید.[۳۶] با آغاز بکار اجلاس سران کنفرانس اسلامی در دوحه قطر، به پیشنهاد ایران نخستین روز اجلاس سران به بررسی مسأله فلسطین اختصاص یافت. همچنین مصوبات مجلس وزرا تنفیذ و با صدور بیانیه‌ای در تاریخ ۷۹/۸/۲۴ ضمن اعلام همبستگی مجدد با انتفاضه و شناسایی حقوق ملت فلسطین برای بازگشت به سرزمین خود و تشکیل دولت مستقل بر اراده راسخ اعضا

برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی براساس عدالت به عنوان اولویت کمک سازمانی تاکید گردید در این اجلاس پیشنهاد قطع رابطه با اسرائیل مطرح گردید که به رغم تصویب آن، مصوبه مذکور الزام آور نیست.

آقای خاتمی در دیدار با عرفات با اشاره به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران در خصوص سرنوشت سرزمین‌های اشغالی و برگزاری انتخابات آزاد با حضور همه فلسطینی‌ها اعم از مسیحی، مسلمان و یهودی اظهار امیدواری کرد که با اقبال افکار عمومی در سطح جهانی و نیز متفکران، قدمی در راه حل دمکراتیک این بحران برداشته شود.[۳۷] سرانجام اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی با تاکید برحمایت از انتفاضه پایان یافت. در بیانیه پایانی اجلاس دوحه سران سازمان حمایت مجدد خود را از ملت فلسطین و مبارزه آنها برای باز پس‌گیری حقوق ملی خود از جمله حق بازگشت بر سرزمین خویش و تشکیل کشور مستقل با مرکزیت قدس تاکید کردند. بیانیه مذکور همچنین تسریع می‌کند که صلح عادلانه و پایدار در خاورمیانه تنها بااجرای قطعنامه‌های شورای امنیت به ویژه قطعنامه‌های ۲۴۲، ۳۳۸ و ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل تحقق می‌یابد.

۴. اتحادیه عرب

بحران مسجدالاقصی در سطوح داخلی و بین‌المللی، توجه کشورهای عربی را به کنترل بحران و کاهش هزینه‌های بخش عربی آن متوجه نموده است. در این راستا اتحادیه عرب به درخواست یاسر عرفات اجلاسی را در سطح سفرای کشورهای عربی و در تاریخ ۷۹/۷/۱۰ برگزار نمودند و باصدور بیانیه‌ای حمایت خود را از انتفاضه ملت فلسطین در برابر تجاوزات اسرائیل ابراز داشتند و با تاکید بر ماهیت عربی و تفکیک ناپذیر بیت‌المقدس و سرزمین‌های اشغالی از شورای امنیت، مجمع عمومی و اتحادیه اروپا خواستند تا مانع از کشتار ملت فلسطین گردیده و با این بحران به عنوان دستاویزی برای خروج از فرایند صلح مقابله نمایند. پیشنهاد تشکیل کمیسیون حقیقت یاب از دیگر مفاد بیانیه مذکور است. اتحادیه مذکور در تاریخ ۷۹/۸/۱۸ نیز با تشکیل جلسه‌ای تحت عنوان "کمیته پیگیری" اجلاس فوق‌العاده سران که در حاشیه اجلاس سران کنفرانس اسلامی در دوحه و در سطح وزرای خارجه عرب برگزار می‌گردید، لزوم دستیابی

به راهکارهای عملی برای تعقیب اهداف اجلاس سران را مطرح نمودند. اتحادیه عرب در تاریخ ۷۹/۹/۳ نشستی را نیز در سطح وزرای دارایی برای بحث درباره کمک مالی به قیام فلسطین برگزار نمود. نشست وزرای عرب برای تخصیص بودجه ۱ میلیارد دلاری اجلاس اضطراری سران عرب تشکیل گردید که در این نشست مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار برای حفاظت از هویت عربی- اسلامی بیت‌المقدس و مابقی برای کمک به خانواده‌های شهدای انتفاضه تخصیص یافت.(۳۸)

دیدگاه‌های متفاوت درباره دلایل وقوع انتفاضه دوم

درباره علل وقوع انتفاضه دوم دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد:

نظریه اول: یاسر عرفات رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین در پی ناکامی در مذاکرات کمپ دیوید (۷۹/۴/۲۰ تا ۷۹/۵/۳) به دنبال تهدیدات امریکا و رژیم صهیونیستی درصدد برآمد تا با راه اندازی انتفاضه جدید اسرائیلی‌ها را به عقب نشینی از مواضع خود به ویژه در رابطه با مساله بیت‌المقدس وادارد. عرفات می‌خواست به اسرائیل و امریکا بفهماند که اصرار او در مورد مسجدالاقصی و بیت‌المقدس یک تصمیم فردی نیست، بلکه روح جمعی بر فلسطینیان و اعراب چنین حکم می‌کند و این مطالبه از پشتوانه‌ای نیرومند برخوردار است.

واقعیت آن است که مساله قدس به عنوان ارزشی اساسی از سوی دو طرف به حساب می‌آید و رسیدن به توافقی اصولی درباره آن بدون عقب‌نشینی یکی از طرفین امکان پذیر نیست. مواضع صهیونیست‌ها نشان دهنده این امر است که آنها به هیچ وجه برسر بیت‌المقدس سازش نخواهند کرد. هرگونه مذاکره‌ای را منوط به تحقق سه خواسته عمده یعنی حفظ سیادت کامل بر محوطه زیر مسجدالاقصی، سیادت بر دیوار ندبه و حفظ محله‌های یهودیان شرق بیت‌المقدس می‌دانند. از این رو یاسر عرفات چاره‌ای جز بهره گیری از فرصت پیش آمده پس از ورود شارون به بیت‌المقدس نداشت تا با راه اندازی انتفاضه جدید، فلسطینیان را به رویارویی با اسرائیل تشویق کند و با دامن زدن به بحران، صهیونیست‌ها را به عقب‌نشینی از مواضع خود وادارد، به ویژه آن‌که زمینه‌های عینی قیام مجدد فلسطینی‌ها نیز فراهم بود.

بنابراظهارات "شکیب الصینه" مسؤول جنبش جهاد اسلامی فلسطین، "درست است که پس از دیدار شارون از مسجدالاقصی، خشم فلسطینی‌ها به اوج خود رسید، اما نباید فراموش کرد

که این خشم، به دلیل سرسختی باراک و مخالفت با اجرای توافقنامه‌ها متراکم شده بود وفلسطینی‌ها مترصد فرصتی بودند تا انزجار خود را به نمایش بگذارند.»[۳۹]

از دیگر سو، صهیونیست‌ها نیز معتقدند عرفات رئیس تشکیلات خودگردان، بنا به توصیه محمود عباس (ابومازن) دبیرکل سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) و برخی کادرهای قدیمی این جنبش، درصدد برآمد تا با تحریک انتفاضه، رژیم صهیونیستی را به پذیرش استقلال فلسطین وادار سازد.

براساس این نظریه، عرفات پس از مشورت با شورای ملی فلسطین و به دنبال منوکول کردن اعلام دولت مستقل فلسطینی از سپتامبر ۲۰۰۰ به ژانویه ۲۰۰۱ درصدد برآمد تا این انتفاضه را به حرکتی اجتماعی تبدیل کند و با وارد کردن اسرائیل در جنگی فرسایشی-که بسیار پرهزینه است- آنها را به استیصال بکشاند و به امتیازدهی در خصوص پذیرش حاکمیت فلسطینی‌ها بر قدس شرقی وادار نماید.

نظریه دوم آن است که حزب جمهوری‌خواه امریکا برای ربودن گوی سبقت از حزب رقیب در انتخابات ریاست جمهوری، درصدد برآمد از انتفاضه بهره‌برداری تبلیغاتی نماید تا از این رهگذر، اقدامات بیل کلینتون در پایه‌ریزی مذاکرات سازش خاورمیانه رابی‌اساس جلوه دهد. براین اساس، تظاهرات ضداسرائیلی ۱۰ هزار نفری که در نیویورک علیه جنایات رژیم صهیونیستی صورت گرفت و در آن مسلمانان، مسیحیان و حتی یهودیان مقیم شرق امریکا شرکت داشتند، اقدامی پنهانی از سوی جمهوری خواهان تلقی شد تا وجهه دمکرات‌ها- که به حمایت موثر و همه جانبه از اسرائیل معروفند- را نزد افکار عمومی امریکا خدشه‌دار سازند و از آن طریق پیروزی جرج دبلیو بوش را بر الگور تحکیم بخشند.

اینگونه اقدامات تبلیغاتی کلینتون را واداشت تا برای مهار انتفاضه و نشان دادن پیشرفت روند مذاکرات سازش، رهبران فلسطینی و اسرائیلی را به پای میز مذاکره بکشاند تا ضمن نمایش و ثبت موفقیت تلاش هفت ساله خود برای حل و فصل منازعات خاورمیانه، الگور معاون خود و نامزد حزب دمکرات را موفق و کارآمد جلوه دهد. همچنین اقدام به تشکیل اجلاس شرم‌الشیخ نمود تا به افکار عمومی امریکا نشان دهد که مذاکرات صلح خاورمیانه همچنان از مقبولیت و مطلوبیت منطقه‌ای و بین‌المللی برخوردار است.

عده‌ای دیگر براین اعتقاد هستند، آریل شارون طبق صلاحدید جناح حزب راستگرای لیکود و بدون هماهنگی با باراک، اقدام به دیدار از مسجدالاقصی نمود تا ضمن تحریک فلسطینیان، عرصه را بر رقیب خود ایهود باراک و حزب کار تنگ گرداند و باراک را که از اکثریت بسیار ضعیفی درکنیست برخوردار است در لبه پرتگاه سقوط قرار دهد.

برمبنای این نظریه، تحلیل حزب لیکود بر دو پایه قرار داشت الف: باراک در مقابل خشم فلسطینیان اقدام به برخورد جدی و مقابله به مثل می‌کند و روابط تشکیلات خودگردان فلسطینی با حکومت اسرائیل تیره و شعارهای انتخاباتی باراک و حزب کار مبنی بر امنیت در مقابل صلح بی‌اثر می‌شود. ب : باراک در مقابله با فلسطینی‌ها تعلل می‌ورزد آنگاه در داخل اسرائیل با اعتراضات عمومی مواجه می‌گردد. احزاب ائتلافی نیز از دولت وی جدا می‌شوند بدین ترتیب دولت وی سقوط می‌کند و در مقابل محبوبیت لیکود افزایش می‌یابد. این نظریه مورد قبول برخی گروه‌ها از جمله جهاد اسلامی فلسطین است.

براساس این نظریه هدف شارون از دیدار مسجدالاقصی، متزلزل کردن پایگاه، موقعیت و حکومت باراک بوده است. باتوجه به رقابت سیاسی شارون و باراک درباره روند سازش، حزب لیکود این دیدار را طراحی کرده است تا اولاً شارون رئیس هیأت نمایندگی اسرائیل در مذاکره با فلسطینیان باشد که معنای آن، عدم اعطای هرگونه امتیاز به فلسطینی‌هاست. ثانیاً باراک را به برگزاری انتخابات پیش از موعد زودرس فراخواند. ثالثاً حکومت را به آن سمت هدایت کند که سیاست خارجی اسرائیل همانند سیاست دفاعی آن باشد تا سمت وزارت دفاع ازآن حزب لیکود گردد.

براساس نظریه چهارم، شارون با هماهنگی قبلی با باراک راهی یکی از حساس‌ترین مناطق مورد منازعه- قدس شریف- شده است. حضور سه هزار سرباز اسرائیلی برای حفظ امنیت شارون موید آن است که ورود وی به قدس، اقدام از قبل طراحی شده و با موافقت باراک بوده است. موارد زیر دلایل این اقدام هماهنگ را بیان می‌کند: اول، آنکه به طور ضمنی به عرفات و تشکیلات خودگردان وی بفهمانند که باید دست از مقاومت بی‌حاصل بر سر مساله قدس به عنوان پایتخت دولت فلسطین بردارد. دوم عرفات از اعلام دولت مستقل فلسطینی منصرف گردد، یا این امر را به بعد از توافق بر سر شهر بیت المقدس و مسجدالاقصی موکول کند. سوم، باتوجه به

تب انتخابات ریاست جمهوری در امریکا بتواند با پشتوانه حمایت ایالات متحده، در معامله با فلسطینی‌ها از موضع قویتر برخورد کند و از سوی دیگر امریکا نیز بر فلسطینی‌ها برای قبول توافق بر سر قدس فشار آورد. چهارم حاکمیت صهیونیست‌ها بر "جبل هیکل" یا "محوطه مسجدالاقصی" رابار دیگر ابراز و تثبیت نمایند. در تایید این امر می‌توان به سخنان شارون پس از دیدار وی از مسجدالاقصی اشاره کرد که می‌گوید: "من به مسجد نرفتم، بلکه برعکس به مقدس‌ترین اماکن یهودیها رفتم و برای رفتن به آنجا گرفتن مجوز از هیچکس لازم نبود. همه این اماکن مال ماست و من به باراک یادآوری کردم که قدس به هیچ وجه تجزیه‌پذیر نیست و الی‌الابد در دست ما خواهد ماند، "احزاب لیکود و کار بر لزوم یهودی کردن کامل بیت‌المقدس و اخراج فلسطینی‌ها از این شهر و ادامه حاکمیت بر مسجدالاقصی اتفاق نظر دارند. بازدید آریل شارون رئیس حزب لیکود از مسجدالاقصی در سایه حفاظت بیش از سه هزار نیروی نظامی صهیونیست مبین برنامه‌ریزی قبلی سران احزاب یاد شده درباره موضوع پیامدهایش بوده است. براساس این نظریه، اقدام تحریک‌آمیز شارون در دیدار از حرم شریف مسجدالاقصی حرکتی از قبل برنامه ریزی شده بود تا روند به بن بست رسیده سازش، جای خود را به عقب‌نشینی تشکیلات خودگردان از مواضع خود در مورد قدس بدهد. شارون براین گمان بود که سیاست تعادلی آمریکا در حفظ همزمان حضور فلسطینی‌ها و یهودی‌ها در قدس به شکنندگی این رژیم منجر خواهد شد و بنابراین دوران فترت حاصل از رقابت انتخاباتی در امریکا، بهترین فرصت را فراروی این رژیم قرار داده است تا سیاست‌های توسعه طلبانه ارضی خود را که قبلاً در شهرک‌سازی تجلی یافته بود تداوم بخشد و یاسر عرفات را بیش از پیش به انفعال بکشاند. در واقع، رژیم صهیونیستی برای آزمودن دوباره ملت فلسطین، مسجدالاقصی را انتخاب کرد و البته انتفاضه این نقشه را نقش برآب کرد.[۴۰] در هر حال به نظر می‌رسد نظریه چهارم در پیدایش انتفاضه موثر بوده است چراکه اقدام تحریک‌آمیز شارون با موافقت باراک برای تهدید حریف فلسطینی طراحی شده بود. نظریه‌های اول و دوم در فرایند بحران موثر بوده‌اند، بدین معنا که احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه امریکا درصدد بهره‌برداری از تحولات خاورمیانه برای ربودن گوی سبقت از حریف خود بوده‌اند، نه اینکه خود ایجادگر بحران بوده باشند. عرفات نیز پس از حادثه مزبور در بهره‌برداری سیاسی از آن برای پیشبرد مقاصد خود درتشکیل دولت مستقل فلسطینی سعی نمود.

اما نظریه سوم به نتیجه و پیامد بحران مربوط می‌شود که ممکن است به سقوط دولت باراک و روی کارآمدن حکومتی راستگرا به رهبری شارون منجر شود در این صورت به طور قطع فضای سیاسی افراطی‌تر خواهد شد.[۴۱]

نتیجه

با مشخص شدن نتیجه انتخابات رژیم صهیونیستی و انتخاب آریل شارون به نخست وزیری اسرائیل و توقف مذاکرات خاورمیانه، اوضاع فلسطین اشغالی بحرانی‌تر و معادلات مربوط به آن پیچیده‌تر می‌شود. یکی از دلایل این امر مواضع تند و افراطی حزب لیکود و عدم درک درست از تحولات رخ داده می‌باشد و با همین دو عامل انتظار می‌رود که ابعاد انتفاضه گسترده‌تر گردد. شارون در تبلیغات انتخاباتی خود وعده‌هایی داده که عمل کردن یا چشم‌پوشی از آن موجب تشدید بحران می‌شود. حفظ شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه باختری و نوار غزه؛ انضمام دائمی بلندی‌های جولان به اسرائیل؛ حفظ یکپارچگی بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل و مخالفت با بازگشت آوارگان فلسطینی به وطن خود سبب گردید که ساکنان مناطق اشغالی با توجه به این وعده‌ها ۶۲ درصد به او رای بدهند. تمامی وعده‌های مذکور مغایر با قطعنامه‌های سازمان ملل و قرارداد اسلو است و بنابراین تلاش چندین سال مذاکرات دوجانبه و چندجانبه امریکا- اعراب و اسرائیل را به هدر داده است.

انتخاب شارون به معنای رای جامعه اسرائیل به جنگ تلقی شده است و به نظر می‌رسد که هرگونه راه حل به رغم امتیازدهی نیز راه به جایی نخواهد برد. از همین رو وزارت امور خارجه امریکا نیز اعلام کرد که فرایند صلح از این پس روند مذاکرات نام می‌گیرد و در واقع گفتگو میان اسرائیلی‌ها و فلسطینیان همچون گذشته پرشتاب نخواهد بود. هم‌چنین با توجه به مواضع شارون در مورد لزوم حفظ بلندی‌های اشغالی جولان و نگرش وی به اردن تردید نیست که آنچه کل فرایند صلح خوانده می‌شود با مخاطراتی جدی روبه‌رو می‌شود و به همین دلیل برخی از صاحب‌نظران از احتمال بروز ناآرامی در خاورمیانه خبر می‌دهند. با این حال به عقیده پاره‌ای از کارشناسان واقعیت‌های داخلی و منطقه‌ای خود را به شارون تحمیل خواهد کرد و وی نخواهد توانست براساس وعده‌هاو شعارهای انتخاباتی خود حرکت کند.

شارون باید در ظرف یک ماه آینده کابینه خود را به پارلمان معرفی کند درحالی که سه بحران مهم داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در مقابل او قرار دارد.

در صحنه داخلی، شارون با اطلاع از شکاف‌های اجتماعی ناهمگون اسرائیل و وجود اقلیت حزب لیکود در داخل پارلمان نیازمند آن است که تشکیل "دولت وحدت ملی" دهد از اینرو وزارت دفاع را به باراک و امور خارجه را به پرز پیشنهاد کرده است و حتی حاضر است تعدادی از حزب کار را وارد کابینه خود کند. در صحنه منطقه‌ای ظهور شارون به انسجام بیشتر گروه‌های فلسطینی خواهد انجامید. هم‌چنین رهبران کشورهای عربی و اسلامی ناچارند تا با اتخاذ مواضع قاطع‌تر در حمایت از انتفاضه، از بروز نارضایتی در کشور خود جلوگیری کنند. در صحنه بین‌الملل مواضع نسبتاً خوب رئیس اتحادیه اروپا و اخطار به شارون برای تداوم مذاکرات خاورمیانه از همان محل متوقف شده و پرهیز از خشونت درکنار ورود هیأت بین‌المللی بررسی موارد نقض حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی، نشان ازتحول تدریجی مواضع کشورهای اروپائی دارد.

قطعنامه‌های متعدد مجمع عمومی سازمان ملل که به حقوق فلسطینی‌ها تاکید می‌ورزد به طور حتم به دلیل صلاحیت محدود این رکن صرفاً جنبه توصیف دارد. شایان ذکر است مصوبه‌های شورای امنیت به ویژه قطعنامه "اشغالگری اسرائیل" هیچگاه براساس فصل هفتم منشور تصویب نشده است. (این قطعنامه‌ها به حق تعیین سرنوشت فلسطینی‌ها نمی‌پرداخت، بلکه صرفاً به موضوع عقب‌نشینی نیروهای اسرائیل از سرزمین‌های تصرف شده در ۱۹۶۷ و به مسأله مرتبط به آوارگان توجه داشت). این مسأله نشان می‌دهد که سازمان ملل که بیانگر توازن قدرت جهانی است مجاز نبوده است مسأله فلسطین را برمبنائی کاملاً حقوقی فیصله دهد قطعنامه‌های شورای امنیت، عمدتاً ماهیتی سیاسی دارد و منعکس کننده نقش غالب و مسلط قدرت در نظام بین‌المللی سازمان ملل است. ملاحظات و فشارهای سیاسی منجر به انعقاد قراردادهای موسوم به اسلو گردید که نتیجه توازن جدید قدرت در اثر جنگ دوم خلیج فارس بود. با نگاهی به روند صلح مادرید و قراردادهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۵ اسلو می‌توان فهمید که این ترتیبات فقط در چارچوب سیاسی (نه حقوقی) قابل فهم است چرا که در وضعیتی منعقد گردید که موضع مستقل عرب‌ها در سیاست جهانی کاملاً از بین رفته بود و فلسطینی‌ها حتی حاشیه

محدود عمل سیاسی را که پیشتر در دنیای عرب و سازمان ملل داشتند از دست داده بودند.

یکی از مسائل مهم این است که فرایند تحمیل اراده قدرت‌های خارجی بر ملل منطقه و در رأس آنها فلسطینی‌ها با ادعای استقرار حاکمیت بین‌المللی قانون و حراست از حقوق بشر توجیه می‌شود. اگر بخواهیم به فکر حل و فصل عادلانه و پایدار مسأله فلسطین باشیم ناگزیر باید از چارچوب سیاست قیم مآبانه خارج شده و به تصدیق واقعی حاکمیت فلسطین در چارچوب حقوق ملت عرب که در جریان فرایند استعمارزدائی تثبیت شده بپردازیم. شرط لازم و ضروری حل و فصل پایدار این است که میانجی‌گری مغرضانه ایالات متحده نباید سازشی را درخصوص حقوق جدایی ناپذیر یک ملت تحت اشغال خارجی تحمیل کند در این زمینه تقویت نقش اتحادیه اروپا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. این اتحادیه در مقایسه با امریکا که اشغالگر مزبور را نزدیکترین هم پیمان خود می‌داند بهتر و مطمئن‌تر می‌تواند نقش میانجی را بازی کند. چنانچه اتحادیه اروپا همچنان در نقش دنباله رو استراتژی امریکا ظاهر شود و در صورتی که شیوه تحمیل صلح در فلسطین آن هم فقط به نفع یک طرف مناقشه را بپذیرد، فرصتی استثنائی را از دست داده است. اروپا باید به تدریج خود را از نقش بازیگر ناتوان سیاسی برهاند. مشارکت مالی اروپا در مسأله فلسطین در چارچوب "فرایند صلح" مورد حمایت امریکا باید با نقش کافی سیاسی تکمیل گردد. حل و فصل مسأله فلسطین براساس حق تعیین سرنوشت می‌تواند عامل شتاب دهنده "نظم نوین" مبتنی بر همکاری، مشارکت و تضمین کننده حقوق مساوی دنیای عرب و همسایگان آن باشد. این طرح هرچند ممکن است درحال حاضر بسیار آرمانگرایانه جلوه کند ولی در حال حاضر راه دیگری جز شناسائی صریح و قاطع حاکمیت مستقل فلسطین وجود ندارد. سخن گفتن از صلح یا فرایند صلح بدون تصدیق همزمان حق ملت فلسطین برای تعیین سرنوشت خود شعاری تو خالی است در تمام اقدامات سیاسی آینده ناگزیر باید این اصل اساسی حقوقی مد نظر قرار گیرد.

یادداشت‌ها

۱. حسن خداوردی، "تشکیلات خودگردان و انتفاضه"، فصلنامه *فلسطین*، سال دوم شماره ۱، پائیز ۱۳۷۹، ص ۱۰۱.

۲. محمود دهقان، "جوانان فلسطینی وانتخاب راه سوم"، روزنامه *اطلاعات* ۷۹/۸/۵، ص ۲.

۳. *لیبراسیون*، ۱۳ اکتبر ۲۰۰۰.

4. Leaders in Middle East Agree to Seek a Ceasefire. ***New York Times***, oct, 17, 2000.

5. Israel, The ***World Fact Book***, 2000, Internet.

6. New steps are set on ending violence in the Middle East. ***New York Times***, Nev. 2. 2000.

۷. حسن خداوردی، پیشین، ص‌ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۸. *همان*، ص‌ص ۱۱۱و ۱۱۲.

۹. محمدرضا دهشیری، انتفاضه دوم فلسطین، بازخوانی سناریوها"، فصلنامه *فلسطین* سال دوم شماره ۱، پائیز ۱۳۷۹، ص ۵۳.

۱۰. *کار و کارگر*، ۷۹/۱۱/۴، ص ۱۱.

۱۱. *اطلاعات*، ۷۹/۱۱/۳۰، ص ۱۶.

۱۲. *اطلاعات*، ۷۹/۱۱/۹، ص ۱۶.

۱۳. "جزئیات توافق طابا فاش شد"، روزنامه *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۱۳، ص ۱۶.

۱۴. "نشست طابا شکست خورد"، روزنامه *کار و کارگر*، ۷۹/۱۱/۱۰، ص ۱۱.

۱۵. "عرفات: تعلیق مذاکرات صلح تصمیم باراک بود،" روزنامه *کار و کارگر*، ۷۹/۱۱/۱۱، ص ۱۱.

۱۶. *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۱۱، ص ۱۶.

۱۷. *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۷/۲۷، ص ۱۶.

۱۸. نادر کریمی، "شرم الشیخ، آغازی ناکام"، روزنامه *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۷/۲۵، ص ۱۶.

۱۹. *کار و کارگر*، ۷۹/۹/۲۱، ص ۱۱.

۲۰. انتخابات اسرائیل و روند صلح خاورمیانه،"روزنامه *آفرینش*، ۷۹/۱۱/۱۹، ص ۳.

۲۱. *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۱۸، ص ۱۶.

۲۲. *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۴، ص ۱۶.

۲۳. "هدف شارون و عرفات از گفت‌وگوی محرمانه چیست؟" روزنامه *کار و کارگر*، ۷۹/۱۱/۸، ص ۱۱.

۲۴. *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۱۶، ص ۱۶.

۲۵. *حیات نو*، ۷۹/۱۱/۱۷، ص ۸

۲۶. "شارون و باراک چهره‌های متفاوت یک جرثومه"، روزنامه *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۱۸، ص ۱۶.

۲۷. محی‌الدین ساجدی، "پیروزی شارون در انتخابات اسرائیل"، روزنامه *اطلاعات*، ۷۹/۱۱/۲۰، ص ۲.

۲۸. محمد اسماعیل امینی، "خداحافظ مبارک"، روزنامه *حیات نو*، ۷۹/۱۱/۱۷، ص ۸

۲۹. "رقابت ژنرال‌ها" روزنامه *آفتاب یزد*، ۷۹/۱۱/۱۸، ص ۱۰.

۳۰. "آخرین هدیه کلینتون به صهیونیست‌ها"، روزنامه *جمهوری اسلامی*، ۷۹/۱۱/۵، ص ۱۶.

۳۱. *کار و کارگر*، ۷۹/۱۱/۲، ص ۱۱.

۳۲. *دوران امروز*، ۷۹/۱۱/۶، ص ۶

۳۳. انتخابات اسرائیل و آینده مذاکرات خاورمیانه، روزنامه *آفتاب یزد*، ۷۹/۱۱/۱۷، ص ۱۰.

۳۴. *اطلاعات*، ۷۹/۱۱/۲۰، ص ۱۶.

۳۵. مهدی ترحمی "سازمان‌های بین‌المللی و انتفاضه،" فصلنامه *فلسطین*، سال دوم شماره ۱، ص‌ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۳۶. *کار و کارگر*، ۷۹/۹/۱۳، ص ۱۱.

۳۷. مهدی ترحمی، *پیشین*، ص‌ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۳۸. "مصاحبه با آقای دکتر مجیدی، کارشناس مسائل خاورمیانه،" روزنامه *آفتاب یزد*، ۷۹/۱۱/۱۷، ص ۱۰.

۳۹. *اطلاعات*، ۷۹/۸/۲۴، ص ۱۶.

۴۰. *اطلاعات*، ۷۹/۸/۲۴، ص ۲.

۴۱. مهدی ترحمی، *پیشین*، ص ص ۱۳۲ و ۱۳۴.

۴۲. *رویداد و گزارش*، ضمیمه ویژه ۵۱، موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی علمی ندا، ۷۹/۷/۶.

۴۳. *رویداد و گزارش*، ضمیمه ویژه ۵۳، موسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی علمی ندا، ۷۹/۸/۵.

۴۴. محمد رضا دهشیری، *پیشین*، ص ۵۸.

تروریسم یهودی یا صهیونیستی: تهدیدی دائمی علیه صلح[۱]

الن سی برونفلد

ترجمه: اسماعیل بقایی هامانه

غالباً هرگاه مسأله تروریسم در خاورمیانه مورد بحث قرار می‌گیرد، [صرفاً] تروریسمی مورد نظر است که توسط بنیادگرایان اسلامی و گروه‌های مخالف سازش با اسرائیل صورت می‌گیرد. البته در این که این نوع تروریسم پدیده‌ای خطرناک و مرگبار است، شکی وجود ندارد. این نوع اعمال تروریستی همچنان به عنوان تهدیدی جدی، نه تنها برای اسرائیل بلکه برای ایالات متحده و سایر کشورهای غربی و نیز آن دسته از دولت‌های عربی که با مخالفت شدید و طرح‌های براندازانه برخی گروه‌های اسلامی مواجه‌اند، مطرح می‌باشد.[۲]

آنچه که معمولاً کمتر مورد توجه قرار گرفته ولی تهدید عمده‌ای علیه چشم‌انداز صلح در

---

۱. مشخصات اصل مقاله به قرار زیر است:

Allan C. Brownfeld, "Jewish/Zionist Terrorism: A Continuing Threat to Peace" ***Global Dialogue,*** Vol. 2, No. 4 (Autumn 2000), pp. 107-117.

۲. این بخش از مقاله به خاطر رعایت امانت ترجمه شده است. بدیهی است مبارزات ملت فلسطین برای رهایی از سلطهٔ اشغالگران و احقاق حق تعیین سرنوشت، مطابق معیارهای پذیرفته شده بین‌المللی از جمله بند ۴ ماده ۱ پروتکل شماره یک الحاقی به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ درخصوص حمایت از قربانیان منازعات مسلحانه، مشروع است و نباید به عنوان تروریسم تلقی شود.

خاورمیانه است، تروریسم یهودی یا صهیونیستی می‌باشد که سابقه‌ای طولانی اما ناشناخته دارد.

ترور اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، توسط یک متعصب مذهبی سنت‌گرای افراطی[1] به نام "ییگال امیر"[2] در چهارم نوامبر ۱۹۹۵، اذهان عمومی را متوجه تندروهای مذهبی اسرائیل نمود. سوء قصد کننده نه یک بیمار روانی مسلح، بلکه جوانی بود که در دامن نهادهای مذهبی راست‌گرایان افراطی پرورش یافته بود. بعد از این قتل، نه تنها در اسرائیل بلکه حتی در ایالات متحده، بسیاری او (ییگال امیر) را به عنوان یک قهرمان مورد تمجید قرار دادند.

دو هفته قبل از این حادثه، ویکتور سیگلمن[3]، خبرنگار هفته نامهٔ فرانسوی "نوول آبزرواتور"[4] در اسرائیل در مقاله‌ای به خصومت شدید برخی گروه‌های یهودی نسبت به رابین اشاره کرده بود. به گفته وی بنیادگرایان مذهبی طی مراسمی که یک روز پیش از عید "یام کیپور"[5] برگزار شد، با اجتماع در مقابل منزل رابین، دعای مذهبی "پولسا دنورا"[6]-که نوعی نفرین و طلب مرگ است- را قرائت نمودند. وی از خاخام‌هایی[7] سخن گفته بود که خواستار اجرای حکم تلموذی[8] دین زدف[9]، که مجازات مرگ برای خائنان یهودی است، در مورد رابین شده بودند. سیگلمن هم‌چنین به اعلامیه‌هایی اشاره کرده بود که در ۱۵اکتبر ۱۹۹۵ در جریان یک راهپیمایی عمومی در بیت‌المقدس توزیع گردیده بود. در این اعلامیه‌ها رابین در یونیفورم سربازان نازی نشان داده می‌شد. به نظر وی به این ترتیب "زمینه برای قتل نخست وزیر فراهم گردید." برخی مشکلات فنی باعث گردید انتشار مقالهٔ سیگلمن تا پنج‌شنبه، ۲ نوامبر یعنی درست دو روز قبل از ترور رابین، به تأخیر افتد.(۱)

---

1. Ultra-Orthodox
2. Yigal Amir
3. Victor Cygielman
4. Le Nouvel Observateur
5. Yom Kippur
6. Pulsa da-nura
7. Rabbies
8. Talmudic. مجموعه سنت‌های ربانی که قوانین و مقررات حضرت موسی را شرح و تفسیر می‌کند.
9. Din rodef

وعده خداوند

براساس مطالعاتی که مایکل کارپین[1] و اینا فریدمن[2] درمورد ترور رابین انجام داده‌اند، ییگال امیر براین باور بوده است که:

> تنها یک راهکار برای تثبیت مرزهای سرزمین اسرائیل وجود دارد، خداوند به [حضرت] ابراهیم این چنین وعده داد: «من این سرزمین، از رود مصر تا رود کبیر، رود فرات، را از آن ذریهٔ تو خواهم نمود.» (سفر پیدایش، باب ۵۱، آیه ۱۷) امروزه این مرزها بخش اعظم خاورمیانه، از مصر تا عراق را در برمی‌گیرد... متعصبین یهودی، [تحقق] این فراز را خواست خداوند می‌دانند و معتقدند که مشیت الهی به هر قیمتی باید محقق گردد. هیچ کس حق ندارد به مرزهایی کمتر از این رضا دهد. بنابراین مذاکره در مورد پیمان صلح با همسایگان اسرائیل غیر قابل پذیرش است.(۲)

یکی از فعالانی که امیر ارزش زیادی برایش قایل می‌باشد، باروخ گلدشتاین[3] است؛ گلدشتاین که پزشک و اهل شهرک کریات عرب[4] در نزدیکی هبرون بود، در ۲۵ فوریه ۱۹۹۴، بیست و نه فلسطینی را در حال ادای نماز صبح در قبه الصخره[5] به رگبار مسلسل بست.

در میان نظریه پردازان، امیر علاقهٔ ویژه‌ای به نوآم لیونات[6]، مدرس مدرسه دینی[7] یوسف شای (یوسف هنوز زنده است) در نابلس، دارد. مدیر این مدرسه، خاخام اسحاق گینزبرگ[8]، بارها

1. Michael Karpin
2. Ina Friedman
3. Baruch Goldstein
4. Kiryat Arab
5. Cave of the Rock
6. Noam Livnat
7. Yeshiva
8. Yitzhak Ginzburg

اعلام کرده که "(ارزش) خون یهود با خون غیریهود یکی نیست" و به این ترتیب نوعی آموزه (دکترین) نژادپرستانه ارایه نموده است. وی از اقدام یکی از طلاب این مدرسه در سال ۱۹۹۳، در تیراندازی به کارگران فلسطینی که در کنار یک بزرگراه واقع در نزدیکی تل آویو ایستاده بودند، دفاع کرد و مدتی بعد با روخ گلدشتاین را به خاطر کشتار اعراب در هبرون مورد تمجید قرار داد. به گفته گینزبرگ، وی بین قتل یهودیان و قتل غیریهودیان تفاوت قایل می‌شود، زیرا تورات حرمت اندکی برای اولی [قتل غیریهودیان] و حرمت فراوانی برای دومی [قتل یهودیان] قایل شده است.

قضیه گلدشتاین به وضوح نمایانگر ارتباط موجود بین افراطی‌گری یهودی در ایالات متحده و اسرائیل می‌باشد. گلدشتاین، ستیزه جوی اهل نیویورک و عضو جامعهٔ دفاع از یهودیان[1] بود. جامعه دفاع از یهودیان، در ماه مه ۱۹۶۸ توسط میرکاهانه، که پیروانش را ترغیب به مهاجرت به اسرائیل می‌نمود و خواستار اخراج تمامی اعراب از کرانهٔ غربی بود، در شهر نیویورک تأسیس گردید. گلدشتاین با کشتار گروهی از فلسطینیان، در نظر بسیاری از شهرک نشین‌های اسرائیلی به یک قهرمان تبدیل شد. خاخام یعقوب پر[2]، در مراسم تشییع جنازه وی اعلام کرد: «یک ناخن یهودی بیشتر از جان یک میلیون عرب ارزش دارد.»

شمویل هاکهن،[3] مدرس یک کالج در بیت‌المقدس نیز در این مراسم گفت: «باروخ گلدشتاین از هر جهت بزرگ‌ترین یهودی در زمان حیات خود بود. در اینجا هیچ فرد عربی بی‌گناه نیست... گلدشتاین به هیچ وجه دیوانه نبود... آدمکشی کار خوبی نیست اما گاهی اوقات لازم است.»

هدف اعلام شده انجمن دفاع از یهودیان، مقابله با ضدیهودیت گرایی[4] و حمایت از نهادهای دولتی مسؤول حفظ نظم و قانون بود. اما اندک زمانی بعد، گشت‌های خیابانی آن به خشونت و خرابکاری گرایش پیدا کرد. در ژانویه ۱۹۷۲، انجمن دفاع از یهودیان تصمیم گرفت

1. Jewish Defense League
2. Yaacov Perrh
3. Shmuel Hacohen
4. Anti- Semitism

مدیر ۸۳ ساله یک سالن نمایش به نام سل هروک،[1] که مشغول تهیه مقدمات اولین اجرای یک گروه موسیقی روسی بود، را به قتل برساند. آنها اقدام به بمب‌گذاری در ساختمان وی، در ناحیه مرکزی شهر مانهاتان، نمودند که براثر انفجار آن، یک زن ۲۷ ساله یهودی به نام ایریس کنس[2] که در بخش حسابداری کار می‌کرد، کشته شد. ظاهراً هدف انجمن دفاع از یهودیان از این عملیات جلب توجه افکار عمومی نسبت به وضعیت ۲/۱ میلیون نفر یهودی ساکن در اتحاد جماهیر شوروی بود. به نظر رونالدنف:[3]

> عامه مردم از این واقعیت خبر نداشتند که اقدامات ضد شوروی توسط چندین ستیزه‌جوی اسرائیلی، از جمله [اعضای] سازمان جاسوسی موساد، اسحاق شامیر که بعدها به نخست وزیری اسرائیل رسید، و گولا کوهن،[4] از رهبران حزب افراطی تهیا[5] و عضو کنیست (پارلمان) اسرائیل هماهنگ می‌شد. هدف آنها اخلال در روابط ایالات متحده و شوروی بود. آنها تصور می‌کردند که مسکو به منظور بهبود روابط خود [با امریکا] اجازه خواهد داد تعداد بیشتری از یهودیان شوروی به اسرائیل مهاجرت کنند.(۳)

نتایج یک بررسی که در سال ۱۹۸۵ توسط اداره تحقیقات فدرال امریکا (اف.بی.آی) در مورد اعمال تروریستی ارتکابی در ایالات متحده از سال ۱۹۸۱ انجام شد، نشان می‌دهد که از هیجده عمل تروریستی ارتکابی توسط یهودیان، پانزده مورد توسط انجمن دفاع از یهودیان صورت گرفته است. بررسی دیگری نیز درسال ۱۹۸۶ از سوی اداره انرژی امریکا در مورد تروریسم داخلی انجام شد که نشان می‌داد: «طی بیش از دو دهه، انجمن دفاع از یهودیان، یکی از

1. Sol Hurok
2. Iris Kones
3. Ronald Neff
4. Guelah Cohen
5. Tehiya

فعال‌ترین گروه‌های تروریستی در ایالات متحده بود... از سال ۱۹۶۸، اقدامات تروریستی انجمن دفاع از یهودیان باعث مرگ ۷ نفر و زخمی شدن دست کم ۲۲ نفر گردیده است.»

در سال ۱۹۸۵، آلکس اده[1]، مدیر منطقه‌ای کمیته عربی - امریکایی مبارزه با تبعیض، در سانتا آنای[2] کالیفرنیا بر اثر انفجار بمبی که در دفتر کار وی کار گذاشته شده بود، کشته شد. دونالدنف در این رابطه می‌نویسد:

> اُده شب قبل از حادثه در یک برنامه تلویزیونی، یاسر عرفات را "مرد صلح" خوانده بود. انجمن دفاع از یهودیان، این بمب‌گذاری رامورد تمجید قرار داد ولی هرگونه دخالتی در این حادثه را انکار کرد. این، رویه همیشگی انجمن در چنین مواردی بود. یکی از مظنونان حادثه به نام رابرت منینگ[3]، عضو رسمی انجمن دفاع از یهودیان بود. وی به اتفاق همسرش، روشل[4] به اسرائیل رفت و در آنجا به "نیروهای نظامی اسرائیل"[5] پیوست. مأموران اف.بی.آی منینگ و چند نفر دیگر را مظنون به دست داشتن در رشته حوادث خشونت‌آمیز در سال ۱۹۸۵ می‌دانستند.. پلیس اسرائیل سرانجام در ۲۴ مارس ۱۹۹۱، منینگ را دستگیر کرد. به رغم این که وی قویاً مظنون به قتل اُده بود، به اتهام جداگانه‌ای که مربوط به قتل فرماندار کالیفرنیا، پاتریشیا ویکرسون[6] در سال ۱۹۸۰ توسط بمب پستی بود، مورد محاکمه قرار گرفت.
>
> رابرت منینگ عاقبت در ۱۸ ژوئیه ۱۹۹۳ به ایالات متحده

1. Alex Odeh
2. Santa Ana
3. Robert Manning
4. Rochelle
5. Israel Defense Forces
6. Patricia Wilkerr Son

مسترد گردید و در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۳، مجرم شناخته شد و به حبس ابد محکوم گردید.(۴)

نفوذ کاهانه

میرکاهانه،[1] در سال ۱۹۷۱ به اسرائیل مهاجرت کرد و تا سال ۱۹۸۴ آنقدر معروف شده بود که توانست به نامزدی از حزب خودش، حزب کاخ[2]، یک کرسی کنیست را تصاحب کند. وی تلاش فراوانی در جهت تصویب طرح قانونی «ممانعت از همسانی یهودیان و غیریهودیان و [حفظ] تقدس ملت یهود نمود.» از جمله تدابیر پیشنهادی در این قانون، در نظر گرفتن سواحل مجزا برای یهودیان و غیریهودیان،و پایان دادن به اردوگاه‌های تابستانی ومراکز اجتماعی مختلط بود. مطابق قانون پیشنهادی کاهان، «ازدواج یهودیان با غیریهودیان ممنوع است... اینگونه ازدواج‌ها به رسمیت شناخته نخواهد شد، ولو اینکه در کشورهایی که آنها (اینگونه زوج‌ها) زندگی می‌کردند، قانونی بوده باشد... برقراری هر نوع رابطه جنسی توسط یهودیان با غیریهودیان ممنوع است... افراد متخلف به دو سال حبس محکوم خواهند شد.»

یکی از نمایندگان کنیست از حزب لیکود به نام مایکل ایتان[3]، قانون پیشنهادی کاهان را به قوانین ضد یهود نورنبرگ تشبیه کرد که در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۵، زیر عنوان "قانون شهروندی رایش" و "قانون محافظت از خون و حیثیت آلمانی" در آلمان نازی به تصویب رسید.

احود اسپرینزاک،[4] استاد دانشگاه هبرون در بیت‌المقدس، در کتابی که پیرامون خشونت و برادر کشی در اسرائیل نگاشته است، توضیح می‌دهد که چگونه کاهانه تصاحب کرسی نمایندگی کنیست در سال ۱۹۸۴ را جشن گرفته بود:

> یک روز پس از انتخابات، کاهانه و طرفدارانش به مناسبت پیروزی وی، راهپیمایی‌ای را به طرف دیوار غربی بیت‌المقدس قدیم ترتیب دادند طرفداران کاهانه گستاخانه از میان بخش

---

1. Mir kahane
2. Kach
3. Michael Eitan
4. Ehud Sprinzak

عرب نشین شهر رژه رفتند، با خشونت از وسط بازار گذشتند، پیشخوان‌های مغازه‌ها و ظروف سبزیجات و میوه‌ها را واژگون کردند و عابران را مورد حمله قرار دادند... و اعراب وحشت زده را تهدید می‌کردند که زمان اخراج آنها از ارض مقدس نزدیک است.» (۵)

[در همان زمان] یک خرده فرهنگ جدید مبتنی بر خشونت به سرعت در اسرائیل در حال شکل‌گیری بود. در ۲۷ آوریل ۱۹۸۴، حادثه دیگری کشور را تکان داد؛ توطئه انفجار پنج اتوبوس حامل مسافران عرب در ساعت اوج ترافیک، کشف و خنثی گردید. طی چند روز، ۲۷ نفر عضو یک گروه تروریستی ضد عرب که مظنون به مشارکت در این توطئه بودند، بازداشت شدند. به زودی مشخص شد که دستگیر شدگان، در یک بمب‌گذاری تروریستی در سال ۱۹۸۰ نیز دست داشته‌اند. در آن حادثه دو نفر از شهروندان عرب ناحیه کرانه غربی دچار نقض عضو شده بودند. علاوه براین، چندین نفر از اعضای گروه، مسؤولیت اقدامات متعدد تروریستی ضد عربی از جمله حمله به کالج اسلامی هبرون در سال ۱۹۸۳، که باعث کشته شدن ۳ دانشجو و زخمی شدن ۳۳ نفر دیگر شده بود را پذیرفتند. (۶)

ظهور جنبش ستیزه‌جوی گوش امونیم[1] در منطقه کرانه غربی که متشکل از یهودیان شهرک نشین بود، به تدریج فلسفهٔ بنیادگرایی و موعودیت[2] نوینی را به بار آورد که در گسترش تروریسم نقش زیادی داشته است. مطابق مشی سنتی، یهودیان معتقد بودند که مسیح موعود در قالب و شمایل یک فرد ناجی ظهور خواهدکرد. اما اکنون حکومت غیردینی[3] اسرائیل، در جایگاه این مقام قدسی و نجات بخش قرار داده شده است. پیروزی اسرائیل در جنگ ژوئن ۱۹۶۷، بسیاری را به این باور رساند که در عصر موعود مسیحایی زندگی می‌کنند. خاخام کوک[4] رهبری

1. Gush Emunim
2. Messianism
3. Secular
4. Rabbie Zvi Yehuda Kook

این جنبش بنیادگرا را برعهده داشت. وی دولت اسرائیل را به عنوان هلاکیک[1] (شریعت یهودی) پادشاهی [باستانی] اسرائیل[2] و پادشاهی اسرائیل را به عنوان ملکوت آسمان‌ها بر روی زمین تعریف می‌کرد. [در نتیجه] فرد فرد یهودیان ساکن در اسرائیل، مقدس محسوب می‌شدند.

ارض مقدس اسرائیل

احود اسپرینزاک معتقد است که مهم‌ترین پیامد این الهیات جدید، در ارتباط با ارتس اسرائیل[3]، ارض مقدس اسرائیل، تجلی یافت:

> از دیدگاه بنیادگرایانه، ذره ذره خاک این سرزمین مقدس است. سرزمین‌های اشغالی جودیو[4] و ساماریا[5] (کرانه غربی) بخش جداناشدنی سرزمین اسرائیل محسوب می‌شود که مذاکره در مورد آن محال است؛ نه به خاطر نگرانی‌های امنیتی بلکه به این دلیل که خداوند چهار هزار سال قبل آنها را به [حضرت] ابراهیم وعده داد و نیز به این علت که هویت ملت اسرائیل برپایه این وعده الهی شکل گرفته است. تنها در متن سرزمین پهناورتر اسرائیل، رهایی و نجات امکان‌پذیر می‌گردد و لذا عقب‌نشینی از این سرزمین‌ها به معنی از دست دادن [امکان] فلاح و رستگاری است.(۷)

شدیدترین واکنش در قبال پیمان کمپ دیوید، که در سپتامبر ۱۹۷۸ بین اسرائیل و مصر به امضا رسید، تشکیل "سازمان زیرزمینی یهود"[6] بود. این گروه در ابتدا به عنوان یک تیم ویژه ترور

1. Halakhic
2. Israeli Kingdom
3. Eretz Israel
4. Judeo
5. Samaria
6. Jewish Underground

شناخته می‌شد که هدفش انتقام‌گیری از حملات تروریستی سازمان آزادیبخش فلسطین بود. اما در واقع هدف عمدهٔ گروه مزبور که در رأس برنامه‌های اولیه آن قرار داشت، منفجر کردن قبة الصخره[1] بود که با عنوان نجاست[2] از آن نام می‌بردند. قبة الصخره یکی از مهم‌ترین اماکن مقدسه مسلمانان است. یهودیان بر این باورند که این زیارتگاه تقریباً درست بر روی [ویرانه‌های] معبد یهودیان که دو هزار سال پیش تخریب شد، بنا گردیده است.

پیشنهاد منفجر کردن قبة الصخره را اول بار دو صهیونیست بنیادگرا به نام‌های بن شوشان و اتسیون[3] مطرح نمودند. آنها درصدد احیای مملکت باستانی و مذهبی اسرائیل و ساختن "سومین معبد" بودند. تحقق این هر دو هدف مستلزم از بین بردن قبة الصخره بود. در سال ۱۹۸۰، اتسیون یک جلسهٔ سری برگزار کرد که طی آن عملیات تخریب به طور دقیق و جزء به جزء مورد بررسی قرار گرفت. توطئه کنندگان از دانش فنی لازم برای اجرای طرحشان برخوردار بودند. اما چون موفق نشدند خاخامی راکه مایل به تأیید نقشه‌شان [از لحاظ مذهبی] باشد، بیابند به ناچار از اجرای نقشه خود منصرف شدند. توطئه قبة الصخره مدت‌ها بعد یعنی در جریان دستگیری اتسیون و دیگر اعضای "سازمان زیرزمینی یهود" در ارتباط با طرح ناموفق انفجار پنج اتوبوس حامل اعراب در ۱۹۸۴، کشف شد. چنانچه این توطئه عملی شده بود نتایج فاجعه‌باری به بار می‌آورد که کمترین آن، بروز جنگ بین اسرائیل و مسلمانان خشمگین بود. مضافاً این که احتمال حمایت شوروی و امریکا از متحدان خود دراین منازعه و خطر یک رویارویی هسته‌ای بین دو ابرقدرت نیز وجود داشت.

خصومت ورزی نسبت به غیریهودیان

گرایش به تحقیر غیریهودیان در میان تروریست‌های صهیونیست، ذاتی است. چنانکه به گفتهٔ یهودا اتسیون: «برای غیریهود زندگانی عمدتاً به معنی وجود داشتن[4] است، در حالی که

1. Cave of the Rock
2. Abomination
3. Yeshua Ben Shoshan and Yehuda Etzion
4. Life of existence

حیات ما یک حیات مقدر[1] است، حیات یک مملکت متشکل از روحانیان و مردمان مقدس. ما دراین جهان وجود داریم تا اراده و مشیت الهی را محقق سازیم.»(۸)

پی‌آمد تحقیر، کینه و دشمنی است. خاخام کاهانه علناً خواستار انتقام‌گیری علیه غیریهودیان به علت قرن‌ها آزار و اذیت یهودیان شده بود:

> مشت یهود بردهان جهان حیرت‌زدهٔ غیریهود، چیزی که به مدت دو هزار سال ندیده بود، و این کیدوش هاشم[2] (تقدیس نام خداوند) است. سیطره یهود بر اماکن مقدسه مسیحی، در حالی که کلیسا که زمانی خون ما را می‌مکید اکنون با ناکامی و خشم آن را برمی‌گرداند، و این کیدوش هاشم است. نیروی هوایی یهود که از هر قدرت دیگری برتر است و یک هواپیمای مسافری لبنان را مجبور به فرود می‌کند تا ما بتوانیم قاتلان یهودیان را به زندان افکنیم و دیگر مجبور به تکرار عادت کهن و طولانی التماس از جهان غیریهودی برای دفاع از یهود نباشیم، و این کیدوش هاشم است.(۹)

کاهان نتیجه می‌گیرد که «توسل به خشونت از سوی یهودیان برای دفاع از منافع یهود، به هیچ‌وجه کار بدی محسوب نمی‌شود.» وی خواستار بیرون راندن شهروندان عرب اسرائیل و نیز فلسطینیان از سرزمین‌های اشغالی بود.

باروخ گلدشتاین، دانشجوی خصوصی کاهانه بود و درسال ۱۹۸۳ به عنوان سومین نامزد حزب کاهانه، حزب کاخ، برای احراز کرسی نمایندگی کنیست، در فهرست نامزدهای پیشنهادی این حزب قرار گرفت. بعد از انعقاد پیمان اسلو، که به نظر گلدشتاین فاجعه‌ای برای اسرائیل بود، وی به این باور رسید که تنها یک اقدام شدید "کیدوش هاشم" می‌تواند کشور اسرائیل را به صراط مسیحایی مقدر بازگرداند.(۱۰) نتیجه [این بینش] کشتار هبرون بود.

---

1. Life of destiny
2. Kiddush Hashem

بدنام کردن رابین

در جریان ترور نخست وزیر اسحاق رابین، که شاید برجسته‌ترین نمونه تروریسم یهودی به شمار آید، تمامی فلسفه‌ها و عناصر گوناگون ملی‌گرایی افراطی به میدان آمدند. به عقیدهٔ اسپرینزاک، ترور رابین درخلأ اتفاق نیفتاد. گرچه امیر به تنهایی دست به ترور زد، اما این اقدام او را باید نتیجهٔ غایی فرآیند مشروعیت زدایی از دولت اسرائیل دانست که توسط ملی‌گرایان افراطی هدایت می‌شد. پیمان ۱۹۹۳ اسلو باعث تشدید افراط گرایی احیا شدهٔ جریان‌های راست‌گرا گردید، اما «شمارش معکوس برای ترور [اسحاق رابین] به مجرد کشتار هبرون در سال ۱۹۹۴، شروع شد.»(۱۱)

هنگامی که رابین قدرت را در دست گرفت، هفته نامه هاشاونا[1] (هفته) که متعلق به سنت‌گرایان افراطی است و توسط آشر زوکرمن[2] منتشر می‌شد، حملات شدیدی را علیه وی آغاز کرد. در این نشریه به طور مکرر از واژه‌هایی چون "کاپو"، "ضد یهود" و "دروغگوی دیوانه" علیه رابین استفاده می‌شد. این هفته نامه که توسط حدود ۲۰ درصد از سنت گرایان افراطی مطالعه می‌شود، در یکی از شماره‌های خود مجموعه نظراتی را در این مورد که آیا رابین مستحق مرگ است و نیز در مورد روش مناسب برای اعدام او منتشر کرد. در تابستان ۱۹۹۵، هاشاونا تا آنجا پیش رفت که رابین و وزیر خارجه‌اش، شیمون پرز، را متهم کرد که «کشور و شهروندان اسرائیلی را به سوی نابودی سوق می‌دهند و باید در برابر جوخه آتش قرار گیرند.»(۱۲)

متعاقب آن گروهی از خاخام‌های اصول‌گرا فتوای قتل اسحاق رابین را دادند. این خاخام‌ها هم در اسرائیل و هم درخارج، دو مفهوم دینی منسوخ را مجدداً احیاء نمودند: ۱-مفهوم دین ردف[3] (وظیفه کشتن یهودی‌ای که جان و مال یهودی دیگر را در معرض خطر قرار دهد) و ۲- مفهوم دین موزر[4] (وظیفهٔ قتل یهودی‌ای که درصدد است دیگر یهودیان را به انقیاد غیریهود درآورد.) خاخام‌ها استدلال می‌کردند که رئیس دولت اسرائیل به دلیل واگذاری حکومت بخش‌هایی از ارض مقدس اسرائیل به مقامات فلسطین، یک موزر (خبرچین و هم‌دست

1. Hashavna
2. Asher Zuckerman
3. Din rodef
4. Din moser

غیریهودیان) محسوب می‌شود. به این ترتیب آنها عملاً اقدامات خشونت آمیز افراطیون یهودی علیه اسحاق رابین را از لحاظ دینی مشروع اعلام کردند.(۱۳)

در سال ۱۹۹۵، گروهی از خاخام‌ها طی ملاقاتی با ساموئل هلاندر،[1] یکی از وزرای اصول‌گرای کابینهٔ اسرائیل که برای گذراندن تعطیلات مقدس[2] به نیویورک آمده بود، به وی گفتند که رئیس او [اسحاق رابین] هم مشمول حکم "موزر" می‌شود و هم مشمول حکم "ردف". خاخام ابراهام هخت[3]، رئیس کنیسهٔ بزرگ شاری صهیون[4] در شهر نیویورک، آنچه را که همکارانش در محافل خصوصی می‌گفتند، آشکارا بر زبان راند. وی در مصاحبه با نشریه نیویورک در ۱۹ اکتبر ۱۹۹۵، اظهار عقیده کرد که «رابین دیگر یهودی محسوب نمی‌شود. براساس قوانین مذهبی یهود، هرکس که طوعاً، آگاهانه و به عمد، [اختیار] ابدان، زمین‌ها یا اموال افراد یهودی را به بیگانگان واگذارکند، مرتکب معصیتی شده که مجازات آن مرگ است. و به نظر میمندی[5] این، یک حکم صریح و روشن است؛ هرکس چنین فردی را به قتل برساند، عمل پسندیده‌ای انجام داده است.»

در سال ۱۹۹۵، تعطیلات عید "پوریم"[6] به فرصتی برای برگزاری یک مراسم ویژه راستگرایان افراطی، یعنی بزرگداشت سالگرد کشتار هبرون و مرگ گلدشتاین، تبدیل شد. نوعی کیش شخصیت حول محور گلدشتاین ظهور یافت و خاطرهٔ وی نیروی محرکه جدیدی برای جنبش منحله کاهانه فراهم نمود. در مارس ۱۹۹۵، یک یادنامه ۵۵۰ صفحه‌ای به زبان عبری منتشر شد که ترجمه عنوان آن از این قرار بود: "باروخ جوانمرد: یادنامه‌ای برای دکتر باروخ گلدشتاین قدیس. خداوند انتقام او را بگیرد". پیام اصلی این یادنامه که توسط یک شهرک نشین اهل جولان به نام مایکل بن هارین،[7] تدوین شده بود را خاخام اسحاق گینزبرگ،[8] رئیس مدرسه مذهبی افراطی "بقعهٔ یوسف" در نابلس به خوبی درک کرد. گینزبرگ در سال ۱۹۸۸ با تأیید اقدامات چند نفر از

1. Samuel Hollander
2. High Holy Days
3. Abraham Hecht
4. Sharei Zion
5. Maimonides
6. Purim
7. Michael Ben Horin
8. Yitzhak Ginzburg

دانشجویانش، که به تنهایی و خودسرانه غیرنظامیان فلسطینی را هدف گلوله قرار داده بودند، جنجال زیادی به پا کرد. وی اعلام نمود که کشتن افراد غیرجنگجوی[1] فلسطینی از لحاظ دینی کاملاً مشروع است. به نظر وی گلدشتاین نه یک مجرم و آدم‌کش، بلکه مردی پرهیزگار و دارای عقاید عمیق مذهبی بود. به نظر گینزبرگ «دربارهٔ ارزش و اهمیت حیات و بقای اسرائیل، باید گفت حیات اسرائیل خیلی بیشتر از زندگی غیریهود ارزش دارد و چنانچه برای صیانت از اسرائیل لازم باشد صدمه زدن به غیریهود مجاز است، ولو اینکه آنها قصد آسیب رساندن به اسرائیل نداشته باشند.» وی کشتار هبرون را "یک لحظه درخشان"[2] نامید.(۱۴)

امیر، قاتل رابین، با حرص و ولع یادنامه "باروخ جوانمرد" را مطالعه کرده بود. وی در مورد ترور رابین به بازجویانش اینگونه گفت: «چنانچه حکم شرعی "دین ردف" که توسط چند خاخام علیه رابین صادر شده بود و من از آن اطلاع داشتم، وجود نمی‌داشت برایم بسیار مشکل بود که اقدام به قتل کنم. همگان باید از این ترور حمایت کنند. من اگر مورد حمایت قرار نمی‌گرفتم و نمایندهٔ تعداد زیادی از مردم نبودم، دست به این اقدام نمی‌زدم.»(۱۵)

یک سنت کهن

تروریسم صهیونیستی پدیدهٔ جدیدی نیست. بررسی تاریخ فلسطین قبل از تأسیس اسرائیل، شواهد فراوانی دال بر وجود گرایشات تروریستی در بین بسیاری از فعالان صهیونیست در اختیار ما خواهد گذارد. این گرایشات تروریستی منجر به اقدامات خشونت‌آمیزی گردید که باعث مرگ هم‌کیشان یهودی، و دیگر کسانی که به نحوی در مسائل سیاسی مرتبط با تأسیس اسرائیل درگیر بودند، شد. برخی ازعمده‌ترین نمونه‌های این اقدامات تروریستی به قرار زیر است:

- در سال ۱۹۳۳، یک سیاستمدار جوان عضو جناح کارگر به نام خایم آرلوسوروف،[3] که ظاهراً قرار بود اولین نخست وزیر دولت آینده یهود شود، درهنگام پیاده‌روی در سواحل تل آویو هدف

---

1. Non- Combatants
2. Shining moment
3. Chaim Arlosorof

گلوله قرار گرفت و به قتل رسید. قتل وی در اوج تبلیغات منفی که توسط یک گروه کوچک متشکل از صهیونیست‌های دست راستی موسوم به "میثاق تروریست‌ها"[1] علیه او انجام می‌شد، صورت گرفت (گروه مزبور نام خود را از "هابیریونیم"[2] اقتباس کرده بودند؛ آنها افراد خودسری بودند که در زمان شورش یهودیان علیه رم باستان، خائنان یهودی و هم‌دستان امپراطوری روم را مورد حمله قرار می‌دادند.) آرلوسوروف، به این علت مورد غضب راست افراطی واقع شد که درصدد مذاکره با مقامات آلمان نازی برای رهایی یهودیان ثروتمند آلمانی برآمده بود. شرط دولت آلمان این بود که این بازرگانان از ثروت خود برای خرید کالاهای آلمانی و آوردن آن به فلسطین استفاده کنند. این قتل گرچه هیچ‌گاه در دادگاه به اثبات نرسید، اما باعث لکه دار شدن تصویر جنبش تجدید نظر طلب گردیدو سبب شد که بسیاری آن را به عنوان یک گروه فاشیستی و تروریستی بشناسند.

- در بحرانی‌ترین روزهای جنگ جهانی دوم، هنگامی که بریتانیا یک تنه در برابر آلمان نازی مقاومت می‌کرد، گروه لهی[3] (مبارزان راه آزادی اسرائیل) که در سال ۱۹۴۰ توسط آبراهام استرن[4] تأسیس شده بود، برضد بریتانیا وارد جنگ شد. در آن زمان که همهٔ گروه‌های یهودی در فلسطین که علیه بریتانیا مبارزه می‌کردند اعلام آتش بس نموده بودند ودعا می‌کردند که نیروهای متحد در برابر حمله نازی‌ها در سال‌های ۴۲-۱۹۴۰ تاب مقاومت آورند، جنگجویان لهی اقدام به بمب‌گذاری در تأسیسات و محل‌های استقرار نیروهای انگلیسی نموده و سربازان بریتانیایی رابه قتل می‌رساندند. رهبران این گروه حتی پیام‌های حمایت‌آمیز برای آلمان‌ها فرستادند و به آنها پیشنهاد کردند که در ایجاد نظام جهانی نازی درآینده، با آنها همکاری کنند.

- در ۶ نوامبر ۱۹۴۴، اعضای گروه لهی، لرد مین،[5] عضو کابینهٔ جنگ بریتانیا که به عنوان نمایندهٔ دولت در امور خاورمیانه انجام وظیفه می‌کرد را در قاهره به قتل رساندند. دلیل قتل وی چه بود؟ لهی براین گمان بود که وی مانع ورود آوارگان یهودی به فلسطین است.

---

1. Brith Habirionim
2. Habirionim
3. Lehi
4. Abraham Stern
5. Lord Moyne

- در ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۶، اعضای گروه تروریستی صهیونیستی ایرگون،[1] هتل کینگ دیوید[2] در بیت‌المقدس که به عنوان مرکز اداری و تشکیلاتی بریتانیا در فلسطین مورد استفاده قرار می‌گرفت را منفجر نمودند. بیش از هشتاد غیرنظامی ازجمله تعداد زیادی یهودی کشته شدند.

- در ۹ آوریل ۱۹۴۸، ایرگون و لهی (مشترکاً) به روستای فلسطینی دیریاسین یورش بردند. دیریاسین که در تپه‌های واقع در حومه بیت‌المقدس قرار دارد، به هیچ وجه تهدیدی برای نیروهای صهیونیستی به حساب نمی‌آمد. ساکنان دیریاسین افرادی منفعل[3] قلمداد می‌شدند و رهبران آن با رهبران بخش هم‌جوار یهودی، گیوان شاول،[4] موافقت کرده بودند که مانع از حمله مردم خود به طرف مقابل شوند. تهاجم ایرگون ولهی در روز جمعه و با رضایت ضمنی هاگانا، که جناح اصلی سازمان دفاع از یهودیان بود، صورت گرفت. به کلیه ساکنان روستا دستور داده شد، در میدان عمومی روستا جمع شوند. در آنجا آنها را در برابر دیوار به صف کرده و بیش از یک صد نفر از این غیرنظامیان را کشتند. خبر این قتل عام به سرعت پخش شد و باعث فرار صدها هزار نفر از فلسطینیان وحشت زده از وطنشان گردید.

بیشتر قربانیان کشتار دیریاسین، زنان، کودکان و افراد سالخورده بودند. در زمان وقوع حادثه، مردان روستا برای کار به بیت‌المقدس رفته بودند و در روستا حضور نداشتند. رهبر ایرگون، مناخیم بگین، بعد از پایان حمله پیام شادباشی را به این شرح برای نیروهایش ارسال نمود: «تبریک مرا به مناسبت این پیروزی با شکوه بپذیرید.... در همه جا همانند دیریاسین به دشمن حمله خواهیم کرد و آنها را شکست خواهیم داد. خدایا، خداوندا، تو خود ما را برای پیروزی برگزیده‌ای.»

دیوید شیپلر، رئیس دفتر نمایندگی نیویورک تایمز در بیت‌المقدس که از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۴ در این سمت مشغول به کار بود، معتقد است:

> جنگجویان یهودی که حمله به دیریاسین را طراحی نمودند، هدف مهم‌تری را دنبال می‌کردند. یک زن اهل بیت‌المقدس و

---

1. Irgun
2. King David Hotel
3. Passive
4. Givan Shaul

فرزندش که چند ساعت قبل از انجام مأموریت در بامداد آن روز به تعدادی از جنگجویان قهوه دادند، به خاطر می‌آورند که چریک‌ها با هیجان پیش‌بینی می‌کردند که رعب و وحشت [ناشی از اجرای طرح قتل عام] بسیار فراتر از روستای دیریاسین برود و باغث فرار گسترده اعراب شود. شاید به همین دلیل بود که چریک‌ها جسد کشته شدگان را دفن نکردند تا دیگران شاهد آن باشند. افراد باقی‌مانده نیز که به اسارت خود در آورده بودند را با چشم‌ها و دست‌های بسته در عقب کامیون‌ها جای داده و در خیابان‌های بیت‌المقدس گرداندند، منظره‌ای که هنوز هم یادآوری آن لرزه براندام یهودیانی که شاهد آن بودند، می‌اندازد.(١٦)

– نمونه‌های متعدد دیگری از کشتار اعراب وجود دارد. یک مورد در ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶، یک روز قبل از آغاز عملیات نظامی اسرائیل در قضیه کانال سوئز، روی داد. در آن روز به دستور ارتش، در همهٔ روستاهای عربی – اسرائیلی هم‌جوار با مرز اردن، به خاطر وضعیت اضطراری زمان جنگ، حکومت نظامی اعلام شد که از ساعت پنج عصر شروع می‌شد و تا ساعت ۶ بامداد روز بعد ادامه می‌یافت. نیروهای نظامی مجاز بودند به هر فرد عربی که در خلال این ساعت‌ها در خیابان‌ها تردد نماید، تیراندازی کنند. اما فرمان حکومت نظامی در ساعت ۳:۳۰ بعد از ظهر به دست واحدهای پلیس مرزی اسرائیل رسیدو بنابراین زمان کافی برای ابلاغ آن به اعراب منطقه که بسیاری‌شان مشغول کار در مزارع خود بودند، وجود نداشت. در کفر قاسم، نیروهای مرزی اسرائیل، در نقاط مختلف مستقر شده و روستائیانی که به سوی خانه‌های خود برمی‌گشتند و هیچ اطلاعی از برقراری حکومت نظامی نداشتند را مورد هدف قرار دادند. نیروهای اسرائیلی به سوی کامیونی که حامل ۱۴ زن و ۴ مرد بود تیراندازی کردند. آنها روستائیان را از کامیون پایین کشیده و به صف کردند و سپس آنها را کشتند. جمعاً ۴۷ عرب که همگی از شهروندان اسرائیل بودند، در ساعات

اولیه حکومت نظامی در کفر قاسم کشته شدند. سرجوخه شالوم آفر،[1] معاون فرماندهٔ گروه دستور داد که چندین گلوله به بچه‌ها و زن‌ها شلیک کنند، به طوری که هیچ یک زنده نمانند.

صهیونیسم موعودگرا[2]

شناخت اندکی از ماهیت افراطی‌گری یهودی که همچنان بخش عمده‌ای از زندگی روزمره اسرائیل را تشکیل می‌دهد، وجود دارد. مارک یورگن اسمایر[3]، استاد دانشگاه کالیفرنیا، به تازگی کتابی منتشر کرده است که حاوی تحقیقی پیرامون شباهت‌های موجود بین گروه‌های تروریستی دارای انگیزه‌های مذهبی، اعم از گروه‌های تروریستی یهودی، مسیحی، مسلمان، هندو، بودایی و سیک، می‌باشد. وی در این کتاب مصاحبه‌ای را نقل کرده که با یول لرنر[4]، از رهبران گروه تروریستی که به جرم مشارکت در تلاش برای انفجار قبة الصخرة مدتی را در زندان گذرانید، انجام داده است:

> لرنر معتقد به نوعی صهیونیسم موعود است. به نظر وی مسیح موعود بعد از این که معبد سلیمان مجدداً ساخته و برای حضور وی در آن آماده شود، به زمین رجعت خواهد کرد. موضوع معبد تنها یک موضوع نوستالژیک فرهنگی نیست بلکه یک مسألهٔ بسیار مبرم مذهبی نیز به شمار می‌آید... به نظر لرنر، فلاح و نجات تمام جهان بستگی به تلاش‌های یهودیان در فراهم آوردن شرایط لازم برای رستگاری مسیحایی دارد... وی به من گفت که در طول ماه‌های قبل از ترور رابین، بحث‌های فراوانی در مورد توجیهات شرعی، برای ترور - یا به قول لرنر "اعدام"[5] - رهبران یهودی که به طور خطرناکی بی‌تعهد و عملاً دشمن

1. Shalom Ofer
2. Messianic Terrorism
3. Mark Juergensmeyer
4. Yoel Lerner
5. Execution

> یهودیت هستند، صورت گرفت. بنابراین برای لرنر تعجبی نداشت که فردی مثل ییگال امیر موفق به قتل رابین گردد. به گفته او تنها چیزی که وی را گیج کرده این است که چرا کسی زودتر این کار را نکرده بود.(۱۷)

مکتب صهیونیسم مسیحایی در اسرائیل، سیطره بر تمام سرزمین توراتی اسرائیل را یک تکلیف دینی می‌داند. به نظر خاخام اسحاق کوک،[1] خاخام اعظم فلسطین در زمان قبل از تأسیس اسرائیل، دولت غیردینی (سکولار) اسرائیل، پیشقراول (ایجاد) اسرائیل مذهبی در آینده است. یورگن اسمایر خاطرنشان می‌کند که:

> صهیونیسم موعودگرا (مسیحایی) متعاقب پیروزی‌های اسرائیل درجنگ ۶ روزهٔ ۱۹۶۷ به شدت گسترش یافت... ملی‌گرایان یهودی تحت تأثیر الهیات کوک، متقاعد شدند که تاریخ به سرعت به سوی دوران فلاح و رستگاری ربانی و احیای مملکت توراتی اسرائیل به پیش می‌رود. برخلاف برداشت کوک از صهیونیسم موعودگرا، کاهانه هیچ اهمیتی برای دولت غیردینی یهود، از نقطه نظر مذهبی قائل نیست. به نظر کاهانه، آرمان تأسیس اسرائیل مذهبی درآینده عملی خواهد شد. با وجود این وی فکر می‌کند که او و پارتیزان‌هایش می‌توانند در تحقق این غایت مسیحایی کمک کنند. اینجاست که نظریهٔ "کیدوش هاشم" کاهانه اهمیت پیدا می‌کند: هر چقدر یهودیان بیشتر عزت یابند و دشمنان آنها خواروزبون گردند، نام خداوند اعتلا می‌یابد و در نتیجه احتمال رجعت مسیح بیشتر می‌شود.(۱۸)

1. Yitzhak Kook

به نظر یورگن اسمایر، تندروان یهودی عمیقاً بر این باورند که توسل به اقدامات خشونت‌آمیز به عنوان سلاحی برای پیشبرد یک "جنگ الهی مورد رضای خداوند"، مجاز و مشروع است. از همین رو است که کشتار هبرون در ۱۹۹۴، به عنوان یک عملیات نظامی معرفی می‌شود.

تهدیدهای تروریستی نوین

آژانس تلگراف یهود در ماه ژوئن سال ۲۰۰۰ گزارش داد که «نامه‌های تهدیدآمیز به طور مرتب به دفتر نخست وزیر می‌رسد. در نامه‌ای که اخیراً از طرف فردی ناشناس برای بنی الن،[1] از اعضای کنیست، فرستاده شده آمده است: نظر قطعی من این است که باید برای کشتن ایهود باراک نقشه‌ای طرح کرد. درست همانطور که فرآیند صلح اسلو بعد از نابودی اسحاق رابین کند شد، به همین ترتیب باید برای جلوگیری از عقب‌نشینی اسرائیل از جولان، احود باراک را نابود کنیم. آمادگی شهرک نشینان یهودی برای "نبرد نهایی" در مناطقی چون هبرون، بیت‌اللحم و کدوموم،[2] که افراطی‌گری در بالاترین سطح خود قرار دارد، بیشتر است.»

شیمون ریکلین[3]، رهبر یک گروه متشکل از جوانان ستیزه‌جوی شهرک‌نشین، هشدار داد: «اگر باراک اقدام به تخلیه شهرک‌ها نماید، به قتل خواهد رسید.»(۱۹) خاخام دانیل شیلو،[4] در خبرنامهٔ شهرک محل اقامت خود اعلام کرد: «واگذاری بخش‌هایی از سرزمین اسرائیل به فلسطینیان خیانت است.» در ژوئن سال ۲۰۰۰، بنی کتساور[5]، یکی از رهبران جنبش شهرک‌نشین در کرانهٔ غربی، وزیر آموزش و پرورش و رئیس حزب طرفدار صلح "متتز"[6]، آقای یاسی ساردید،[7] را با عنوان «جلادی در میان جلادان» مورد خطاب قرار داد. زیرا به گفته وی، ساردید «حاضر است ده‌ها هزار نفر یهودی را به زیر حاکمیت رژیم عالیجناب یاسر عرفات منتقل کند.» به

---

1. Benny Elon
2. Kedumum
3. Shimon Riklin
4. Daniel Shilo
5. Benny Katzover
6. Metetz
7. Yossie Sardid

نظر کتساوِر، کسانی که علیه روند صلح معترضند، لازم نیست در تظاهراتشان «کتاب قـانون» را رعایت کنند.

دیوید هارویتس،[1] سردبیر نشریهٔ اورشلیم رپورت،[2] در کتابی با عـنوان "کـمی زیـادی نزدیک به خدا"[3] خاطرات خود از حال و هوای تظاهراتی که توسط حزب بنیامین نتانیاهو، حزب لیکود، علیه رابین سازماندهی می‌شد، را این‌گونه شـرح مـی‌دهد: «احـساس مـی‌کردم در مـیان حیوانات وحشی قرار دارم، درندگان شریر و خشمگینی که حریصانه در طلب گوشت بـاشند و بوی خون شامه شان را تحریک کرده باشد. نوعی سرمستی و غرور همراه با خشم و عصبانیت در آنها به چشم می‌خورد، غروری که محصول یقین داشتن به پیروزی نهایی است.»(۲۰) وی از این که افراطی‌گری باز هم در حال ظهور است، اظهارنگرانی می‌کند.

به نظر می‌رسد در درون جامعه یهودی نیز خشونت به طور فزاینده‌ای در حال افـزایش باشد. در ماه ژوئن [سال ۲۰۰۰] ساختمان کنیسه‌ای[4]، متعلق به یک گروه مذهبی محافظه کار در بیت‌المقدس به آتش کشیده شد. به گفتهٔ سخنگوی این جنبش محافظه کار، شاهدان عینی ادعـا کرده‌اند که به محض زبانه کشیدن آتش، چند مرد ظاهراً اصول‌گرا، که عرقچین مخمل سیاه رنگ برسرداشتند، را در حال فرار مشاهده کرده‌اند. پیش از این حادثه، طرح‌هایی برروی دیوار کنیسه نقاشی شده بود که آن را به عنوان مکانی نامناسب بـرای عـبادت مـعرفی مـی‌کرد. عـدم اعـطای آزادی‌های واقعی مذهبی به فرقه‌های غیرارتدوکس یهودی، اینگونه اقدامات را دامن می‌زند.

خشونت بی‌قید و بند

واکنش محافل دولتی و مذهبی اسرائیل در قبال اینگونه خشونت‌های مذهبی در کمترین حد ممکن بوده است. باربارا سافر[5]، این نکته را متذکر مـی‌شود کـه هـنگامی کـه سـه کـنیسه در

---

1. David Horovitz
2. Jerusalem Report
3. A little too close to God
4. Synagogue
5. Barbara Sofer

ساکرامنتو[1]ی کالیفرنیا به آتش کشیده شد، کلیه جوامع مذهبی شهر اعم از پروتستان، کاتولیک، یهودی و مسلمان و نیز مقامات دولتی، گردهم آمدند تا همبستگی خود را در برابر این اقدام وحشیانه نشان دهند. مقامات پلیس به سرعت افراد مظنون را بازداشت کردند. وی با تأسف می‌پرسد: «اما در اسرائیل تشکیلات مذهبی ما کجاست؟ خاخام‌ها نباید ساکت بمانند... من به عنوان یک یهودی اهل بیت‌المقدس که ناظر این وقایع بوده‌ام، هر نوع خشونت علیه هرمکان مذهبی اعم از کنیسه، کلیسا یا مسجد را تقبیح می‌کنم.»(۲۱)

به عقیدهٔ سرپرست کنیسهٔ هیلاری هرزبرگر،[2] «اگر خاخام اعظم علیه چنین اعمالی موضع‌گیری می‌کرد، شاید این حادثه، اتفاق نمی‌افتاد.» خاخام احود براندل[3]، رهبر جنبش مازورتی[4]، جنبش محافظه کار اسرائیل، نیز معتقد است که عدم واکنش جدی مقامات درآخرین باری که یک کنیسه به آتش کشیده شد، «به منزله نوعی پیام تشجیع کننده برای گروه‌های تندرو بود.» میرپاروش،[5] نمایندهٔ کنیست و عضو جناح اصول‌گرای افراطی سازمان "یهودیان متحد توراتی"[6]، جنبش محافظه کار را متهم کرد که خود اقدام به آتش زدن کنیسه نموده است. این تهمت باعث گردید نامی هزن[7] عضو حزب سکولارمرتز،[8] پاروش را به دلیل ملامت نمودن قربانی جنایت، متهم به اظهار «بیانات ضد یهودی» نماید.(۲۲)

به نظر خاخام اندروساک،[9] مدیر مجمع خاخامی جنبش محافظه کار اسرائیل، هرگونه تغییر و بهبودی مستلزم تلاش پلیس و نیز تشکیلات اصول‌گرای افراطی است. این در حالی است که بعد از حملات صورت گرفته علیه کنیسه‌های اصلاح طلب و محافظه کار، پلیس هیچ یک از مظنونان را بازداشت نکرد. وقتی عاملان اینگونه اقدامات مجازات نمی‌شوند، چه عاملی می‌تواند

---

1. Sacramento
2. Hilary Herzberger
3. Ehud Brandel
4. Masorti
5. Meir Porush
6. United Torah Judaism
7. Naomi Hazan
8. Meretz
9. Andrew Sacks

افراد را از دست زدن به این گونه اعمال بازدارد؟ (۲۳)

تردید دولت اسرائیل در اتخاذ تدابیر مقتضی علیه تروریسم یهودی، سابقه‌ای طولانی دارد. به گفتهٔ اسپرینزاک، متعاقب قتل کنت برنادت،[1] میانجی سازمان ملل، توسط تروریست‌های گروه لهی، مذاکراتی بین شاول اویگور،[2] دستیار نخست وزیر بن گورین[3] و رهبران گروه لهی (از جمله اسحاق شامیر که بعدها نخست وزیر اسرائیل شد) که در آن زمان زندگی مخفی داشتند، صورت گرفت. در جریان این مذاکرات:

> موافقتنامه‌ای بین دو طرف به امضا رسید که براساس آن رهبران لهی متعهد می‌شدند کلیه عملیات‌های خرابکارانه خود را متوقف کنند، مشروط به این که اعضای لهی در ارتش مورد تبعیض قرار نگیرند. اویگور از شامیر خواست اسامی قاتلان را به او بگوید و قول داد که هیچ اتفاقی برای آن‌ها نخواهد افتاد. اما شامیر از ذکر نام آنها خودداری کرد. اعضای گروه ضربت، هیچ یک نه شبی را در زندان گذراندند و نه هیچ گاه مورد محاکمه قرار گرفتند. سال‌ها ماجرای قتل برنادت به سکوت برگزار شد...
> در سال ۱۹۶۰، اسرائیل الداد،[4] پرحرف‌ترین فرمانده گروه لهی، نزد گیدون هوسنر، دادستان کل کشور، رفت و پیشنهاد کرد که حقایق مربوط به قتل برنادت را برای او شرح دهد. [اما] پاسخ هوسنر این بود: خدا نکند! آیا می‌دانی که چه دردسری برای کشورت درست خواهی کرد؟(۲۴)

اکنون، به موازات حرکت هر چند کند و لاک پشتی رهبران غیردینی اسرائیل و فلسطینی‌ها به سمت توافقنامه نهایی صلح، زمان آن فرا رسیده است که واقع‌گرایانه با پدیدهٔ

1. Count Folke Bernadotte
2. Shaul Avigur
3. David Ben Gurion
4. Israel Eldad

تروریسم صهیونیستی و سابقه طولانی آن برخورد شود. این گروه‌های تروریستی، اقلیت‌های کوچک اما با نفوذی را نمایندگی می‌کنند. با وجود این، آنها توانسته‌اند به رغم تعداد [اندک]شان، تأثیرگذاری فوق‌العاده‌ای داشته باشند. اگر با تاریخ به نحو مقتضی برخورد نشود، هم برای فلسطین و هم برای اسرائیل محال است بتوانند فراتر از آن حرکت کنند و اگر اجازه داده شود فرصت کنونی برای صلح از دست رود، تنها تعدادی انگشت شمار در هر یک از دو سو، از بی‌نظمی و هرج و مرج حاصله منتفع خواهند شد.

یادداشت‌ها

1. See Michael Karpin and Ina Friedman, ***Murder in the Name of God: The Plot to Kill Yitzhak Rabin*** (London: Granta Books, 1998), pp. 4-5.

2. ***Ibid***., pp. 8-9.

3. Donald Neff, "Jewish Defense League Unleashes Campaign of Violence in America", ***Washington Report on Middle East Affairs,*** (July-August 1999), p. 81.

4. ***Ibid.***

5. Ehud Sprinzak, ***Brother against Brother: Violence and Extremism in Israeli Politics from Atlanta to the Rabin Assassination*** (New York: The Free Press, 1999), p. 145.

6. ***Ibid***., p. 145.

7. ***Ibid***., p. 145.

8. ***Ibid***., p. 165.

9. Yair Kotler, ***Heil Kahane*** (New York: Adama Books, 1986), p. 198.

10. Sprinzak, ***Brother against Brother,*** p. 242.

11. ***Ibid***, p. 245.

12. See Karpin and Friedman, ***Murder in the Name of God,*** pp. 83-5.

13. ***Ibid***., pp. 105-7.

14. Sprinzak, ***Brother against Brother,*** pp. 259-60.

15. ***Ibid***., p. 277.

16. David Shipler, ***Arab and Jew: Wounded Spirits in a Promised Land*** (New York: Times Books, 1986), pp. 37-8.

17. Mark Juergensmeyer, ***Terror in the Mind of God: The Global Rise of Religious Violence***

(Berkeley, Calif: University of California Press, 2000), pp. 46-7.

18. ***Ibid.***, pp. 54-5.

19. ***Jerusalem Report,*** 3 July 2000.

20. David Horovitz, cited in the ***New York Times,*** 30 July 2000.

21. "Jerusalem Conservative Synagogue Torched," ***Jerusalem Post*** (International edition), 30 June 2000.

22. ***Ibid.***,

23. "Not on Its Own", ***Jerusalem Post*** (International edition), 7 July 2000.

24. Sprinzak, ***Brother against Brother,*** pp. 46-7.

بررسی ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی انتفاضه فلسطین

محمدعلی امامی[۱]

۱. از کمپ دیوید تا پایان جنگ ایران و عراق

عقد پیمان صلح بین قاهره و تل‌آویو در ۱۹۷۹ که به کمپ دیوید مشهور گردید، تعادل نیروها در صحنه روابط اعراب و اسرائیل را به شدت دگرگون ساخت. خروج مصر به عنوان رهبر کشورهای عرب (و هم‌زمان با آن قطعی شدن تغییر موضع انور سادات از اردوگاه شوروی به اردوگاه امریکا)، خیال اسرائیل را از یک جبهه بزرگ آسوده کرد و به رژیم صهیونیستی دست باز و قدرت عظیم بلااستفاده‌ای را در خاورمیانه بخشید. هنری کیسینجر وزیر خارجه ایالات متحده در این باره تاکید کرده بود که بدون مصر اعراب قادر به هیچ جنگ مهمی در خاورمیانه نیستند. نظر امریکا آن بود که اسرائیل نباید درگیر جنگی نظیر اکتبر ۱۹۷۳ شود.[۱]

این پیش‌آمد دو مسأله مهم را مطرح ساخت: اسرائیل چگونه قدرت نظامی بزرگ خود را در برابر بقیه دشمنانش، سوریه، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و در حد کمتری اردن به کار خواهد بست؟ و اعراب در مقابل با یک اسرائیل نیرومندتر چه واکنشی از خود نشان خواهند داد؟

عراق درخلأ ناشی از مصر در صحنه اعراب، فرصت را غنیمت شمرد تا به رویای رهبری خود در میان کشورهای عرب جامهٔ عمل بپوشاند. به این ترتیب نسخه یک رویای جدید که هلال خصیب بعثی نام داشت در حال پنیچیده شدن بود. فدراسیون سوریه و عراق به سلطه طولانی مصر بر جهان عرب خاتمه می‌داد و امواج خالص این دکترین (بعث) به داخل اردن، لبنان،

---

۱. آقای محمدعلی امامی، کارشناس ارشد در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

کشورهای عرب خلیج فارس، عربستان، عدن و درشمال آفریقا امتداد می‌یافت.[۲]

اتحاد تاکتیکی عراق با سوریه باعث دیدار سران و مقامات این دو کشور با یکدیگر شد. وقتی جلسه‌های علنی و سری به پایان رسید، بیانیه‌ای امضا شد که هر چند هیچگاه "آرمان امت عرب" را برآورده نمی‌کرد ولی گامی به جلو به حساب می‌آمد. اما چنانچه بعضی‌ها پیش‌بینی می‌کردند، آرزوها و ماه عسل میان بغداد و دمشق دیری نپائید و این تجدید وحدت که به زعم قومیون عرب، امید اعراب واز جمله فلسطینی‌ها را برآورده می‌ساخت، ناگهان محو گردید.

در ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۹ صدام که مرد قدرتمند عراق شده بود، خبر کشف توطئه علیه حکومت بعثی بغداد را اعلام داشت. او از این فرصت استفاده کرد تا آنانی راکه مایل به وحدت با سوریه بودند تصفیه نماید. سوریه به نوبه خود احساس کرد که عراق کوشیده است از آسیب‌پذیری امنیتی سوریه بهره‌برداری و خود را به آن کشور تحمیل کند.[۳]

به این ترتیب دو رژیم، دشمنی متقابل سنتی خود را از سرگرفتند. افزون بر این، تهاجم شوروی به افغانستان در پایان سال ۱۹۷۹، جبهه اعراب را به دو دسته تقسیم کرد. اکثریتی به رهبری عربستان سعودی که شوروی را محکوم می‌کرد و در برگیرنده کشورهایی بود که در اندیشه همکاری راهبردی با امریکا (زیر لوای دکترین کارتر) بودند و اقلیتی که جبهه پایداری عرب را به رهبری سوریه پدید آوردند که می‌کوشید ضمن حفظ رضایت شوروی مانع انحراف توجه اعراب از منازعه با اسرائیل شود.

سرانجام، هجوم عراق به ایران در سال ۱۹۸۰، مسأله انحراف توجه (از منازعهٔ اعراب و اسرائیل) را با شدت بیشتری مطرح کرد. بغداد که موافقتنامه‌های امنیتی با عربستان و اردن امضا کرده بود و در عمل در صف کشورهای محافظه کار و طرفدار امریکا قرار گرفته بود، برای جلب افکار عمومی جهان عرب رو به طرف شعارهای حمایت از آزادی فلسطین، آورد. صدام ادعا می‌کرد که راه قدس از شهرهای عبادان (آبادان) و محمره (خرمشهر) می‌گذرد. مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل در پاسخ به تمسخر می‌گفت که این دو شهر در شرق عراق قراردارند. در حالی که قدس در غرب عراق واقع شده است. یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی‌بخش فلسطین که در بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران از این واقعه مسرور شده بود، در ابتدای حمله عراق به زعم خود روزنهٔ امید جدیدی یافته بود و به گرمی خود را در آغوش صدام حسین که چفیه و عگال

پوشیده بود و خود را قهرمان اعراب می‌خواند، انداخت. انور سادات رئیس جمهور مصر (با ژست) مبصرمآبانه درحالی که پیپ می‌کشید با خونسردی به نزاع این "دوشاگرد پرخاشجوی کلاس" می‌نگریست. فلسطینی‌های منطقه با حالت بهت‌آور شاهد این منازعات حاشیه‌ای که قضایای ایشان را به دست فراموشی می‌سپرد، بودند. باتوجه به این تحولات، سوریه به عنوان مهم‌ترین کشور خط مقدم جبهه با اسرائیل، از فکر ائتلافی عربی به منظور توازن قدرت در برابر تل‌آویو چشم پوشید و در نیمه سال ۱۹۸۰ تصمیم گرفت به تنهایی به "همسنگی استراتژیک" دست یابد.

در ژوئن ۱۹۸۱ بگین که به تازگی برای دومین بار به نخست وزیری انتخاب شده و اریل شارون که تازه به وزارت دفاع منصوب گشته بود از قدرت نظامی بلااستفاده اسرائیل بهره گرفتند تا آنچه راکه همه "جنگی اختیاری" می‌شناختند، به منظور پیشبرد هدف‌های سیاسی خاصی به راه اندازند. هدف از این عملیات نابود کردن نیروهای فلسطینی (ساف) در جنوب لبنان و ایجاد یک منطقه حائل در شمال اسرائیل بود.

در واقع از میان جنگ‌های متعدد اسرائیل، جنگ لبنان از همه طولانی‌تر از کار درآمد و بیشترین تلفات را داشت. با وجود قدرت نظامی عظیمی که از سوی اسرائیل به کار گرفته شد، نتایج نهایی جنگ بدتر از هیچ بود. در هجوم تل آویو به لبنان، فصلی دیگر از تاریخ خونین فلسطینی‌ها نوشته شد که مشخصه بارز آن کشتار در اردوگاه‌های بی‌دفاع صبرا و شتیلا بود. ابعاد این کشتارها توجه منطقه و جهان را بار دیگر به مسأله فلسطین معطوف داشت به طوری‌که اسرائیل از آنچه روی داده بود اظهار بی‌اطلاعی کرد اما دیری نپائید که تغییر موضع داد و با خشم فراوان از قبول مسؤولیت خود تحاشی نمود[۴].

پس از رسیدن ارتش اسرائیل به بیروت، ریگان رئیس جمهور امریکا فرستاده ویژه خود فیلیپ حبیب را به خدمت گرفت تا برای عقب‌نشینی نیروهای ساف از شهر میانجیگری کند. در اول سپتامبر ۱۹۸۲ امریکا که خواهان بهره‌برداری از پیروزی‌های اسرائیل بود، چیزی راکه "طرح ریگان" نامیده می‌شد، اعلام داشت تا باکمک اردن مسأله فلسطین را برپایهٔ خودمختاری فلسطینی‌ها در کرانه غربی و نوار غزه حل و فصل کند. این طرح با یکی از اصلی‌ترین دلایل بگین برای شروع جنگ در لبنان مغایرت داشت و مخالفت فوری و قاطع نخست وزیر رژیم

صهیونیستی با آن شکاف گسترده‌ای بین واشنگتن و تل‌آویو به وجود آورد. با فرارسیدن بهار ۱۹۸۳، کوشش در راه نجات طرح ریگان با شکست روبه‌رو شد و گزارش "کمیسیون کاهان" درباره صبرا و شتیلا به برکناری و مجازات چند مقام بلندپایه اسرائیلی، از جمله انفصال شارون از مقام وزارت دفاع و جایگزینی او با موشه آرنز که تحصیلکرده امریکا بود انجامید.

به مرور زمان لبنان به‌منزلهٔ باتلاق بزرگی برای اسرائیل درآمد. اوری لوبرانی هماهنگ کننده سابق فعالیت‌های اسرائیل در لبنان، این کشور را یک پیانو با مجموعه‌ای از آهنگ‌های فرقه‌ای (مارونی، سنی، شیعه، دروزی) می‌دانست. او بعدها اعتراف کرد، اشتباه اسرائیل در این بود که می‌خواست مانند سوریه، لبنان را تحت سلطه خود درآورد. غافل از این که این امر محال است.(۵)

در نتیجه محاسبات حافظ اسد درست از کار درآمد و مبارزات وی دایر بر ادامه حضور نیروهای سوری در لبنان پس از یک سال با موفقیت قرین شد. این امر موجب شد که پس از بیرون رانده شدن شارون از صحنه، بگین نیزمجبور به استعفا شود و در نهایت امریکا نیز که گرفتار فرقه‌های مسلح لبنانی شده بود، صحنه این کشور را به دنبال انفجار بزرگ مقر نیروی دریایی‌اش ترک نماید.

در این میان یاسر عرفات که از لبنان رانده شده و به تونس پناه آورده بود و در واقع سنگر مبارزاتی خود علیه اسرائیل را از دست داده بود، به دنبال حاشیه نشینی‌اش به طرف مصر و کشورهای محافظه کار عرب روی آورد تا به این وسیله اعتبار سیاسی از دست رفته‌اش را به نحوی بازیابد. در همین راستا اجلاس سران عرب در فاس مراکش (۹-۶ سپتامبر ۱۹۸۲) برای اولین بار موجودیت اسرائیل را به طور تلویحی مورد شناسائی قرار داد و خواستار از میان بردن تمامی شهرک‌هایی که بعد از آن تاریخ (در سرزمین‌های اشغالی) ایجاد شده بودند گردید. در اجلاس فوق‌العاده سران عرب در دارالبیضاء (کازابلانکا در مغرب) به تاریخ ۸ تا ۱۱ اوت ۱۹۸۵ برای اولین بار تروریسم به تمامی اشکال و انواعش محکوم شد. در این اجلاس سران خواهان رفع محاصره اردوگاه‌های فلسطینی درلبنان از سوی جنبش امل شدند.

تحولات جدید در سطح منطقه خاورمیانه و رویدادهای جدید بین‌المللی سبب گردید که روند اوضاع در کشورهای عربی شتاب بیشتری به خود بگیرد. کاهش شدید قیمت نفت در

سال‌های ۱۹۸۶، ۱۹۸۷ به اجبار تقلیل خریدهای تسلیحاتی را به دنبال داشت. باروی کارآمدن گروه رهبری جدید در شوروی، نوعی تفکر نوین در سیاست خارجی مسکو مشهود گردید. آثار این سیاست جدید شوروی به ویژه بر روی کشورهای عراق، سوریه و لبنان و مسأله فلسطین به تدریج آشکار گردید.[۶] مطابق این سیاست از وابستگی انحصاری شوروی به سوریه در خاورمیانه کاسته شد و روابط مسکو با کشورهای این منطقه تعدیل گردید به طوری که روس‌ها خواستار آن شدند که بدون توسل به زور حل و فصل منازعه اعراب و اسرائیل صورت گیرد.

در کنفرانس سران عرب در امان (پایتخت اردن) در سال ۱۹۸۷، موضوع منازعه با ایران برهمه چیز مقدم شمرده شده بود. آنها بررسی منازعه اعراب و اسرائیل و مسأله فلسطین را در مرتبه دوم قرا ردادند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین همراه با سایر اعراب ایران را به خاطر اصرار در ادامه جنگ با عراق محکوم نمود. این اجلاس راه را برای عادی نمودن مناسبات با مصر باز کرد و در ضمن خواستار تشکیل کنفرانسی بین‌المللی به منظور رسیدن به توافقی صلح‌آمیز در مورد خاورمیانه گردید. این واقعیت که سوریه برخلاف رفتارش در کنفرانس‌های پیشین سران با دیگر اعضا همراهی می‌کرد، نشانه قبول رسمی این نکته بود که نیمه تسلیم و نیمه راضی در تلاش خود برای دست‌یابی به "همترازی استراتژیک" با اسرائیل به پایان راه رسیده است.[۷]

به این ترتیب اولویت‌ها در خاورمیانه از نو معین شد و برای حل مسائل و قضایای منطقه‌ای، قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه، ترتیبات و روش کار جدیدی اتخاذ نمودند. این ائتلاف ضمنی هم‌دستان و متحدان نامتجانس و غریبی را گردهم آورد، ایالات متحده و شوروی، سوریه و عراق، مصر و عربستان سعودی و حتی غیرمستقیم و دورادور سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اسرائیل، این ائتلاف به علت پایان دادن به جنگ ایران و عراق، اعاده حیثیت مصر و تخفیف یافتن منازعه اعراب و اسرائیل ممکن شد.

۲. انتفاضه اول

از دیدگاه اسرائیل، نتایج جنگ با اعراب در پائیز ۱۹۸۷ کاملاً منفی بود. هیچ یک از هدف‌های مورد نظر بگین و شارون، حتی هدف‌های معمولی که بهانه تائید ماجراجوئی آنان به شمار می‌رفت، به دست نیامده بود، زیرا پس از فرارسیدن سال ۱۹۸۷، سازمان آزادی‌بخش

فلسطین (ساف) به لبنان بازگشته بود و بار دیگر در سیاست این کشور نقشی اگر نه مسلط دست کم مهم بازی می‌کرد. سازمان آزادی‌بخش فلسطین حتی با قدرتی کافی به جنوب لبنان بازگشته بود تا با نیروهای شبه نظامی شیعه بر سر خاکی که نیروی اخیز مدعی آن بود، بجنگد. بهایی که اسرائیل تا آن زمان پرداخت، ۶۵۴ کشته، ۳۸۷۳ نفر زخمی، ۱/۵ تا ۵ میلیارد دلار هزینه جنگ و از دست رفتن وحدت ملی گرانبهایی بود که اسرائیل از بدو پیدایش با اتکاء به آن با جنگ‌ها روبه‌رو شده بود.[۸] نتیجه احتمالی جنگ این بود که شاید رهبران تل‌آویو در مورد قابل پیش‌بینی نبودن جنگ و کارساز نبودن قدرت نظامی صرف درسی گرفته باشند. بنابراین بی‌دلیل نبود که در ماه آوریل ۱۹۸۸، شیمون پرز وزیر خارجه دولت ائتلافی اسرائیل با ملک حسین پادشاه اردن در لندن ملاقات کرد و در مورد شروع مذاکرات صلح دوجانبه تحت پوشش یک کنفرانس بین‌المللی، با او به توافق رسید. با این حال راست گرایان اسرائیل (به رغم تحلیل رفتن قدرت نظامی اضافی در لبنان) بر سر مواضع خود ایستادگی می‌کردند. به همین جهت اسحاق شامیر همه چیز را برهم زد و باعث عصبانیت جرج شولتز وزیر خارجه امریکا گردید. حرف پرز این بود؛ اگر او (شامیر) نبود، ما می‌توانستیم برای خود و فلسطینی‌ها از شش سال انتفاضه و کشته شدن افراد بسیاری جلوگیری کنیم.[۹]

ذکر این نکته لازم است که مدت‌ها بود بین دو دولت اردن واسرائیل مذاکراتی برای رسیدن به یک کمپ دیوید دوم صورت می‌گرفت و مطبوعات چند بار اسرار آن را برملا کرده بودند. شیمون پرز به شدت هوادار این مذاکرات بود. این رهبر حزب کارگر یک بار اظهار داشت: باید با اردن صلح کرد، باید مناطقی را به اردن پس داد و گذاشت که این کشور با عرفات کنار بیاید. اگر ملک (حسین) نمی‌تواند به تنهایی قرارداد صلح امضا کند می‌تواند همراه یک هیأت فلسطینی به اورشلیم بیاید.[۱۰]

بنابراین در حالی که (در اوایل سال ۱۹۸۸) پرز وزیر خارجه دولت ائتلافی به نظر می‌رسید که دارد به هدف می‌رسد تحولات جدید خاورمیانه، از جمله موضع راست‌گرایان اسرائیل نقشه‌های وی را عقیم کرد.

در چنین شرایط بن‌بست گونه‌ای نخستین انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی فلسطین آغاز شد. دو روزنامه نگار اسرائیلی، زئیف شف و ایهود یعاری در توصیف انتفاضه از "قیام فقرا" و

"خیزش حیرت‌آور بی‌کسان و فراموش شدگان که در حالت خلسه، خشمی آماده انفجار را به شدت رها می‌کنند" سخن گفتند.(۱۱)

اسرائیلی‌ها که به برتری سلاح‌هایشان می‌بالیدند، از همان ابتدا به شدت در صدد سرکوبی این قیام برآمدند. ژنرال رابین زمانی که رئیس ستاد مشترک و وزیر دفاع اسرائیل بود طراح نظریه شکستن استخوان‌های افراد منسوب به انتفاضه به شمار می‌آمد. از آن پس مدت‌ها طول کشید تا رهبران تل آویو درک کردند که آنچه شیمون پرز به ستوه آمدن "ملتی که زمین‌های" خود را از دست داده ولی هنوز شرف و آبرو دارد توصیف کرد، به چه معنی می‌باشد.
به عقیده ملک حسین، انتفاضه یک حالت خشم محسوب می‌شد که هیچ‌کس نمی‌توانست آن را کنترل کند. به همین جهت پادشاه اردن در ۳۱ ژوئیه ۱۹۸۸ دستور قطع تمام روابط اداری و قضائی با کرانه باختری رود اردن را صادر کرد. خروج یک جانبه ملک حسین از صحنه سیاسی کرانه غربی رود اردن و جریانات انتفاضه به معنای آن بود که اسرائیلی‌ها می‌بایست یک مخاطب دیگر برای خود پیدا کنند که لاجرم خود فلسطینی‌ها بودند. اسحق رابین نیز به عنوان یک نظامی و رهبر جناح سرسخت حزب کارگر که امور دفاعی دولت ائتلافی اسرائیل را برعهده داشت، سرانجام تغییر عقیده داد و به دوستانش گفت: در این ماه‌های آخر متوجه یک چیز شده‌ام، هرگز نمی‌توانید به زور بر ۱/۵ میلیون نفر فلسطینی حکومت کنید.(۱۲)

از نظر بین‌المللی، مناسبات میان شوروی و امریکا براساس نوعی تفاهم پایه گذاری می‌شد که حکایت از پایان یافتن جنگ سرد می‌کرد. براین اساس می‌بایست مسائل نقاط بحرانی جهان از جمله خاورمیانه به گونه‌ای حل و فصل می‌گردید. بنابراین در حالی که حمایت راهبردی (استراتژیک) امریکا از اسرائیل ادامه داشت، موافقت با خروج یهودیان از شوروی به اسرائیل شروع شد.(۱۳)

شبه اجماع عربی که به کمک محافظه کاران و طرفداران امریکا در جهان عرب در اعطای اولویت به مسأله عراق و تحت پوشش پایان دادن به جنگ ایران، به وجود آمده بود، به دنبال پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران و استقرار آتش بس (ژوئیه و اوت ۱۹۸۸) به تدریج رنگ باخت.

انتفاضه اول که در سیاق انزوای رهبری فلسطین، تبدیل مسأله فلسطین به یک موضوع

فرعی و درجه دوم و عجز سازمان آزادی‌بخش فلسطین در اجرای برنامه‌هایش به وجود آمده بود، توانست به مرور زمان توجه کشورهای منطقه و جهان را به خود معطوف سازد. انتفاضه توانست زمینه‌های سیاسی برای اعلان دولت فلسطین را در الجزایر در سال ۱۹۸۸ فراهم آورد و شناسایی رسمی این دولت را از نظر بین‌المللی و عربی برای رهبری خارج (تشکیلات ساف در تونس) و امکان خروج از وضعیت پیشین را فراهم سازد.[۱۴]

به این ترتیب انتفاضه اول از نظر منطقه‌ای و بین‌المللی توانست به شکاف ناشی از وحدت ملی فلسطین در داخل (سرزمین‌های اشغالی) و خارج (آوارگان و رهبری فلسطین در تبعید) تا حدودی خاتمه دهد و نوعی یکپارچگی میان نیروهای پراکنده فلسطینی ایجاد نماید و مشروعیت جدیدی برای ملت فلسطین در سطح جهانی کسب نماید.

۳. از جنگ کویت تا قراردادهای اسلو

رژیم بعثی عراق که در سایه توافق غرب و شرق و باکمک کشورهای عربی با وضع آبرومندانه‌ای از صحنه جنگ با ایران خارج شده بود، به سبب عدم حل و فصل قطعی مسائل در سطح جهان، فرصت آن را یافت که به تجدید قوا بپردازدو از همین رو در ارزیابی موقعیت خود در منطقه یک بار دیگر دچار اشتباه گردد.[۱۵]

در آستانه برگزاری کنفرانس سران عرب در بغداد (ژوئیه ۱۹۹۰) عراق خود را در موقعیتی می‌دید که نسبت به وظایف و تخلفات کشورهای منطقه داوری نماید، طارق عزیز وزیر خارجه عراق در مورد گزارش‌های مربوط به نقش سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) گفت: تلاش‌هایی برای ترتیب دادن یک ملاقات بین رئیس جمهوری عراق و رئیس جمهوری ایران صورت گرفته است. یاسر عرفات رهبر ساف علاقه دارد این تلاش‌ها به ثمر برسد.[۱۶]

بنابه گفته بعضی از ناظران سیاسی رئیس جمهور عراق از همان آغاز کنفرانس بغداد با ایراد نطقی شدید اللحن علیه امریکا به لحاظ پشتیبانی‌اش از توسعه طلبی اسرائیل مهر اقتدار خود را بر کنفرانس سران عرب زد. اما مهم‌تر از این به عقیده نمایندگان عرب نحوه اداره کردن کنفرانس از سوی صدام در مقام ریاست اجلاس بود. صدام این امتیاز را کسب کرد که از جهان عرب بخواهد ناخشنودی خویش را نسبت به امریکا بر سر مسأله مهاجرت سیل‌آسای یهودیان

شوروی به اسرائیل و حق اعراب به کسب سلاح‌های تکامل یافته از غرب ابراز دارند.

صدام به عنوان یک سیاست‌مدار نیرومند عرب که بزرگ‌ترین ارتش خاورمیانه پشت سر او ایستاده است و قادر می‌باشد بازرادخانه‌ای مملو از موشک‌های رزم آزموده به اسرائیل ضربت بزند ظهور کرد. در این میان موضع رهبرانی نظیر فهد پادشاه عربستان و حسنی مبارک رئیس جمهور مصر که در مباحثات داغ و سری کنفرانس از اتخاذ روش مقابله جویی با امریکا و اسرائیل ابراز نگرانی می‌کردند، قابل توجه بود، چرا که بر این اعتقاد بودند که رویهٔ مذکور منطقه خاورمیانه را به ورطه جنگ و هرج و مرج سوق خواهد داد. اما با بالا گرفتن احساسات در جهان منقسم و متشتت عرب در مورد خطر مهاجرت یهودیان، میانه‌روها دشوار توانستند به دیگر رهبران عرب بفهمانند که اکنون لازم است جهان عرب لحن خود را ملایم‌تر کند.

آن‌چه که برای بعضی از سران عرب جالب‌تر و جذاب‌تر به حساب می‌آید این بود که صلح در خاورمیانه تنها از راه قدرت اعراب مقدور می‌شود و روابط اعراب با امریکا باید تابع منافع متقابل باشد و صرفاً به یک امید واهی مبتنی نباشد که دولت امریکا، اسرائیل را دست و پا بسته در برابر محراب حل و فصل مسالمت‌آمیز مناقشات خاورمیانه که هنوز به صورت سراب باقی است به اعراب تحویل دهد.

به نوشته روزنامه تایمز مالی ملک حسین و یاسر عرفات از صدام حسین بسیار پشتیبانی کردند و عرفات گفت: قطعنامه کنفرانس بغداد نشانگر آغاز یک گرایش انقلابی واقعی است و این فکر را مردود می‌شمارد که سرنوشت اعراب به وجود امریکا به عنوان تنها کشوری که می‌تواند در اسرائیل نفوذ داشته باشد، بستگی دارد. به این ترتیب رویای جدید رهبران عراق در مورد منطقه بر جهان غرب آشکار شد. بعدها یک نشریه انگلیسی (قبل از تهاجم عراق به کویت) ضمن اشاره به تهدید عراق مبنی بر سوزاندن نیمی از اسرائیل با سلاح‌های شیمیایی نوشت:

ماه مه گذشته رهبران عرب در بغداد جمع شدند تا برخواست آقای صدام حسین برای دست‌یابی به سلاح‌های پیشرفته مدرن صحه گذارند، از جمله سلاح‌های کشتار دسته جمعی. اگر شما به خلق یک "رامبو" (قهرمان خیالی جنگجو در فیلم‌های آمریکایی) کمک کنید این امر باعث دردسر و آشفتگی می‌شود، هنگامی که او برای گشودن آتش به سویتان اقدام نماید.[۱۷]

در آن زمان به نوشته روزنامه‌های کویت (الوطن، الرای العالم...) اجلاس فوق‌العاده سران

عرب در بغداد امریکا را مسؤول ادامهٔ اشغال فلسطین و مهاجرت یهودیان شوروی به اسرائیل کرده بود و ظاهراً می‌بایست یک جبهه شرقی عرب فعال در مقابل رژیم صهیونیستی بگشاید. ولی در عمل مشخص شد که این بار به زعم بغداد، راه قدس از طریق کویت می‌گذشت.

اشغال کویت توسط ارتش عراق در دوم اوت ۱۹۹۰ و وقایع بعدی ناشی از آن برای مسأله فلسطین فاجعه بار بود. به عقیده بسیاری از کارشناسان عرب، قضیه فلسطین بزرگ‌ترین صدمه را از جنگ خلیج فارس دیده است، زیرا توجه منطقه‌ای و جهانی کلاً به بحران خلیج فارس معطوف گردید و مسأله فلسطین و حتی انتفاضه به دست فراموشی سپرده شده است.(۱۸)

علاوه بر نادیده گرفته شدن مسأله فلسطین، ضرر و زیان‌های فراوان و جبران‌ناپذیر به شهروندان فلسطینی، به ویژه شاغلین در کویت و سایر شیخ نشین‌های خلیج فارس وارد آمد به طوری که باعث آوارگی و بیکاری هزاران نفر از ایشان شد که به اتهام خطای سیاسی رهبری "ساف" در حمایت از رژیم عراق محکوم گردیده بودند. علاوه براین، هزاران مهاجر یهودی درگیر و دار بحران خلیج فارس از کشورهای شوروی، اتیوپی و سایر نقاط جهان راهی فلسطین اشغالی گردیده و در شهرک‌های یهودی نشین در ساحل غربی رود اردن، نوار غزه و بلندی‌های جولان مستقر شدند، که ورود آنها باعث تنش‌های بعدی در این مناطق با فلسطینی‌ها گردید.

از دیگر نتایج این جنگ تزلزل اعتماد اعراب نسبت به یکدیگر و از بین رفتن اندیشه‌هایی از قبیل "عربیت"، "وحدت عربی" و "عمل مشترک عربی" بود. بنا به گفته یک متفکر مصری تا پیش از اشغال کویت، شکاف‌های سیاسی در جهان عرب تقریباً درچارچوب رژیم‌ها محدود بود. ولی امروزه شکاف میان ملت‌های عرب چنان عمیق شده که برای پرکردن آن زمان زیادی لازم است.(۱۹)

علاوه بر شکاف در میان کشورهای عرب و فاجعه‌های سیاسی ناشی از آن در جهان عرب که در عمل منجر به فروپاشی نظام عربی پس از جنگ خلیج فارس شد، منابع مالی اعراب نیز به دنبال این جنگ خشکید زیرا کشورهای ثروتمند عرب منطقه نظیر عربستان سعودی و کویت ناچار شدند بخش اعظم ذخایر پولی خود را مصروف هزینه‌های این جنگ کنند. سازمان آزادی‌بخش فلسطین که تنها طی ده سال (از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰) متجاوز از یک میلیارد دلار از کشورهای نفت خیز خلیج فارس عایدی کسب کرده بود. به ناگاه با قطع کمک‌های مالی مواجه

گردید.(۲۰)

در این شرایط انتفاضه اول متوقف شد و پرونده آن در سیاست‌های عربی و بین‌المللی پیچیده بسته شد. با توجه به اوضاع و فضای بین‌المللی و منطقه‌ای و به ویژه چند دستگی در جهان عرب گرایش به طرف جناح‌های طرفدار سازش با اسرائیل و عادی سازی مناسبات با رژیم صهیونیستی رو به افزایش بود. براین اساس رهبری فلسطین که در دهه ۱۹۸۰ مناسبات گرمی با محافظه کاران عرب و متحدان منطقه‌ای امریکا نظیر مصر برقرار کرده بود، از اوائل دهه ۱۹۹۰ تمایل به نزدیکی با ایالات متحده پیدا کرد بنا به گفته ادوارد سعید متفکر فلسطینی مقیم امریکا وی کوشید عرفات و رهبران فلسطینی را وادار کند که بر حمایت دولت ایالت متحده اتکا نکنند ولی آنچه آنها می‌خواستند هم آغوشی با جیمز بیکر و جرج بوش بود. آنها فکر می‌کردند بزرگ‌ترین دستاوردهایشان این است که وزیر خارجه امریکا با ایشان گفتگو کرده است. در تابستان ۱۹۹۱ در آستانه کنفرانس مادرید ادوارد سعید به این واقعیت پی برد که رهبری فلسطین تنها می‌خواهد پذیرفته شود. آنها خواهان مبارزه و برابری نیستند. آنها فقط می‌خواهند "مرد سفید" آنها را بپذیرد.(۲۱)

سرانجام در اواخر سال ۱۹۹۲ فرستادگان عرفات و پرز محرمانه در لندن با یکدیگر ملاقات کرده و تصمیم گرفته بودند دیدار خود را در اسلو به دور از کنجکاوی خبرنگاران ادامه دهند.(۲۲)

با توجه به شرایط حاکم بر منطقه در ۱۹ ژانویه ۱۹۹۳ کنیست (پارلمان رژیم صهیونیستی) منع ارتباط اتباع اسرائیل با ساف را لغو کرد. حاصل مذاکرات اسلو که به سرعت برگزار شد. امضای توافقنامه‌ای در ۱۸ اوت همان سال بود که افشا شدنش در چند هفته بعد مانند توپ در خاورمیانه صدا کرد. ۹ سپتامبر ۱۹۹۳ عرفات و شامیر نامه‌هایی را مبادله کردند که طی آن ساف حق دولت اسرائیل را برای زندگی در صلح و امنیت و اسرائیل ساف را به عنوان نماینده فلسطین به رسمیت شناخت. ۴ روزبعد پرز در واشنگتن به همراه نماینده عرفات بیانیه‌ای را در مورد سازش برای خودمختاری به صورت کفالتی امضا کردند. در مذاکراتی که از اسلو به قاهره منتقل شد ابتکار عمل با تل‌آویو بود. همه اسناد، آمار و حتی نقشه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفت را از اسرائیلی‌ها تهیه کرده بودند. ساف نتوانست حتی یک برگ اطلاعات ارائه کند که آن را

از منابع اسرائیلی استخراج نکرده باشد.[۲۳]

قراردادهای اسلو به معنای سند اسارت بار فلسطینی‌ها بود که ایشان را تحت نظارت و بازرسی مضاعف اسرائیلی‌ها و پلیس عرفات قرار می‌داد. قدرت واقعی به تل آویو تعلق داشته و تشکیلات خودگردان فلسطین به صورت ابزاری در دست ایشان عمل می‌کرد.

نتیجه این امر تحقیر و تمسخر ملت فلسطین توسط سران رژیم صهیونیستی بود که با گسترش شهرک‌های یهودی در سرزمین‌های اشغالی و مصادره زمین فلسطینی‌ها، ایشان را عملاً در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه به صورت زندانی درآوردند. این احساس خفقان، طرد و انزوا که در اکثریت فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی وجود داشت بذرهای خشم و انفجار را بار دیگر به وجود آورد که تنها راه جلوگیری از آن را ابراز وجود و نقش داشتن درامور جاری خود می‌دانستند. عرفات و حکومت خودگردانش به تدریج برای فلسطینی‌ها به نوعی حکومت ویشی تبدیل شد. با امضای توافقنامه اسلو - ۲ یک وضعیت شبه کشور برای حکومت خودگردان پدید آمد. گرچه به رهبری فلسطین اجزایی از یک حکومت غیرواقعی بخشیده شد ولی در حقیقت سراب قلمرویی محسوب می‌شد که هنوز زیر سلطه کامل اسرائیل است.[۲۴]

درابعاد بین‌المللی، دهه ۱۹۹۰ را می‌توان دههٔ یکه تازی ایالات متحده و متحدانش در جهان دانست. فروپاشی شوروی و گرفتاری‌های مسکو در نقاط مختلف این امکان را برای واشنگتن ایجاد نمود که با آسودگی خاطر طرح‌های خود را در نقاط مختلف جهان و به ویژه خاورمیانه دنبال نماید. اسرائیل با پشتیبانی و هم‌دستی امریکا به طراحی صلح مورد دلخواه خویش در منطقه پرداختند. آنها متقاعد شده بودند که نقش تاریخی در جهان ایفا می‌کنند. نظم نوین جهانی درواقع پوششی برای اعمال سیاست خارجی ایالات متحده توسط دیگر کشورها شده بود.[۲۵]

براساس این سیاست، وارن کریستوفر وزیر خارجه امریکا، حتی در طول بحث‌های کنگره ایالات متحده در سال ۱۹۹۳ حاضر نشد به ویژگی اشغالی بودن سرزمین‌های فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه اعتراف کند. در آن زمان بیشترین تلاش واشنگتن متوجه تضعیف و در حاشیه قرار دادن سازمان ملل متحد در مورد قضیه فلسطین بود. مادلین آلبرایت سفیر وقت امریکا در سازمان ملل مصرانه از کشورهای عضو می‌خواست تا قطعنامه‌هایی را رد،

اصلاح و یا نادیده بگیرند که به نحوی بر گفتگوی دوجانبه بین اسرائیل و عرفات تأثیر می‌گذارد.[۲۶] تحت تأثیر فضای جدید در خاورمیانه اردن نیز به روند رسمی گفت‌وگو با اسرائیل پیوست. از زمانی که عرفات با رابین به توافق رسید دیگر هیچ چیزجلوی "شاه کوچک" را برانجام این کار نگرفته بود، به ویژه آن که لغو یک بدهی ۷۰۰ میلیون دلاری را نیز به دست می‌آورد.[۲۷]

رفتار امریکا با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به گونه‌ای گشته بود که آنها برای همیشه در تصمیمات استراتژیک واشنگتن ادغام شده‌اند، بی‌آن که خودبه پی‌آمدهای بسیار پیچیده خطرناک حاصل از آن اهمیت دهند.

بنا به گفته عبدالله نفیسی استاد دانشگاه کویت و مشاور مجلس الامه این کشور، ایالات متحده با زورگویی و قلدری خود بر به اصطلاح منافع حیاتی اسرائیل در خلیج فارس تاکید می‌نماید، بی‌آن که به منافع حیاتی مردم این منطقه توجه داشته باشد.[۲۸]

سال‌های ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ شاهد تماس‌های فشرده و پی‌گیر میان مقامات کشورهای عرب حوزه خلیج فارس و رژیم صهیونیستی بود. بنابه توصیه واشنگتن، کشورهای عرب خلیج فارس میزبان نخست وزیر و وزرای اسرائیلی شدند و جلسات کنفرانس‌های گوناگونی با آنها برگزار کردند که از آن میان گردهمایی دوحه و مسقط قابل ذکر است. بر اساس طرح صهیونیستی با سران عرب خلیج فارس هیچ صحبتی از درگیری اعراب و اسرائیل نمی‌شود و تنها به ارائه طرح‌های تجاری، گردشگری و امور محیط زیست پرداخته می‌شود ومقامات صهیونیستی به گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویا با مسؤولان یکی از کشورهای جزایر اقیانوس آرام در حال مذاکره‌اند.[۲۹]

به این ترتیب در حالی که مردم سرزمین‌های اشغالی فلسطین دچار انواع فشارها و محدودیت‌ها بودند، اعراب منطقه به قول مصری‌ها "هروله کنان" به استقبال طرح‌های صهیونیستی در خاورمیانه رفتند، به طوری که اگر انتفاضه اخیر فلسطین شعله‌ور نمی‌شد طرح‌های مذکور در منطقه جامهٔ عمل پوشیده بود.

۴. انتفاضه دوم

در دوران حکومت دمکرات‌ها و ریاست جمهوری کلینتون، کاخ سفید در واشنگتن به

صورت صحنه نمایش‌های صلح خاورمیانه درآمده بود که طی آن سران عرب و اسرائیل با فشردن دست و گرفتن عکس‌های یادگاری به امضای توافقنامه‌های سازش می‌پرداختند. زبیگنیو برژینسکی مشاورامنیتی کارتر در مورد کلینتون گفت: تنها شانس او این خواهد بود که همکاران رده بالائی پیداکند تا بتواند امور بین‌المللی راکه خود از آنها سردر نمی‌آورد کاملاً به آنان واگذار نماید. احتمال این که کلینتون بتواند موفق شود خیلی کم است زیرا به محض این که در کاخ سفید مستقر شود، چون می‌بیند که تمام کره زمین نزد او می‌آیند و از این مسأله خوشش می‌آید... آینده نشان داد که حق با برژینسکی است.[۳۰]

در ادامه مذاکرات صلح خاورمیانه، دور جدید مذاکرات تشکیلات خودگردان فلسطین و رژیم صهیونیستی در ژوئیه ۲۰۰۰ به مدت دو هفته با میانجی‌گری امریکا در کمپ دیوید پیرامون آن‌چه که به "وضعیت نهایی" مشهور شده و موضوعاتی از قبیل حاکمیت بر بیت‌المقدس، اعلام کشور مستقل فلسطینی و مسأله آوارگان فلسطینی در آن شامل می‌شود، برگزار گردید. این مذاکرات که تحت نظارت و فشار شدید امریکا بر هیأت فلسطینی برگزار شد، به رغم امید برگزار کنندگان به کسب نتیجه دلخواه پایان مأیوس کننده‌ای برای آنها درپی داشت.[۳۱]

در سند تهیه شده از سوی وزیر خارجه امریکا قید شده بود، طرفین در مورد این که بخش قدیمی قدس واماکن مقدسه موجود درآن چه وضعیتی داشته باشد هنوز به توافقی نرسیده‌اند، در همان زمان بیل کلینتون در مصاحبه‌ای با روزنامه واشنگتن پست تاکید کرد که بیت‌المقدس مهم‌ترین مانع بر سر راه رسیدن به توافق است.

در پی تهدیدات امریکا و اسرائیل درباره اعلام کشور مستقل فلسطینی، عرفات با تشکیل اجلاس شورای مرکزی فلسطین تصمیم گرفت (تا به رغم توافقتنامه وای ریور و وعده‌های دولت خودگردان در این زمینه) این اعلام تشکیل دولت را به تأخیر بیاندازد.

سرانجام اقدام اریل شارون رهبر تندرو حزب دست راستی لیکود در رفتن به مسجدالاقصی وضعیت تنش‌آلود پیش آمده در مذاکرات صلح بر سر قدس را به حالت انفجار کشاند.

عکس‌العمل‌های منطقه‌ای و بین‌المللی انتفاضه مسجدالاقصی سریع و همه جانبه بود. این موضوع سؤال‌ها و ابهاماتی را در میان صاحب‌نظران امور منطقه خاورمیانه مطرح نموده است

مبنی بر این که اقدام شارون طرح از پیش تهیه شده‌ای بود که قضیه فلسطین را در مسیرهای مورد نظر بیندازد. دکتر محمدالرمیحی پژوهشگر و نویسنده معروف و استاد دانشگاه کویت که ارتباطات خوبی با مراکز مطالعاتی غربی دارد. در مقاله‌ای پیرامون انتفاضه و احتمال تفاهم تشکیلات عرفات با اسرائیل نوشت، آنان که از کنه مسائل آگاهی دارند می‌گویند که بالا گرفتن و تشدید اوضاع در سرزمین‌های اشغالی چیزی است که در بعد استراتژیک روی آن برنامه‌ریزی شده تا در نهایت اوضاع به یک حل و فصل دائمی منتهی شود. حدود این حل و فصل تقریباً حدود توافقی است که در شب ۱۷ و ۱۸ ژوئیه گذشته بین بیل کلینتون، باراک و عرفات در کمپ دیوید عرضه شد و طی آن اسرائیلی‌ها به این نتیجه رسیدند که قسمتی از قدس را با توجه به اهمیت سمبلیک آن در کشمکش جاری به فلسطینی‌ها بدهند. براین اساس که تبادل‌هایی در زمین صورت گیرد و ترتیبات خاص اجرا شود. بالا گرفتن خشونت در اراضی اشغالی بین طرفین نیز برای این است که هر دو طرف آمادگی روحی برای پذیرش حل و فصل مسالمت را به دست آورند.[۳۲]

باید گفت در مورد علل برپاشدن انتفاضه جدید "سناریوهای" گوناگونی مطرح شده که بعضی از آن‌ها جنبه منطقه‌ای و بین‌المللی دارد. سناریوئی بر طراحی عرفات برای واداشتن طرف اسرائیلی به عقب نشینی درباره بیت‌المقدس تأکید دارد. در سناریوی دوم به بهره‌برداری تبلیغی جمهوری‌خواهان امریکا برای نشان دادن اقدامات کلینتون و دموکرات‌ها در فرآیند صلح خاورمیانه اشاره شده است. در سناریوی سوم گرایش حزب لیکود (راست گرایان اسرائیل به رهبری شارون) برای وادار کردن کابینه ایهود باراک (حزب کارگر اسرائیل) به کناره گیری اشاره شده است. سناریوی چهارم توافق باراک و شارون برای وادار کردن عرفات به امتیازدهی را مورد توجه قرار می‌دهد.[۳۳]

طرح‌ها و یا سناریوهای شروع انتفاضه هر چه بود عکس‌العمل‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نسبت به قیام فلسطینی‌ها در سرزمین‌های اشغالی قابل بررسی و ارزیابی است. انتفاضه الاقصی با توجه به تجربه چندین سال ناکامی مذاکرات سازش خاورمیانه و حمایت وسیع دانشجویان مصر، اردن، لبنان، سوریه، کویت، امارات، قطر و سایر کشورهای عربی و اسلامی از مسأله فلسطینی‌ها به سرعت درسطح منطقه مطرح گردید. انتفاضه جدید به گونه‌ای بر کشورهای

خاورمیانه تأثیرگذاشت که دولت‌های منطقه را به شنیدن درخواست‌های جوانان و مردم خود درخصوص مسأله فلسطین و تجدید نظر و عقب‌نشینی درباره عادی‌سازی مناسبات خویش با رژیم صهیونیستی وادار ساخت. شکل‌گیری تظاهراتی در عربستان سعودی به حمایت از نهضت فلسطین واعلام تحریم خرید کالاهای امریکایی از سوی مفتی عربستان و دیگر علمای کشورهای عربی و مسلمان بیانگر توجه ملت‌ها و دولت‌های منطقه به انتفاضه می‌باشد واین که روح انقلابی در جهان سوم و کشورهای مسلمان همچنان وجود دارد و قدس خط قرمزی است در ابعاد عربی و اسلامی که هیچ کس نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد.[۳۴]

پس از أوج‌گیری بحران و واکنش اعتراض‌آمیز توده‌های خشمگین عرب و مسلمان دولت‌های منطقه به این نتیجه رسیدند که می‌بایست با اقدامات خود علقه‌های قومی ودینی خود را در انظار مردم به منصهٔ ظهور رسانند و رویدادهای ناشی از معضل مذکور را به این ترتیب به نوعی مهار نمایند. نباید فراموش کرد که پایه گذاری کنفرانس اسلامی به دنبال به آتش کشیدن مسجدالاقصی توسط یک صهیونیست استرالیائی و عکس‌العمل‌های ناشی از آن در اواخر دهه ۱۹۶۰ صورت گرفت. بنابراین سازمان کنفرانس اسلامی به عنوان سازمانی که علت وجودی خود را مدیون دفاع از شهر بیت‌المقدس و ماهیت اسلامی- عربی سرزمین‌های اشغالی می‌داند با برگزاری سه نشست و صدور چهار بیانیه اقدامات رژیم صهیونیستی را محکوم کرد. برگزاری اجلاس سران اسلامی در دوحه پایتخت قطر خود می‌رفت که به مشکل جدیدی در جهان اسلام تبدیل شود. یک روزنامه فرانسوی به قلم فرستاده ویژه خود (ژیل پاریس) به دوحه و با عنوان "حیات و مرگ دفتر بازرگانی اسرائیل در قطر" به چگونگی گشایش دفتر بازرگانی اسرائیل در دوحه، پس از یک انقلاب (کودتای کاخی) در قصر امیرنشین قطر و به قدرت رسیدن امیرفعلی این کشور که دراندیشهٔ قرار دادن کشورش در صدر صحنه بین‌المللی بود و این که راهی و جایی برای تولید گاز در بازار پررقابت و نفوذ امریکا داشته باشد، امریکایی که از آغاز بر روی گروه جدید حاکمیت سرمایه گذاری نموده و شیخ حمدبن خلیفه آل ثانی را متقاعدنموده بود که محتاطانه به طرف اسرائیل چرخشی داشته باشد، پرداخت و افزود: وزیر خارجه قطر، تا آخر فکر می‌کرد که می‌تواند هم این دفتر را حفظ کند و هم پذیرای اجلاس سازمان کنفرانس اسلامی باشد، ولی فشار ایران و عربستان سعودی بسیار قوی‌تر بود. قطر پیش از این مجبور به افزایش تلاش

خود برای به فراموشی سپردن اجلاس اقتصادی منطقه‌ای ۱۹۹۷ بود که در آن اسرائیل شرکت نموده و به گفته یک دیپلمات، قطر را از دید همسایگانش به عنوان "عروسک خیمه شب بازی امریکایی" مد نظر قرار داده بود.(۳۵)

اجلاس کنفرانس سران اسلامی در دوحه، سرانجام در میان "فریاد جهاد با اسرائیل" اشخاصی نظیر عمرالبشیر سودانی و امتناع از این که امریکای طرفدار اسرائیل به عنوان میانجی نقشی ایفا نماید. و سخنان ماهاتیرمحمد مالزیائی که ضمن حمایت از رهبری خلق فلسطین توصیه می‌کرد که ایده‌آل‌ها و اشتیاق‌های ما بایستی با پراگماتیسم متعادل گردند، راه میانه‌ای را انتخاب کرد و اجماعی را تحمیل نمود اگرچه این اجلاس از انتفاضه حمایت نمود و قول کمک مالی به فلسطین داده شد ولی مواد قطعنامه کم رنگ سازمان کنفرانس اسلامی نتوانست عرفات را راضی و خرسند سازد. عدم حضور قذافی (لیبی)، بن علی (تونس)، محمد ششم (مراکش) و حسنی مبارک رئیس جمهور مصر در دوحه نمایانگر جنبه نمایشی و تشریفاتی اجلاس از دید سران شمال آفریقا بود. عدم هماهنگی درمواضع کاملاً مشهود بود به طور مثال مصر و ترکیه با ایده تحریم اسرائیل به شدت مخالف بودند و درحالی که سوریه و لیبی خواستار آن بودند، برخی از کشورهای آفریقایی حتی نمی‌خواستند سخنی درخصوص قطع روابط دیپلماتیک‌شان با موجودیت صهیونیستی بشنوند بنا به گفته یک خبرنگار فرانسوی (ژان پی‌یر پرن) اجلاس دوحه ماشین بزرگی بود که باد را آسیاب می‌کرد.(۳٦)

انتفاضه مسجدالاقصی توجه کشورهای عربی را نظر به کنترل بحران‌های داخلی و نیز کاهش مشکلات دولت‌های مرکزی عرب که با مسائل مزمنی نظیر فقر، بی‌کاری و افزایش جمعیت مواجه هستند، به خود معطوف داشت. در این راستا اتحادیه عرب جلسه‌های متعددی از سطح سفرا و وزرای خارجه و دارائی تا سران برگزار کرد، که طبق معمول به صدور اعلامیه‌ها و بیانیه‌های مطول و پرطمطراق در حمایت از انتفاضه ملت فلسطین و محکومیت تجاوزات رژیم صهیونیستی و تاکید بر اهمیت عربی و تفکیک ناپذیری بیت‌المقدس پرداختند. قاهره که مرکز عمده اجلاس عربی درخصوص انتفاضه بود حاضر نشد اقدام چندانی درخصوص نحوه ارتباطاتش با اسرائیل به عمل آورد. دکتر عبدالستار قاسم، استاد دانشگاه و محقق فلسطینی در مطلبی با عنوان "مصر بزرگ دارای نقش تاریخی و تصمیم کوچک" به بررسی تحلیلی از

فراخوانی سفیر مصر از اسرائیل در اعتراض به کشتار فلسطینی‌ها توسط رژیم صهیونیستی پرداخت و متذکر شد که این امر در گذشته هم سابقه داشته (در خلال حمله اسرائیل به لبنان) ولی فراخوانی سفیر تأثیری بر امور نداشت و تل‌آویو توانست چهار سال بدون سفیر مصر زندگی کرده و به اشغال جنوب لبنان ادامه دهد تا این که به طور مجدد سفیر جدید مصر به تل‌آویو رفت. الان حادثه در صحنه فلسطینی خیلی بزرگ‌تر از فراخوانی سفیر است این یک کار کوچک است که با حجم مصر که در دید اعراب از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس ادامه دارد، نمی‌خواند.[۳۷]

بنابراین اجلاس اتحادیه عرب در قاهره و امان هم دست‌آورد بیشتری از اجلاس کنفرانس اسلامی نداشت و با ژست‌های سیاسی و قهر و آشتی‌های معمول و به سبک عربی به پایان رسید. به طور مثال در اجلاس فوق‌العاده سران کشورهای عربی در قاهره (۲۲-۲۱ اکتبر ۲۰۰۰) قذافی در اجلاس شرکت نکرد و فقط نماینده لیبی در اتحادیه عرب دراجلاس افتتاحیه مشارکت و سپس در اعتراض به عدم جدیت بیانیه‌ها آن را ترک کرد. در نشست وزیران دارائی اتحادیه عرب برای بحث درباره کمک مالی به قیام فلسطین تنها ۱۳ وزیر از ۲۲ عضو اتحادیه شرکت کردند. عراق به عنوان یکی از اعضای تحریم کننده اجلاس، بی‌فایده بودن راه حل‌های مالی را در برابر کمک‌های نظامی، دلیل اصلی عدم حضور دراجلاس عنوان نمود.[۳۸]

اجلاس سران و سایر مقامات عرب در قاهره و امان نمونه‌هایی از عملکرد منطقه‌ای کشورهای عربی در ارتباط با رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر بوده است. چه این که با تندترین حملات و سخنرانی‌ها علیه امریکاو اسرائیل و حمایت لفظی از انتفاضه مردم فلسطین آغاز و در عمل با سست‌ترین تصمیمات (نظیر تشکیل کمیته پی‌گیری) به کار خود پایان داده است. به طور مثال تا جایی که سخنگوی حکومت تل‌آویو اجلاس قاهره را نشان دهنده پیروزی منطق و خرد بر خشونت دانسته و از تلاش‌های حسنی مبارک درباره جلوگیری از تصویب مصوبات شدید علیه اسرائیل تشکز کرد.[۳۹]

دیگر اقدامات مصر و سایر کشورهای عرب در حمایت از انتفاضه از چارچوب موارد قبلی در اجلاس کنفرانس اسلامی (حمایت سیاسی در عرصه بین‌المللی و پیشنهاد حمایت مالی از انتفاضه) چندان فراتر نرفت. درخواست از سازمان ملل (شورای امنیت و مجمع عمومی) برای صدور قطعنامه‌ای در جهت محکومیت اسرائیل با ناکامی مواجه شد، اتحادیه اروپا با فرض این که

به هیچ روی جانشین امریکا برای حل و فصل مسائل خاورمیانه نخواهد شد، به نقش حاشیه‌ای خود اکتفا نمود. صدور بیانیه‌هائی در مورد محکومیت بازدید شارون از مسجدالاقصی، و کاربرد خشونت غیر متعارف از سوی اسرائیل، اعلام آمادگی برای مشارکت در کمیسیون بین‌المللی حقیقت یاب و اعزام نماینده اتحادیه اروپا (خاویر سولانا) به خاورمیانه برای جلوگیری از تبدیل درگیری‌ها به جنگ تمام عیار و ارائه راه حل‌هایی برای اجرای توافقات اجلاس شرم‌الشیخ، مجموع اقدامات اروپا در ارتباط با انتفاضه محسوب می‌شود. به همین دلیل سوریه و لبنان، سکوت اتحادیه اروپا در قبال جنایات اسرائیل و حضور نماینده رژیم صهیونیستی در اجلاس وزرای خارجه اتحادیه اروپا را محکوم نمودند.

مشخص شدن نتایج انتخابات امریکا و روی کار آمدن جمهوری‌خواهان، به اضافه قدرت گرفتن راست گرایان اسرائیلی به رهبری شارون، باعث گردید که تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی از حساسیت زیادی برخوردار شوند.

کولین پاول وزیرخارجه جدید امریکا طی جلسه‌ای که به مناسبت پذیرش انتصاب وی برگزار شده بود گفت که تلاش خود را برای استقرار صلح درخاورمیانه بر مبنای خدشه‌دار نشدن امنیت اسرائیل و برآورده ساختن خواسته و آمال فلسطینی‌ها به خرج خواهد داد. ولی توجه و اهتمام دولت امریکا متوجه منطقه خاورمیانه در کلیت آن خواهد بود و نه فقط منازعه اعراب و اسرائیل و لذا طرفین منازعه می‌بایست صلح در این منطقه را به دست خویش بنا نهند.

اینگونه موضع‌گیری ایالات متحده که به دنبال یک دهه سرگرم کردن اعراب در مذاکرات طولانی و تقریباً بیهوده صلح خاورمیانه خود راکنار می‌کشد، به اضافه ماهیت کنفرانس‌های تشریفاتی و کم ثمر سران عرب و تصمیمات قطعنامه‌های آن که به قول معروف اعراب "حبر علی ورق" (مرکبی بر روی کاغذ) می‌باشد و نیز برنامه‌های مشکوکی نظیر طرح مشترک اردن و مصر شک و تردید در میان ملت‌های عرب در مورد حمایت جدی از ملت فلسطین به وجود آورده است. کشورهای عرب به ویژه همسایگان رژیم صهیونیستی، به خصوص آنهاکه خود را در چند سال اخیر درگیر مذاکرات سازش کرده‌اند، براین امر واقف هستند که توقف انتفاضه جدید بدون کسب هرگونه امتیاز و نتیجه‌ای از اسرائیل می‌تواند زمینه انفجار بزرگتری را در منطقه فراهم نماید. به نظر می‌رسد که کشورهای عرب سعی دارند خود را از حالت تسلیم طلبی که خاص

شرایط اوایل دهه ۱۹۹۰ بود، رها سازند. در همین راستا تمایل به عادی‌سازی دیوانه‌وار مناسبات با تل آویو و اوهام صلح طلبی که شیر وعسل را در جوی‌ها برای اعراب به ارمغان می‌آورد، جای خود را به نوعی واقع بینی و توجه به محیط عربی و منطقه‌ای پیرامون خود داده است بنابراین بی‌دلیل نبود که فاروق الشرع وزیر خارجه سوریه به عمروموسی وزیر خارجه مصر هشدار داد که کار اصلی کمیته پی‌گیری (در قاهره) حمایت از انتفاضه است و نه پیشنهادات امریکا آن چنان که منابع جامعه عرب اعلام داشته‌اند.(۴۰)

اکنون شرایط خاورمیانه به گونه‌ای است که امریکا را درخصوص ادامه سیاست‌های قبلی به تردید واداشته است. کمیته‌ای متشکل از ۵۲ نفر از شخصیت‌های احزاب جمهوری‌خواه و دمکرات و جمعی از کارشناسان ایالات متحده به جرج بوش رئیس جمهور جدید توصیه کردند که احتمال وجود راه‌های جایگزین صلح میان اسرائیل و فلسطینی‌ها به جز پیمان اسلو نیز مورد بررسی قرار گیرد. این توصیه‌ها که در قالب "گزارش ویژه برای رئیس جمهور" از سوی موسسه سیاست خاورمیانه واشنگتن تنظیم شده است، از دولت بوش می‌خواهد تا جلوی بروز کشمکش منطقه‌ای از طریق ایجاد یک فروپاشی پیش‌بینی نشده در اثر اقدامات خشونت‌آمیز میان اسرائیل و فلسطینی‌ها را بگیرد و از اقدامات یک جانبه اسرائیل و دولت خودگردان فلسطینی ممانعت به عمل آورد.

نتیجه گیری

۱. انتفاضه، مظهر و نمودی است از بحران خاورمیانه، ادامه طبیعی کشمکش و نزاع اعراب و اسرائیل است که حل نشده و به نقطه‌ای رسیده که بایستی از آن گذشت و یا از آن برگشت و شکل جدیدی به آن داد. برگشت از قیام فلسطینی‌ها در گروی حل مسالمت‌آمیز بحران و گذشتن از آن نیز مستلزم توسل به قوه قهریه و یا جنگ به عنوان آخرین حربه است. جوهر انتفاضه به گونه‌ای است که سبب می‌شود کشمکش به تدریج بالا گرفته و به سطحی برسد که محیط اطراف "را تحت الشعاع خود قرار دهد" و مناسبات منطقه‌ای و حتی بین‌المللی به گونه‌ای تحت تأثیر فرایند آن واقع گردد.

انتفاضه در نقطه اوج خود هدفی در جهت تغییر از وضعیت موجود (اشغال سرزمین

تحقیر و تمسخر توسط اشغالگران...) به وضعیت بالقوه (تشکیل کشور، آزادی و رهایی از سرکوب...) دارد.

از طرف دیگر مسأله برپایی انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی و بازتاب آن درکشورهای عرب و مسلمان منطقه در ادوار زمانی خاص می‌تواند قبل از هر چیز بیانگر نارضایتی مردم این بخش از جهان از روند موجود باشد. این نوع علامت دادن قاعدتاً می‌بایست طرف مقابل را به بررسی و یافتن پاسخ مناسب و چارچوبی اطمینان‌بخش و به اصطلاح دیگر حل و یا مدیریت بحران وادار سازد.

۲. خاورمیانه منطقه‌ای بوده که دست کم به خاطر موقعیت جغرافیای سیاسی (ژئوپلتیک) خود همواره احتمال برخورد قدرت‌ها در آن وجود داشته است.

امریکا به دنبال موفقیت مذاکرات صلح میان اسرائیل و مصر وانعقاد پیمان کمپ دیوید همواره تلاش داشته است که برای تامین منافع خود در خاورمیانه و تضمین امنیت رژیم صهیونیستی دست سایر رقبا به ویژه شوروی و یا روسیه را از منطقه کوتاه نماید. در دهه ۱۹۸۰ با درگیر شدن شوروی در مسأله افغانستان و جنگ منطقه‌ای میان ایران وعراق واشنگتن توانست به صورت موازی عوامل عمده و موانع اصلی بر سر راه سازش خاورمیانه را از میان بردارد.

با این حال تلاش برای تحمیل یک صلح امریکائی در خاورمیانه، با مسائل و لغزش‌هایی همراه بود. از روزی که امریکا ماموریت خود را به عنوان تنها داور در سرنوشت کشورهای خاورمیانه شروع کرد، دشواری‌های متعدد بر سر این نظام جدیدمنطقه‌ای بروزکرد. اسرائیل نیز به عنوان متحد استراتژیک امریکا نمی‌توانست از آسیب‌های این سیاست منطقه‌ای بر کنار بماند. تجربه تلخ لبنان بیانگر قدرت مقاومت دولت‌های عرب و نیروهای ملی و اسلامی در مقابله با طرح‌های امریکائی و صهیونیستی در خاورمیانه بود.

۳. با شروع سال ۱۹۹۰ میلادی قدرت و سیطرهٔ مسکو در جهان و خاورمیانه رو به افول گذاشت. انحلال بلوک شرق، فروپاشی شوروی و شکست عراق در جریان اشغال کویت همگی سبب ایجاد خلأ قدرت در جهان و منطقه خاورمیانه شدند که امریکا به سرعت درصدد پرکردن آن برآمد.

در بازی جدید شطرنج جهانی، سیاست‌های امریکا تحت عنوان نظم نوین جهانی از

مشروعیت و کاربرد قابل توجهی تا اواخر دهه ۱۹۹۰ برخوردار گردید. به این ترتیب در خاورمیانه نقش مداخله گرایانه و حضور نظامی امریکا پذیرفته شد و دولت‌های بزرگ منطقه به صورت دنباله‌روان سیاست‌های واشنگتن و متحدش اسرائیل درآمدند. حضور کلیه کشورهای عرب در کنفرانس مادرید و مرجعیت آن جهت صلح با رژیم صهیونیستی بیانگر این مطلب بود که امریکا و اسرائیل با درگیر نمودن و فرسایش اعراب در جنگ‌های منطقه‌ای توان مبارزاتی ایشان را تحلیل برده تا آنها را به پای میز مذاکره بکشانند. براین اساس ایالات متحده توانست عرب‌ها و اسرائیل را برای دریافت کمک‌های مادی و حمایت سیاسی متوجه واشنگتن سازد و قدرت‌های دیگر را متقاعد سازد که نباید شریک مذاکرات اصولی درخاورمیانه باشند.

امریکا که موقعیت ویژه‌ای درخاورمیانه کسب کرده بود با همکاری اسرائیل به وسیله گزینش زمان و طرف‌های مذاکراتی توانستند به تدریج قراردادهای تحمیلی مورد نظر خود را به اعراب بقبولانند. اما از آنجا که هیچ قدرتی نمی‌تواند در محاسبات خود قاطع باشد، واشنگتن نیز در درک موقعیت و نقش کشورهای منطقه و نیروهای قومی و مسلمان دچار اشتباه شد.

۴. در سال‌های اخیر اصولاً سیاست امریکا و اسرائیل در خاورمیانه دارای تناقصات بسیار بوده است. امریکا به عنوان میانجی وانمود کرد که بااعراب براساس برابری رفتار می‌کند، اما هنگامی که واشنگتن و تل‌آویو در لاک قدرت برتر می‌روند، دوران جنگ سردو منازعه تجدید می‌شود و اعراب مثل صغار می‌بایست گوش به حرف‌های آنها بدهند و مطابق خواست ایشان عمل نمایند.

انتفاضه فلسطین عکس‌العملی است نسبت به این طرح‌ها و ژست‌های دوستی و همکاری امریکا و اسرائیل نسبت به اعراب، که سران کشورهای عربی "طوعا و کرها" آن را پذیرفته‌اند، ولی برای نیروهای انقلابی منطقه قابل پذیرش نیست.

هر چند پیش‌بینی کامل رویدادهای خاورمیانه به دلیل ماهیت پیچیده این منطقه و نظام در حال تغییر بین‌المللی امری دشوار است. اما می‌توان گفت اسرائیل به دلیل مسائل دفاعی و امنیتی اعطای استقلال به فلسطینی‌ها و ارتباط و پیوستگی بین واگذاری سرزمین‌ها و ایجاد ارتش توسط یک جمعیت بزرگ عرب فلسطینی و بازگشت آوارگان فلسطینی را خطر بزرگی برای خود فرض می‌داند و حاضر نیست که مدیترانه از جانب کشور فلسطین به عمق سرزمین‌های عربی ارتباط و

پیوند پیدا کند. براین اساس تل آویو در منطقهناامن و بی‌ثبات خاورمیانه، صلح را بنا به مصالح خویش تعریف می‌کند.

بنابراین آنچه که در خاورمیانه راجع به صلح عادلانه همیشگی و فراگیر صحبت می‌شود به سادگی قابل تحقق نخواهد بود و در این صورت انتفاضه فلسطین به عنوان وسیله مؤثری جهت اجرای یک راهبرد در مورد مسأله فلسطین با توجه به مبارزات نیروهای منطقه‌ای و دخالت قدرت‌های جهانی در خاورمیانه مطرح خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱. محمد حسنین هیکل، *روس‌ها و عرب‌ها*، ترجمه حسین فرامرزی، (تهران: انتشارات فرخی، بی‌تا)، ص ۲۹۱.

۲. محمد علی امامی، *بررسی روابط سیاسی سوریه و عراق در دهه ۱۹۸۰*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴). ص. ۱۴.

۳. نداف صفران، ابعاد مسأله خاورمیانه قبل و بعد از جنگ خلیج فارس، ترجمه لیلا سازگار، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ۸۲-۸۱، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۷۱.

۴. نعام چامسکی، *مثلث سرنوشت ساز*، ترجمه عزت‌الله شهیدا، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹)، ص ۴۹۱.

۵. ناحوم پرنیا، اشتباهمان کجا بود؟ روزنامه *یدیعوت احرونوت*، ۵ سپتامبر ۲۰۰۰.

۶. زامل سعیدی، بازتاب‌های پروستریکا در سیاست‌های عربی سوریه، مجله *سیاست خارجی*، سال چهارم، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۶۹) ص ۶۹.

۷. نداف صفران، مقاله پیشین، ص ۷۲.

۸. *همان*، ص ۷۰.

۹. آندره فونتن، *بعد از آنها چه آب و چه سراب*، (از کابل تا سارایوو ۱۹۹۵-۱۹۷۵)، ترجمه فرزاد همدانی (تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۶)، ص ۶۵۱.

10. Shimon Peres. *Le Temps de La Paix, Odile Jacob,* 1993, p. 27.

11. Ze'ev Schiff et Ehud Ya'ari, Intifada Stock, 1991, p. 97.

۱۲. آندره فونتن، *همان*، ص ۶۵۳.

۱۳. محمد سعد ابوعامود، *الانتفاضة الفلسطينيه ۱۹۹۰-۱۹۸۷ و انتفاضة الاقصى (دراسة تحليلية مقارنة)*، السياسية الدولية، عدد ۱۴۳، يناير ۲۰۰۱، ص ۱۰۲.

۱۴. وليد نويهض، *التنافس الانتخابى الاسرائيلى: الاقتراع للماضى او الرهان على المستقبل الحياة*، العدد ۱۳۸۴۱، ۵ شباط (خبراير) ۲۰۰۱، ص ۸.

۱۵. محمد علی امامی، نشست سران عرب: از بغداد تا بغداد، *بولتن دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی* (شماره ۴۰، تیرماه ۱۳۶۹)، ص ۱۹.

۱۶. محمد علی امامی، پیشین، ص ۱۵۸.

17. "Standing up to Saddam Hussain", *The Economist* 28 July, 1990, p. 12.

۱۸. محمد علی المداح، *المازق الموقف الفلسطینی*، السیاسیة الدولیة، العدد ۱۰۲ اکتوبر ۱۹۹۰، ص ۴۷.

۱۹. فهمی هویدی: مصاحبه با فصلنامه الانسان، العدد الثالث، السنة الاولی، کانون الاول ۱۹۹۰، پاریس، ص ۲۵.

۲۰. محمدعلی المداح، پیشین، ص ۴۴.

21. Edward Said, "A Year After the Declaration of Principles", ***Journal of Palestine Studies***, Winter 1995, pp. 60-72.

۲۲. آندره فونتن، کتاب پیشین، ص ۶۵۴.

23. Edward Said, *Ibid*, pp. 66-72.

۲۴. ادوارد سعید، سراب صلح از اسلوی ۱ تا اسلوی ۲، فصلنامه *خاورمیانه*، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۴، ص ۹۹۹.

25. Peter Riddell and Lionel Barber, Outward, Onward and Upward, ***Financial Times***, 29 September 1991.

۲۶. ادوارد سعید، پیشین، ص ۱۰۰۵.

۲۷. آندره فونتن، همان، ص ۶۵۵.

۲۸. *الوطن*، چاپ کویت، ۲۱ مه ۱۹۹۶.

۲۹. عبدالله نفیسی، "یهودیان و خلیج فارس"، *الوطن*، چاپ کویت، ۷ دسامبر ۲۰۰۰.

۳۰. آندره فونتن، همان، ص ۶۷۳.

۳۱. سیدرضا میرطاهر، *انتفاضه مسجدالاقصی*، (دفتر سیاسی سازمان عقیدتی سیاسی ناجا)، آذر ۱۳۷۹، ص ۲۵.

۳۲. *الحیات*، ۲۹ نوامبر ۲۰۰۰، ص ۹.

۳۳. محمدرضا دهشیری، انتفاضه دوم فلسطین: بازخوانی سناریوها، فصلنامه *مطالعات فلسطین*، سال دوم، شماره اول، پائیز ۱۳۷۹، ص ۴۵.

۳۴. عبدالقادر یاسین، *الانتفاضه و مستقبل النظام السیاسی الفلسطینی* الدیموقراطیة (مرکز الدراسات السیاسیة و

الاستراتیجیة الاهرام)، السنة الاولی - العدد الاول، شتاء ۲۰۰۱، ص ۲۰۱.

35. ***Le Monde***, 15 Nov. 2000.

36. ***Liberation***. 13 Nov. 2000.

۳۷. *قدس العربی*، اول دسامبر ۲۰۰۰.

۳۸. مهدی ترحمی، سازمان‌های بین‌المللی و انتفاضه، فصلنامه *مطالعات فلسطین*، سال دوم، شماره اول پائیز ۱۳۷۹، ص ۱۳۴.

۳۹. سیدرضا میرطاهر، پیشین، ص ۱۳۲.

۴۰. مصطفی عمارة، *عمر و موسی: دمشق و بیروت استقرنامن الموقف الفلسطینی و لم تعارضاه*، *الزمان*، العدد ۸۱۳، ۱۰ شوال ۱۴۲۱، ص ۳.

نقش و جایگاه اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه

شهرام فرسائی[۱]

سرآغاز

منطقه خاورمیانه برای اتحادیه اروپا از اهمیت بسزایی برخوردار است. ارتباطات بین اروپا و این منطقه از جهان تازگی ندارد بلکه سابقه‌ای طولانی از فعل وانفعالات و اثرات متقابل در زمینه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی واقتصادی بین کشورهای خاورمیانه با قاره کهن اروپا وجود دارد. خاورمیانه منطقه سنتی نفوذ اروپا و برای کشورهای عضو "اتحادیه اروپا"[۲] منافعی حیاتی دارد. موقعیت جغرافیایی خاورمیانه برای دسترسی آسان اروپا به مناطق مجاور، وابستگی اتحادیه اروپا به منابع عظیم نفتی خاورمیانه، اهمیت بازارهای تجاری خاورمیانه برای اروپا و همچنین ارزشی که اروپا برای روابط اقتصادی و تجاری خود با خاورمیانه قائل است، باعث توجه جدی کشورهای عضو اتحادیه اروپا به این منطقه شده است. دراین راستا امنیت و ثبات در خاورمیانه برای پیشبرد اهداف اروپا بسیار حائز اهمیت است و اتحادیه اروپا بواسطه مجاورت با کشورهای خاورمیانه و همچنین منافع مهمی که در منطقه داراست، درصدد نقش بیشتر و سهم قابل توجه در روند صلح اعراب و رژیم ضهیونیستی و تحولات سیاسی و اقتصادی منطقه است.

از سوی دیگر پایان جنگ سرد و از هم گسیختگی نظام دوقطبی باعث تغییر در ماهیت

---

۱. آقای شهرام فرسائی، کارشناس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

2. European Union (EU)

وضعیت خاورمیانه شده است. گسترش اتحادیه اروپا در ظرف چند سال گذشته این امکان را برای کشورهای اروپایی فراهم آورده است تا به فراخور قدرت اقتصادی خود حضوری بیشتر در تحولات سیاسی جهان به ویژه خاورمیانه داشته و نه تنها به چالش‌های این منطقه پاسخ داده بلکه در فرآیند تحولات منطقه سهمی مساوی داشته و شریکی برابر باامریکا باشند. بدین ترتیب کشورهای اروپایی نسبت به "روند صلح خاورمیانه"[1] بی‌تفاوت نبوده‌اند. بعضی از این کشورها پیوندهای تاریخی محکمی با فلسطین و بیت‌المقدس دارند. بعضی دیگر از کشورهای اروپایی حضور استعماری در خاورمیانه داشته یا در کنفرانس‌های صلحی که وضعیت جدید خاورمیانه را شکل داده، مشارکت داشته‌اند. بعضی از کشورهای اروپایی مسؤولیت‌های ویژه بین‌المللی در این منطقه داشته‌اند، بطوریکه انگلستان قیمومیت فلسطین را برعهده داشته است. کشورهای اروپایی همچنین در مباحث "جامعه ملل"[2] درخصوص موضوع قیمومیت و مسأله بیت‌المقدس و اورشلیم حضور فعالانه‌ای داشته‌اند. این کشورها همچنین در مباحث "سازمان ملل متحد"[3] درخصوص آینده فلسطین و درصدور قطعنامه‌ها نقش داشته و تلاش‌های دوجانبه و چندجانبه‌ای را جهت اعاده صلح و آرامش به خاورمیانه به عمل آورده‌اند.

هنگامی که موضوع خاورمیانه و روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی و نقش قدرت‌های خارجی در آن مطرح می‌شود این سؤال اصلی به ذهن متبادر می‌شود که در حقیقت اتحادیه اروپا چه نقشی را در روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی ایفاکرده؟ و چه جایگاهی را می‌توان برای این اتحادیه در تحولات سیاسی منطقه خاورمیانه و درخصوص مسأله اعراب و رژیم صهیونیستی بویژه در دهه اخیر میلادی متصور شد؟ آیا هر یک از کشورهای اروپایی سیاست مستقلی را باتوجه به منافع ملی خود در روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی دنبال کرده و یا این که سیاست‌های مشترکی را در قبال تحولات صلح داشته‌اند؟ ریشه‌های تاریخی سیاست مشترک اروپا در قبال روند صلح کدامند؟ چه علل و عواملی زمینه‌ها و موجبات شکل گیری آن را فراهم آورده است؟

این نوشتار در نظر دارد تا نقش و سیاست اتحادیه اروپا را در قبال روند صلح خاورمیانه

1. Middle East Peace Process
2. League of Nations
3. United Nations (UN)

مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد. دراین خصوص ضمن پاسخگویی به سؤالات مطرح شده، ریشه تاریخی سیاست مشترک اروپا و سیر فراز و نشیب‌های نگرش اروپا در قبال روند صلح خاورمیانه مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

ریشه‌های تاریخی سیاست مشترک اروپا در خاورمیانه

از نظر تاریخی تلاش کشورهای عضو اتحادیه اروپا جهت اتخاذ سیاستی مشترک و ایفای نقشی مستقل و متمایز از دیگر قدرت‌ها در روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی به اوایل دهه ۷۰ میلادی بر می‌گردد. در حقیقت نگرش و سیاست مشترک اروپا در قبال خاورمیانه بعد از بحران سال ۱۹۷۳ شروع شد و تا قبل از این هر یک از کشورهای اروپایی دارای دیدگاه‌های خاص خود بوده و منافع خود را در تحولات سیاسی و اقتصادی خاورمیانه تعقیب می‌کردند و بدین ترتیب سیاست‌های مستقل آنها در بعضی مواقع با یکدیگر در تضاد بود. در این زمان دو عامل اصلی یکی پویایی و تحرک همکاری‌های بین کشورهای اروپایی و دوم وقایع خاورمیانه نقش عمده‌ای در ایجاد سیاست مشترک اروپایی داشت.(۱)

همکاری‌های سیاسی اروپا

تحولات پس از پایان جنگ جهانی دوم کشورهای اروپایی را برآن داشت تا پس از گسترش دامنه همگرایی اقتصادی، به فکر وحدت سیاسی و همکاری در حوزه سیاست خارجی و تدوین یک سیاست خارجی واحد اروپایی باشند و از این رهگذر در عرصه بین‌المللی بیشتر نقش آفرینی کنند. تلاش‌های اندیشمندان و طراحان سیاست مشترک اروپایی منجر به ایجاد نهادی بین دولتی تحت عنوان "همکاری سیاسی اروپایی"[1] شد. بنابراین با ایجاد این نهاد، کشورهای اروپایی عضو "جامعه اروپا"[2] درصدد برآمدند تا در حوزه سیاست خارجی با هماهنگی و تفاهم متقابل بیشتر و از طریق همکاری نزدیک و اقدام دسته جمعی منافع خود را نه به صورت فردی بلکه در چارچوب همکاری‌های جمعی و مشترک دنبال کنند. در این زمان

1. European Political Cooperation
2. European Community (EC)

منطقه خاورمیانه به واسطه منابع عظیم نفت، نقش اتحاد جماهیر شوروی، گرایش این منطقه به مناقشه و مجاورتش بااروپا مورد توجه کشورهای عضو جامعه اروپا بود. از طرفی نقش و سیاست‌های اروپا در خاورمیانه در طول دو دهه قبل از آن به وسیله امریکا اعمال شده و لذا اروپائیان درصدد بودند سیاست‌های مشترک و درعین حال مستقل و متمایز از امریکا در پیش گیرند.(۲)

وقایع خاورمیانه

وقایع خاورمیانه هم به نوبه خود نقش و تأثیر بسزایی در توسعه سیاست مشترک اروپا داشت که البته مهمترین آن جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۳ و متعاقب آن بحران نفتی بود. در این خصوص حوادث سال ۱۹۷۳ دو پیامد مهم داشت، یکی اینکه این حوادث به طور چشمگیری آسیب‌پذیری فرآورده‌های نفتی اروپا را در برابر اقدامات خصمانه کشورهای خاورمیانه علیه یکدیگر آشکار ساخت و دوم اینکه این وقایع همچنین به کشورهای عرب تولید کننده نفت قدرت مالی عظیمی داد و موجی از فعالیت‌های اعراب در مقابل رژیم صهیونیستی را برانگیخت و احساس همدردی نسبت به مردم مظلوم فلسطین و لزوم یافتن راه حلی که مطلوب اعراب باشد را یادآور شد.

کشورهای اروپایی هم جهت دسترسی به منابع نفتی خاورمیانه به اعراب نیاز داشتند و به دلیل وابستگی به نفت خاورمیانه همواره این منطقه را مورد توجه قرار می‌دادند. هرگونه اختلال در دسترسی اروپا به نفت خاورمیانه باعث ایجاد بحران اقتصادی برای اروپا می‌شد گذشته از اینها دسترسی به بازارهای تجاری خاورمیانه و همچنین سرمایه گذاری اعراب در اروپا از طریق "دلارهای نفتی"[1] مورد نظر اروپائیان بود. از سوی دیگر کشورهای عرب منطقه خاورمیانه هم به فراست از این نقطه ضعف و آسیب‌پذیری کشورهای اروپایی در قبال افزایش قیمت نفت وعدم دستیابی به آن آگاه بودند و از آن به عنوان ابزاری جهت تغییر رفتار کشورهای اروپایی در قبال جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی و مسأله فلسطین بهره‌برداری می‌کردند. از همه مهمتر این بود که اعراب تصور می‌کردند که آن‌ها می‌توانند از اروپائیان به عنوان اهرم فشار بر امریکا جهت

1. Petrodollars

تغییر سیاست این کشور استفاده کنند. ارتباط بین مسائل سیاسی و اقتصادی مبنایی برای گفتگوهای به اصلاح اروپا و اعراب و آغازی از تغییر شگرف در رفتار و نگرش اروپا نسبت به مسأله اعراب و رژیم صهیونیستی شد.[۳] بدین ترتیب اروپا در جریان جنگ ۱۹۷۳ و در رویارویی با بحران نفتی مجبور به اتخاذ رویه‌ای مخالف خواست رژیم صهیونیستی و امریکا گردید و حتی انگلستان به متحد سنتی خود یعنی امریکا اجازه استفاده از پایگاه‌هایش را در انگلیس جهت ارسال محموله‌های نظامی و تدارکاتی به رژیم صهیونیستی نداد که این امر حاکی از اهمیت استراتژیک منطقه خاورمیانه برای منافع حیاتی اروپا بود. این جهت‌گیری‌ها و رفتار کشورهای اروپایی باعث می‌شد تا رژیم صهیونیستی به اروپا به دیدهٔ طرفدار و حامی اعراب نگاه کند.

در نوامبر سال ۱۹۷۳ جامعه اروپا بیانیه‌ای را صادر کرد که چارچوبی را جهت سیاست خاورمیانه‌ای اروپا ترسیم می‌نمود. این بیانیه اشعار می‌داشت که توافقات صلح اعراب و رژیم صهیونیستی باید این ویژگی‌ها را در برداشته باشد:

۱. عدم پذیرش و اعتبار اراضی اشغال شده با استفاده از نیروی نظامی توسط رژیم صهیونیستی؛

۲. لزوم پایان دادن به اشغال اراضی که از سوی رژیم صهیونیستی پس از جنگ ۱۹۶۷ اشغال شده است؛

۳. احترام به حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال هر یک از کشورهای منطقه خاورمیانه و حق این کشورها جهت سکونت در صلح و آرامش با مرزهای امن و شناخته شده؛

۴. شناسایی و توجه به حقوق مشروع مردم فلسطین در برقراری یک صلح عادلانه و پایدار.

در این بیانیه کشورهای عضو جامعه اروپا مفاد کنوانسیون چهارم ژنو را بر بیت‌المقدس صادق دانسته و با استناد به قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت، اراضی اشغال شده با استفاده از نیروی نظامی را متعلق به رژیم صهیونیستی نمی‌دانستند. ارتفاعات جولان، کرانه‌های باختری و بیت‌المقدس شرقی و به طور کلی سرزمین‌های اشغال شده از سوی رژیم صهیونیستی بعد از ۱۹۶۷، شامل این موضع اروپا می‌شد. بدین ترتیب کشورهای اروپایی جهت حفظ منافع خاورمیانه‌ای و مدیترانه‌ای خود و عدم تسری بحران سعی در شناسایی حقوق طرفین داشتند.[۴]

بعد از این اعلامیه، گفتگوهای دوره‌ای به ابتکار اروپا درخصوص مسائل خاورمیانه برگزار شد. البته هر یک از کشورهای عضو جامعه اروپا علاوه بر سیاست‌های مشترک خود در قبال تحولات خاورمیانه روابط سیاسی و اقتصادی مستقل با هریک از کشورهای خاورمیانه داشتند. به عنوان مثال انگلستان روابط خود را با کشورهای عرب حوزه خلیج فارس تداوم می‌داد. فرانسه روابط ویژه خود را با عراق گسترش داده بود و در ضمن ایتالیا، آلمان غربی و بعضی دیگر از کشورهای اروپایی ارتباطات نزدیک و جدیدی را با هریک از کشورهای خاورمیانه تنظیم و برقرار کرده بودند. ولی روی هم رفته نکته‌ای که باید به خاطر داشت این است که در این زمان سیاست‌ها و فعالیت‌های اروپا در خاورمیانه به ویژه درخصوص جنگ‌های اعراب و رژیم صهیونیستی به تناسب تحت تأثیر دو عامل اصلی؛ یکی ملاحظات اقتصادی به ویژه دسترسی اروپا به منابع طبیعی از جمله نفت منطقه و بهره‌برداری از موقعیت استراتژیک این کشورها و دوم ملاحظات سیاسی به ویژه درجه و میزان درگیری امریکا در روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی و میزان فشار اعراب بوده است.(۵)

با این وجود در طول سال‌های ۷۸-۱۹۷۷ بعد از این که شوک ناشی از بحران نفت فروکش کرد و امریکا در روند صلح "کمپ دیوید"[1] درگیر بود، سطح فعالیت‌های دیپلماتیک اروپا در خاورمیانه کاهش یافت اما در طول سال‌های ۸۰-۱۹۷۹ زمانی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و به دنبال آن قیمت نفت افزایش یافت و هنگامی که مرحله دوم روند صلح کمپ دیوید به بن‌بست رسید، فعالیت‌های اروپا در مناقشهٔ اعراب و رژیم صهیونیستی تب و تاب و جنب و جوش تازه‌ای یافت.(۶)

اعلامیه ونیز و دخالت مؤثر اروپا در روند صلح خاورمیانه

در سیزدهم ژوئن سال ۱۹۸۰، یک سال بعد از امضای قرارداد صلح کمپ دیوید بین رژیم صهیونیستی و مصر، جامعه اروپا با صدور "اعلامیه ونیز"[2] موضع مشترک و آشکار خود را در قبال مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی و خواست خویش را برای دخالت مؤثر در روند صلح

1. Camp David
2. Venice Declaration

صریحاً ابراز داشت. اين اعلاميه هنوز اصول اساسی سیاست مشترک اروپا در قبال روند صلح را تشکیل می‌دهد.(۷)

در مقدمه این اعلامیه اعضای جامعه اروپا اظهار می‌دارند که روابط سنتی و علقه‌های مشترک که اروپا را به خاورمیانه مرتبط می‌سازد آنها را ترغیب می‌کند که در پی‌گیری صلح منطقه‌ای نقش ویژه‌ای را ایفا کنند. این اعلامیه تأکید می‌کند که عاقبت باید راه حل عادلانه‌ای را برای مسأله فلسطین پیدا کرد مسأله‌ای که تنها به آوارگان مربوط نمی‌شود و مردم فلسطین باید حق تعیین سرنوشت خویش را داشته باشند. از همه مهمتر این بود که کشورهای عضو جامعه اروپا خواهان وارد کردن "سازمان آزادیبخش فلسطین"[1] در هر مذاکره‌ای برای حل و فصل اختلافات بودند. این اعلامیه همچنین تأکید می‌کرد که رژیم صهیونیستی لازم است به اشغال اراضی فلسطینی پایان دهد. براساس این اعلامیه کشورهای عضو جامعه اروپا معتقد بودند که شهرک‌سازی رژیم صهیونیستی مشکل جدی را در روند صلح ایجاد کرده است و این شهرک‌سازی‌ها و نیز ایجاد تغییر در جمعیت و اموال اعراب در اراضی اشغالی مخالف حقوق بین‌الملل می‌باشد. این اعلامیه ضمن ابراز نگرانی از آینده بیت‌المقدس تصریح می‌کند که مخالف هرگونه اقدام یک جانبه‌ای برای تغییر وضعیت حقوقی بیت‌المقدس می‌باشد.(۸)

رژیم صهیونیستی شدیداً با این اعلامیه مخالفت ورزیده و آن را تحمیلی دانست. دو روز بعد از صدور اعلامیه ونیز کابینه صهیونیستی طی بیانیه‌ای، صدور اعلامیه ونیز را خاطره تلخی در روابط اروپا و رژیم صهیونیستی خواند. اعلامیه ونیز روابط رژیم صهیونیستی با جامعه اروپا را خدشه‌دار کردو از زمان صدور آن در سیزدهم ژوئن ۱۹۸۰ تا "کنفرانس صلح مادرید"[2] درنوامبر سال ۱۹۹۱ رژیم صهیونیستی شدیداً مخالف نقش مؤثر و فعال اروپا در روند صلح شد. مقامات رژیم صهیونیستی براین نظر بودند که به خاطر گرایشات حمایت طلبانه جامعه اروپا از فلسطینی‌ها برای آنها دشوار است که اروپائیان را به عنوان مشارکت کننده در روند صلح خاورمیانه قلمداد کنند.(۹)

درسال ۱۹۸۱ با به قدرت رسیدن حزب سوسیالیست در فرانسه سیاست خارجی این

---

1. Palestine Liberation Organization (PLO)
2. Madrid Peace Conference

کشور در قبال خاورمیانه تغییر یافت و به دنبال آن نفوذ و نقش برجسته فرانسه در دیپلماسی جامعه اروپا در قبال خاورمیانه، سیاست کلی جامعه اروپا را تحت تأثیر قرار داد. سوسیالیست‌های فرانسه سیاست متعادل‌تر و روابط بهتر رژیم صهیونیستی و فرانسه را خواهان بودند با این وجود در عمل فرانسه از توسعه روابط اقتصادی و دیپلماتیک خود با دنیای عرب به ویژه کشورهای نفت خیز و ثروتمند خلیج فارس حمایت به عمل می‌آورد ولی روی هم رفته سیاست این کشور در قبال روند صلح خاورمیانه که در تناقص آشکار با اعلامیه ونیز و ابتکار عمل اروپا در خاورمیانه بود تأثیر شگرفی در سیاست مشترک اروپا داشته و آهنگ دیپلماسی اروپا در خاورمیانه را کند کرد.[۱۰]

انقلاب اسلامی ایران و به دنبال آن جنگ ایران و عراق موجب دل مشغولی کشورهای خلیج فارس شده لذا دیگر این کشورها سیاست اروپا را در قبال مسأله فلسطین و صلح اعراب و رژیم صهیونیستی به طور جدی دنبال نمی‌کردند. به دنبال تهاجم ارتش صهیونیستی به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ وقفه‌ای در روند صلح خاورمیانه پیش آمد ولی در این زمان کشورهای اروپایی نسبت به تحولات خاورمیانه بی‌تفاوت و بیگانه نبودند. در پی تجاوز رژیم صهیونیستی به لبنان اتحادیه اروپا به منظور نیل به اهداف سیاسی خود به اهرم اقتصادی متوسل شد و شورای وزیران اتحادیه اروپایی موافقتنامه تجاری ۱۹۷۵ خود با رژیم صهیونیستی را به حالت تعلیق درآورد و امضای یک پروتکل مالی را به مدت یک سال به تعویق انداخت. پس از این تجاوز به ابتکار کشورهای فرانسه و مصر طرح پیش‌نویسی اعلام شد که بیان می‌داشت به حقوق قانونی مردم فلسطین از جمله حق تعیین سرنوشت احترام گذاشته شود و مجدداً بر حق موجودیت و امنیت تمامی دول منطقه بر طبق قرارداد ۲۴۲ شورای امنیت تصریح می‌کرد. ولی نهایتاً این پیش‌نویس رأی لازم را به دست نیاورد و تصویب نشد.[۱۱]

رژیم صهیونیستی از بیانیه‌ها و اعلامیه‌های جامعه اروپا در قبال روند صلح خاورمیانه به ویژه آنهایی که پس از تهاجم رژیم صهیونیستی به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲ و شروع "انتفاضه" در اواخر سال ۱۹۸۷ صادر می‌شد به شدت غضبناک بود.[۱۲] این اعلامیه‌ها از سیاست‌های رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه انتقاد کرده و سازمان آزادی بخش فلسطین را به عنوان نماینده مردم فلسطین مورد تائید قرار داده و خواهان این بود که مردم فلسطین حق تعیین سرنوشت

خویش را داشته باشند. رژیم صهیونیستی این بیانیه‌ها را به خاطر یک جانبه‌گرایی آن‌ها و این که اروپا فقط از رژیم صهیونیستی خواسته‌هایی را مطالبه می‌کند و خواهان اقدامات متقابل از سوی اعراب نیست، مغرضانه دانسته و محکوم می‌کرد. جای تعجب و شگفتی هم نبود که کشورهای عرب از موضع کشورهای اروپایی در قبال مسأله فلسطین ابراز رضایت و خرسندی می‌کرده و آن را وزنه متعادل کنندهٔ مهمی در برابر حمایت‌های امریکا از رژیم صهیونیستی می‌دانستند. بر این اساس کشورهای عرب مشتاق بودند تا نقش بیشتری را به جامعه اروپا جهت حل و فصل مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی اعطا کنند.(۱۳)

جامعه اروپا در بیانیه فوریه ۱۹۸۷ بروکسل و نیز بیانیه کپنهاک خواهان برپائی یک کنفرانس بین‌المللی تحت نظارت سازمان ملل متحد شد. مواضع و دیپلماسی جامعه اروپا در دهه ۸۰ تا حدودی در تحقق اهداف اروپا به منظور ایفای نقش بارز در حل و فصل صلح‌آمیز مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی مؤثر واقع شد ولی با این وجود در این دهه کشورهای اروپایی به‌رغم امریکا توانایی و نفوذ قطعی روی طرفین درگیر و آوردن آنها به پای میز مذاکره نداشتند. در مقابل امریکا بعد از جنگ اعراب و رژیم صهیونیستی در ۱۹۷۳ به لحاظ منابع و ذخایر عظیم نفت خاورمیانه و منافع حاصل از آن، تعهدات این کشور در قبال حفظ امنیت رژیم صهیونیستی به عنوان هم پیمان استراتژیک خود، جلوگیری از نفوذ شوروی در میان اعراب و مقابله با کمونیسم و به دست گرفتن ابتکار عمل صلح خاورمیانه سعی در ایفای نقش محوری در مناقشات اعراب و رژیم صهیونیستی داشت.

در مارس ۱۹۸۸ پارلمان اروپا به خاطر سرکوب انتفاضه توسط رژیم صهیونیستی و ممانعت رژیم صهیونیستی از صادرات کالاهای فلسطینی، تصویب سه موافقتنامهٔ تجاری و اقتصادی را با رژیم صهیونیستی به تعویق انداخت.(۱۴)

دهه ۹۰ و تلاش مجامع بین‌المللی در روند صلح خاورمیانه

برخی تحولات منطقه‌ای مانند شکل‌گیری انتفاضه و تحولات بین‌المللی مانند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد فصل جدیدی را در روند مذاکرات صلح گشود. مسأله فلسطین و اشغال اراضی این سرزمین توسط رژیم صهیونیستی و حوادث مربوط به آن و

آزادسازی بیت‌المقدس همچنان در صدر مسائل جهان اسلام و مسلمانان قرار گرفته و تلاش‌های گسترده‌ای از سوی مجامع بین‌المللی، رهبران کشورها و سازمان ملل متحد به منظور حل و فصل منازعهٔ اعراب و رژیم صهیونیستی صورت گرفت. این تلاش‌ها در قالب طرح‌ها، کنفرانس‌ها و قطعنامه‌های صلح متجلی می‌شد. در این میان نقش‌آفرینی اتحادیه اروپا در نظام بین‌الملل به عنوان یک قدرت اقتصادی نیرومند با ارزش‌ها و منافع مشترک، لزوم شکل دادن به رخدادهای منطقه‌ای به ویژه رویدادهای خاورمیانه که تبدیل به یکی از بحرانی‌ترین مناطق جهان شده بود را بیش از پیش برای اروپائیان آشکار می‌ساخت.

با پایان جنگ سرد در تابستان ۱۹۹۱، تلاش‌های بین‌المللی جهت از سرگیری روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی افزایش یافت. مذاکرات صلح خاورمیانه در سی‌ام اکتبر ۱۹۹۱ در قصر مادرید در شهر مادرید اسپانیا با سخنان جورج بوش رئیس جمهوری وقت امریکا در جمع کشورهای مختلف عربی و اروپائی آغاز شد و در یازده دوره به صورت چندجانبه و دوجانبه ادامه یافت. در کنفرانس صلح مادرید رژیم صهیونیستی حاضر نشد با هیأت فلسطینی از طرف سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) به طور مستقل وارد مذاکره شودو صرفاً در قالب هیأت مشترک اردنی - فلسطینی حاضر به انجام مذاکره شد. در این کنفرانس جامعه اروپا به عنوان ناظر در کاخ سلطنتی اسپانیا در مادرید شرکت کرد. در مقابل امریکا هر گونه تلاش بین‌المللی را جهت رفع مناقشه اعراب و رژیم صهیونیستی بلوکه کرده و ابتکار عمل را به دست گرفت و لذا جامعه اروپا نقش کمی را در جریان مذاکرات ایفا کرد. در حقیقت امریکا به رغم این حقیقت که قدرت اتحاد جماهیر شوروی رو به افول و این کشور در آستانه فروپاشی قرار داشت ولی با این وجود در پیشبرد مذاکرات بیشتر به مسکو توجه داشت. جامعه اروپا هیچ سهمی در مذاکرات دوجانبه نداشت و فقط برای شرکت در گفتگوهای چندجانبه دعوت شده بود البته کشورهای اروپایی از این نظر احساس رضایت می‌کردند که سیاستی که آنها از ۱۹۸۰ اتخاذ کرده و خواهان حضور سازمان آزادیبخش فلسطین در هر مذاکره‌ای بودند از سوی رژیم صهیونیستی پذیرفته شده است. به هر حال اعلامیه ونیز و استراتژی‌هایی که به دنبال آن به وسیله جامعه اروپا اتخاذ شد تأثیر کمی بر روند صلح اعراب و اسرائیل داشت. تا قبل از امضای "توافقات اسلو"[1]، از نظر رژیم

1. Oslo Accords

صهیونیستی، جامعه اروپا در خاورمیانه بیشتر مشکل ایجاد می‌کرد تا این که مناقشه‌ای را حل کند.(۱۵)

اروپا و گفتگوهای چندجانبه اعراب و رژیم صهیونیستی

اتحادیه اروپا هیچ نقشی در مذاکرات دوجانبه در کنفرانس صلح مادرید نداشت و فقط در چارچوب گفتگوهای چندجانبه گروه‌های کاری عمل می‌نمود. گفتگوهای چندجانبه که به وسیله کنفرانس مادرید ترتیب یافته بود شامل پنج گروه کاری کنترل تسلیحات وامنیت منطقه، محیط زیست، آب، پناهندگان و توسعه اقتصادی منطقه‌ای می‌شد. گفتگوهای دوجانبه بر مسائل سیاسی از جمله کنترل و حاکمیت ارضی، تعیین حدود مرزی، ترتیبات امنیتی و حقوق سیاسی فلسطینیان تمرکز داشت در حالیکه گفتگوهای چندجانبه بر مسائل اقتصادی، اجتماعی و محیطی تأکید داشته و زمینه‌ساز توسعه و صلح منطقه‌ای در خاورمیانه بود. این گفتگوها صرفاً شبکه‌ای گسترده از وابستگی متقابل تکنیکی، اقتصادی و رفاهی ایجاد نمی‌کرد بلکه زمینه‌های کنار گذاشتن رقابت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی را فراهم می‌آورد. اتحادیه اروپا مسؤولیت ادارهٔ "گروه کاری توسعه اقتصادی منطقه‌ای"[1]- بزرگ‌ترین گروه کاری- را برعهده داشت.(۱۶)

دور اول گروه کاری توسعه اقتصادی منطقه‌ای در بروکسل (مه ۱۹۹۲)، پاریس (اکتبر ۱۹۹۲) و رم (مه ۱۹۹۳) برگزار شد. هر چند تمرکز اصلی این گروه کاری تقویت همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای بود ولی در عین حال نیازهای اقتصادی فلسطینی‌ها را هم مد نظر قرار می‌داد. در اجلاس پاریس در أکتبر سال ۱۹۹۲ بانک جهانی به ابتکار کمیسیون اروپا خواهان گزارشی از وضعیت اقتصادی اراضی اشغالی شد. این گزارش زمینه‌ساز کمک مالی ۲/۴ میلیارد دلاری به فلسطینی‌ها شد. پیشرفت در مذاکرات دو جانبه نه تنها باعث ارتقای کیفیت مذاکرات چندجانبه می‌شد بلکه راه را برای نقش بیشتر اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه و شکل دادن به نظم اقتصادی جدید منطقه باز می‌کرد.(۱۷)

جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ و تغییر و تحولات ناشی از آن در منطقه خاورمیانه در سوق دادن سازمان آزادیبخش فلسطین به سوی آغاز مذاکرات محرمانه با رژیم صهیونیستی و

1. Regional Economic Development Working Group (REDWG)

اعلام قرارداد اسلو در ۵ سپتامبر ۱۹۹۳ نقش مهمی داشت. رژیم صهیونیستی و ساف در سپتامبر ۱۹۹۳ اعلامیه اصولی اسلو را در واشنگتن امضاء کردند. در توافقات حاصله طی مذاکرات اسلو دو طرف متعهد شدند تا تاریخ چهارم مه سال ۱۹۹۹ به رفع اختلافات بپردازند.

اتحادیه اروپا با امضای قراردادهای اسلو و استفاده از اهرم‌های اقتصادی سعی در تقویت جای پای خود در مسائل منطقه داشت. با انعقاد قراردادهای اسلو روابط سیاسی رژیم صهیونیستی و اتحادیه اروپایی رو به گرمی گرایید که البته بهبود روابط بواسطهٔ در رأس بودن حزب کارگر رژیم صهیونیستی در سال‌های ۹۶-۱۹۹۲ هم بود. دور چهارم گفتگوهای گروه کاری توسعه اقتصادی منطقه‌ای مدت کمی پس از امضای اعلامیه اصولی اسلو در کپنهاک برگزار شد. اتحادیه اروپا نه تنها خواهان آسایش و رفاه فلسطینی‌ها بود بلکه کمک‌های اقتصادی همه جانبه‌ای از فلسطینی‌ها به عمل می‌آورد. در آستانه امضای اعلامیه اصولی اسلو اتحادیه اروپا اعلام کرد که بودجه‌ای معادل ۳۵ میلیون "اکو"[1] به ساف جهت کمک‌های فوری به فلسطینی‌ها اعطاء خواهد کرد. همچنین در اکتبر ۱۹۹۳ کشورهای عضو اتحادیه اروپا متعهد شدند که ۵۰۰ میلیون اکو ظرف ۵ سال جهت ساماندهی و توسعه اقتصادی فلسطینی‌ها اختصاص دهند.[۱۸]

گفتگوهای چندجانبه اعراب ورژیم صهیونیستی تنها موردی نبود که طی آن اروپا سعی داشت روابط جدید منطقه‌ای را شکل دهد. در ۲۰ نوامبر سال ۱۹۹۵ کشورهای عضو اتحادیه اروپا و ۱۲ کشور مدیترانه‌ای (الجزایر، قبرس، مصر، رژیم صهیونیستی، اردن، لبنان، مالت، مراکش، سوریه، تونس، ترکیه، سواحل غربی نوار غزه) در نشست بارسلون تمایل خود به استحکام روابط را اعلام و به همکاری باثباتی که به صلح و ثبات منطقه منجر شود، تأکید کردند و اساس آن را پیشرفت اقتصادی، گفتگو و تفاهم دانستند. اعلامیه بارسلون همکاری سیاسی و امنیتی جهت ایجاد منطقه‌ای با صلح و ثبات، همکاری اقتصادی و مالی جهت ایجاد منطقهٔ مشترک اقتصادی و همکاری اجتماعی و فرهنگی را دربرداشت. شورای اروپا در سال ۱۹۹۵ بودجه‌ای معادل ۴۶۸۵ میلیون اکو برای توسعه همکاری‌های منطقه‌ای اختصاص داد و بدین ترتیب نشست بارسلون، سوریه و لبنان را با رژیم صهیونیستی بر سر یک میز قرار داد.[۱۹]

---

1. ECU (European Currency Unit)

اروپا و حضور در تحولات سیاسی خاورمیانه

در اوایل دهه نود میلادی اروپا به واسطهٔ مدیترانه‌ای بودن برخی کشورهای خاورمیانه و اهمیتی که برای طرح‌های مدیترانه‌یی خود قائل بود، شکوفایی اقتصادی و روابط با کشورهای خاورمیانه را به ویژه در زمینه اقتصادی در صدر اولویت‌های خود قرار داده بود ولی به موازات آن نقش اتحادیه اروپا در روند صلح خاورمیانه در حاشیه قرار گرفته و کشورهای اروپایی از تحولات سیاسی منطقه فاصله گرفته بودند. اسرائیل و امریکا هم اشتیاقی به نقش فعال اروپا و حضور سیاسی اروپا در بحران خاورمیانه نداشتند و تلاش داشتند تا اقدامات اتحادیه را در روند صلح خاورمیانه متوقف کنند. ولی در مقابل کشورهای عربی به خاطر روابط سنتی و خوب خود با اتحادیه اروپا خواهان استفاده از برگهٔ اتحادیه اروپا در مقابل امریکا و اسرائیل بودند. بعد از این که "ژاک شیراک"[1] در ۱۷ مه ۱۹۹۵ قدرت را در فرانسه به دست گرفت تلاش فراوانی جهت ایفای نقش جدی، فعال و در عین حال مستقل اتحادیه اروپا در خاورمیانه کرد. او بر این نظر بود که اروپا علاوه بر کمک‌های اقتصادی به خاورمیانه باید حرف‌های سیاسی بیشتری برای گفتن داشته باشد. در کنفرانس ضد تروریستی شرم‌الشیخ که در مارس ۱۹۹۶ برگزار شد او بر نقش سوریه و لبنان در پیشبرد روند صلح تأکید کرد.[۲۰]

با برگزاری انتخابات در ۲۹ مه ۱۹۹۶ و روی کار آمدن دولت راست‌گرای نتانیاهو روابط اسرائیل و اتحادیه اروپایی به سردی گرائید و اتخاذ سیاست‌های "نتانیاهو"[2] منجر به بن‌بست در فرایند صلح اعراب و اسرائیل شد. در این زمان کشورهای اروپائی در تلاش بودند در کنار استفاده از اهرم اقتصادی و تحت فشار قرار دادن اسرائیل، اعلامیه‌هایی را صادر و طرفین درگیر را به صلح ترغیب کنند. شورای اروپایی در ۲۱ و ۲۲ ژوئن ۱۹۹۶ در فلورانس طی بیانیه‌ای برقراری صلحی پایدار در منطقه خاورمیانه را از علایق و اهداف اتحادیه اروپا برشمرد و روند صلح را تنها راه امنیت و صلح برای اسرائیل، فلسطین و کشورهای همسایه دانست. در این بیانیه اتحادیه اروپا از طرف‌های درگیر می‌خواست تا به قراردادهای مادرید و اسلو پایبند باشند.

در اول اکتبر سال ۱۹۹۶ میلادی شورای وزیران طی بیانیه‌ای نگرانی عمیق اتحادیه اروپا

---

1. Jacques Chirac
2. Netan Yahu

را درخصوص شورش در غزه و نوار غربی اعلام کرده و دولت اسرائیل را مسؤول توقف در روند صلح اعراب و اسرائیل و ایجاد خشونت و درگیری در منطقه دانست. این بیانیه از طرف‌های درگیری خواست تا مجدداً بر سر میز مذاکره گردآیند. همچنین شورای وزیران بر علاقه و منافع اتحادیه جهت ایفای نقشِ فعال در آغاز گفتگوها و مشارکت بیشتر تأکید کرد. این بیانیه هم‌زمان با اقدامات دیپلماتیک رهبران اروپایی بود. در اواخر اکتبر ۱۹۹۶ شیراک رئیس جمهور فرانسه طی سفری به سوریه، اسرائیل، غزه و کرانه باختری، مصر، اردن و لبنان بر تداوم نقش اتحادیه اروپا در روند صلح تأکید ورزید. او همچنین طی این سفر تصریح کرد که برقراری صلحی پایدار و واقعی فقط با ایجاد دولت فلسطینی به دست می‌آید. او همچنین بر عقب‌نشینی کامل اسرائیل از "بلندی‌های جولان"[1] و لبنان تأکید کرده و معتقد بود که اتحادیه اروپا می‌تواند در امر نظارت بر روند صلح خاورمیانه همگام با امریکا و روسیه نقش مؤثری داشته باشد و اتحادیه نمی‌تواند بپذیرد که فقط نخستین شریک تجاری منطقه باشد. سخنان شیراک به گرمی از سوی فلسطینی‌ها و دنیای عرب مورد استقبال قرار گرفت. سفر شیراک مورد رضایت خاطر اسرائیل نبود و حتی در اروپا این نظر وجود داشت که وی فقط منافع فرانسه را در خاورمیانه خارج از سیاست‌های مشترک اتحادیه اروپا پیش برده است.(۲۱)

متعاقباً وزیرامور خارجه انگلیس "ریفکیند"[2] طی سفری به خاورمیانه اظهار داشت که شهرک‌سازی اسرائیل در غزه و کرانه غربی غیرقانونی بوده و توسعه آن مانعی جدی برای صلح در خاورمیانه می‌باشد. او همچنین خواهان اجرای ابتکار عمل انگلیس درخصوص ایجاد یک چارچوب امنیتی منطقه‌ای جدید در خاورمیانه شبیه "سازمان همکاری و امنیت در اروپا"[3] شد.

نگرانی بیشتر اروپا درخصوص وضعیت سیاسی خاورمیانه و بروز موانعی جدی بر سر راه صلح خاورمیانه در پی انتخاب نتانیاهو به عنوان نخست وزیر اسرائیل نمایان شد. وزیر امور خارجه ایرلند "اسپرینگ"[4]، به عنوان رئیس اتحادیه اروپا در جلسهٔ افتتاحیه کنفرانس اقتصادی خاورمیانه و آفریقای شمالی در مصر در اواسط نوامبر ۱۹۹۶ طی سخنانی تأکید کرد که اروپا

1. Golan Heights
2. Rifkind
3. Organization of Cooperation and Security in Europe (OCSE)
4. Spring

دوست منطقه در تحت هر شرایطی است و اتحادیه اروپا متعهد به تسریع روند صلحی پایدار و باثبات در منطقه مبتنی بر اصل زمین در برابر صلح می‌باشد.(۲۲)

علاقه و جدیت اتحادیه اروپا جهت ایفای نقش بارز در روند صلح خاورمیانه زمانی بیشتر عینیت یافت که به رغم این مسأله که اتحادیه اروپا نزدیک به ۸۵ درصد از هزینه‌های اقتصادی فلسطین را تأمین می‌کرد ولی با این وجود هیچ نماینده‌ای از اتحادیه اروپا در اجلاس اضطراری واشنگتن (که به وسیله بیل کلینتون متعاقب شورش و بحران سپتامبر ۱۹۹۶ ترتیب یافته بود) دعوت نشد.

در اجلاس ویژه شورای اروپایی در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۶ رهبران اروپا به این نتیجه رسیدند که بیش از این نمی‌توانند نظاره‌گر تحولات جدید در خاورمیانه باشندو لذا تصمیم گرفتند که فرستاده ویژه اروپایی در روند صلح خاورمیانه تعیین کنند. در اجلاس لوکزامبورگ در اواخر اکتبر ۱۹۹۶ وزرای خارجهٔ کشورهای عضو اتحادیه اروپا طی موضعی مشترک و در چارچوب "سیاست خارجی و امنیتی مشترک"[1] "موراتینوس"[2] سفیر اسپانیا در اسرائیل را به عنوان فرستاده ویژه اروپا در روند صلح خاورمیانه تعیین کردند. این تصمیم حاکی از این بود که اروپا در پی آن بود تا روحی تازه در کالبد نیمه جان روند به اصطلاح صلح خاورمیانه بدمد و به این ترتیب تاثیرگذاری بیشتری در فرایند تحولات خاورمیانه داشته باشد. در مقابل اسرائیل نسبت به صدور اعلامیه اکتبر ۱۹۹۶ و همچنین تعیین فرستاده ویژه شدیداً اعتراض کرده و آن را حاکی از دخالت اروپا در روند صلح و حمایت از اعراب و در عین حال فشار بر اسرائیل قلمداد کرد.(۲۳)

اتحادیه اروپا همزمان علاوه بر جبههٔ سیاسی سعی در افزایش حضور خود در عرصه اقتصادی داشت. این اتحادیه ۲۴ میلیون دلار کمک لجستیکی به فلسطین کرده و مسؤولیت نظارت بر انتخابات مجلس جدید قانونگذاری فلسطین که در اوایل ژانویه ۱۹۹۶ برگزار شد را داشت. اتحادیه اروپا همچنین کمک‌های خود به فلسطین را ادامه داده و در ظرف ۱۰ سال (گذشته) ۶۷۹ میلیون اکو برای سازمان آزادیبخش فلسطین هزینه کرد. کمیسیون اروپا جهت رشد و توسعه اقتصادی فلسطین در ۱۱ دسامبر ۱۹۹۶ موافقتنامه مقدماتی تجاری و همکاری

1. Common Foreign and Security Policy (SFSP)
2. Moratinos

اروپا و مدیترانه را با فلسطین امضا کرد که طی آن همکاری تجاری و اقتصادی و کمک به صنایع فلسطین مد نظر قرار می‌گرفت.(۲۴)

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که اتحادیه اروپا ضمن حفظ علقه‌های اقتصادی و سیاسی خود با اعراب در عین حال از تجارت و روابط اقتصادی با اسرائیل غافل نبوده است و در روابط خود با اسرائیل جایگاه اقتصادی ویژه‌ای را به اسرائیل اعطا نموده است به طوری که علاوه بر تجدید موافقتنامه تجاری میان اسرائیل و اروپا که در ۱۹۷۵ منعقد شده بود، این کشور در چهارمین برنامه تحقیقات و توسعه به عضویت کامل پذیرفته شد که مفهوم آن این بود که کمپانی‌های اسرائیلی حق شرکت در طرح‌های پژوهشی و تحقیقاتی اتحادیه اروپا را داشتند. همچنین اسرائیل و اتحادیه اروپا در مارس ۱۹۹۶ موافقتنامه همکاری فن‌آوری و عملی امضا کردند. به این ترتیب اتحادیه اروپا همزمان اهداف اقتصادی و سیاسی خود را هم با کشورهای عرب و هم با اسرائیل دنبال می‌کرد ولی بااین وجود روابط اقتصادی اسرائیل و اتحادیه متأثر از تحولات سیاسی حاکم بر منطقه بود. به طوریکه در دسامبر ۱۹۹۷ شورای وزیران اتحادیه اروپا طی صدور بیانیهٔ لوکزامبورگ خواهان پایبندی اسرائیل به تعهدات خود در قبال موافقتنامه‌های اسلو شد و ادامهٔ شهرک‌سازی در اراضی اشغالی را مخل روند صلح دانست.(۲۵)

در ژانویه ۱۹۹۸ کمیسیون اروپا گزارش مفصلی درخصوص نقش اتحادیه اروپا در فرآیند صلح خاورمیانه تهیه کرده و تداوم روند صلح را متوجه اسرائیل نمود. در مارس ۱۹۹۸ رابین کوک، وزیر امور خارجهٔ وقت انگلستان که کشورش ریاست دوره‌ای اتحادیه اروپا را برعهده داشت اظهار کرد که اسرائیل باید براساس حقوق بین‌الملل از اراضی اشغالی کرانه باختری و غزه، جنوب لبنان و ارتفاعات جولان عقب‌نشینی کند. همچنین طی نشست "مایورکا" در آوریل ۱۹۹۸ وزرای یازده کشور اروپایی و مدیترانه‌ای طی بیانیه‌ای خواهان احترام به اصل زمین در برابر صلح و حق فلسطینی‌ها برای تعیین سرنوشت خود و ایجاد کشور فلسطین شدند و اقدامات اسرائیل را ناقض فرایند صلح قلمداد کردند. دراین بیانیه از اسرائیل خواسته شده بود تا موافقتنامه‌های اسلو، قاهره و الخلیل (۱۵ ژانویه ۱۹۹۷) کاملاً اجرا شده و رعایت گردد.

کمیسیون اروپا به رغم پیوندهای اقتصادی اتحادیه با اسرائیل در ماه مه ۱۹۹۸ از اتحادیه اروپا درخواست کرد تا کالاهای اسرائیلی که تولید آنها در کرانه‌های باختری، نوار غزه، ارتفاعات

جولان و بیت‌المقدس شرقی است، شامل امتیازهای داده شده به کالاهای اسرائیل نشود. متعاقب امضای یادداشت تفاهم وای ریور در ۲۳اکتبر ۱۹۹۸ در محل کاخ سفید و به علت عدم اجرای آن، اتحادیه اروپا در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۸ با انتشار اعلامیه‌ای تعلیق اجرای قرارداد مذکور از سوی اسرائیل را محکوم کرد.(۲۶)

سران اروپا در نشست خود در برلین در سال ۱۹۹۹ طی بیانیه‌ای پشتیبانی خود را از گفتگوهای متکی بر اصل زمین در برابر صلح اعلام داشت. اتحادیه اروپا در این بیانیه طرف‌ها را به تأکید مجدد به التزام نسبت به مبادی و اصول اساسی در چارچوب اجلاس مادرید و توافق اسلو و توافقات بعدی آن و نیز قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل فراخواند و مجدداً بر حق دائمی و غیرمشروط فلسطینی‌ها در تعیین سرنوشت و انتخاب دولت تصریح کرد. اتحادیه در این بیانیه اظهار داشت که برپایی یک دولت صلح‌جو و دموکراتیک فلسطینی بهترین ضمانت برای امنیت اسرائیل است و اتحادیه آمادهٔ بررسی شناسایی دولت فلسطین می‌باشد.

در تاریخ چهارم سپتامبر ۱۹۹۹ قرارداد شرم‌الشیخ اول در منطقه شرم‌الشیخ مصر امضا شد که برقراردادهای قبلی به ویژه تفاهم نامه وای‌ریور تاکید می‌کرد. وزرای امور خارجه اتحادیه در جریان نشست خود در بروکسل از امضای یادداشت شرم‌الشیخ استقبال کرده و با یادآوری حضور موراتینوس فرستاده ویژه ریاست اتحادیه در شرم‌الشیخ، آمادگی اتحادیه را برای مشارکت در اجرای توافق و در صورت تمایل طرفین برای مشارکت در موضوعات مرتبط با مذاکرات وضعیت نهایی اعلام داشت.(۲۷)

اتحادیه اروپا در دورهٔ ریاست فرانسه (ژوییه تا دسامبر ۲۰۰۰) توجه بیشتری به وضعیت خاورمیانه داشت به طوری که بیانیه و اظهارات انجام شده موجب نارضایتی اسرائیل می‌شد. ودرین وزیر خارجه فرانسه در آستانه آغاز دوره ریاست فرانسه طی سخنانی تأکید کرد فرانسه و اروپا یک تعهد جدی در روند صلح خاورمیانه دارند. درخلال ریاست فرانسه چندین بار بیانیه‌هایی درباره خاورمیانه از سوی اتحادیه اروپا صادر شد و در جریان اجلاس سران اتحادیه اروپایی در نیس[1] فرانسه، کشورهای عضو از طرفین خواستند که برای اجرای توافقنامه‌های شرم‌الشیخ و خاتمه دادن به درگیری‌ها سریعاً اقدام کنند.(۲۸)

1. Nice

در ماه مارس ۲۰۰۱ میلادی و چند روز پس از انتخاب رسمی آریل شارون به نخست وزیری اسرائیل خانم آنالیند رئیس شورای اتحادیه اروپا به همراه کریس پتن[1]، کمیسیونر روابط خارجی و میگوئیل موراتینوس فرستادهٔ ویژه اروپا سفر خاورمیانه‌ای خود را آغاز کردند. نامبردگان در غزه با یاسر عرفات و با شارون و شیمون پرز وزیر خارجه اسرائیل در اورشلیم (بیت‌المقدس) مذاکره کردند. محور اصلی مذاکرات شامل قطع فوری اعمال خشونت و درگیری‌ها و توقف تحریم‌های اقتصادی و مالی اسرائیل علیه مناطق فلسطین بود. اتحادیه اروپا موافقت کرد تا مبلغ ۶۰ میلیون یورو به منظور جبران خسارات ناشی از تعلیق پرداخت‌های اسرائیل، به مقامات فلسطینی پرداخت کند و از جامعه بین‌المللی به ویژه اتحاد عرب خواست تا از کمک مالی به فلسطینی‌ها دریغ ننماید.

ریاست سوئدی اتحادیه اروپا در آوریل ۲۰۰۱ از طرف اتحادیه اروپایی بیانیه‌ای را صادر و در آن از طرفین خواست از هرگونه اقدام یک جانبه که می‌تواند خشونت بیشتر ایجاد کند پرهیز کنند و همکاری امنیتی خود را ادامه و تشدید کنند. اتحادیه همچنین از افزایش خشونت‌های اخیر در منطقه و از دست رفتن زندگی روزانهٔ در بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها اظهار تأسف کرد.(۲۹)

وزرای اتحادیه اروپا و شورای همکاری خلیج فارس در یازدهمین نشست مشترک در ۲۳ آوریل ۲۰۰۱ طی بیانیهٔ مشترکی نیاز برای برقراری یک صلح جامع، بادوام و عادلانه در منطقه خاورمیانه براساس قطعنامه‌های شورای اخیر سازمان ملل از جمله قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ و اصول موافقت نامه مادرید و به طور قابل ملاحظه اصل زمین در برابر صلح را مورد تأکید مجدد قرار دادند. شورای همکاری خلیج فارس واتحادیه اروپا از هر دو طرف درگیر خواستند تا کلیهٔ اقدامات لازم برای پایان دادن به خشونت و بازگشت آرامش به منطقه ازجمله رفع محاصره مناطق تحت اشغال فلسطینی را به عمل آوردند. شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا از هر دو طرف درگیر در رابطه.با تفاهم نامه اکتبر ۲۰۰۰ شرم‌الشیخ خواستند مذاکرات مربوطه در چارچوب فرایند صلح خاورمیانه را به عمل آورند. اتحادیه و شورا که کمک کنندگان اصلی به فلسطینی‌ها می‌باشند لزوم کمک‌های بیشتر به منظور جلوگیری از سقوط مؤسسات اقتصادی در مناطق فلسطینی را یادآور شدند و براهمیت حضور سوریه و لبنان برای برقراری صلح جامع در

---

1. Chris Patten

خاورمیانه تاکید نمودند.[۳۰]

نتیجه گیری

منطقهٔ خاورمیانه همواره مورد توجه کشورهای اروپایی بوده و یکی از اولویت‌های مهم اتحادیه اروپا می‌باشد. روابط با کشورهای خاورمیانه به واسطهٔ نفت و بازار اقتصادی دول عربی منطقه برای اتحادیه اروپا حایز اهمیت است. اتحادیه اروپا قصد دارد که تا سال ۲۰۱۰ میلادی یک منطقهٔ اقتصادی موسوم به منطقهٔ اقتصادی مدیترانه‌ای- اروپایی ایجاد کند لذا شکوفایی اقتصادی کشورهای مدیترانه‌ای خاورمیانه مورد توجه جدی اتحادیه اروپا است و امری واضح می‌باشد که کشورهای عضو اتحادیه اروپا جهت تحقق اهداف اقتصادی خود به دنبال صلح و ثبات در خاورمیانه هستند. از طرفی سواحل جنوبی و شرقی مدیترانه و نیز خاورمیانه، نقش مهم و مؤثری در ثبات و امنیت اتحادیه اروپایی دارند.

فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی و همچنین شکل‌گیری انتفاضه مردم فلسطین باعث شد تا خاورمیانه بار دیگر کانون توجه جهانیان قرار گرفته و مجامع بین‌المللی و رهبران کشورها گام‌هایی اساسی جهت حل و فصل منازعه اعراب و رژیم صهیونیستی بردارند. دراین میان اتحادیه اروپا به واسطه مجاورت با کشورهای خاورمیانه و منافع حیاتی خود درصدد برآمد تا نقش و سهم قابل توجه در روند صلح اعراب و رژیم صهیونیستی داشته باشد. اتحادیه اروپا (جامعهٔ اروپا) طی سالیان گذشته موضع مشترک و آشکار خود را در قبال مناقشهٔ اعراب و رژیم صهیونیستی و خواست خود جهت دخالت موثر در روند صلح را صریحاً طی صدور اعلامیه‌هایی اعلام داشته است که مهم‌ترین آن صدور اعلامیهٔ ونیز در ژوئن سال ۱۹۸۰ می‌باشد. با این وجود اتحادیه اروپا به رغم صدور اعلامیه‌های مشترک، تا بعد از موافقتنامه‌های اسلو در سال ۱۹۹۳ و گفتگوهای چندجانبه کاری هیچ نقش عملی و واقعی در روند صلح خاورمیانه نداشته است. این اتحادیه با امضای موافقتنامه‌های اسلو و استفاده از اهرم اقتصادی سعی داشته تا جای پای خود را در مسایل خاورمیانه محکم کند.

اتحادیه اروپا در نشست بارسلون در سال ۱۹۹۵ که اسرائیل و دولت خودگردان فلسطین در آن شرکت داشتند و با صدور اعلامیه بارسلون، کشورهای مدیترانه را به یکدیگر نزدیک و

نقش مثبتی در روند صلح ایفا نموده است. این اتحادیه همچنین در سال ۱۹۹۶ در اقدامی مشترک و در چارچوب سیاست خارجی وامنیتی مشترک ناظرانی را برای انتخابات فلسطین به منطقهٔ خاورمیانه فرستاد.

کشورهای عضو اتحادیه اروپا به رغم برخی از اختلافات و نقطه نظرات متفاوت، دارای اصول و سیاست‌های مشترکی در قبال روند صلح خاورمیانه بوده‌اند. اختلافات عمدهٔ این کشورها مربوط به نوع و چگونگی رسیدن به سیاست‌ها و اهداف اتحادیه بوده است به عنوان مثال کشورهایی نظیر فرانسه خواهان نقش فعال و ابتکار عمل‌های دیپلماتیک مؤثر در روند صلح هستند در حالیکه کشورهایی نظیر اسپانیا و انگلستان تمایل دارند کمتر خود را در تحولات منطقه درگیر کنند. با این وجود اختلاف سلیقه‌ها مانع اتخاذ سیاست‌های مشترک اتحادیه اروپا نشده است به طوری که کشورهای عضو اتحادیه اروپا در اقدامی مشترک موراتینوس سفیر اسپانیا در اسرائیل را به عنوان فرستاده ویژه اروپا در روند صلح خاورمیانه انتخاب کردند و از حامیان و کمک کنندگان اصلی رژیم خودگردان فلسطین در مقابله با فعالیت‌های تروریستی بوده‌اند.

اتحادیه اروپا در بیانیه‌های مشترک خود در قبال تحولات سیاسی خاورمیانه همواره خواهان حق تعیین سرنوشت برای فلسطینی‌ها و حق تشکیل یک کشور مستقل، رفع محاصره اقتصادی سرزمین‌های اشغالی، از سرگیری انتقال پول به دولت خودگردان، توقف شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی و عقب‌نشینی کامل اسرائیل از اراضی اشغال شده پس از ۱۹۶۷ بوده است. هدف اصلی این اتحادیه بازگرداندن دو طرف درگیر به میز مذاکرات و ازسرگیری گفتگوها برای خاتمه دادن به درگیری‌ها بوده است. اتحادیه اروپا علاوه بر صدور اعلامیه‌های مشترک که ناخشنودی اسرائیل را هم به همراه داشته است، اقدامات متعددی را برای ارائه کمک‌های اقتصادی و فنی به دولت خودگردان برای برقراری ثبات سیاسی و اجتماعی در فلسطین به عمل آورده و برای برگزاری کنفرانس متشکل از کشورهای کمک کننده تلاش کرده است. در این راستا مقامات رسمی کشورهای عضو اتحادیه اروپا و حتی مسؤولان اتحادیه سفرهایی را به منطقه خاورمیانه به منظور نزدیک کردن نظریات طرفین درگیر و تشویق آنها به صلح و ثبات به عمل آورده‌اند.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که اتحادیه اروپا همزمان مراودات تجاری عمده‌ای با اسرائیل داشته به طوریکه درحال حاضر این اتحادیه بزرگ‌ترین شریک تجاری اسرائیل محسوب می‌شود. به عبارت دیگر دراین خصوص اتحادیه اروپا سیاست یک بام و دو هوا را در پیش گرفته و درحالی که از کمک کنندگان اقتصادی به فلسطین است در عین حال از روابط اقتصادی و دیپلماتیک کامل با اسرائیل برخوردار می‌باشد. لذا هدف واقعی اتحادیه اروپا در خاورمیانه دست‌یابی سهل‌الوصول و بی‌دغدغه به نفت، تبدیل این منطقه از جهان به بازار فروش تولیدات صنعتی وغیرصنعتی و اجرای طرح‌های اقتصادی در خاورمیانه می‌باشد و این امر میسر نیست مگراینکه ثبات و آرامش کامل در خاورمیانه حکم‌فرما باشد. به این ترتیب مقصود همان اهداف اقتصادی و در پشت آن نیات سیاسی است و فراخواندن طرفین درگیر به میز مذاکره و طرفداری از حقوق مردم مظلوم فلسطین بهانه و ابزاری است جهت وصول به ثباتی که نهایتاً زمینه‌های تحقق کامل اهداف اقتصادی و سیاسی اتحادیه اروپا درخاورمیانه را فراهم خواهد کرد.

یادداشت‌ها

1. Robert E. Hunter, "Western Europe and the Middle East Since the Iran- Contra Affairs", in ***The Middle East from the Iran- Contra Affair to the Intifada,*** Robert O. Freedman, (Ed.), (New York: Syracuse University Press, 1991). p. 94

۲. برای اطلاع بیشتر از همکاری سیاسی اروپامراجعه کنید به:

Simon Nuttall, ***Eropean Political Cooperation*** (Oxford: Clarendon Press, 1992).

همچنین نگاه کنید به: شهرام فرسائی، ابعاد دفاعی و امنیتی اتحاد اروپایی: نقش امریکا و آینده ناتو، ***مجلهٔ دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها***، ماهنامهٔ دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال چهاردهم، شمارهٔ ۱۴۳، آذرماه ۱۳۷۹، ص. ۱۴.

3. Robert E. Hunter, "Western Europe and the Middle East since the Lebanon War", ***The Middle East After the Israeli Invasion or Lebanon,*** Robert O. Freedman, (Ed.), (New York: Syracuse University Press, 1986). pp. 95-106.

4. ***Ibid.***, p. 96.

۵. جهت اطلاع بیشتر از سیاست‌های اتحادیه اروپا و امریکا در خاورمیانه ر.ک:

Phebe Marr, "The United States, Europe and the Middle East: an uneasy triangle", ***The Middle East Journal,*** Vol. 48, Spring 1994, p. 211.

۶. کمپ دیوید در هفتاد مایلی واشنگتن قرار دارد و مکانی است که سادات و بگین تحت نظارت کارتر قرارداد صلحی را امضا کردند.

7. Joel Peters, "Europe and The Middle East Peace Process: Emerging from the sideline" in ***The Foreign Policies in the European Union's Mediterranean States and Applicant Countries*** in the 1990's, Stelios Stavridis, theodore Couloumbis, Thanos Veremis and Neville Waites, (Eds.) (London: MacMillan Press LTD, 1999). p. 298.

۸. برای مطالعهٔ بیشتر در مورد اعلامیهٔ ونیز رجوع کنید به:

Robert E. Hunter, "Western Europe and the Middle East since the Lebanon War", ***op. cit.***, p. 111.

9. Peters, ***op. cit.***, p. 299.

10. Hunter, ***op. cit.***, p. 98.

11. Roberto Aliboni, "Change and Continuity in Western Policies Towards the Middle East", in ***The Middle East in Global Change***, (ed.) Laura Guazzone, (U.K.: MACMILLAN Press LTD, 1997). p. 216.

۱۲. انتفاضه از نظر لغوی یعنی جنبش، لرزش و حرکتی که همراه با نیرو و سرعت باشد و از نظر سیاسی و اجتماعی عبارت از رفتار و عملکرد معترضانه و شجاعانهٔمردم مظلوم و غیرمسلح فلسطین در قبال رژیم اشغالگر قدس می‌باشد. این قیام در دو مرحله در سال‌های ۱۹۸۷ و ۲۰۰۰ به وقوع پیوسته است.

13. Peters, ***op. cit.***, p. 300.

14. Stelios Stavridis and Justin Hutchence, "Mediterranean Challenges to the EU's Foreign Policy", ***European Foreign Affairs Review***, Vol. 5, (Spring 2000), p. 50.

15. David Makovsky, "Middle East peace Through Partition", ***Foreign Affairs***, March/April 2001, pp. 29-35.

۱۶. جهت اطلاع بیشتر در مورد پنج گروه کاری نگاه کنید به:

Joel Peters, ***Pathways to Peace: The Multilateral Arab-Israeli Peace Talks***, (London: Royal Institute of International Affairs, 1996).

17. Peters, ***op. cit.***, p. 306.

18. Makovsky, ***op. cit.***, p. 40.

19. Ricardo Gomez, "The EU'S Mediterranean Policy" in ***A Common Foreign Policy for Europe***, (eds.), John Peterson and Helene Sjursen, (London and New York: Routledge, 1998). p. 146.

20. Peters, ***op. cit.***, p. 308.

21. ***Ibid.***, P. 295.

22. *Ibid.*

23. Aguirrebengoa Pedro Lopez, "Transatlantic Co-Ordination and The Middle East Peace Process", in *The New Transatlantic Agenda and the Future of Eu-US Relations,* (ed.) Jorg Monar, (London: Kluwer Law, 1998). p. 43.

24. Peters, *op. cit.,* p. 307.

25. Aguirrebengoa Pedro Lopez, *op. cit.,* p. 44.

۲۶. تلکس خبری واحد مرکزی خبر، ۲۹ بهمن ماه ۱۳۷۷.

۲۷. گزارش واصله از سفارت جمهوری اسلامی ایران- بروکسل، ۱۳۷۹.

۲۸. برای اطلاع بیشتر از اجلاس سران کشورهای عضو اتحادیه اروپا در نیس نگاه کنید به: شهرام فرسائی، اجلاس نیس و تحقق اهداف اروپایی فرانسه، مجلهٔ سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۹، ص ۱۲۰۳.

۲۹. گزارش واصله از سفارت جمهوری اسلامی ایران- بروکسل، فروردین ۱۳۸۰.

۳۰. همان، اردیبهشت ۱۳۸۰.

فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال پانزدهم، شماره‌ی ۱، بهار ۱۳۸۰

انتفاضهٔ فلسطین و سیستم بین‌المللی: از جنگ سرد تا جهانی شدن

سیدمحمدکاظم سجادپور[۱]

انتفاضه دوم فلسطین یا انتفاضه قدس از مهم‌ترین تحولات بین‌المللی معاصر به لحاظ ساختار خاص خود می‌باشد، انتفاضه مانند هر تحول دیگر سیاسی، به طور توأمان ترکیبی از تداوم و تغییر نسبت به گذشته را در بردارد. انتفاضه در سرزمین فلسطین رخ می‌دهد و سرزمین فلسطین بازتابی از تحولات و کنش و واکنش‌های خاص درصد سال گذشته تاریخ روابط بین‌الملل است. در ارزیابی انتفاضه باید به متن خاص جهانی که این تحول در آن شکل گرفته و تحول یافته توجه داشت.

از منظر تئوریک و براساس دیدگاه‌های ساخت‌گرایان[۲] ترکیبی از تعامل[۳]، ساختار[۴] و عامل و یا بازیگر[۵]، نهایت و سرانجام پدیده‌های روابط بین‌المللی را شکل می‌دهند. در فهم پدیده‌های روابط بین‌الملل باید به پویایی خاصی که بین این دو وجود داردتوجه داشت. رابطه این دو، رابطه‌ای دوجانبه است یعنی هم ساختار حوزه و محدودهٔ عمل بازیگر را مشخص می‌کند و

۱. دکتر سیدمحمدکاظم سجادپور، مدیرکل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

2. Constructivist

3. Interaction

4. Structure

5. Agent

هم بازیگر می‌تواند در چگونگی و شکل نهایی ساختار تأثیر گذارد. این منظر تئوریک در شناخت رابطهٔ سیستم بین‌المللی و انتفاضه می‌تواند به ما کمک کند.

در قضیه مبارزه فلسطینی‌ها به طور عام در طی سده گذشته، مانند هر پدیده سیاسی با سه دسته بازیگر روبه‌رو هستیم که عبارتند از: ۱. بازیگران بومی و ملی، ۲. بازیگران منطقه‌ای و ۳. بازیگران بین‌المللی. وضعیت این سه دسته بازیگر و میزان سهم نهایی آنها در چگونگی قضیه فلسطین بستگی تام به محیط‌های بومی و ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی داشته است. همچنین باید تأکید کرد که بین بازیگران سه گانه فوق و ساختار محیط، رابطه‌ای متقابل وجود داشته و به طور همزمان بازیگران از محیط تأثیر پذیرفته‌اند و محیط نیز توسط چگونگی تحرک سیاسی آنها شکل گرفته است.[1]

با توجه به زاویه نگرش فوق، دراین مقاله به رابطه محیط بین‌المللی و بازیگران بومی یعنی فلسطینی‌ها در دهه‌های گذشته به طور عام و به رابطه محیط بین‌الملل و انتفاضه در مدت اخیر به طور خاص توجه می‌شود و در این عرصه سه پرسش قابل طرح است:

۱. مسأله فلسطین در دوران جنگ سرد چگونه ارتباطی با سیستم بین‌المللی داشته است؟

۲. پایان جنگ سرد و آغاز مرحله جدیدی در روابط بین‌المللی مخصوصاً با توجه به پدیدهٔ جهانی شدن، رابطه بین فلسطین و انتفاضه و محیط بین‌المللی را چگونه متأثر ساخته است؟

۳. روند آینده این تعامل یعنی رابطه انتفاضه با محیط بین‌المللی چگونه به نظر می‌رسد؟

در پاسخ به این سؤالات، در این مقاله روشن خواهد شد:

اولاً در دوره جنگ سرد، قضیه فلسطین به نحو عمیقی متأثر از وضعیت رقابت‌های جهانی قرار گرفته و در مجموع جنگ سرد برای آرمان فلسطین منفی بوده است.

ثانیاً پایان جنگ سرد، نقش بازیگران بومی و فلسطینی را بیشتر کرده و به‌رغم ابعاد منفی جهانی شدن امکانات به وجود آمده ناشی از ارتباطات بین‌المللی به نحو مثبتی به آرمان انتفاضه کمک کرده است و دیگر انتفاضه فقط مسأله‌ای بومی نیست، بلکه انتفاضه، انتفاضه‌ای جهانی است.

ثالثاً به نظر می‌رسد که این روند در آینده به‌رغم سختی‌های فراوان راه مبارزه، بیشتر به نفع انتفاضه و فلسطینی‌ها عمل کند و دقت فلسطینی‌ها و علاقمندان به آرمان‌های آن‌ها به محیط بین‌المللی می‌تواند در سرنوشت نهائی مؤثر باشد.

۱. دوران جنگ سرد

درخصوص پرسش اول یعنی قضیه فلسطین و دوران جنگ سرد باید درنظر داشت که از ۱۸۹۶ تا ۱۹۴۸ یعنی از بدو راه افتادن جنبش صهیونیستی تا تاسیس دولت صهیونیستی، مسأله فلسطین، توجه جهانی چندانی جلب نکرد. از نظر سیستم بین‌المللی عمدتاً در منازعه‌ای در چارچوب رقابت قدرت جهانی در حال افول عثمانی و قدرت جهانی در حال تحکیم یعنی امپراطوری انگلیس تعریف می‌شد.

در ۱۹۴۸ با طرح و رأی سازمان ملل برای تقسیم فلسطین، قضیهٔ فلسطین، وارد مرحله جدیدی از مناسبات بین‌المللی شد. از ۱۹۴۸ به بعد، هر چند که قضیه فلسطین به طور مداوم در عرصه تعاملات بین‌المللی مطرح بوده است ولی مخصوصاً سال‌های میانی دهه ۵۰ میلادی تا پایان جنگ سرد در ۱۹۹۱ که نظام دوقطبی بر جهان حاکم بود،[۲] سه واقعیت در مورد رابطه قضیه فلسطین و نظام بین‌المللی قابل ذکر است که در زیر به آن‌ها پرداخته خواهد شد. ولی قبل از طرح آنها مطلب مهمی باید مورد تأکید قرار گیرد که درخصوص چگونگی انتفاضهٔ دوم نظرات مختلفی بین محققان و سیاستمداران وجود دارد. در بین این نظریات در یک مسأله اجماع وجود دارد و آن این که عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان در زیر فشار آتش حزب‌الله، این باور را در فلسطینی‌ها تقویت کرد که می‌توان اسرائیل را مجبور به عقب‌نشینی کرد. و اما واقعیت‌های مورد نظر در دوران جنگ سرد بدین قرارند:

۱. واقعیت اول آن که قضیه فلسطین در چارچوب منازعه اعراب و اسرائیل مطرح می‌شد. در این چارچوب هر چند که یکی از محورهای اصلی همیشه فلسطین و سرنوشت فلسطین بوده است ولی در عمل هر کدام از کشورهای عربی خط مقدم در مرحله اول درگیر مسائل اصلی سرزمینی خود با اسرائیل بوده‌اند و روز به روز این بعد از منازعه یعنی مسأله سرزمینی تک تک کشورهای خط مقدم با اسرائیل باعث حاشیه‌ای شدن قضیه فلسطینی‌ها در سطح بین‌المللی و کلان شد. این بدان معنی نیست که فلسطینی‌ها مبارزه نکردند و یا مطرح نبودند، بلکه توجه به این واقعیت بین‌المللی است که قضیه فلسطین در امتداد منازعه اعراب و اسرائیل در سیاست بین‌الملل قرار داشت و حالت محوری پیدا نکرد.

این دوره طولانی، از زاویه مورد نظر در بحث با نشیب و فرازهای خاصی همراه بود. دهه

۷۰ با تحرک بین‌المللی سازمان آزادیبخش فلسطین که مخصوصاً با سخنرانی یاسر عرفات در مجمع عمومی ملل متحد در ۱۹۷۵ وارد مرحله جدیدی شد که اوج آن تصویب قطعنامه برابر نهادن صهیونیسم با نژادپرستی در مجمع عمومی بود. به‌رغم این تحرک‌ها، مسأله فلسطین هیچ‌گاه در محور و دستور کار اصلی سیاست بین‌المللی قرار نگرفت و رقابت امریکاو شوروی مسأله اصلی جنگ سرد بود.(۳)

۲. واقعیت دوم آن که در دوران جنگ سرد، مخصوصاً در دهه ۸۰ میلادی، اسرائیل خود را به عنوان ذخیره استراتژیک غرب و امریکا در رویاروئی با کمونیسم درخاورمیانه مطرح کرد و تا آنجا که توانست مخصوصاً به خاطر آن که ذخیره استراتژیک دیگر غرب یعنی ایران، در پی انقلاب اسلامی از دست غرب خارج شده بود از جنگ سرد بهره برد. تجلی تمام عیار این بهره‌برداری در اتحاد استراتژیک امریکا و اسرائیل در دو دوره ریاست جمهوری رونالد ریگان از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ قابل مشاهده است.

در این دوران حمایت از اسرائیل در بین استراتژیست‌های امریکا، نه فقط به عنوان یک ضرورت سیاسی بود بلکه تبدیل به یک ایدئولوژی بالایه‌های مختلف و رنگارنگ شد که همچنان به‌رغم پایان یافتن جنگ سرد، پرتوهای آن قابل مشاهده است.

۳. واقعیت سوم آن که همراه با فروپاشی تدریجی نظام جنگ سرد و اوج گرفتن این فروپاشی در دوران جرج بوش اول، فضای عمل بازیگران بومی یعنی فلسطینی‌ها بیشتر شد. در انتفاضه اول فلسطین که در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹، به اوج رسید دیگر غرب نمی‌توانست فلسطینی‌ها را عامل شوروی معرفی کند و با نگاه جنگ سردی به آن‌ها بنگرد. دراین دوران چند ویژگی برجسته را در نظام بین‌المللی می‌توان مشاهده کرد. اول عقب‌نشینی جدی و ساختاری شوروی از منازعات بین‌المللی به طور عام و منازعه اعراب و اسرائیل به طور خاص است. در حقیقت در مثلث نظام بین‌الملل- شوروی- خاورمیانه تحولی استراتژیک رخ داد. شوروی دیگر نه خود را عامل مهمی در این منازعه می‌دید و شاید بالاتر آن که به خاطر آشفتگی‌های درونی توان ایجاد نقش گذشته را نداشت. افزون بر این تمایل گورباچف رهبر وقت اتحاد شوروی به همکاری بیشتر با امریکا مستلزم جلب نظر همکاری کنگره بود و روس‌ها با علم و آگاهی به نقش اعضای کنگره و تمایل غالب آنها به اسرائیل، سعی کردند که با تعدیل مواضع شوروی در مسائل خاورمیانه از طریق

کنگره تعاملات بیشتری را با امریکا داشته باشند.[۴]

نکته دومی که در این دوران در نظام بین‌الملل قابل مشاهده است رشد روزافزون آگاهی اعراب به طور عام و فلسطینی‌ها به طور خاص از نحوه کار برقراری ارتباطات با دولت‌ها و ملت‌های جهان و از جمله دولت‌های غربی است. در پی این ارتباطات، فهم بهتری از قضیه فلسطین در اروپا و تا حدودی در افکار عمومی امریکا پدیدار گشت. نهادهای اروپائی به خاطر نزدیکی بیشتر جغرافیائی با خاورمیانه از یک سو و مهاجرت قابل ملاحظه مسلمانان از کشورهای مختلف خاورمیانه به اروپا و پی‌آمدهای اجتماعی و سیاسی آن از سوی دیگر توجه بیشتری به خاورمیانه کردند. اسرائیل آشکارا از نحوه نگرش اروپا به قضیه اعراب و اسرائیل خرسند نبود و لذا بیشترین تلاش خود را متمرکز بر گسترش مناسبات با امریکا نمود.

سومین نکته درخور تعمق رشد تحرک مسلمانان، اعراب و فلسطینی‌ها در داخل خود امریکاست. دهه‌های ۸۰و ۹۰ میلادی اوج فعالیت‌های نسبتاً سازمان یافته مسلمانان امریکایی است که عمدتاً تبار و ریشه در سرزمین‌های مسلمان نشین و خاورمیانه دارند. آنهاتوانستند به مرور و مخصوصاً با توجه به امکانات ارتباطی که به آن پرداخته خواهد شد، به فهم بهتری از قضیه فلسطین کمک کنند و حالت انحصاری غلبه تمام عیار اسرائیل در افکار عمومی را بشکنند.[۵] نقش دانشمندان امریکائی فلسطینی تبار که بعد از چند دهه مهاجرت در امریکا برجایگاه برجسته‌ای در نهادهای علمی، تحقیقاتی و دانشگاهی این کشور رسیده‌اند، در این دوران در خور توجه جدی است. ادوارد سعید برجسته‌ترین نمونه می‌باشد. ادوارد سعید استاد مسلم زبان و ادبیات انگلیسی و نقد ادبی معاصر در دانشگاه کلمبیا، شاخص‌ترین نماینده نسل مهاجر فلسطینی در امریکاست که خود تبدیل به نهادی شده است. تلاش سازمان یافته طرفداران اسرائیل برای خرد کردن شخصیت اجتماعی و سیاسی وی خود نشان می‌دهد که برای آنها ادوارد سعید به مرحله‌ای از جاافتادگی سیاسی و اجتماعی در امریکا رسیده است که برای جلوگیری از تأثیرگذاری او از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند. شایان ذکر است که ادوارد سعید تنها نیست و نسلی از دانشمندان علوم اجتماعی فلسطینی توانسته‌اند تأثیر مثبتی به نفع آرمان فلسطین در غرب بگذارند. در همین زمینه باید یادآور شد که فلسطینی‌های مسیحی سهم قابل ملاحظه‌ای در این تحرک بین‌المللی دارند.[۶]

از آنچه که گفته شد می‌توان استنباط کرد که قضیه فلسطین در دوران جنگ سرد ابتدا در حاشیه منازعات جهانی قرار داشت ولی در سال‌های پایان جنگ سرد، فضای بین‌المللی برای طرح مسائل واقعی فلسطین بازتر شد و موضوع فلسطینی‌ها و استقلال آنها به عنوان موضوعی جدا و خارج از چارچوب رقابت‌های شرق و غرب در یک روند تدریجی قرار گرفت. در این دوران در تعامل بین سه دسته بازیگرانی که در ابتدای مقاله به آنها اشاره شد ابتدا نقش بازیگری بین‌المللی - امریکا و شوروی- بیشتر بود ولی در انتهای جنگ سرد، بازیگران دیگر یعنی فلسطینی‌های ساکن در اراضی اشغالی و فلسطینی‌ها، مسلمانان و اعراب ساکن غرب به مرور در این عرصه نقش بیشتری یافتند.

۲. دوران بعد از جنگ سرد

حال ببینیم این وضعیت در دوران بعد از جنگ سرد چگونه است. اگر در بین محققان روابط بین‌الملل در مورد چگونگی و زمان آغاز جنگ سرد اختلاف نظر وجود داشته باشد، تردیدی نیست که در مورد زمان پایان نهائی جنگ سرد توافق اساسی وجود دارد و آن فروپاشی شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ می‌باشد. هر چند که هنوز، پدیده نگرش جنگ سردی[1] در اذهان برخی از استراتژیست‌های غربی وجود دارد ولی این اجماع وجود دارد که از دسامبر ۱۹۹۱ جهان وارد عصر جدیدی از روابط بین‌المللی شد. تکلیف نهائی سیستم بین‌المللی هنوز روشن نیست و جنبه‌های سیال نظام بین‌المللی، به طور مقایسه‌ای و نسبی، از هر زمان دیگری بیشتر است. هنوز دنیا در مرحله انتقالی به سرمی‌برد و نظام روشن و واضحی را نیافته است. تنها عنوان قابل ذکری که برای دوره معاصر می‌توان یافت دوران بعد از جنگ سرد[2] می‌باشد. ویژگی‌های گوناگونی برای این دوران مطرح است ولی آنچه که مربوط به متغیرهای مورد بحث در این مقاله یعنی متغیر نظام بین‌المللی و متغیر فلسطینی‌ها و تعامل بین آنها می‌شود، سه ویژگی اصلی است که در زیر مورد توجه قرار می‌گیرند.

ویژگی اول، نقش روزافزون ارتباطات جهانی است. هیچ‌گاه جهان این چنین به هم

1. Cold War Mentality

2. Post-Cold Era

پیوسته نبوده است. رشد دانش ارتباطات و فن‌آوری ارتباطی[1] دنیای امروز را بسیار به هم نزدیک کرده است، به گونه‌ای که بحث از یکپارچگی جهان می‌رود. این ویژگی برجسته‌ترین وجه جهانی شدن است. در مورد جهانی شدن، بحث و منازعه فراوانی وجود دارد و دیدگاه‌ها حتی در تعریف این مفهوم چندان از هم دور هستند که نمی‌توان یک تعریف دقیق مفهومی[2] و عملیاتی[3] از آن داد.(۷) اما می‌توان گفت که در این زمینه فرعی اجماع قابل مشاهده است که ارتباطات بین‌المللی وسیع‌تر از هر زمانی در تاریخ مناسبات جهانی است و این ارتباطات اولاً بسیار سهل الوصول شده است، ثانیاً استفاده از ابزارهای ارتباطی سهل الوصول مانند اینترنت و ماهواره‌های مخابراتی، بسیار همگانی می‌شود و ثالثاً این ارتباطات هم محصول تغییر در نظام بین‌المللی است و هم موجد تغییر در آن می‌باشد. ارتباطات وسیع ماهواره‌ای و تلویزیونی که خود ناشی از تغییر در علم ارتباطات در سطح جهان می‌باشد در فروپاشی بلوک شرق موثر بودند و این پدیده به نوبه خود در خلق دنیای جدید موثر می‌باشد. ثالثاً توسعه ارتباطات، قوانین بازی‌های سیاسی دنیا را دگرگون کرده است. در گذشته جنبه‌های سخت افزاری مهم بودند و در دنیای جدید جنبه‌های نرم‌افزاری جایگاه مهمی یافته‌اند. و در این چارچوب قاعده پیروزی در نبردهای سیاسی، بر محوریت قدرت اقناع[4] می‌چرخد.

ویژگی دوم نظام بعد از جنگ سرد، افزایش نقش بازیگران غیردولتی است. در این خصوص شایان ذکر است که اولاً هیچگاه واحدهای سیاسی کلاسیک جهان یعنی دولت-ملت‌ها[5] این چنین تحت فشار و چالش‌ها از طرف نیروهای درونی و برونی نبوده‌اند. ثانیاً نقش مردم عادی در تعاملات سیاسی بین‌المللی افزایش یافته است و ثالثاً تشکل‌های غیردولتی فارغ از تعداد اعضاء، توان تحرک و بسیج جهانی یافته‌اند.

ویژگی سوم قابل توجه نظام کنونی جهان، نقش خاص ایالات متحده همراه با بحران‌های خاص داخلی و جهانی آن می‌باشد. امریکا اولاً با فروپاشی شوروی از داشتن دشمنی که

1. Information Based Technology
2. Conceptual
3. Operational
4. Persuation
5. Nation- State

می‌توانست تمام شرارت‌های جهانی را به آن ارجاع دهد محروم شده است. خلق مفهوم دولت‌های یاغی[1] و اطلاق آن به کشورهایی نظیر جمهوری اسلامی ایران به منظور جایگزین کردن خطر جدیدی جای خطر شوروی پیشین، کارآیی نداشته و ندارد. ثانیاً امریکا نتوانسته است نقش دقیق خود را در مناسبات بعد از جنگ سرد روشن کند؛ از یک سو تمایل به برقراری نظام تک قطبی و از سوی دیگر عدم امکان و شاید فراهم نبودن اسباب و لوازم آن، مداخله امریکا در امور جهانی را با اغتشاش روبه‌رو ساخته است.

همه آنچه که گفته شد بر روند انتفاضه تأثیر گذاشته است مخصوصاً اولین ویژگی که جنبه‌های مربوط به توسعه ارتباطات بین‌المللی می‌باشد. این پدیده به آرمان فلسطین کمک شایانی کرده است. توسعه امکانات ماهواره‌ای به طور لحظه‌ای و بعضاً مستقیم، آنچه که در فلسطین می‌گذرد را منعکس می‌کنند. نا برابری قدرت نظامی فلسطینی‌ها و جنگیدن با سنگ و دست خالی، "سنگ" را به نمادی جهانی برای مقاومت تبدیل کرده است. نام محمدالدوره، نامی جهانی شده است. تصویری که از کشته شدن وی در دامان پدر در سرتاسر دنیا پخش شد، همدردی جهانی را به همراه آورده است و شعاع آن را حتی می‌توان در تصمیمات شورای امنیت نیز دید.

پدیده جهانی شدن ارتباطات رانمی‌توان بدون در نظر گرفتن سهم اعراب در توسعه و بهره‌برداری از امکانات ماهواره‌ای و مخابراتی جهانی مطرح ساخت. این واقعیتی است که طی دهه گذشته، اعراب توانسته‌اند توان‌های ارتباطی خود را افزایش دهند. از توسعه و راه‌اندازی شبکه‌های تلویزیونی NBC و الجزیره گرفته تا حضور گسترده اعراب و فلسطینی‌ها در اینترنت، آنها توانسته‌اند در جلب توجه افکار جهانیان به مظلومیت مردم فلسطین موفق گردند.[۸] در حال حاضر اسرائیل جنگ مشروعیت و اخلاقی را باخته است به این معنی که منطق و حرف اسرائیل، به‌رغم توان نظامی و سیاسی و ارتباطی آن، مورد قبول کمتر کسی است[۹] در حالی که طرفداران مردم فلسطین روز به روز بیشتر می‌شوند. گفتنی است که طرفداری از آرمان مردم فلسطین در برخی از کشورهای مسلمان نشین آنچنان در لایه‌های پائین و متوسط جامعه در حال ریشه‌دار شدن است که دولت‌ها نه تنها قادر به کنترل آن نیستند بلکه دنباله‌رو این جریان عمومی شده‌اند.

1. Rogue State

اغراق نیست اگر گفته شود که انتفاضه به خاطر توسعه ارتباطات در سطح جهانی و بهره‌برداری مناسب اعراب و فلسطینی‌ها از ابزارهای ارتباطی، پدیده انتفاضه دوم را تبدیل به انتفاضه‌ای منطقه‌ای و جهانی کرده است و محصول آن را می‌توان در به هم ریختن فعالیت‌های صلح سازی امریکا دید که بدان پرداخته خواهد شد.

پدیده جهانی شدن انتفاضه از جهت دیگر نشان دهنده برجستگی مردم عادی به عنوان بازیگران عمده در عرصه سیاست ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. این مردم فلسطین بودند که با انتفاضه خود ترکیب سیاسی را در سه سطح فوق‌الذکر دگرگون کردند. در عرصه ملی موضع‌گیری‌های حکومت خودگردان فلسطینی بی‌تردید تحت تأثیر انتفاضه است. آنچه که در عرصه سیاست داخلی اسرائیل در ۸-۷ ماه گذشته بیش از هر متغیر دیگر متأثر از انتفاضه می‌باشدو سرانجام در عرصه منطقه‌ای، پایان عصر خوش‌بینی به روند عادی‌سازی روابط با اسرائیل توسط دولت‌های عرب می‌باشد. در سطح بین‌المللی نیز همبستگی کم نظیری با مردم فلسطین ابراز شد. در مقام مقایسه با دوران جنگ سرد هیچگاه مردم عادی این چنین نقش تعیین کننده‌ای در عرصهٔ سیاست نداشتند. این نقش توام با توسعه ارتباطات، انتفاضه را به پدیده‌ای جالب در دوران بعد از جنگ سرد تبدیل نموده است.[۱۰]

و اما در مورد امریکا باید گفت که در دوران جنگ سرد، حمایت بی‌چون و چرای آن دولت در منازعات اعراب و اسرائیل نقش تعیین کننده‌ای داشت. ولی در حال حاضر به‌رغم افزایش قدرت اقتصادی و نظامی آن کشور و تلاش دیپلماتیک گسترده، واشنگتن نمی‌تواند سرنوشت نهائی انتفاضه را رقم زند. علاوه بر تغییر در محیط بین‌المللی، امریکا برای ایفای نقش فعال در خاورمیانه با بحران‌های خاص داخلی از جمله تعریف‌های مختلفی که از سمت و سوی سیاست خارجی این کشور می‌شود، روبروست. منازعه و مجادله درونی در امریکا بین نخبگان سیاسی این کشور عمدتاً براین محور می‌چرخد که امریکا در عرصه بین‌المللی تاچه حد می‌تواند به طور یک جانبه و تا چه حد می‌تواند به صورت چند جانبه حرکت کند. مجموعه این مجادلات و واقعیت‌های منطقه‌ای و جهانی که در زمرهٔ آنها عدم تحرک روسیه، موضع بالنسبه مستقل‌تر اروپا در قضیه خاورمیانه، یکپارچگی نسبی دنیای عرب و کشورهای اسلامی از یک سو و رفتارهای خلاف اصول و هنجارهای بین‌المللی اسرائیل از سوی دیگر، باعث شده که توان نهائی

امریکا در مسأله انتفاضه محدود باقی بماند. وضعیت فعلی را مقایسه کنید بازمانی که پل اضطراری تل آویو – واشنگتن می‌توانست معادله اعراب و اسرائیل را دچار دگرگونی کیفی کند.

خلاصه کلام آن که انتفاضه نشانگر تحول در جهان ارتباطات و مناسبات قدرت بوده و خود دریچه‌ای برای شناخت این تحولات می‌باشد.

۳. آینده سیستم بین‌المللی وانتفاضه

پیش‌بینی آینده آن هم در محیطی مانند خاورمیانه بسیار مشکل است و احتیاط علمی اقتضای آن را دارد که از صدور هرگونه نظر قطعی در مورد آینده پرهیز کرد. اگر روندهای دوران جنگ سرد و بعد از دوران جنگ سرد درخصوص متغیرهای مورد مطالعه در این مقاله را مد نظر قرار دهیم به سه برداشت در مورد آینده می‌توان دست یافت:

برداشت اول آن که، چرخش به گذشته سیستم بین‌المللی امکان‌پذیر نیست ونمی‌توان انتظار داشت که قضیهٔ اعراب و اسرائیل، به مثابه یکی از منازعات منطقه‌ای در سیستم جنگ سرد، مسأله فلسطین را به حاشیه براند. مسأله فلسطین از بعد بین‌المللی حیات جدید و مستقل خود را یافته است و آن را صرفاً در قالب‌های خشک و کلاسیک جنگ سردی نمی‌توان ریخت. این، روند برگشت ناپذیری است.

برداشت دوم آن که توان بین‌المللی فلسطینی‌ها که بر دو عنصر استفاده از تکنولوژی ارتباطات جهانی و جمعیت مهاجر بین‌المللی استوار است، نقش بسیار موثری در سرانجام قضیه فلسطین در آینده ایفا خواهدکرد. به عبارت دیگر ابعاد مثبت ارتباطات جهانی که متکی بر قدرت نرم‌افزاری است، از نظر محیط بین‌المللی یکی از مساعدترین شرایط رابرای فلسطینی‌ها در عرصه بین‌المللی فراهم آورده است. در همین راستا باید افزود که کشورهای اسلامی نیز در اثر این ارتباطات در موقعیت ویژه‌ای به سرمی‌برند. اگر این ظرفیت ارتباطاتی در آینده به صورت بهتر و بهینه‌ای مورد استفاده قرار گیرد، فلسطینیان از موفقیت چشم‌گیری برخوردار خواهند بود.

برداشت سوم آن که ارتباطات جهانی جدید و بازیگران جدید همه ارکان سیستم بین‌المللی را کاملاً دگرگون نکرده‌اند و ترکیبی از تداوم و تغییر عناصر شکل دهنده نظام بین‌المللی در تجزیه و تحلیلی همه جانبه باید مد نظر قرار گیرند. در چنین تجزیه و تحلیلی

نمی‌توان گفت با تصویرسازی تنها و تکیه بر ابعاد نرم‌افزاری قدرت همه مسائل قابل حل است. قضیه انتفاضه در سطحی عمیق‌تر باید با عناصر قدرت نظامی و توان‌های کلاسیک از یک سو و رهبری مبارزات سیاسی مردمی از سوی دیگر مرتبط باشد. به عبارت دیگر یک مجموعه ترکیبی از عناصر درونی، منطقه‌ای و بین‌المللی سرانجام وضعیت نهائی فلسطین را رقم خواهد زد.

نتیجه گیری

براساس آنچه که در سنجش ارتباط بین دو متغیر نظام بین‌المللی و انتفاضه گفته شد، این نتیجه را می‌توان گرفت که در طی دهه‌های گذشته وضعیت نظام بین‌المللی، یکی از عوامل تعیین کننده وضعیت فلسطین بوده است. نظام بین‌المللی مبتنی بر جنگ سرد به ضرر فلسطینی‌ها عمل کرد و حوزه عمل جهانی آنها را با محدودیت‌های عمده‌ای روبرو ساخت. از زمانی که در سیستم دوقطبی بین‌المللی شکاف ایجاد شده قضیه فلسطین به مرور از حالت حاشیه‌ای خارج شد و همزمان با فروپاشی نظام جنگ سرد و افزایش امکان بهره‌گیری از ارتباطات جهانی، فلسطینی‌ها مخصوصاً در انتفاضه دوم، در متن توجه بین‌المللی قرار گرفتند. انتفاضه دوم نشان می‌دهد که نظام بین‌المللی متفاوتی به وجود آمده است. در این نظام، ترکیبی از بازیگران غیرکلاسیک و ابزارهای جدید ارتباطی، به نحو مثبتی به آرمان فلسطین کمک کرده‌اند. انتفاضه دوم آئینه تغییر در نظام بین‌المللی می‌باشد و نظام جدید بین‌المللی توسط رخدادها و پدیده‌هایی چون انتفاضه دوم و نظائر آن شکل وسامان خواهد یافت. نظام درحال شکل‌گیری فرصت‌هایی را برای آرمان فلسطین فراهم آورده است ولی مطالبی از گذشته مخصوصاً در عرصه‌های کلاسیک قدرت در نظام بین‌المللی پایداری و تداوم دارند. ترکیبی از این تغییر و تداوم، سرانجام رابطه انتفاضه و سیستم بین‌المللی را روشن خواهد ساخت.

یادداشت‌ها

۱. برای آگاهی از نقش بازیگران بین‌المللی مراجعه کنید به:

Bruce Russet and Harry Starr, ***World Politics: The Menu for Choice*** (New York: W.H. Freeman, 1989) and John M. Hobson, ***The State and International Relations,*** (Cambridge: Cambridge University Press, 2000).

۲. برای آگاهی از بحث‌های مربوط به جنگ سرد نگاه کنید به:

Melryn Leffler, ***The Specter of Communism: The United States and the Origions of the Cold War, 1917-1953*** (New York: Hill and Wang, 1994),

Allen Hunter, ***Rethinking the Cold War*** (Philadelphia: Temple University Press, 1998).

3. Helena Cobban, ***The Palestinian Liberation Organization: Pepole, Power & Politics,*** (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).

۴. برای آگاهی از پیش‌زمینه و تحول رقابت‌های امریکا و شوروی در مناسبات منطقه‌ای نگاه کنید به:

Richard Crockatt, ***The Fifty Years War, the United States and the Soviet Union in World Politics, 1941-1991***, (New York: Routledge, 1995).

Warren I. Cohen, ***American in the Age of Soviet Power: 1945-1991,*** (New York: Cambridge University Press, 1993).

۵. جالب است که در آخرین دهۀ قرن بیستم، برخی از تحلیل‌گران امریکایی به این باور رسیدند که بعد از جنگ ۱۹۷۳، اعراب در امریکا سرمایه‌گذاری فکری زیادی کردند و نتیجه آن ایجاد طرفداری از اعراب در بین مقامات امریکایی است به گونه‌ای که نفوذ اعراب در وزارت خارجه امریکا بیش از حد شده است. یکی از تحلیل‌گران امریکایی واژۀ عرب‌گرا (Arabist) را برای این افراد به کار برد. نگاه کنید به:

Robert D. Kaplan, ***The Arabists: The Romance of an American Elite,*** (New York: The Fredd

Press, 1993).

۶. برای نمونه نگاه کنید به کار ادوارد سعید در مورد فلسطین:

Edward Said, ***The Question of Palestine***, (New York: First Vintage Books, 1979).

۷. برای آگاهی از مباحث مربوط به جهانی شدن و نبودن تعریف دقیق عملیاتی در زبان فارسی نگاه کنید به شمارهٔ ویژهٔ "جهانی شدن"، مجلهٔ *سیاست خارجی* سال چهاردهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۹.

۸. نگاه کنید به:

Pascale Ghazaleh, "The Electronic Intifada", in ***Al-Ahram Weekly***, No. 505, 26 Oct-1 Nov. 2000.

و "گسترش اینترنت در جهان عرب"، **همشهری**، ۸۰/۲/۹، ص ۱۱.

۹. برای آگاهی از چگونگی نگرش به اسرائیل به عنوان بازنده اخلاقی نگاه کنید به مقاله‌ای که در یکی از جراید مالزی به چاپ رسیده است:

William Plaff, "Israelis Losing Moral Ground in Mideast", ***The Sun***, April 21, 2001, p. 17.

۱۰. در مورد تحولات انتفاضه نگاه کنید به:

James Ron, "The Second Palestinian Uprising: Cause for Optimism?" ***Middle East Policy***, Volume VIII, No. 1 (March 2001), p. 73.

و حاکم قاسمی، حسین رویوران و احمد سروش نژاد "میزگرد انتفاضه و آسیب‌پذیری‌های امنیتی اسرائیل" ***فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی***، سال هفتم، شماره ۲۵ (زمستان ۱۳۷۹)، ص‌ص ۳ تا ۵۲.

سیاست خارجی امریکا و انتفاضه اول و دوم فلسطین

حسین دهشیار[۱]

تصویر کلیٔ از موضوع

سیاست امریکا در قبال فلسطین براساس این نگرش شکل گرفته است که ضرورت اساسی بر مذاکره بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها وجود دارد. هرچند که نباید از خاطر دور داشت که هم دولت اسرائیل و هم دولت خودگردان فلسطین مذاکره را مقبول و مطلوب می‌دانند. اما نقطه گسل بین دولتمردان امریکایی و فلسطینی این است که امریکائی‌ها مذاکره را بین یک تمامیت اشغال گر و یک تمامیت حق طلب نمی‌یابند و تصویر نمی‌کنند بلکه مذاکره را در قالب گفت و شنود دو جمعیتی می‌دانند که در کنار هم زیست می‌کنند و با هم اختلاف دارند و از حقوق یکسان برخوردار هستند. این برداشت اسرائیل را به این سو سوق داده است که سیاست بسیار سرسختانه‌ای را در قبال مسأله فلسطین دنبال کند، با آگاهی بر این که امریکا تحت هیچ شرایطی دولت اسرائیل را به عنوان یک مجموعه سیاسی غاصب در نظر نمی‌گیرد. با توجه به این که امریکا برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها حقوق برابر قائل می‌باشد مجبور گشته است که راه‌حل های خلاق و بدیع برای حل مشکل فلسطین ایجاد کند چرا که هدف سیاست امریکا برآوردن حقوق حقه ملت فلسطین نیست، بلکه پیداکردن راه حلی است که محور سیاست امریکا در منطقه را که ایجاد وحفظ ثبات است تحقق بخشد. به همین سبب درخصوص هسته اصلی مشکل فلسطین یعنی حق بازگشت، امریکا صحبتی از قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل نمی‌کند چرا که اسرائیل به سبب الزامات

۱. دکتر حسین دهشیار، استادیار دانشگاه است.

امنیتی آن رانمی‌پذیرد، پس سیاست خلاق در پیش می‌گیرد و صحبت از "بازگشت سمبلیک" می‌کند به این مفهوم که تعدادی از پناهندگان فلسطینی در استرالیا، کانادا و امریکا مسکن داده شوند و بقیه هم در کشورهای عربی محل سکونت فعلی خود باقی بمانند و تنها به دریافت خسارات و تاوان بسنده کنند. چرا که امریکا به این مسأله آگاهی دارد که مشکل اسرائیل ناشی از زمین نیست بلکه ناشی از جمعیت است زیرا حدود ۷۸ درصد از جمعیت یهودی اسرائیل فقط در ۱۵ درصد زمین اسرائیل زندگی می‌کنند و ۸۵ درصد دیگر زمین‌ها برای کشاورزی است و یا این که اصولاً مورد استفاده نیست. پس زمین‌های کافی وجود دارد که فلسطینی‌ها را سکونت دهند.[۱] اما اسرائیل به جهت حمایت امریکا و سیاست‌های این کشور خود را آنقدر قدرتمند می‌بیند که ضرورتی برای امتیاز دادن نمی‌بیند. اسحاق رابین در این خصوص اعلام کرد که "او (اسرائیل) آنقدر قوی است که نیازی برای امتیاز دادن نمی‌بیند."[۲]

سیاست امریکا در قبال فلسطین به جهت امتناع از توجه به جنبه‌های تاریخی و حقوقی موضوعات بالاجبار مبتنی بر راه‌حل‌های بدیع بوده است و به این سبب شاهد بوده‌ایم که پیشنهادات ارائه شده به وسیله امریکا در کمپ دیوید در ژوئیه سال ۲۰۰۰ و یا مجموعه کلی پیشنهادات کلینتون رئیس جمهور امریکا در آخرین روزهای حضورش در کاخ سفید ریشه در حقوق بین‌الملل و قطعنامه‌های سازمان ملل نداشتند بلکه مبتنی بر فشار و ارائه کمک به وسیله امریکا و یا میزان عقب‌نشینی ایهود باراک نخست وزیر اسرائیل از مواضع سابق خود بودند. این طرز نگرش سبب شده است که امریکا اقدامات خودگردان به رهبری عرفات را کاملاً از سطحی متفاوت از آنچه عرفات می‌نگرد نگاه، ارزیابی و تحلیل کند. به همین سبب امریکا این استنباط را دارد که دلیل شکست مذاکرات بین فلسطینی‌ها و یهودیان این است که معیار شکل دهنده‌ی سیاست‌های سازمان آزادی بخش فلسطین (PLO) تامین منافع ملت فلسطین نیست و صرفاً براساس مخالفت محض با دولت اسرائیل بدون توجه به پیشنهادات و امتیازات ارائه شده به وسیله اسرائیل است. به این ترتیب است که طراحان سیاست فلسطینی در امریکا نمی‌توانند تصور کنند که این امکان وجود دارد که دلیل اصلی رد پیشنهادات امریکا به این سبب است که منافع حقه مردم فلسطین را مورد مصالحه قرار می‌دهد. از فلسطینی‌ها این انتظار می‌رود که حقوقی را مورد مذاکره قرار دهند که متعلق به آنان است و از نظر تاریخی و حقوقی غیرقابل

چالش می‌باشند به سبب این برداشت ابهام انگیز و غیرمعقول است که کلینتون به دنبال شکست مذاکرات کمپ دیوید اعلام کرد که نمی‌شود به توافق رسید "اگر ضرورت براین قرار گیرد که یک طرف (فلسطین) بگوید که من به طور کامل منافع طرف دیگر را در هم شکستم".[۳] امریکا برای رسیدن به هدف کلی سیاست خود در منطقه که حفظ ثبات است در کنار اسرائیل که هدف کلی سیاست خود را در منطقه دست‌یابی به مشروعیت قرار داده است با گذاشتن هزینه سنگین انسانی و مادی آن بر دوش مردم فلسطین که "درچارچوب حقوق بین‌الملل، قانون را درکنار خود دارند توانسته‌اند آنها را وادار به واگذاری حقوق حقه خود در جهت رسیدن به صلح بکنند و فزاینده تعدیل حقوق فلسطینی از تاریخ ژوئیه ۱۹۶۷ که اولین شهرک نشین یهودی در منطقه اشغالی ایجاد شد حرکت خود را آغاز کرد".[۴] و به تدریج با تغییر شرایط بین‌المللی، وابستگی شدیدتر رهبران کشورهای عربی به امریکا، قدرتمندتر شدن اسرائیل، از بین رفتن انسجام بین فلسطینی به جهت رقابت‌های ایدئولوژیک در داخل ساختار رهبری فلسطین واضمحلال رقابت ایدئولوژیک بین دو ابرقدرت، تشدید گردید. فرایند عقب‌نشینی رهبران فلسطینی را از اصول اعلام شده اولیه و حقوق حقه فلسطینی‌ها را می‌توان به این شکل تصویر کرد:

۱. شورای ملی فلسطین- پارلمان فلسطین- در ۱۹۶۷ اعلام کرد که تنها راه رسیدن به آزادی فلسطین نبرد مسلحانه است.

۲. شورای ملی فلسطین در ۱۹۷۱ اعلام کرد که مبارزه مسلحانه اصلی‌ترین وسیله برای آزادسازی فلسطین است.

۳. شورای عالی فلسطین در ۱۹۷۴ اعلام کرد که مبارزه مسلحانه از مهم‌ترین ابزار برای آزادسازی فلسطین است.

۴. شورای عالی فلسطین در ۱۹۸۸ اعلام کرد که مبارزه مسلحانه برای آزادسازی فلسطین محکوم است.

۵. در توافق نامه غزه- اریحا در ۱۹۹۳ سازمان آزادی‌بخش فلسطین اعلام کرد که هدف استراتژیک این است که دولت مستقل فلسطین در مرزهای قبل ازجنگ ۱۹۶۷ تشکیل شود.

سیاست خارجی مبتنی بر "اخلاق موقعیتی" در رابطه با مسأله فلسطین

نزاعی که تقریباً یک قرن پیش با آغاز مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین شروع شد، شروعی که مبتنی بر میراث مذهبی بود سبب ساز پاگیری تراژدی انسانی به جهت سیاست‌های دولت اسرائیل و شکل‌گیری تراژدی سیاسی پذیرش تحلیل حقوق حقه ملت فلسطین به وسیله رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین به جهت فشارهای امریکا است تراژدی انسانی در قالب بیش از سه و نیم میلیون پناهنده فلسطینی است که در کشورهای مختلف عرب و اردوگاه‌های آوارگان حضور دارند. حضور ۱/۱ میلیون پناهنده اردوگاه‌های پناهندگان و بیش از دو میلیون در کشورهای عربی تجلی نقشه تقسیم استعماری فلسطین در سال ۱۹۴۷ است. در ابتدای قرن بیستم از جمعیت نیم میلیونی فلسطین حدود ۹۵ درصد عرب بودند که ۹۹ درصد سرزمین را نیز دراختیار داشتند.(۵) حدود ۲۵۰۰۰ یهودی در بین ۵۰۰۰۰۰ عرب زندگی می‌کردند.(۶) براساس نقشه تقسیم فلسطین ۵۸۹۳ مایل مربع به یهودیانی که در سال ۱۹۴۷ حدود ۸/۶ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند تعلق گرفت و فلسطینی‌هایی که دو سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند و بالغ بر ۱۳۲۷۰۰۰ هزار نفر بودند حدود ۴۴۷۶ مایل مربع زمین تعلق گرفت.(۷) به دنبال جنگ ۱۹۴۸ میزان ۵۵ درصد خاک فلسطین که به وسیله اسرائیل قبلاً غصب شده بود به ۷۷ درصد افزایش یافت که این خود بی‌خانمانی فراوان‌تری را به دنبال داشت. این روند با جنگ ۱۹۶۷ تشدید شد به این نحو که اسرائیل ۲۰۷۸۰ مایل مربع سرزمین جدید را نیز از اعراب تصرف کرد و به کنترل خود درآورد.(۸)

این معضل عظیم انسانی که بازتاب مستقیم سیاست اسرائیل بوده است به عنوان محور اصلی و اساس ایجاد کننده بحران تا سال ۱۹۷۸ و شروع انتفاضه‌ی اول از توجه طراحان سیاست خارجی امریکا به کنار ماند. چرا که آنان اعتقاد داشتند که "مشکلاتی که ملت‌های خاورمیانه را در برگرفته است، فراوان و متفاوت می‌باشند."(۹) به همین جهت فلسطینی‌ها را به عنوان "مردم" در ارزیابی‌های خود به عنوان علت اصلی بحران در منطقه در نظر نمی‌گرفتند. فلسطینی‌ها در رابطه با عملکردشان به عنوان "تروریست" مطرح می‌شدند و در رابطه با موقعیت‌اشان یعنی "عرب تحت اشغال" و یا "پناهنده" در معادلات طراحان سیاست خاورمیانه‌ای امریکا مطرح نمی‌گشتند، در حالیکه با توجه به مفروضات شکل دهنده لیبرالیسم آمریکا زندگی غیرانسانی تعدادی وسیع

از مردم در بیغوله‌هایی به نام اردوگاه و خشونت حاکم بر روابط اسرائیل با مردم بومی زیرکنترل خود، می‌بایستی طغیان انسانی آنها را سبب گردد. ولیکن چنین الزامی عینیت نیافت". فلسطینی‌ها در نیافتند که چرا آنها می‌بایستی جبران مافات برای یهودکشی دوران نازی‌ها بکنند... فلسطینی‌ها درنیافتند که چرا برای یهودیان منصفانه نبود که در یک دولت واحد فلسطینی در اقلیت باشند اما برای تقریباً نصف جمعیت فلسطین این منصفانه بود که به یک اقلیت در تحت حکومت بیگانه تبدیل شوند."[۱۰] سیاست خارجی امریکا در رابطه با مسأله فلسطین در عین تهی بودن از مفهوم عدالت سرشار از "وارونه رویداد" بوده است که طبیعت" ساختار به شدت هرج و مرج‌گونه نظام بین‌الملل"[۱۱] آن را امکان پذیر ساخته است. عدم توجه به عدالت در رابطه با مسأله فلسطین بازتاب حاکمیت "اخلاق موقعیتی" در عملکرد سیاست خارجی امریکا است. امریکا بیش از ۷۸ روز در قالب اتحادیه ناتو به بمباران کشور یوگسلاوی پرداخت تا این کشور را مجبور به احترام به حقوق حقه مردم کوزوو کند ولیکن همین کشور کوچکترین اقدامی در قبال اسرائیل که "... نه تنها مداوماً حق مردم فلسطین برای تعیین سرنوشت خود را زیرپا گذاشته است بلکه حقوق بین‌الملل را نیز با اشغال غیرقانونی اراضی که به وسیله زور به دست آمده است زیرا پانهاده است"[۱۲] صورت نداده است.

امریکا با وجود این که در برقراری صلح بین فلسطینی‌ها و اسرائیل موفق نبوده است چرا که "در تمامی کوشش‌ها برای صلح معضل و مشکل فراگیر این است که بتوان عدالت فردی را با منفعت عمومی مرتبط ساخت"،[۱۳] ولیکن در وادارسازی و سوق دادن رهبران فلسطینی در عقب‌نشینی از مواضع اولیه خود و حقوق حقه ملت فلسطین و در نهایت نادیده انگاشتن "خاستگاه مهاجر - مستعمراتی اسرائیل" توفیق فراوان داشته است.[۱۴] این خط مشی چارچوب کلی سیاست را در این منطقه برای سیاستمداران امریکایی به وجود آورده است. سیاست امریکا از ابتدا براساس عدم شناسایی مردم فلسطین به عنوان مردمی مجزا و متفاوت بوده است. در ابتدا امریکا اعلام کرد که آنان بخشی از اعراب هستند و فاقد شخصیت مجزا می‌باشند و می‌بایستی در سرزمین‌های عربی سکونت داده شوند. این سیاست در واقع برداشتی از سیاست اسرائیل در رابطه با مسأله آوارگان بود. اسرائیل هم اعتقاد داشت که فلسطینی‌ها می‌بایستی درکشورهای عربی باقی بمانند چرا که "... این کشورها میزان فراوانی زمین خوب و آب دراختیار دارند

ونیازمند نیروی کاری فزون‌تر می‌باشند."[۱۵] بین سال‌های ۱۹۴۷ و ۱۹۷۵ امریکا، فلسطینی‌ها را یا به عنوان "آواره" نگاه کرد و یا به عنوان "تروریست". تنها بعد از اعلامیه ۱۹۷۵ وزارت امور خارجه امریکا نگرش به مسأله فلسطین دچار تحول گردید.

نگرش جدید به موضوع فلسطین به عنوان قلب بحران

به دنبال سیاست تنش‌زدایی "جستجو برای روابط سازنده‌تر[۱۶]" در بستر واقعیت فقدان "عدم وجود تمامی منافع متعارض"[۱۷] و وقوف بر این که "یکی از ویژگی‌های حاکمیت حق عوض کردن عقیده می‌باشد"[۱۸] دولت امریکا در اواخر حکومت خود و وزارت هنری کیسینجر، تحلیل مسأله فلسطین و معضل اعراب و اسرائیل را در قالب معیارهای جنگ سرد و عدم توجه به مشکل فلسطین را مغایر با منافع خود و برخلاف واقعیات حاکم بر منطقه یافت با توجه به این مسأله در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۷۵ هارولد ساندرز مسؤول خاورمیانه وزارت خارجه امریکا بدون هراس از این که "متهم به یهودی ستیزی"[۱۹] شود -که غالباً به کسانی که در ساختار طراحی سیاست خارجی امریکا با نگاه انتقادی به سیاست اسرائیل نگریسته‌اند اطلاق شده است- اعلام کرد که"... بعد فلسطینی نزاع اعراب و اسرائیل در واقع قلب این نزاع می‌باشد."[۲۰] این اظهار نظر را هرچند که به مفهوم تغییر سیاست امریکا نباید قلمداد کرد ولیکن اهمیت روانی پذیرش واقعیت وجود مردم فلسطین به عنوان یک عنصر محوری مناقشه غیرقابل انکار می‌باشد. این شروع تحول نگرش و تائید واقع‌گرایانه وزیر خارجه از نیاز به وجود رهیافتی متناسب بانیازهای منطقه‌ای بود.[۲۱] توجه به شکل فلسطین در واقع تنها بیان واقعیتی بود که به جهت فشارهای اسرائیل و الزامات جنگ سرد امکان تجلی نیافته بود. چه این را نمی‌شود نادیده گرفت که بیشترین ضربه را از نزاع اعراب و اسرائیل مردم فلسطین خورده بودند چراکه آنها خانه و کاشانه خود را از دست داده‌اند و آواره گردیده‌اند. درحالی که اعراب تنها بخشی از سرزمین خود را از دست داده‌اند بدون اینکه آواره گردند. تاسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ همراه با آوارگی نیمی از جمعیت فلسطین بود و سه چهارم سرزمین هم به دست اسرائیل افتاد و به دنبال جنگ ۱۹۶۷ یعنی ۱۹ سال بعد یک چهارم باقیمانده هم به وسیله اسرائیل تصرف شد و بر تعداد آوارگان افزوده شد.

باید در نظرداشت که ارزیابی جدید و متفاوت از سوی وزارت خارجه به هیچ عنوان به

مفهوم اقدام جدید از سوی امریکا نبود و کیسینجر برای این که همچنان حمایت امریکا از اسرائیل را نشان دهد اعلام کرد که دولت امریکا با رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین مذاکره و ملاقات نخواهد کرد مگر این که عرفات اولاً موجودیت اسرائیل را به رسمیت بشناسد که این خود به مفهوم پذیرش حضور اسرائیل در مرزهای قبل ازمتصرفات ۱۹۶۷ بود ثانیاً این سازمان می‌بایستی قطعنامه‌های شماره ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل را بپذیرد که این نیز به مفهوم پذیرش این مسأله می‌باشد که فقط باید از پناهندگان صحبت شود و از تمامی مردم فلسطین صحبتی به میان نیاید. در ۱۹۸۵ کنگره امریکا شرط سومی را نیز اضافه نمود و آن هم محکومیت تروریسم به وسیله سازمان آزادی‌بخش بود. شروط کیسینجر برای مذاکره بیانگر نگاه مثبت او به نیازها و خواست‌های دولت اسرائیل می‌باشد. اسحاق رابین نخست وزیر اسرائیل درخصوص او اعلام کرد که "کمک‌های کیسینجر در جهت امنیت اسرائیل از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار می‌باشد."(۲۲) تاکید دوباره کیسینجر درخصوص مبانی سیاست امریکا حکایت از این می‌کرد که "تفاوت‌های رویدادی" و تفاوت‌های ماهوی همچنان بین فلسطینی‌ها و امریکا ادامه دارد و دگرگونی تنها در زوایای نگرش و جهت‌گیری ارزیابی‌ها می‌باشد.

انتفاضهٔ اول و تحلیل تدریجی تفاوت‌های ماهوی

انتفاضه اول در سال ۱۹۸۷ برای اولین بار امریکا را به این سو سوق می‌دهد که مذاکره دوجانبه بین اسرائیل و فلسطینی‌ها را ضروری احساس کند. اظهارات مسؤولان وزارت خارجه امریکا در ۱۹۷۵ درخصوص پذیرش واقعیت وجودی مسأله فلسطین بود و این که باید جایگاه خاص آن را به عنوان هسته اصلی و کانون در نظر داشت. چرا که مناقشه اعراب و اسرائیل پایان نمی‌یابد مگر این که در ابتدا مشکل فلسطینی‌ها حل گردد. موافقتنامه بین مناخیم بگین و انور سادات که با معاضدت جیمی کارتر به امضا رسید به خوبی نشان داد که هرچند بین اسرائیل و یکی از همسایگان عرب صلح برقرار گردیده است اما مناقشه همچنان ادامه دارد. در سال ۱۹۸۷ مردم فلسطین برای اولین بار بدون تشویق سازمان آزادی‌بخش، در پی کشتار تعدادی از فلسطینی‌ها به طور خودجوش قیام کرده و خواهان خروج اسرائیل از مناطق اشغالی گردیدند و به دنبال این قیام بود که عرفات از فرصت پیش آمده حداکثر استفاده را کرد و رهبری را به دست گرفت و خواهان

تشکیل یک کنفرانس بین‌المللی برای حل مشکل فلسطین گردید و رونالد ریگان و وزیر خارجه‌اش جورج شولتز که نظرات بسیار مثبت ودوستانه آنان نسبت به اسرائیل از نظر دولتمردان یهودی دور نبود" و از زمره نزدیک‌ترین دوستان اسرائیل از میان ساکنان کاخ سفید و وزارت خارجه محسوب می‌شدند"[۲۳] گفتگوی مستقیم را ضروری والزامی تشخیص دادند. ریگان که در جهت منافع اسرائیل از هیچ اقدامی خودداری نکرده بود و حتی در سال ۱۹۸۱ اعلامیه مربوط به وجود "روابط استراتژیک"[۲۴] با اسرائیل را تائید نمود، از جورج شولتز خواست که شرایطی را ایجاد کند که کنترل انتفاضه از طریق شروع مذاکرات دوجانبه تسهیل شود. شولتز هم در این جهت اعلام کرد که امریکا "حقوق مشروع" فلسطینی‌ها را به رسمیت می‌شناسد و فلسطینی‌ها می‌بایستی در قالب هیأت نمایندگی اردن در مذاکرات شرکت نمایند و فلسطینی‌ها می‌بایستی حل مشکلات خود را در قالب مذاکرات دوجانبه و راه‌حل‌های دو- دولتی جستجو کنند و از گفتگو در مورد برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی برای حل و فصل مسأله فلسطین خودداری کنند چرا که امریکا نمی‌خواست جنبه بین‌المللی به مسائل بدهد و تمایل نداشت که اسرائیل را در موقعیتی قرار دهد که مجبور شود به الزامات و قوانین بین‌المللی که محققاً میزان اثرات حمایت امریکا از اسرائیل را کاهش می‌داد تن در دهد. در کنفرانس سران عرب در الجزایر در همان سال مقامات فلسطینی به طور تلویحی تمایل مثبت خود را برای پذیرش قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ نشان دادند و این از نظر امریکا بسیار مهم بود چرا که قطعنامه‌ی ۲۴۲ سازمان ملل که در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ به تصویب رسید تائیدی بود بر قانونی بودن مرزهای سال ۱۹۴۸ و طرح استعماری تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷ امریکا با توجه به نظر مساعد فلسطینی‌ها برای قانع ساختن اردن درجهت تائید این قطعنامه و پذیرش آن قول داد که تلاش کند "ساحل غربی به اردن برگشت داده شود."[۲۵] بر همین اساس بود که ریگان اعلام کرد که قطعنامه ۲۴۲" اساس کوشش‌های صلح جویانه خاورمیانه‌ای امریکا می‌باشد."[۲۶]

به دنبال کنفرانس الجزایر عرفات در پارلمان اروپا در استراسبورگ" حضور پیدا کرد و در نطقی در سپتامبر ۱۹۸۸ اعلام کرد که حاضر است با اسرائیل براساس قطعنامه‌های ۲۲۴ و ۳۳۸ مذاکره کند و این که تروریسم را در تمامی اشکال آن رد می‌کند. این حرکت عرفات به خوبی موفقیت سیاست امریکا را در سوق دادن فلسطینی‌ها به طرف خواست‌های همیشگی اسرائیل

نشان می‌داد. این خواست‌ها عبارت بودند از:

۱. قبول مشروعیت تقسیم فلسطین در سال ۱۹۴۷

۲. قبول مشروعیت مرزهای بعداز جنگ ۱۹۴۸ که منجر به آوارگی میلیون‌ها فلسطینی و اشغال نزدیک به ۷۷ درصد خاک فلسطین گردید

۳. قبول مشروعیت موجودیت اسرائیل به عنوان یک دولت غیرغاصب

۴. قبول مشروعیت ادعاهای دولت اسرائیل که یهودیان دارای حقوق تاریخی بر فلسطین می‌باشند که حدود و ثغور آن را توجیهات و ادعاهای مذهبی تعیین می‌کنند که فراتر از الزامات حقوق بین‌الملل و منشورهای حقوق بین‌الملل می‌باشد.

۵. قبول مشروعیت حقوق ناشی از کتاب مقدس یهودیان که متضمن از دست رفتن حقوق بین‌المللی مردم فلسطین می‌گردد.

تمایل فراوان عرفات و دیگر رهبران شاخه فتح سازمان آزادی بخش فلسطین در جهت حل و فصل شکل دو- دولتی فلسطین سبب گردید که در نوامبر ۱۹۸۸ شورای ملی فلسطین- پارلمان- در بیانیه‌ای اعلام دارد که اولاً تروریسم را ردمی‌کند ثانیاً قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را می‌پذیرد. در این بیانیه به منشور ۱۹۶۸ شورای ملی فلسطین که در آن عقب راندن یهودیان را خواستار شده بود، هیچگونه اشاره‌ای نشده بود با وجود تمامی این امتیازات و تعدیل سیاست‌ها، امریکا اعلام کرد که عرفات به اندازه کافی جلو نرفته است و می‌بایستی تروریسم را نه تنها رد کند بلکه باید تمامی اشکال آن را محکوم هم بکند. بنابراین دولت امریکا از دادن روادید به عرفات برای حضور در مجمع عمومی سازمان ملل خودداری کرد. در نتیجه مجمع عمومی در ۱۳ دسامبر ۱۹۸۸ در ژنو تشکیل شد تا عرفات بتواند حضور پیدا کند. در ژنو عرفات تمامی پیش شرط‌های امریکا را اجابت کرد و اعلام کرد که اولاً سازمان آزادی‌بخش فلسطین تروریسم را در تمامی اشکال آن محکوم می‌کند و ثانیاً حق اسرائیل را در مرزهای امن به رسمیت می‌شناسد و ثالثاً قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ را می‌پذیرد.[۲۷]

سیاست مبتنی بر تبدیل تهدیدها به فرصت ها و بالعکس

حال ما شاهد هستیم که تفاوت‌های ماهوی بین فلسطینی‌ها و امریکائی‌ها به شدت کاهش می‌یابد هر چند که هنوز تفاوت‌های رویدادی وجود دارند ولیکن معضل مهم که همان پذیرش مشروعیت اسرائیل در اشکال مختلف می‌باشد به طور صریح مورد پذیرش سازمان آزادی‌بخش قرار گرفت و به دنبال این اقدام برای اولین بار به دنبال شرط گذاری کیسینجر مقامات امریکایی و فلسطینی به گفتگو می‌نشینند و رابرت پلترو[1] سفیر امریکا در تونس با نماینده فلسطینی به مذاکره می‌پردازد. البته مسأله‌ایی را که باید به آن توجه کرد این می‌باشد که گرچه امریکا به جهت شروع انتفاضه اول در دسامبر ۱۹۸۷ ضرورت گفت و شنود با فلسطینی‌ها را درک می‌کند ولیکن ظرافت سیاست آنان در این بود که تهدیدهای ناشی از انتفاضه را به فرصت تبدیل کردند و امتیازات حیاتی فراوان از عرفات درجهت تامین منافع خود و منافع متحد استراتژیک خود یعنی اسرائیل به دست آوردند. سخنان عرفات در ژنو برآوردن نیازهای اساسی اسرائیل راکه از زمان تاسیس این کشور به دنبالش بوده است را ممکن ساخت. اما عرفات برعکس، فرصت‌های ایجاد شده به جهت شروع انتفاضه را به تهدید برای ملت فلسطین تبدیل ساخت. باتوجه به سیاست امریکا در منطقه که برقراری و تداوم ثبات می‌باشد عرفات این فرصت را داشت که از انتفاضه برای تهدید به ثبات زدایی و فشار آوردن برمتحدان اصلی امریکا یعنی مصر و عربستان با تهدید ایجاد قیام‌های منطقه‌ای استفاده کند، تا امریکا باتوجه به تهدید منافع خود کشور اسرائیل را برای امتیاز دادن تحت فشار قرار دهد. اما این فرصت تبدیل به گسترده‌تر شدن اختلافات میان گروه‌های مختلف فلسطینی و تحلیل تدریجی انسجامی بود که در سال ۱۹۶۴ با تشکیل سازمان مقاومت فلسطین شکل گرفته بود. عرفات با از دست دادن فرصت برای دست‌یابی به حقوق حقه مردم فلسطین در دوران جنگ سرد با استفاده غیر متبحرانه از کارت شوروی و عدم توانایی او در بهره‌مندی سیاسی مناسب از انتفاضه‌ی اول به ناگهان موقعیت خود را در اوایل دهه ۱۹۹۰ تضعیف شده یافت. سقوط اتحاد جماهیر شوروی به عنوان عامل متوازن کننده قدرت امریکا در منطقه خاورمیانه و شکست صدام از امریکا در جنگ کویت و بی‌معنی شدن "سیاست موضوع تنیدگی" صدام–خروج نیروهای عراقی از کویت در قبال خروج نیروهای اسرائیلی از نوار غزه و

---

1. Robert Pelletreau

کرانه غربی رود اردن- انزوای سیاسی و دیپلماتیک را برای عرفات به ارمغان آورد و او را بیش از پیش مستعد دادن امتیاز ساخت. هر چند که بسیاری از مشاوران او به غلط انتظار داشتند که به دنبال اضمحلال اتحادجماهیر شوروی کشور اسرائیل اهمیت استراتژیک خود را برای امریکا از دست بدهد و این امکان ایجاد شود که امریکا در سیاست‌های خود در قبال حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل تجدید نظر نماید. اما سقوط کمونیسم نه تنها رفتار خصمانه امریکا را به سوی فلسطینی‌ها تعدیل نساخت بلکه حمایت از اسرائیل را شدیدتر و افزونتر ساخت.

سقوط کمونیسم، شروع دمکراسی در اروپای شرقی، مقاومت در برابر نیازهای توسعه طلبانه عراق و اختلاف بین جورج بوش با اسرائیل درخصوص عدم تضمین امریکا از وام ۱۰ میلیارد دلاری به اسرائیل به سبب مخالفت امریکا با شهرک سازی در نوار غزه و کرانه غربی سبب گردید که امریکا توجه چندانی به نیازهای عرفات و خواست‌های ملت فلسطین ننماید. در کنار این واقعیت نباید فراموش کرد که تفاوت‌های رویدادی در اواخر حکومت بوش تقریباً از بین رفت چرا که پاگیری کنفرانس مادرید در اکتبر سال ۱۹۹۱ شروع مذاکره مستقیم با حضور فلسطینی‌ها بود. کنفرانس مادرید که پاگیری آن حاصل توافق شوروی وامریکا بود هنگامی آغاز به کار کرد که شوروی تقریباً دیگر وجود خارجی نداشت و درنتیجه چارچوب کنفرانس با توجه به منافع امریکا شکل گرفت. امریکا به طور مستقیم در مذاکرات دوجانبه شرکت نکرد ولیکن به عنوان تسهیل کننده مذاکرات دوجانبه نقش خود را ایفا کرد. هرچند کنفرانس مادرید نتیجه‌ای نداشت اما سبب شد که کانال غیررسمی مذاکرات در اسلو در سپتامبر ۱۹۹۳ تشکیل شد که در نهایت منجر به صدور اعلامیه "بیانیه اصول" در قالب موافقتنامه غزه- اریحا در سپتامبر ۱۹۹۳ بین سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دولت اسرائیل گردید، که مبتنی بود بر ۱. شناسایی اسرائیل به وسیله سازمان آزادی‌بخش فلسطین ۲. شناسایی یک تمامیت فلسطینی خودگردان با قدرت اجرایی محدود به وسیله دولت اسرائیل.

واقع‌گرایی انفعالی و ایده‌الیسم انفعالی

"بیانیه اصول" سنگ بنای سیاست فلسطینی حکومت کلینتون قرار گرفت و آن را محور حل و فصل چهار معضل مورد اختلاف بین فلسطینی‌ها و اسرائیل قرار داد که عبارتند از: ۱. آب

۲. پناهندگان ۳. حق بازگشت ۴. بیت‌المقدس. کلینتون رئیس جمهور دمکرات آمریکا با توجه به الزامات داخلی امریکا و این که یهودیان در کنار سیاه‌پوستان قابل اطمینان ترین و مطمئن‌ترین حامیان حزب دمکرات می‌باشند سیاست حمایت از اسرائیل و تثبیت این حکومت را در غیاب یک ابرقدرت موازنه‌گر به شدت ادامه داد و آن را تشدید کرد. اما واقعیات جدید منطقه درجهتی متفاوت با سیاست‌های کلی و منافع امریکا حرکت می‌کردند و این سببی شد که امریکا راغب‌تر و شدیدتر برای ادامه مذاکرات بین اسرائیل و دولت خودگردان بکوشد. واقعیات جدید وضع متزلزل اسرائیل در جنوب لبنان وافزایش محبوبیت و قدرت گروه اسلامی حماس در کرانه غربی و نوار غزه بودند. اسرائیل در ۱۹۷۸ با تصرف ۶ مایل عمق در لبنان به عنوان "منطقه امنیتی"(۲۸) حضور خود را اعلام کرده بود. در ۱۹۸۲ با هجوم گسترده نیروهای اسرائیلی این کشور عمق نفوذی خود در جنوب لبنان را به ۱۲ مایل رساند و تقریباً ۱۰ درصد ازخاک این کشور تحت کنترل دولت اسرائیل قرار گرفت. اما در نهایت به جهت مقاومت مردمی در جنوب لبنان نخست وزیر اسرائیل ایهود باراک دستور عقب‌نشینی را به نیروهای اسرائیلی صادر کرد و این تقریباً اولین شکست نظامی و عقب‌نشینی اسرائیل در برابر اعراب بود. در کنار این وضعیت در داخل منطقه تحت حکومت دستگاه عرفات به جهت امتیازات فراوان عرفات به اسرائیل و عدم دستیابی به نتایج ملموس در قبال این امتیازات گروه‌های مخالف عرفات بالاخص گروه حماس نفوذ و اقتدار خود را در بین مردم به شدت افزایش دادند.

افزایش حضور حماس در منطقه تحت کنترل عرفات امریکا را به شدت نگران این ساخت که ممکن است کنترل از دست عرفات خارج شود. با توجه به این دو واقعیت بود که کلینتون گروه‌های فلسطینی و اسرائیلی را به دور میز مذاکره در مریلند کشاند که در نهایت به امضای موافقنامه وای[1] در اکتبر ۱۹۹۸ منجر شد. اصول کلی موافقتنامه این بود که اولاً دولت اسرائیل تا پایان ماه فوریه ۲۰۰۰ به طور کامل از کرانه غربی خارج شود و ثانیاً مذاکرات در جهت تعیین وضعیت نهایی موضوعات شهرک نشین‌ها، مرزها، بیت‌المقدس و آب ادامه یابد.(۲۹)

تلاش کلینتون برای به سرانجام رسانیدن مذاکرات صلح به دنبال پایان مذاکرات مریلند همچنان با بن بست مواجه بود چرا که عرفات قادر نبود چیزی را که امریکائی‌ها از او می‌خواستند

1. Wye

تحویل دهد. سیاست عرفات ترکیبی از واقع‌گرایی انفعالی و ایده‌آلیسم انفعالی می‌باشد. به همین جهت او قادر نمی‌باشد که در ترغیب فلسطینی‌ها برای مصالحه نهایی با اسرائیل به توفیق دست یابد. او از سویی درک می‌کند که امریکا به عنوان تنها ابرقدرت مطرح در خاورمیانه، تنها کشوری است که می‌تواند اسرائیل را وادار به امتیاز دادن بکند. این کشور در عین حال مصر را که قطب نظامی جهان عرب است و عربستان را که قطب مالی جهان عرب می‌باشد را نیز به عنوان دوست و متحد در منطقه دارا می‌باشد. او سیاست واقع‌گرایی انفعالی را پیشه ساخته است چرا که توانایی استفاده بهینه از امکانات در دسترس را برای تغییر سیاست‌های مصر و عربستان و بالتبع تحت فشار قراردادن امریکا را ندارد. از طرف دیگر او باید به خواست‌ها و نیازهای انسانی مردم فلسطین جواب دهد که از سال ۱۹۴۷ تاکنون خواهان بازگشت به سرزمین‌های اجدادی خود می‌باشند و زندگی در اردوگاه‌ها را که مملو از یاس و فقر می‌باشد شایسته انسان نمی‌دانند. او با وجود آگاهی و وقوف به این مسأله با شخصی و فردی کردن سیاست خارجی دولت خودگردان عملاً خود را از حمایت گروه‌های وسیعی از فلسطینی‌ها که مخالف روش‌های اقتدارگرایانه و غیردمکراتیک او در طراحی سیاست خارجی هستند محروم ساخته است.

راه حل جمعیتی برای مشکل ارضی

به دنبال انتشار اعلامیه برلین در مارس ۱۹۹۹ به وسیله شورای اروپا درخصوص "حقوق غیرمشروط حاکمیت مردم فلسطین" امریکا احساس کرد که برای جلوگیری از ورود جامعه اروپایی به پای میز مذاکرات صلح خاورمیانه که محققاً وضعیت را در جهت مخالف منافع اسرائیل بسیار سخت خواهد کرد برای جلوگیری از تضعیف بیش از اندازه عرفات در رابطه با نیروهای اسلامی داخل جنبش مقاومت دولت کلینتون در ۵ ژوئیه سال ۲۰۰۰ خواهان برگزاری مذاکرات کمپ دیوید برای حفظ فرایند مذاکرات صلح گردید. در تاریخ ۱۱ ژوئیه مذاکرات با حضور ایهود باراک و عرفات و امریکا به عنوان میانجی آغاز گردید، اساس پیشنهادات امریکا به طرفین مذاکره برقرار زیر بودند:

۱. یک دولت فلسطینی در ۹۵ درصد خاک کرانه غربی ایجاد شود و ۵ درصد باقی مانده در اختیار دولت اسرائیل قرار گیرد.

۲. حرکت آزاد بین شهرک‌نشین‌های پراکنده اسرائیلی که تحت کنترل فلسطینی‌ها قرار دارند انجام بگیرد.

۳. برای حرکت آزاد نیاز به ایجاد جاده است پس می‌بایستی یک شبکه امنیتی ایجاد شود که حرکت را در نواحی مختلف امکان‌پذیر سازد.

۴. اسرائیل اعلام دارد که از درد و آلام پناهندگان فلسطینی متاسف است، اما هیچگونه مسؤولیتی را عهده‌دار نمی‌شود و تنها به بعضی از خانواده‌ها تحت برنامه "وحدت دوباره خانواده‌ها" اجازه بازگشت به اسرائیل را خواهد داد.

۵. پناهندگان می‌بایستی در محل سکونت فعلی خود بمانند. عده‌ای از آنان در کشورهای استرالیا، امریکا و کانادا مستقر خواهند شد و بقیه هم خسارت دریافت خواهند کرد.

۶. تحت هیچ شرایطی "حق بازگشت" و قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل امکان‌پذیر نمی‌باشند.

۷. یهودیان در مناطق شرقی بیت المقدس می‌بایستی با یهودیان ساکن مناطق غربی ارتباط داشته باشند و رفت و آمد کنند و یهودیان مناطق شرقی می‌بایستی تحت کنترل دولت اسرائیل باشند.(۳۰)

مذاکرات بعد از ۱۵ روز با شکست مواجه شد چراکه عرفات تشخیص داد که قادر نیست پیشنهادات ارائه شده را برای مردم فلسطین توجیه کند و حمایت آنان را به دست آورد. چارچوب کلی طرح‌های ارائه شده مخصوصاً در رابطه با بیت‌المقدس مبتنی بر راه حلی جمعیتی برای حل مشکلی ماهیتاً ارضی بود که پذیرش آن نیازمند سرمایه سنگین سیاسی می‌بود که عرفات محققاً فاقد یک چنین سرمایه‌ای بود چراکه او نمی‌توانست به مردم فلسطین بقبولاند که در قبال حوادث پنجاه و سه سال گذشته "دولت اسرائیل هیچگونه مسؤولیت قانونی را نخواهد پذیرفت."(۳۱)

واکنش امریکا و انتفاضه‌ی دوم

عدم تحصیل هیچگونه نتیجه ملموس از تشدید تماس‌ها بین ایهود باراک با عرفات و عدم جوابگویی خوش‌بینی‌های ارائه شده به وسیله رهبران فلسطینی به دنبال شکست بنجامین نتانیاهو رهبر دست راستی در برابر ائتلاف چپ به رهبری ایهود باراک درخصوص احتمال

فراوان‌تر و بیشتر برای توافق و تشدید فعالیت‌های گروه‌های مخالف با روند مذاکرات دوجانبه بین اسرائیل و حکومت خودگردان شرایط انفجارآمیزی در نواحی تحت کنترل حکومت عرفات به وجود آورد. حضور و بازدید آریل شارون رهبر حزب لیکود در تاریخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ از مکان‌های مقدس در شرق بیت‌المقدس آتش لازم برای انفجار را فراهم آورد. انتفاضه‌ی دوم از تاریخ ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۰ به دنبال خروج مردم از مسجدالاقصی بعد از پایان نماز جمعه شروع گردید که منجر به کشته شدن پنج فلسطینی و مجروح شدن نزدیک به دویست نفر گردید. انتفاضه اول که به دنبال کشته شدن چندین فلسطینی به دست سربازان اسرائیلی و در دوران سیطره جنگ سرد حادث شد برعکس انتفاضه دوم در دورانی آغاز گردید که تقریباً شاهد سیطره یکه تازانه‌ی امریکا در منطقه هستیم و دیگر ویژگی انتفاضه دوم این است که حرکت سیاسی باعث ایجاد آن گردید و حرکت نظامی نقشی در شکل‌گیری آن نداشته است. آغاز و شدت انتفاضه دوم آنچنان برای کلینتون غیرمنتظره بود که او با وجود این که آخرین روزهای حضور خود را در کاخ سفید می‌گذراند و پیروزی جمهوری‌خواهان هم شکست معاون او را قلم زده بود که تاکیدی بر عدم توانایی سیاسی او بودند ولیکن درجهت خاموش ساختن انتفاضه پیشنهادات جدیدی را به عرفات ارائه نمود و اعلام کرد که این پیشنهادات تنها "مولفه‌های صلح" هستند و بهترین فرصت برای صلح همیشگی خواهند بود چرا که با خروج او از کاخ سفید این پیشنهادات هم بی‌ثمر خواهند بود و بسیار مشکل خواهد بود که بتواند همین امتیازات را از جورج بوش به دست آورد.
رئوس کلی طرح کلینتون عبارت بودند از:

۱. تاسیس یک دولت غیرنظامی در ۹۵ درصدکرانه غربی و تمامی نوار غزه؛

۲. واگذاری سه درصد زمین‌های اسرائیل در داخل مرزهای قبل از سال ۱۹۶۷ به دولت خودگردان فلسطینی؛

۳. حاکمیت دولت فلسطینی بر تمامی محله‌های عرب نشین بیت‌المقدس؛

۴. پناهندگان به خانه‌های خود در نوار غزه و کرانه غربی بازخواهند گشت و آنهایی که در سکونت گاه‌های فعلی باقی می‌مانند خسارت دریافت خواهند کرد و هیچ فلسطینی به نواحی تحت حاکمیت دولت اسرائیل بازنخواهد گشت؛

۵. دولت اسرائیل در مرزهای خود و در خارج از منطقه به رسمیت شناخته شده و دولت

فلسطینی مشروعیت خواهد داشت.

باوجود فشارهای شدید بین‌المللی و ترغیب کلینتون رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین به دلایل بسیار واضح در تاریخ اول ژانویه ۲۰۰۱ اعلام کرد که به جهت ابهامات فراوان- ۲۵ مورد ابهام- پیشنهادات کلینتون را نمی‌تواند بپذیرد. او اعلام کرد که به جهت این که پیشنهادات خواست‌های تاریخی و ملی "حق بازگشت" و حاکمیت بر بیت‌المقدس را برآورده نمی‌کند در بین مردم فلسطین مطلوبیت نخواهد داشت. هدف اصلی فلسطینیان حول محور تشکیل دولت مستقل فلسطینی در نوار غزه و کرانه باختری به پایتختی بیت‌المقدس می‌باشد.

هدف شخصی و فردی عرفات رویارویی با اسرائیل در داخل سرزمین‌های اشغالی و تلاش برای حفظ مذاکرات صلح می‌باشد. از زمان مذاکرات اسلو در ۱۹۹۳ تا آخرین روزهای حکومت کلینتون رهبر مقاومت فلسطین هیچ توفیقی را تجربه نکرده است. البته پیشنهادات ایهود باراک در طی مدت حکومت او نشان داد که اسرائیل درنهایت تشکیل دولت فلسطینی را خواهد پذیرفت به شرطی که عرفات بیت‌المقدس را به عنوان پایتخت اسرائیل بپذیرد.(۳۲)

آریل شارون و جورج بوش واقعیات جدید منطقه

شدت انتفاضه و عمق آن از سویی موجب شد که عرفات فضای لازم را برای مانور سیاسی و احتمالاً قبول پیشنهادات کلینتون از دست بدهد، از سویی دیگر باعث شد که ایهود باراک هم زمان با پیروزی جورج بوش انتخابات زود هنگام را با اختلاف بیست و پنج درصد به رقیب کهنه کار خود آریل شارون واگذار نماید.(۳۳) فضای سیاسی امروز در منطقه بسیار متفاوت می‌باشد چرا که از یک سو آریل شارون نشان داده است که اعتقاد به این دارد که برای رسیدن به صلح استفاده بدون تبعیض از زور مشروع و الزامی است و اینکه موثرترین حربه‌ها برای پیشبرد منافع اسرائیل متوسل شدن به زور می‌باشد. از طرف دیگر رئیس جمهور جدید امریکا اعلام کرده است که امریکا ترجیح می‌دهد که طرفین مناقشه خودشان راهی برای حل و فصل مشکلات بیابند و انتظار نداشته باشند که بوش مانند اواخر دوران کلینتون خودش را شخصاً درگیر مشکل

فلسطین بکند. در این چارچوب وزیر خارجه امریکا کولین پاول[1] در برابر مجلس نمایندگان اعلام کرد که امریکا می‌خواهد با عدم مداخله مستقیم در مناقشه بین فلسطینی‌ها و دولت اسرائیل وقت لازم را در اختیار شارون قرار دهد تا او سیاست خود را برای از سرگیری مذاکرات تنظیم نماید و امریکا محققاً بعد از تنظیم این برنامه است که نقش فعال‌تر و نظام‌یافته‌تری را در این رابطه به عهده خواهد گرفت.[(۳۴)] البته نباید از نظر دور داشت که در طول انتخابات جورج بوش حساسیت بیشتری به نیازهای اعراب نشان داد و در این رابطه در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۰۰ حتی با رهبران امریکائیان عرب‌تبار هم ملاقات ترتیب داد.[(۳۵)] این نشان می‌دهد که اعراب مقیم آمریکا در صورت انسجام می‌توانند نقش حساسی در معادلات خاورمیانه بازی کنند بنابراین عرفات باید آگاه باشد که برای گرفتن امتیاز از دولت اسرائیل از طریق فشار آوردن به این دولت راه به جایی نمی‌برد چراکه شارون قبلاً اعلام کرده است که او "مذاکره زیر فشار خشونت و ترور انجام نمی‌دهد"[(۳۶)] هر چند که نوار غزه و کرانه غربی بزرگترین بازارهای صادراتی اسرائیل می‌باشند و بالغ بر دو میلیارد دلار در سال عاید اسرائیل می‌سازد[(۳۷)] پس برای رسیدن به حقوق حقه ملت فلسطین او می‌بایستی فشار را به دولت امریکا وارد بیاورد و این نیز هنگامی میسر است که کشورهای متحد عرب امریکا در منطقه منافع خود را همسو با منافع فلسطینی‌ها بیابند و آمریکا را برای پاسخگویی به حقوق مردم فلسطین تحت فشار قرار دهند. مصر به عنوان قدرتمندترین کشور عرب از جهت فرهنگی و نظامی و عربستان ثروتمندترین کشور عرب که بیش از بیست و پنج درصد ذخایر نفت دنیا را در اختیار دارد[(۳۸)] این قابلیت را دارند که منافع امریکا را در منطقه با خطر مواجه کنند. در نتیجه در موقعیتی هستند که بتوانند سیاست امریکا را نسبت به اسرائیل دگرگون کنند و آن را حساس‌تر نسبت به مسأله فلسطین نمایند.

کلام پایانی

در جهان سیاست این منافع می‌باشند که دوست و دشمن را تعیین می‌کنند و امریکا هم با توجه به این اصل بدیهی دوستان و دشمنان خود را انتخاب می‌کند. پس باید شرایطی فراهم شود که منافع امریکا ایجاب کند که دوستی فلسطینی‌ها را به دست آورد حتی در صورتی که این امر منجر به واکنش خصمانه اسرائیل گردد. دولت‌های قدرتمند عرب متحد امریکا می‌باشند و این

1. Collin Powel

مردم فلسطین هستند که می‌بایستی از ابزارهایی که در اختیار دارند به بهینه‌ترین وضع استفاده کنند تا امریکا این نیاز و الزام را احساس کند تا سیاست‌هایش را در رابطه با منافع مردم فلسطین تعیین کند. امریکا با استفاده از ابزارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی که در اختیارش بوده توانسته است در طول چهار دهه گذشته فلسطینی‌ها را مجبور به تعدیل سیاست‌هایشان در رابطه با اسرائیل گرداند. پس بهترین راه برای فلسطینی‌ها این است که در یابند چگونه می‌توانند از منافع خود و دیگر کشورهای عرب در جهت تعدیل سیاست‌های امریکا در رابطه با نیازهای فلسطینی‌ها بهره‌برند. در ۱۹۷۱ نماینده امریکا در سازمان ملل اعلام کرد که "ما (امریکا) متاسف از کوتاهی اسرائیل در به رسمیت شناختن وظایف ناشی از چهارمین کنوانسیون ژنو می‌باشیم" [۳۹]. این اولین باری بود که مقامات امریکایی درباره یک موضوع مهم مانند شهرک نشین‌های اسرائیلی مخالفت خود را با سیاست‌های دولت اسرائیل ابزار می‌کردند. نماینده امریکا در سازمان ملل کسی نبود جز جورج بوش پدر، که این می‌تواند خود دلیلی باشد بر این که جورج بوش پسر هم می‌تواند کار پدر را حتی در سطحی وسیع‌تر و عمیق‌تر تکرار کند. اما این تنها درصورتی امکان‌پذیر است که فلسطینی‌ها و اعراب شرایطی را فراهم کنند که چنین اقدامی برای جورج بوش توجیه پذیر وعقلایی باشد. منافع ملی برای رهبران امریکا غالباً در رابطه با عقلایی بودن آن محک می‌خورند.

یادداشت

1. *Middle East International*, July 28, 2000, p. 20.

2. Edward R. Sheehan,(1976) *The Arabs, Israelis, and Kissinger: A Secret History of American Diplomacy in the Middle East*, New York: Reader's Digest Press, p. 199.

3. *Middle East International*, August 18, 2000, p. 19.

4. Aronson, Geofrey, (1987) *Creating Facts: Israel, Palestinians and the West Bank*, Washington D.C: Institute for Palestine Studies, p. 16.

5. Khalid, Walidi, ed., (1987) *From Haven to Conquest: Reading in Zionism and the Palestine*

Problem Until 1948, Washington D.C: Institute for Palestine Studies, p. XXII.

6. Philip Mattar, (1990) *The Mufti of Jerusalem*, New York: Columbia University Press, p. 7.

7. Don Peretz, (1994) *Palestine Refugees: Their Problems and Future,* Washington, D.C: The Center for Policy Analysis on Palestine, p. 16.

8. Richard F. Nyrop, (Ed.), (1979) *Israel a Country Study*. Washington, D.C: U.S Government Printing Office, p. XIX.

9. Hillel, D. (1994) *Rivers of Eden: The Struggle for Water and the Quest for Peace in the Middle East*, New York: Oxford University Press, p. 280.

10. Walid Khalidi, (1987) *Before their Diaspora: A Photographic History of the Palestinians 1876-1948*, Washington, D.C: Institute for Palestine Studies P. 305.

11. Rourke, j. (1995) *International Politics on the world stage*, Guilford, Conn: Dushkin, p. 62.

12. Pascal Boniface, "Refelections on America as a world power: A European View", *Journal of Palestine Studies*, Spring 2000, p. 13.

13. John G. Stoessinger, (1976) *Henry Kissinger: The Anguish of Power*. NewYork: W.W. Norton and Company, p. 175.

14. Maxime Rodinson, (1973). *Israel: A Colonial- Settler state?*, New York: Pathfinder Book, p.9.

15. David Forsyth, (1972) *United Nations Peacemaking: The Conciliation Commission for Palestine*, Baltimore: John Hopkins University Press, p. 127.

16. Wesley M. Bagby, (1999) *America's International Relations Since World War I,* New York: Oxford University Press, p. 296.

17. Morgenthav, H. (1973) *Politics Among Nations: The Struggle For Power and Peace*, New York: Alfred Knopf, p. 8.

18. Henry Kissinger, (1979) *White House Years*, Boston: Little, Brown, p. 346.

19. Richard B. Parker, "The Arabists", *Journal of Palestine Studies*. Vol. 24, Autumn 1994, p. 72.

20. Luckacs Yehuda, (Ed.), (1992) *The Israeli- Palestinian Conflict: A Documentary Record*, New York: Cambridge University Press, p. 61.

21. William B. Quandt, (1977) ***Decade of Decisions: American Policy Toward the Arab Israeli Conflict***, Berkeley: University of California Press, p. 278.

22. Yitzhak Robin, (1979) ***The Robin Memoir***, Boston: Little, Brown, p. 261.

23. ***Journal of Palestine Studies***, Vol. 16, Summer 1987, p. 95.

24. John Norton Moore, (Ed.), (1991) ***The Arab- Israeli Conflict: The Difficult Search for Peace 1975-1988 Princeton***, N.J: Princeton University Press, p. 1966.

25. Henry Kissinger, (1979) ***White House Years***, Boston: Little, Brown, p. 345.

26. Jody etal Boudreault, (1992) ***U.S. Official Statements Regarding UN Resolution 242***, Washington, D.C: Institute for Palestine Studies, p. 132.

27. ***Journal of Palestine Studies***, Spring 1989, p. 181.

28. Seth Tillman, (1982) ***The United States in the Middle East: Interests and obstacles.*** Bloomington, Ind.: Indiana University Press, p. 184.

29. ***The Economist***, sep 4th 1999, p. 41.

30. ***Middle East International***, July 28, 2000. p. 8.

31. ***Middle East International***, August 18, 2000. P. 18.

32. ***The Economist***, Nov. 6th 1999, p. 52.

33. ***The Economist***, Feb. 10th 2001, p. 43.

۳۴. روزنامه همشهری، شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۷۹، صفحه ۳۱.

35. ***The Economist***, Oct. 14th 2000, p. 70.

36. ***The Economist***, March 10th 2001, p. 45.

37. ***Middle East Insight***, Sep-Oct 2000, p. 18.

38. ***Gulf Report***, Winter 2000, p. 20.

39. Jody etal Boudreault, (1992) ***U.S. Official Statement: Israeli settlements and the Fourth Geneva Convention***, Washington D.C: instittiute for Palestine Studies, p. 127.

چرا آمریکا به اسرائیل کمک می‌کند؟

حمیدرضا سعیدی نژاد[۱]

مقدمه تاریخی: تأسیس دولت یهود و حمایت امریکا

در اواخر قرن نوزدهم نهضتی در میان یهودیان اروپا شکل گرفت که هدف آن تشکیل کشوری یهودی در سرزمین فلسطین بود، این نهضت صهیونیسم نام گرفت و هدف آن رهایی از تبعیض در اروپا بود.[(۱)] یهودیان گروه گروه به فلسطین مهاجرت کردند و با حمایت "سازمان جهانی صهیونیست" در فلسطین اسکان یافتند، در جریان جنگ جهانی اول بخشی از سرزمین‌های عثمانی در اختیار انگلستان قرار گرفت. از این پس صهیونیست‌ها تلاش کردند تا انگلستان را متقاعد کنند از مهاجرت یهودیان به فلسطین حمایت کند، در دوم نوامبر ۱۹۱۷ بالفور وزیر خارجه بریتانیا اعلامیه‌ای خطاب به لرد روچیلد که سرپرستی فدراسیون صهیونیست در انگلستان را به عهده داشت صادر کرد که در آن آمده بود "دولت انگلستان تأسیس وطن ملی برای یهودیان را در فلسطین با نظر موافق تلقی می‌کند و برای رسیدن به این هدف مساعی حسنه خود را به کار خواهد برد مشروط بر اینکه به حقوق ملی و مذهبی جماعت غیریهودی در فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در دیگر کشورها لطمه نزند." این نامه به عنوان اعلامیه بالفور مشهور شد و هیأت دولت انگلستان آنرا تأیید و منتشر کرد. پس از پایان جنگ جهانی اول و تشکیل جامعه ملل بنا به درخواست انگلستان در سال ۱۹۲۲ فلسطین به قیمومیت انگلستان درآمد. با حمایت انگلستان مهاجرت یهودیان به فلسطین افزایش یافت و این، اعتراض مردم

---

۱. حمیدرضا سعیدی نژاد، کارشناس دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

تحت قیمومیت و اعراب را به دنبال داشت. در سال ۱۹۳۹ انگلستان بیانیه‌ای تحت عنوان "کتاب سفید" منتشر کرد که در آن محدودیت‌هایی (از نظر مهاجرت و خرید زمین) برای یهودیان در نظر گرفته شده بود که آژانس یهود سیاست جدید دولت انگلستان را به منزلهٔ رها کردن صهیونیسم و حرکتی آشتی‌جویانه در برابر اعراب تلقی نمود و لذا به امریکا رو آورد.[۲] شایان ذکر است که ویلسون رئیس جمهور امریکا در تاریخ ۳ مارس ۱۹۱۹ حمایت خود را از اعلامیه بالفور اعلام کرده بود، جانشین او وارن هاردینگ نیز حمایت خود را از اقدامات صهیونیست‌ها ابراز داشت، این حمایت‌ها قبل از اعلامیه بالفور، نیز (از سوی رؤسای جمهور و نخبگان امریکا) بیان شده بود و بعد از آن نیز ادامه پیدا کرد.

از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۷ بریتانیا از دو سو تحت فشار بود از یک طرف به خاطر اعتراض فلسطینی‌ها در مقابل مهاجرت یهودیان و از سویی فشار یهودیان و امریکا برای اجازه مهاجرت بیشتر یهودیان به فلسطین، بریتانیا که از مشکل فلسطین خسته شده بود تصمیم گرفت این مشکل را به سازمان نوپای جدید یعنی سازمان ملل متحد ارجاع دهد. مجمع عمومی سازمان به درخواست انگلستان مبنی بر تشکیل کمیته ویژه فلسطین جواب مثبت داد و به این ترتیب مجمع عمومی در اولین نشست مخصوص در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۹۴۷ کمیته مخصوص فلسطین را تأسیس نمود و حاصل کار این کمیته طرح تقسیم کشور فلسطین بود. سرانجام بعد از مشاجره‌ها و بحث‌هایی که در مجمع عمومی بعد از ارائه طرح تقسیم بین موافقان و مخالفان درگرفت روز ۲۹ نوامبر طرح تقسیم فلسطین با ۳۲ رأی مثبت و ۱۳ رأی منفی و ۱۰ رأی ممتنع به تصویب رسید و به نام قطعنامه ۱۸۱ درآمد. قطعنامه به سختی رای لازم $\frac{۲}{۳}$ را به دست آورد. لیبریا، فیلیپین و هائیتی از کشورهایی بودند که از ۲۵ تا ۲۹ نوامبر رأی خود را تغییر دادند تا اکثریت $\frac{۲}{۳}$ به دست آید همهٔ این کشورها که عمیقاً به کمک‌های مالی امریکا وابسته بودند توسط امریکا ترغیب شده بودند تا موضع خود را تغییر دهند.[۳]

درخواست عضویت اسرائیل در سازمان طی قطعنامه ۲۷۳ مجمع عمومی پذیرفته شد و اسرائیل با کمک‌ها و حمایت‌های امریکا به عضویت سازمان ملل درآمد. ترومن رئیس جمهور امریکا معتقد بود که پشتیبانی از صهیونیست‌های مقیم فلسطین بهتر از پذیرش ورود یهودیان به امریکاست،[۴] لذا دولت او تصمیم گرفت از ایجاد یک دولت صهیونیستی حمایت کند و بعد از

تأسیس این دولت با فاصله اندکی آن را به رسمیت شناخت.

نفوذ یهودیان بر فرایند سیاست‌گذاری امریکا

از مطالعه تاریخ سیاسی در امریکا معلوم می‌شود که یهودیان مقیم آن کشور همیشه در حساس‌ترین مراکز تصمیم‌گیری امریکا قرار گرفته‌اند. در امریکا بیش از ۳۰۰ سازمان کوچک و بزرگ صهیونیستی به ثبت رسیده که دست اندرکار فعالیت سیاسی در سطوح مختلف آن کشور می‌باشند. بیش از ۲۰۰ فدراسیون و انجمن محلی وجود دارد که کوچکترین مسائل مربوط به یهود را مورد بررسی قرار داده و در صورت مفید بودن به کمک مالی و اقتصادی آنان می‌شتابند و در صورت مخالفت در نابودی و محو آن می‌کوشند.[۵] از جمله این سازمان‌ها و انجمن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

جمعیت بنای بریث یا فرزندان تورات، فدراسیون صهیونیست‌های امریکایی، کمیته امریکایی یهود، کنگره امریکایی یهود، سازمان ندای وحدت یهود، جمعیت تصفیه دشمنان یهود و ایپاک که قوی‌ترین گروه فشار درامریکاست.

در عمل جمعیت‌های لابی مخصوصاً ایپاک ادامه دولت اسرائیل می‌باشند به عنوان مثال ساعتی بعد از این که نخست وزیر اسرائیل از بمباران راکتورهای عراق توسط اسرائیل دفاع کرد لابی بیانیه‌ای رسمی خطاب به اعضای کنگره به همین مضمون صادر کرد. لابی اسرائیل مخصوصاً ایپاک برای دستیابی به اهداف خود و اعمال نفوذ در روند انتخابات امریکا از دو اهرم قدرتمند استفاده می‌کند یکی تبلیغات و دیگری پول و کمک‌های مالی از همه اینها مهم‌تر از طریق استفاده از "پک‌ها"[1] کمک‌های مالی خود را به نفع نامزد مورد نظر ارائه می‌دهند و باتوجه به این که اینگونه فعالیت‌ها از سوی اقلیت‌های دیگر بسیار ضعیف است نقش لابی یهودی در این راستا بسیار چشمگیر می‌نماید لذا در چند دهه اخیر موفق به سوق دادن کنگره امریکا در جهت منافع خود گردیده‌اند و نقش بسیار مهمی در جلوگیری از شکل گرفتن اقدامات ضدصهیونیستی به عهده داشته‌اند به گونه‌ای که حتی رؤسای جمهوری مثل کارتر و بوش و کلینتون که سعی نموده‌اند این رژیم را وادار به پذیرش برخی اصلاحات در نحوهٔ سیاست‌گذاریشان بکنند به خاطر

1. PAC, Political Action Committee

فشارهای این سازمان‌ها در خطر جدی قرار گرفته‌اند.[۶] شکست کارتر در انتخابات ریاست جمهوری امریکا در سال ۱۹۸۰، پیروزی ریگان در انتخابات همان سال، شکست بوش در انتخابات سال ۱۹۹۲ و پیروزی کلینتون در آن را به صورت بارز و مؤثری به صهیونیست‌ها نسبت می‌دهند.

پل فندلی که خود ۲۲ سال به عنوان سناتور عضویت کنگره را داشته است به روشنی پرده از عملکرد ایپاک و نفوذ آنها در کنگره برداشته، وی می‌گوید: "هرکسی از سیاست‌های اسرائیل انتقاد کند باید منتظر یک انتقام دردناک و دائمی باشد که مرگ بر اثر فشارهای گروه‌های صهیونیستی جزیی از این انتقام به شمار می‌رود. گروه فشار صهیونیست‌ها، رسانه‌های گروهی و ابزارهای تبلیغاتی را در اختیار دارند و فرماندهان نظامی امریکا دربرابر فشارهای آنها سر تسلیم فرود می‌آورند."[۷]

در پایان نوامبر ۱۹۷۱ به هنگام درخواست اسرائیل از امریکا برای گرفتن فانتوم، رهبران بانفوذترین سازمان‌های یهودی در واشنگتن گرد آمده بودند تا به اطلاع رئیس جمهور برسانند که در صورت عدم دریافت فانتوم‌های درخواست شده توسط اسرائیل نیکسون در معرض خطر از دست دادن آرای یهودیان و پشتیبانی انتخاباتی آنها در سال ۱۹۷۲ قرار خواهد گرفت، در ۳۰ دسامبر ۱۹۷۱ معلوم شد کاخ سفید تصمیم گرفته فروش فانتوم به اسرائیل را از سر گیرد. آباابان وزیر خارجه سابق اسرائیل در کتاب خود "داستان ملت من" می‌گوید: "هیچگاه در تاریخ یهود مشاهده نشد که یهودیان در یک سرزمین صاحب چنین سلطه و نفوذی شده باشند."

در سال ۱۹۷۵ رئیس ایپاک اعلام داشت: "کمیته من در هیچ یک از بحث‌هایی که در کنگره درخصوص مصالح اسرائیل به پا شده شکست نخورده است."[۸]

هیچ حوزه‌ای در امریکا از نفوذ صهیونیست‌ها در امان نمانده است. در حوزه فرهنگی نیز یهودیان با نفوذ در رسانه‌های جمعی، مطبوعات، تلویزیون، دانشگاه، سینما به طور گسترده‌ای سکان افکار عمومی و فرهنگ سیاسی مردم امریکا را به دست گرفته‌اند. یهودیان بر بیش از نیمی از مطبوعات امریکا تسلط دارند، در حال حاضر ۲۱۸ نشریه اعم از روزنامه، هفته‌نامه، ماهنامه، فصلنامه و حتی سالنامه منتشر می‌نمایند. بیش از ۹۰ درصد کسانی که در امر تولید، کارگردانی، فیلمبرداری، و مونتاژ شبکه‌های سینمایی امریکا فعالیت می‌کنند یهودی هستند. یهودیان

همچنین بر سه شبکه مهم تلویزیونی N.B.C, C.B.S, A.B.C تسلط دارند. بسیاری از مدیران و گویندگان معروف و محبوب تلویزیون از یهودیان متعصب‌اند. تعداد زیادی از خبرنگاران سرشناس و سردبیران روزنامه‌ها و تحلیل‌گران نیز از آنها هستند.(۹) همچنین در زمینه اقتصادی نیز یهودیان با جمعیت کم ۳ درصد بیش از ۸۰ درصد ثروت امریکا را به طور مستقیم و غیرمستقیم در اختیار دارند. در مجموع از انسجامی که منجر به قدرت می‌شود برخوردارند.

به رغم موارد ذکر شده که بسیار مختصر به آنها اشاره شد استقلال رفتار امریکا از اسرائیل در بعضی موارد و نمونه‌ها نگرش ما را از این دیدگاه و منظر به قضیه حمایت امریکا از اسرائیل تعدیل می‌کند. ایالات متحده گرچه در طول تاریخ پیوندهای نزدیکی با اسرائیل داشته است اما خیلی اوقات در مقابل تمایلات اسرائیل ایستاده است.

تلاش ایالات متحده برای ایجاد یک موازنه بین اعراب و اسرائیل از طریق دلجویی و همراهی با اعراب از همان سال ۱۹۴۸ زمانی که ترومن مواضع منصفانه‌ای در قبال طرح تقسیم فلسطین نشان داد شروع شد.(۱۰) بعد از اینکه اعراب به اسرائیل حمله کردند و اسرائیل را به محاصره در آوردند ایالات متحده همچنان تحریم تسلیحاتی اسرائیل را برای حفظ موازنه اعراب ادامه می‌داد به نحوی که به شدت توانایی یهودیان را برای دفاع از خود محدود کرده بود. بعد از جنگ سال ۱۹۴۸ ایالات متحده هیچ مخالفتی با طرح "استقرار مجدد پناهندگان عرب" در سرزمین‌هایشان نداشته است. شاید بارزترین مثال در مورد واگرایی سیاسی میان امریکا و اسرائیل زمانی آشکار شد که آیزنهاور در موضعی قوی در مقابل اسرائیل (و بریتانیا و فرانسه) در قضیه کانال سوئز (۱۹۵۶) اتخاذ نمود. بعد از جنگ فشار امریکا اسرائیل را مجبور به عقب نشینی از سرزمین‌های تصرف شده نمود. اعتماد دیوید بن گوریون بر ضمانت‌های مشکوک امریکا نبردهای جنگ ۱۹۶۷ را در خود پرورش داد. در سال ۱۹۸۱ بعد از اینکه اسرائیل بلندی‌های جولان را به خاک خود ضمیمه نمود، رونالد ریگان موافقتنامه همکاری‌های استراتژیک میان امریکا و اسرائیل را به حالت تعلیق درآورد و درجایی دیگر به نشانه اعتراض به حمله اسرائیل به لبنان از تحویل هواپیماهای جنگی به اسرائیل خودداری نمود.(۱۱) در سال ۱۹۹۱ بوش رئیس جمهور امریکا طی یک کنفرانس مطبوعاتی به نشانه مخالفت با سیاست اسرائیل در استقرار یهودیان در سرزمین‌های اشغالی درخواست اعطای وام از سوی اسرائیل برای کمک به جذب

یهودیان روسیه و اتیوپی را به تأخیر انداخت. در این اعتراض بوش از زبان و گفتار تندی استفاده نمود که احساس خشم و تعصب علیه اسرائیل را به هیجان آورد و نگرانی جوامع یهودی را که در آنها احساسات ضدیهودی بالا گرفته بود بیشتر تحریک نمود. همچنین بوش اسرائیل را ترغیب کرد تا در واقعه پرتاب موشک‌های عراقی به خاک اسرائیل در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ از خود واکنشی نشان ندهد.(۱۲)

وقتی رهبر شوروی سابق- الکسی کاسیگین- از رئیس جمهور سابق امریکا "لیندون جانسون" سؤال کرد که چرا ایالات متحده در جائی که ۸۰ میلیون عرب در مقابل فقط ۳ میلیون یهودی وجود دارد از یهودیان حمایت می‌کند؟ او در جواب به سادگی گفت: "چون راه درست همین است."(۱۳) جمله جانسون با توجه به آماری که کاسیگین ارائه داده می‌تواند بیانگر این موضوع باشد که امریکا سیاست خارجی خود را مستقل از نفوذ یهودیان تنظیم می‌کند.

تعهد اخلاقی امریکا و حمایت از دموکراسی برای بقا

به اعتقاد "لیون تی‌هدر" احساس تعهد در قبال کمک به یهودیان اروپا و پیامدهای کشتار و سوزاندن یهودیان اروپا توسط آلمان نازی یکی از دلایل مهم حمایت امریکا از اسرائیل است. مورخ معروف "پاول جانسون" می‌گوید: "گناه یهود ستیزی غربی و تقاضا برای نفت، ایالات متحده را در قبال اسرائیل و پاسداری از ذخایر نفت خاورمیانه متعهد کرده است."(۱۴) تعهد امریکا نسبت به اسرائیل اغلب توسط مقامات امریکایی بر حسب شرایط اخلاقی و حتی به عنوان "یک مورد مبارزه دموکراسی برای ادامه بقا" بیان شده است.

اما اگر این موضوع در عمل انگیزه اصلی برای برنامه کمک امریکا باشد باید کمک امریکا به اسرائیل در سال‌های اولیه موجودیت دولت یهود بیشتر می‌بود چرا که در آن زمان نهادهای دموکراتیک آن از هر زمانی ضعیف‌تر و موقعیت استراتژیک آن بسیار آسیب‌پذیر بود و زمانی که نیروی نظامی اسرائیل به گونه‌ای نمایشی رشد می‌کرد و سرکوب فلسطینیان و اعراب در سرزمین‌های اشغالی افزایش می‌یافت بایستی این کمک‌ها کاهش پیدامی‌کرد درحالی که حمایت امریکا از این کشور نشان می‌دهد که سیر کمک‌ها کاملاً برخلاف جهت مذکور بوده است. کمک نظامی و اقتصادی امریکا تا پس از جنگ ۱۹۶۷ آغاز نگردید. در واقع ۹۹درصد از کمک‌های

نظامی امریکا به اسرائیل از زمان ایجاد آن دولت، پس از این که این کشور خود را قدرتمندتر از هر ترکیبی از ارتش‌های عرب نشان داده و پس از اینکه نیروهای اشغالگرش برجمعیت بزرگی از فلسطینیان مسلط شدند دریافت شده است.[۱۵] یکی از اساسی‌ترین اصول در نظریه روابط بین‌الملل این است که با ثبات‌ترین روابط نظامی میان رقیبان (در کنار خلع سلاح) برابری استراتژیک است، چنین روابطی یک بازدارندگی مؤثر برای هر دو طرف علیه یک حمله پیش‌دستانه توسط دیگری فراهم می‌کند. اگر این موضوع صرفاً با امنیت اسرائیل ارتباط داشت، امریکا برای حفظ دفاع اسرائیل درحدی که تقریباً مساوی با ترکیب نیروهای مسلح عرب باشد متعهد می‌بود درحالی که رهبران هردو حزب سیاسی امریکا حمایت خود را نه از حفظ یک توازن نظامی میان اسرائیل و همسایگانش بلکه برتری نظامی کیفی اسرائیل اعلام کرده‌اند. زمانی که اسرائیل قدرت نظامی کمتری داشت چنین اتفاق نظری برای پشتیبانی از اسرائیل در امریکا وجود نداشت، ادامه کمک امریکا به اسرائیل در سطوح بالا احتمالاً ناشی از نگرانی برای بقای اسرائیل نیست گرچه مقامات امریکا از جمله کارتر دوستی و رابطه با اسرائیل را از نظر اخلاقی بیان می‌کنند. اما در ادامه سخن، خود کارتر دلایل دیگری را نیز درخصوص حمایت مطرح می‌کند که قویتر جلوه می‌کنند (باتوجه به شواهد موجود)، به نظر می‌رسد اگر اخلاق و مسائل اخلاقی انگیزه حمایت امریکا باشد باید نوعی بی‌طرفی و مساوات را بین اعراب و اسرائیل مدنظر قرار دهد که در عمل اینگونه نیست. به رغم ادعای دفاع از حقوق بشر امریکا، سیاست‌های اعمالی آن دولت در موارد زیادی منطبق با سیاست‌های اعلامی آن نبوده است به عنوان نمونه دولت کلینتون از کمک به مراکش با وجود اشغال صحرای غربی و اندونزی با وجود ادامه اشغال تیمور شرقی ابایی ندارد.[۱۶]

زمینه‌های تاریخی، ارزش‌ها و فرهنگ مشترک

امروزه امریکا و اسرائیل اتحاد دوستانه و نزدیکی با هم دارند. بیش از ۴ دهه است که اسرائیل چشم به کمک‌های مالی نظامی و دیپلماتیک امریکا دوخته است. امریکا از زاویه تحسین‌گرایانه‌ای به اسرائیل نگاه می‌کند چرا که اسرائیل توانسته است با موفقیت سنت دموکراسی غرب را در کشورش دنبال کند. توسعه اقتصادی قابل توجهی داشته باشد و با جدیت

در مقابل دشمنان مصالحه ناپذیرش مقابله نماید از سوی دیگر نفوذ عمیق سنت‌های یهودی را بر زیربنای موسسات امریکا می‌توان در قانون اساسی امریکا مشاهده کرد، زمانی که جان آدامز در نامه‌ای به توماس جفرسون نوشت: "من به جد معتقدم که یهودیان متمدن‌تر از دیگر ملت‌ها هستند"[۱۷] یهودیت و مسیحیت از مشترکات تاریخی فراوانی برخوردار بودند. فرقه پیورتین به طریق رومانتیکی سرنوشت یهودیان و نژاد انگلوساکسن را (در امریکا) به یکدیگر پیوند می‌داد و به طریقی خود را همانند مردم یهودی، مردم برگزیده تلقی می‌کرد لذا در مراحل ابتدایی انقلاب امریکا، رهبران مذهبی فرقه پیورتین عنوان می‌کردند که "ما امریکایی‌ها مردمی خاص و برگزیده هستیم ما اسرائیل عصر خود هستیم". یا اینکه "ما سرنشینان کشتی آزادی‌های جهان هستیم" احساس همنوعی و سرنوشت مشترک تا اندازه‌ای وجود داشت، بدین سبب اشخاصی مانند توماس جفرسون، بنجامین فرانکلین پیشنهاد کردند که تجربیات مخاطره‌انگیز و تاریخی یهودیان در دست فراعنه، مانند گذار از دریای سرخ را به تصویر بکشند و به عنوان مهر بزرگ کنگره انتخاب نمایند.[۱۸] در واقع به تصویر کشیدن حکایت‌های تورات و انجیل وسیله‌ای بود در اختیار امریکائی‌ها برای ایجاد هویت و آرمان و از این راه آنها درصدد بودند تا خود را به عنوان مردم برگزیده معرفی نمایند، نتیجه این وضعیت این بود که پیوند بین یهودیت و مسیحیت در امریکا برقرار شد و یهودیان از طریق مذهب، مقبولیتی در جامعه کسب کردند. بر طبق نظر "وودرو ویلسون" ملت باستانی یهود الگویی برای ایالت‌های امریکایی ارائه دادند. ویلسون می‌گفت: "روح و جوهر قانون اساسی ما متأثر از یهود بوده است چرا که نه تنها یهود با این اصل برتر خود- یعنی طغیان در برابر ستمگران اطاعت از خداست- بالاترین نفوذ را در قانون اساسی ما داشته است، بلکه فرهنگ یهود در متن خود گوهر ناب دموکراسی را پرورش داده است آن چنان که از مونارشی و اریستوکراسی و یا هرشکل دیگری از حکومت‌ها متمایز است".[۱۹] ویلسون، فرانکلین روزولت و هری ترومن نقش تاریخی خود را در برپایی صهیونیسم ایفا کردند. آنها در مدارس مذهبی آموزش دیده بودند، ویلسون با تاریخ، روزولت با سرزمین و ترومن با مردم اسرائیل آشنایی خوبی داشتند. برای هر سه نفر مذهب، تحقق آرمان یهودیان و سیاست داخلی و بین‌المللی با یکدیگر ادغام شده بود. گرچه روسای جمهور امریکا از آدامز به بعد به یهودیان و سرزمین‌های مقدس توجه خاص داشتند ولی در واقع ویلسون مسأله یهودیان و رهایی آنها از

"بی‌خانگی" را وارد سیاست امریکا کرد. روزولت برای اولین بار فلسطینِ بدون اعراب را مطرح ساخت و بالاخره ترومن مامای دولت اسرائیل بود.[۲۰]

یهودیان به طور مستقیم در انقلاب امریکا مشارکت کرده بودند رئیس جمهور امریکا "کالون کولیدج" در جملاتی به ستایش نقش یهودیان در جنگ استقلال پرداخته است: "یهودیان که تعداد قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دادند و در تمام ایالت‌ها پراکنده بودند آموزش‌های پیامبرشان را ترویج دادند ایمان و اعتقاد یهودیان به صورت مسلطی ایمان به آزادی است. یکی از نشانه‌های رسمی امریکا حاوی این سخن معروف است که طغیان برعلیه ستمگر اطاعت از خداوند است و این سخن، سخن یهود است".

با اینکه زبان عبری در اوائل قرن بیستم در فلسطین بعد از ۲۰۰۰ سال دوباره احیا شد ولی زبان عبری برای محققان امریکایی اولیه یک پیش نیاز بوده است. بسیاری از دانشگاه‌ها در برنامه تحصیلی خود به آن احتیاج دارند. زبان عبری تا سال ۱۷۸۷ در دانشگاه هاروارد اجباری بود.[۲۱]

حمایت امریکا از تمایلات قدیمی یهودیان برای برگشت به سرزمینشان به قدمت خود ایالت‌ها و مستعمرات امریکا می‌رسد زمانی که جان آدامز نوشت: "من واقعاً آرزو می‌کنم که یهودیان دوباره در یهودیه[۱] یک ملت مستقل برای روشنفکران یهودی که در پیشرفت فلسفه مشارکت داشتند تشکیل دهند." همچنین وی به "مردخای مانوئل نوح" نوشت که او به لزوم بازسازی یهودیه به عنوان سرزمین و ملتی مستقل ایمان دارد. مدت زمان زیادی از اعلامیه آزادی امریکا نگذشته بود که رئیس جمهور "آبراهام لینکن" به "هنری ونیت ورث فونک" - صهیونیست کانادایی - ابراز داشت که امریکا باید در تحقق رویای باشکوه یهودیان ستمدیدهٔ روسیه و ترکیه برای بازگشت به سرزمین ملی خود یعنی فلسطین مشارکت کنند.

رئیس جمهور ویلسون در تاریخ ۳ مارس ۱۹۱۹ حمایت خود را از اعلامیه بالفور اعلام داشت، بعد از ویلسون جانشین او رئیس جمهور وارن هاردینگ حمایت خود را از اقدامات صهیونیستی چنین ابراز داشت: "غیرممکن است برای کسی که کل خدمات مردم یهود را مطالعه کرده بخواهد از ایمان به این مطلب طفره رود که آنها یک روز به خانه ملی تاریخی خود برخواهند گشت و آن وقت به مرحله جدید و بزرگتری از مشارکت خود در پیشرفت انسانیت خواهند

۱. بخشی از سرزمین فلسطین در گذشته به این نام خوانده می‌شد.

رسید.[۲۲]

شناسایی ارزش‌های مشترک میان یهودیان و ملت امریکا را در بیانات روسای جمهور امریکا از زمان ترومن می‌توان پیدا نمود. جان کندی اعلام کرده "ملت ما از زمان رئیس جمهور وودرو ویلسون یک سنت دوستی با اسرائیل ایجاد کرده و آن را ادامه داده است زیرا ما به همه جوامع آزادی که مسیر صلح و شرافت حقوق انسانی را دنبال می‌کند متعهد هستیم. در روحیه پیامبرگونه صهیونیسم تمام انسان‌های آزاد امروزه دنیای بهتری را جستجو می‌کنند و این موجب تشویق و استقامت و از خودگذشتگی آنها بوده است تا به مطلوب خود برسند. لیندون جانسون گفت: "امریکا و اسرائیل در اهداف متعددی شریک و سهیم هستند که در رأس آن ایجاد یک جهان بهتر است". احساسات جانسون شبیه خیلی از امریکایی‌ها از کتاب مقدس نشأت گرفته است، همان‌طور که او در سخنرانی‌اش توضیح داد: "اگر نگوییم همه اما اکثر شما پیوندهای عمیقی با سرزمین و مردم اسرائیل دارید همان‌طور که من نیز این پیوندها را دارم زیرا اعتقادات من به مسیح نیز از اعتقادات شما به موسی ناشی شده است." همچنین توضیح داد که: "داستان‌های کتاب مقدس به خاطرات دوران بچگی من تنیده می‌شود همان‌طور که مبارزات شجاعانه مانند یهودی‌های جدید که از محاکمه آزاد می‌شوند به دل و جان من پیوند می‌خورد".

ریچارد نیکسون ادعا کرد که امریکا با دوستانش باقی می‌ماند و اسرائیل یکی از آنهاست جرالد فورد تعهداتش را به امنیت و آینده اسرائیل براساس اصول اخلاقی و منافع شخصی روشن‌بینانه بیان داشت و گفت که دلیل امریکا در حمایت از اسرائیل افتخار به گذشته و میراث مشترکمان است. جیمی کارتر نیز گفت: "امریکا یک رابطه دوستی گرم و بی‌نظیر با اسرائیل دارد که از نظر اخلاقی صحیح می‌باشد، این رابطه نیز عمیقاً با اعتقادات دینیمان سازگار است و در راستای منافع استراتژیک امریکا نیز می‌باشد، لذا ما به امنیت، رفاه، خوشبختی و آینده اسرائیل به عنوان سرزمینی که چیزهای زیادی برای هدیه به جهان دارد متعهد می‌شویم." ریگان گفت: "از زمان تولد دولتی به نام اسرائیل یک ارتباط سخت و محکم بین آن دموکراسی (اسرائیل) و این دموکراسی (امریکا) وجود داشته است." جرج بوش در مدت زمان کوتاهی بعد از تصدی سمتش گفت: "دوستی واتحاد بین امریکا و اسرائیل محکم و قوی می‌باشد که این براساس ارزش‌های دموکراتیک مشترک، میراث و تاریخ مشترک دو کشور است و همین ارزش‌ها وتاریخ مشترک

است که دو کشور را زنده نگه می‌دارد. تعهد امریکا در قبال امنیت اسرائیل محکم و بی‌لغزش باقی می‌ماند ما ممکن است بر روی بعضی سیاست‌ها از زمانی به زمان دیگر تفاوت قائل شویم اما هرگز اصول خود را تغییر نخواهیم داد." کلینتون در دوره تصدی سمت ریاست جمهوری روابط را در سطح دیگری با اسرائیل برقرار کرده است وی می‌گوید: "روابط ما با اسرائیل هرگز نباید با ارزش‌های مشترک، میراث دینی مشترک، سیاست‌های دموکراتیک مشترک که روابط بین اسرائیل و امریکا را به یک وضعیت ویژه در سطح عالی مبدل کرده است متناقض باشد."(۲۳)

تحول تدریجی در روابط امریکا- اسرائیل از دوستانه به صورت یک متحد، بدون حمایت مردم امریکا که اکثر آنها به طور مداوم با اسرائیل همدردی می‌کنند نمی‌توانست به دست آید. آنها همچون پیشگامان اولیه امریکایی یهودیان نیز تعهدی درکار مداوم برای ساختن یک ملت احساس می‌کنند.(۲۴)

اما با وجود تمام موارد فوق اشتراک در تاریخ، ارزش‌ها و فرهنگ به تنهایی نمی‌توانند پاسخی موجه و معقول و قانع کننده را برای چرایی کمک‌های بی‌دریغ ایالات متحده به اسرائیل ارائه نماید. چرا که همین اشتراکات را ایالات متحده با کشورهای اروپایی نیز دارد ولی به هیچ کدام چنین کمک‌های سخاوتمندانه اعطا نمی‌کند و یا همین اشتراکات را به میزان بالاتری می‌توان به عنوان مثال در میان کشورهای عربی پیدا نمود ولی آنها بعضاً نه تنها چنین کمک‌هایی به هم ندارند بلکه در مواردی سیاست‌های متناقض و علیه هم اتخاذ می‌نمایند.

منافع امریکا در حمایت از اسرائیل

در میان عواملی که تاکنون در این مقاله به آنها اشاره شدعامل تسلط یهودیان در جامعه بر فرایند سیاستگذاری امریکا قویتر بوده اما سوالی که در اینجا درخور پاسخگویی است این است که اگر منافع ملی امریکا حکم کند که به سوریه یا مصر کمک کند ولابی نخواهد چه می‌شود؟ لابی یهود ممکن است خیلی قوی باشد اما منافع امریکا دلیل مهمتری براین کمک‌ها است. شاید تجانس و تشابه فرهنگی، مذهبی تا حدودی توجیه کننده حمایت امریکا از اسرائیل باشد اما به نظر می‌رسد مطرح کردن این تشابهات نیز از سوی نخبگان امریکا تا حدودی تحت الشعاع منافع قرار می‌گیرد. همچنان که در قسمت قبلی گفته شد کارتر بعد از اینکه دلایل اخلاقی و سازگاری

اعتقادات دینی دو کشور را مطرح می‌کند دوستی دو کشور را در راستای منافع استراتژیک امریکا متذکر می‌شود. ریگان اولین رئیس جمهوری بود که به صراحت بیان کرد که اسرائیل به عنوان یک سرمایه استراتژیک برای امریکا محسوب می‌شود. وی عقیده‌اش را در این رابطه حتی قبل از انتخاب شدنش به عنوان رئیس جمهور به این صورت بیان می‌کند: "تنها با تقدیر از نقش حساس اسرائیل که در محاسبات استراتژیک امریکا دارد ما می‌توانیم بنیان محکمی برای خنثی کردن نقشه‌های مسکو در مورد منابع و سرزمین‌های حیاتی برای امنیت و خوشبختی ملیمان بسازیم."[۲۵] چارچوب مداخله گرایی امریکا در منطقه خاورمیانه پس از جنگ جهانی دوم به این قرار است: به علت موقعیت استراتژیک این منطقه و ذخایر عظیم نفت آن که اروپای غربی، ژاپن و ایالات متحده به آن وابسته بودند خاورمیانه به طور اجتناب‌ناپذیر در مرکز عرصه رقابت سیاسی و نظامی امریکا و شوروی سابق قرار گرفت. این فرضیه مرکز بحث‌هایی بود که واشنگتن باید تلاش کند تا مانع توسعه طلبی شوروی در خاورمیانه، از طریق ترکیبی از دخالت نظامی مستقیم و حمایت از مشتریانش شود. این مشتریان شامل اسرائیل و کشورهای نفتی خاورمیانه بودند.[۲۶] مداخله گرایی در خاورمیانه و استدلال‌هایش از جمله تهدیدهای شوروی پاسداری از منابع نفت، حمایت از مشتریان اسرائیلی و عرب و تلاش برای رفع مناقشات بین آنان به منزله یکی از چند زمینه سیاست خارجی امریکا باقی می‌ماند که حتی جنجالی‌تر از بحث‌های پس از جنگ ویتنام بود و به توافق عمومی و حمایت هر دو گروه سیاسی در کنگره انجامید. واضح‌ترین بیان این راهبرد، دکترین سال ۱۹۵۷ آیزنهاور بود که پس از بحران کانال سوئز اعلام شد مبنی بر اینکه خلأ قدرت به وجود آمده در خاورمیانه احتمالاً با نفوذ شوروی پرخواهد شد مگر آن که اقدام مناسبی صورت گیرد. واشنگتن امیدوار بود تا شرکت‌های نفتی امریکا بازار نفت زیر سلطه انگلستان را تسخیر کنند و چهره ضد امپریالیستی امریکا کمک کند تا جانشین نیروهای استعماری پیشین به عنوان بازیگر ارشد در منطقه شود. دکترین ترومن که سعی داشت تحریکات و فعالیت‌های شوروی سابق را در مدیترانه شرقی -که دسترسی غرب به نفت از آن منطقه را تهدید می‌کرد- بی‌اثر کند تأکیدی بر قدرت و نفوذ امریکا در منطقه بود.

با وجود این که ائتلاف استراتژیک امریکا و اسرائیل تا زمان رئیس جمهوری ریگان سازمان نیافته بود، اسرائیل رفته رفته به عنوان عنصر مهمی در سیاست خارجی امریکا ظهور کرد.

حجم گسترده کمک‌های نظامی و اقتصادی که به اسرائیل سرازیر شد بازتاب نقش استراتژیک آن کشور در اجرای سیاست‌های امریکاست: مهار مصر و سایر کشورهای میانه‌روی عرب عضو بلوک شوروی سابق در خاورمیانه.

با ظهور کیسینجر نقش اسرائیل به منزله اردوگاه خط مقدم رقابت دو ابرقدرت و به مثابه مهره‌ای در برابر سوریه (عضو اردوگاه شوروی که خیال سرنگونی حکومت امریکایی اردن را در سر می‌پروراند) استفاده شد.

در واقع دلیل اصلی جهت‌گیری سیاست امریکا نسبت به اسرائیل نقشی است که این کشور برای امریکا ایفا می‌کند. اسرائیل به شکست حرکت‌های ناسیونالیست رادیکال در لبنان، اردن، یمن و فلسطین کمک کرده است. نیروی هوایی آنها بر سراسر منطقه مسلط است. جنگ‌های پی در پی اسرائیل میدان آزمایش مناسبی برای تسلیحات امریکا علیه جنگ افزارهای شوروی فراهم کرده است. اسرائیلی‌ها مجرایی برای تسلیحات امریکا به رژیم‌ها و جنبش‌های غیرمردمی همانند افریقای جنوبی، ایران زمان شاه، گواتمالا و نیکاراگوئه بوده‌اند. موساد با سیا و دیگر سرویس‌های امریکا در جمع‌آوری اطلاعات و عملیات پنهانی همکاری کرده است.[۲۷] اسرائیل موشک‌هایی دارد که توان رسیدن به شوروی سابق را دارند و با مجتمع نظامی- صنعتی امریکا و پژوهش و توسعه برای جت‌های جنگنده جدید، سیستم‌های دفاع ضد موشک و حتی ابتکار دفاع استراتژیک همکاری کرده است. اسرائیل مقام نخست را در جهان در تولید و تکامل هواپیماهای بدون سرنشین دارد که امکان نظارت دقیقی را بدون ایجاد خطر فراهم می‌سازد بعد از اجرای موفقیت‌آمیز و مهیب این وسیله در جنگ خلیج، سومالی و بوسنی این طرح در وزارت دفاع آن کشور خریداران بیشتری پیدا نموده است. نیروی هوایی امریکا هم اکنون تولیدات کمی از موشک‌های Have-Nop (سلاح‌های دارای قابلیت هدایت دقیق) که طراحی اسرائیل است دارد.[۲۸]

الگوی کمک امریکا به اسرائیل آشکار است. بلافاصله بعد از پیروزی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۷ زمانی که برتری نظامی آن در منطقه معلوم شد کمک امریکا ۴/۵ برابر افزایش یافت در پی جنگ داخلی سال‌های ۷۱-۱۹۷۰ در اردن، زمانی که توان اسرائیل برای جلوگیری از حرکت‌های انقلابی خارج از مرزهایش معلوم شد کمک‌ها به ۷ برابر افزایش یافت. بعد از پیروزی در جنگ ۱۹۷۳ با نمایش قدرت اسرائیل برای شکست نیروهایی که از سوی شوروی تأمین شده بودند

کمک نظامی ۸ برابر افزایش یافت. در سال ۱۹۷۹ با انتخاب حکومت دست راستی لیکود در اسرائیل و تصویب قرارداد کمپ دیوید کمک‌ها ۴ برابر شد. طی جنگ خلیج فارس و پس از آن کمک امریکا ۶۵۰ میلیون دلار افزون‌تر گردید.

افزایش نمایش در همکاری نظامی و انتقال تسلیحات به دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس طی جنگ خلیج فارس و پس از آن نشان داد که اسرائیل تنها کشوری نیست که امریکا متکی به آن برای حفظ منافعش در منطقه باشد با وجود این به زودی آشکار شد که پادشاهی‌های بالقوه بی‌ثبات خلیج فارس هنوز برای مقاصد امریکا مشکوک بوده و فاقد امتیازات اسرائیل از نظر نیروی ماهر و آموزش دیده، پیچیدگی تکنولوژیک و توانایی برای بسیج منابع انسانی و مادیش هستند و هرگز نمی‌توانند جایگزین اتحاد امریکا با اسرائیل باشند.(۲۹) جنگ خلیج فارس بار دیگر ثابت نمود که اسرائیل بیش از این که یک بار و مسؤولیت باشد سرمایه‌ای استراتژیک است. پیشرفت‌های اسرائیل در جنگ هوا به زمین با بمباران متحدان علیه پایگاه‌های موشکی عراق و دیگر اهداف تکمیل شد. تانک‌های سوخت طراحی شده توسط اسرائیل برای جنگنده بمب افکن‌های اف- ۱۵ برد آنها را به میزان زیادی افزایش داد، سیستم شخم مین‌یاب ارائه شده از سوی اسرائیل طی حمله نهایی به مواضع عراق مورد استفاده قرار گرفتند، پل‌های متحرک آن کشور به وسیله تفنگداران امریکایی به کار گرفته شدند سیستم‌های هدف‌گیری اسرائیل و شیوه‌ها و ابزارهای هشدار دهنده در ارتفاع پایین به وسیله چرخ‌بال‌های امریکایی مورد استفاده قرار گرفتند و اسرائیل قطعات کلیدی را برای موشک‌های هاوک که در سطح گسترده‌ای مورد استفاده بودند ساخت. برخلاف بسیاری پیش‌بینی‌ها، پایان جنگ سرد و پیشرفت‌های اولیه در روند صلح خاورمیانه کمک نظامی و اقتصادی امریکا به اسرائیل را کاهش نداده است بلکه این کمک‌ها امروزه بیشتر از ۳۰ سال قبل یعنی زمانی است که نیروهای مسلح گسترده مصر تهدید به جنگ می‌کردند، آن زمان که ارتش سوریه به سرعت با سلاح‌های پیشرفته شوروی قدرتمند می‌شد، جناح‌های مسلح سازمان آزادیبخش فلسطین حملات خود را به اسرائیل انجام می‌دادند، اردن هنوز مدعی ساحل غربی بوده و تعداد زیادی از سربازان خود را در طول مرزهای طولانی و خطوط مرزی با اسرائیل مستقر کرده بود و عراق شروع به یک برنامه نظامی شدن وسیع کرده بود. هم اکنون با توجه به پیمان صلح بلندمدت با مصر وگفتگوهای جاری در مورد صلح با سوریه،

همکاری نزدیک ساف با امنیت اسرائیل، پیمان امضا شده با اردن و تضعیف نیروهای مسلح عراق طی جنگ خلیج فارس و فشارهای شدید و نظارت بین‌المللی بر این کشور این احساس تقویت می‌شود که بیشتر کمک مالی امریکا برای کارخانجات تولید جنگ افزار خود است. هر انتقال تسلیحاتی عمده به اسرائیل یک درخواست جدید از سوی دولت‌های عرب به منظور مبارزه با اسرائیل ایجاد می‌کند. اسرائیل در سال ۱۹۹۲ حتی با فروش ۷۲ جت جنگنده اف- ۱۵ بسیار پیشرفته به عربستان مخالفت نکرد چون دولت بوش پیشنهاد افزایش دیگری در انتقال تسلیحات به اسرائیل را در مقابل سکوت تل آویو ارائه داد.

شایان ذکر است که سال‌ها پیش از به امضا رسیدن پیمان‌های اسلو، امریکا میلیاردها دلار تسلیحات را به آن دسته از کشورهای حاشیه خلیج فارس می‌فرستاد که از سازمان آزادیبخش فلسطین موضعی سخت‌تر نسبت به اسرائیل داشتند.[۳۰]

دولت‌هایی چون اسرائیل که دریافت کننده کمک خارجی هستند در مقابل کشور کمک دهنده نفوذ پذیر می‌گردند. سیاست خارجی این دولت‌ها می‌تواند تحت تأثیر ماهیت رانتیر بودن آنها قرار گیرد.[۳۱] وابستگی اسرائیل به کمک امریکا را می‌توان به عنوان یک عامل بالقوه در نفوذ امریکا به اسرائیل تصور نمود. همچنان‌که دیوید اوبی، در طی بحث‌های ژوئیه ۱۹۹۰ در کنگره امریکا اظهار داشت: کنگره از کمک و پشتیبانی اسرائیل به منزله ابزار سیاسی برای بیان دوستانه‌ترین اخطارها به دولت اسرائیل استفاده می‌کند.[۳۲]

یک شاخص کمی از حمایت نسبی اسرائیل هم رأی بودن باایالات متحده در سازمان ملل می‌باشد. اسرائیل هر سال تقریباً در رأس کشورهایی است که اغلب با امریکا هم رأی می‌باشند، درحالی که هم رأیی و همراهی دولت‌های عربی حتی ملل دوستِ امریکا با آن کشور همیشه پایین است.[۳۳]

نتیجه‌گیری: منافع ملی جوهَر اقدامات بین‌المللی امریکا

در میان دلایل ارائه شده درخصوص حمایت امریکا از اسرائیل به نظر می‌رسد که منافع امریکا سهم و وزن بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد، نفوذ یهودیان در سیاستگذاری امریکا که بسیاری برای توجیه این حمایت به آن استفاده می‌کنند بدان پایه نیست که امریکا از منافعش

چشم‌پوشی کند. بازیگران در حوزه سیاست در پی منافع حرکت می‌کنند البته ممکن است دقیقاً از منافع واقعی و مطلوب خود آگاه نباشند اما امریکا در پی اقدامات بین‌المللی‌اش حتی الامکان به منافع مطلوب دست می‌یابد. به رغم ظاهر انسان دوستانه بعضی از این اقدامات دلیل واقعی آنها در بسیاری موارد به همگان معرفی و آشکار شده است. اگر حمایت امریکا از اسرائیل بار اخلاقی داشت باید متقابلاً حقوق کشورهای عرب را نیز زیر پا نمی‌گذاشت و در روند صلح اعراب و اسرائیل عادلانه، منصفانه و موثر عمل می‌کرد. حال آنکه امریکا همواره حقوق ملل عرب را نادیده می‌گیرد یا در صورت پایمال شدن آن اقدام مقتضی انجام نمی‌دهد. بنابراین، به نفع امریکا بوده که اسرائیل قدرتمند و وابسته به خود را حفظ کند.

یادداشت‌ها

۱. جان کوئیلگی، *فلسطین و اسرائیل رویارویی با عدالت*، ترجمه سهیلا ناصری (تهران: وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۲)، ص ۳.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. همان، ص ۵۶.

4. Lenni Brenner, ***Jews in America Today***, (New York: Lyle stuart, 1988), pp. 88-89.

۵. حمیدرضا سعیدی‌نژاد، *علل ناکارآمدی سازمان ملل متحد در بحران اعراب - اسرائیل*، پایان نامه کارشناسی ارشد (دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، سال ۱۳۷۸)، ص ۲۰۰.

۶. *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۷۷/۲/۵.

۷. پل فندلی، *آنها بی‌پرده سخن می‌گویند*، ترجمه حیدر سهیلی اصفهانی، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۲)، ص ۴۰.

۸. سعیدی‌نژاد، پیشین، ص ۲۱۰.

۹. "گروه فشار یهودی در امریکا" *فصلنامه خاورمیانه*، (سال دوم، شماره ۲، تابستان ۷۴)، ص ۵۴۳.

۱۱-۱۰. نگاه کنید به:

"***U.S. Criticism of Israel***", http://www.us-Israel.org/Jsouke, p. 1.

طرح مواضع منصفانه از سوی نویسنده مقاله فوق است.

۱۲. امیرمحمد حاجی یوسفی، دولت رانتیرو و نفوذپذیری، اسرائیل، کمک‌های امریکا و صلح خاورمیانه، **فصلنامه فلسطین** (سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۷۸)، ص ۱۲۳.

۱۳. نگاه کنید به:

Mitchell G. Bard, ***Roots of the U.S. Israel Relationship,*** http://www.us.Israel Relation, p. 7.

۱۴. لیون تی‌هدر، *باتلاق امریکا در خاورمیانه*، ترجمه رضا حائز (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳)، ص ۶۵.

۱۵. استفن زوینس، "کارکردهای استراتژیک کمک امریکا به اسرائیل"، **مجله سیاست دفاعی**، (سال پنجم، شماره ۱۸، بهار ۱۳۷۶)، ص ۱۲۵.

۱۶. همان، ص ۱۳۵.

17. Mitchell G. Bard, *op. cit.*, p. 1.

۱۸. "اسرائیل در ذهن امریکا"، *فصلنامه خاورمیانه* (سال پنجم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۷)، ص ۲۲۲.

۱۹. نگاه کنید به:

Mirchell G. Bard, ***op. cit***.

۲۰. "اسرائیل در ذهن امریکا"، پیشین، ص ۲۲۳.

21. Mitchell G. Bard, ***op. cit***., p. 2.

22. ***Ibid***. p. 3.

23. ***Ibid***. pp. 3-7.

24. Mitchell Bard, ***U.S. Israel Relation A Special Alliance***, http://www.US.Israel Relation. p. 8.

25. Mitchell Bard, ***Roots of the US. Israel Relation Ship" op. cit.,*** p. 6.

۲۶. لیون تی‌هور، پیشین، ص ۶۶

۲۷. استفن زوینس، پیشین، ص ۱۲۶.

28. ***Major Joint U.S. Israel Defence Programs***, http: //www.us-Israel. org/jsourse, p. 1.

۲۹. استفن زوینس، پیشین، ص ۱۲۹.

۳۰. همان، ص‌ص ۱۳۴-۱۲۹.

۳۱. امیرمحمد حاجی یوسفی، پیشین، ص ۱۲۰.

۳۲. لیون تی‌هدر، پیشین، ص ۱۳۳.

33. Mitchell Bard, ***U.S. Israel Relation: A Special Alliance. op cit***., p. 6.

انتفاضه، اسرائیل و حقوق بین‌الملل

سیدعلی موسوی[1]

مقدمه

آغاز انتفاضه دوم در سرزمین‌های اشغالی موجب شد که مسأله فلسطین بار دیگر به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل در عرصه بین‌المللی مطرح گردد و توجه افکار عمومی جهان به سوی آن جلب شود. اگرچه مسأله فلسطین بیش از نیم قرن در محافل مختلف بین‌المللی و منطقه‌ای از جوانب مختلف سیاسی، حقوقی، نظامی و استراتژیک مورد بحث و تبادل نظر واقع شده است، اما نکته اساسی و تفاوت فاحش تحولات اخیر در فلسطین در پی انتفاضه دوم با دوره‌های قبلی در این است که افکار عمومی جهان امروز نسبت به مسائل حقوق بشردوستانه و حقوق بشری بیش از پیش حساس شده است و این حساسیت با بهره‌گیری از تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی به طرز قابل توجهی از سوی افراد، سازمان‌های غیردولتی و نهادهای حقوق بشری و سازمان‌های بین‌المللی توسعه می‌یابد. براین اساس انعکاس فعالیت‌های ضدبشری رژیم صهیونیستی اسرائیل بیش از پیش مورد توجه جهانیان قرار گرفته و تأسف و تأثر آنها را برانگیخته است.

البته توضیح این نکته حائز اهمیت است که دهه ۹۰ میلادی یک دوره شکوفایی برای حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود، زیرا این دهه با اهتمام کشورهای غیرمتعهد، به عنوان دهه حقوق بین‌الملل از سوی سازمان ملل متحد نام‌گذاری شد و در این راستا فعالیت‌های مختلفی به

۱. سیدعلی موسوی، کارشناس مرکز مطالعات حقوقی و بین‌المللی دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

منظور ترویج هنجارهای حقوق بین‌الملل صورت پذیرفت. همچنین در همین دهه، نهادهای متعددی در زمینه حقوق بشردوستانه و حقوق بشر در سیستم ملل متحد اعم از دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق[1] (۱۹۹۳)، دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا[2] (۱۹۹۴) به منظور محاکمه و مجازات عاملان جنایات جدی بین‌المللی در یوگسلاوی سابق و رواندا تأسیس شد و متعاقب تلاش‌های سازمان ملل متحد، کنفرانس دیپلماتیک رم برای تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی[3] با حضور نمایندگان دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی در ژوئیه ۱۹۹۸ برگزار گردید. و در نهایت در همین دهه نظام بین‌الملل شاهد تدوین و تصویب کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی متعددی در زمینه رعایت حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و جلوگیری از فعالیت‌های خشونت آمیز بوده است.

نتیجه اولیه و ملموس این تحولات در عرصه حقوق بین‌الملل، توجه و احترام به حقوق اساسی بشر و رعایت قوانین بین‌المللی بشردوستانه از سوی کلیه دولت‌ها و سازمان‌ها بوده است، به گونه‌ای که این فرآیند با بسیج افکار عمومی جهان تقویت شده و می‌شود، که البته نقش سازمان‌های غیردولتی در مراحل مختلف روندمذکور اعم از بسیج افکار عمومی، توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل، مشارکت در اجلاس‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی حائز اهمیت و در خور توجه و بررسی است.(۱)

مسأله فلسطین و به طور اعم ستیزهٔ اعراب و اسرائیل تاکنون از جوانب گوناگون سیاسی، مذهبی، بین‌المللی و حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است و کتاب‌ها و مقالات متعددی پیرامون آنها منتشر شده است. لیکن توجه به ابعاد حقوقی این مسأله به لحاظ این که حقوق بین‌الملل براساس مجموعه‌ای از اصول و مستندات معتبر بین‌المللی به بررسی موضوع می‌پردازد، حائز اهمیت می‌باشد.(۲) اگرچه، در طول تاریخ ضرورت‌ها و ملاحظات سیاسی (به مفهوم ناپسند آن) در برابر الزامات حقوقی، مانع از اعمال قواعد حقوقی مبتنی بر صلح و عدالت شده است.(۳) با این وجود مسائلی چون ابعاد حقوقی اشغال سرزمین، حقوق آوارگان،(۴) رعایت حقوق بشر، حق تعیین سرنوشت برای فلسطینیان(۵) و ... از جمله موضوعاتی است که به طور مستمر نیاز به

---

1. International Criminal Tribunal for former Yugoslavia (ICTY)
2. International Criminal Tribunal for Rowanda (ICTR)
3. International Criminal Court (ICC)

بررسی و تجزیه و تحلیل حقوقی دارند.

با توجه به مبارزات مردم فلسطین در جریان انتفاضه دوم، هدف این مقاله بررسی جنبه‌های حقوقی فعالیت‌های رژیم اسرائیل در چگونگی برخورد و مقابله با فلسطینیان به ویژه از دیدگاه حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر می‌باشد.

مروری بر تحولات انتفاضه دوم

متعاقب بازدید آریل شارون رهبر وقت حزب لیکود و نخست وزیر فعلی اسرائیل و تعدادی از نمایندگان پارلمانی حزب لیکود از مسجدالاقصی در روز ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ و سخنرانی وی مبنی بر مشروعیت حق اسرائیل نسبت به مکان مزبور، درگیری‌های گسترده‌ای میان پلیس اسرائیل و جوانان معترض فلسطین به وقوع پیوست و این درگیری‌ها همچنان در سرزمین‌های اشغالی ادامه دارد. در اثر این درگیری‌ها تعداد بی‌شماری از کودکان و جوانان فلسطینی کشته و زخمی شده‌اند. بیش از ۴۰۰ فلسطینی در این درگیری‌ها کشته شده‌اند. دلیل عمده این کشتارها این است که نیروهای ارتش اسرائیل، انتفاضه را به صورت یک جنگ تمام عیار تلقی کرده و با مدرن‌ترین سلاح‌های جنگی از قبیل گلوله‌های جنگی با روکش پلاستیکی، گازهای شیمیائی، موشک‌های لاو، تانک، بالگردهای مسلح در خصمانه‌ترین حالت و حتی به گلوله‌های اورانیوم ضعیف شده تجهیز شده‌اند. در حالی که سلاح فلسطینیان سنگ، چوب، بطری آتش‌زا و در خصمانه‌ترین حالت اسلحه کلاشینکف بوده است. اکثر کشته شدگان فلسطینی را جوانان و بیش از ۱/۳٪ آنان را کودکان تشکیل می‌دهند.[۶] تعدادی از معترضین فلسطینی توسط نیروهای اسرائیلی به طرز فجیعی مورد شکنجه و آزار و اذیت واقع شده و تعدادی از آنها ناپدید شده‌اند و رفتارهای غیرانسانی علیه آنها صورت گرفته است.[۷] صدها تن از فلسطینی‌ها در دادگاه‌های نظامی اسرائیل که از هیچ استاندارد بین‌المللی به عنوان یک دادگاه عادل برخوردار نیستند، مورد محاکمه قرار گرفته‌اند.[۸] بیش از دو هزار نفر از فلسطینی‌ها به اتهام سنگ اندازی توسط نیروهای اسرائیلی دستگیر شده‌اند.[۹] اوج حملات ضد بشری نیروهای نظامی اسرائیل به فلسطینیان، در تراژدی قتل کودک فلسطینی در آغوش پدرش تبلور یافت، که احساسات و عواطف جهانیان را برانگیخت.[۱۰]

به دنبال فعالیت‌های اسرائیل در نقض حقوق اولیه مردم فلسطین، اکثر کشورهای جهان

به‌ویژه کشورهای عربی و اسلامی و سازمان‌های بین‌المللی با صدور بیانیه، اعمال رژیم صهیونیستی را محکوم نموده و خواستار توقف حملات نیروهای نظامی علیه مردم غیرنظامی فلسطین شدند.(۱۱)

بررسی حقوقی

در ابتدا بیان این نکته لازم است که در حال حاضر فرآیندی در عرصه تئوریک و عملی حقوق بین‌الملل وجود دارد که حاکی از هم پوشی دو حوزه حقوق بشردوستانه بین‌المللی و حقوق بشر بین‌المللی است. به عبارت دیگر تفکیک بین حقوق بشر و حقوق بشردوستانه تعدیل یافته است و این امر با توجه به هدف اصلی قواعد این دو بخش از حقوق بین‌الملل یعنی حمایت از انسان، صورت گرفته است.(۱۲) نتیجه این پدیده این است که قطع نظر از استقرار مکانی یا زمانی، انسان همواره مستحق حمایت است، چه در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و چه در مخاصمات مسلحانه داخلی. این فرآیند را به طور عینی در مواد اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی و آرای صادره توسط محاکم یوگسلاوی سابق و رواندا شاهد هستیم.(۱۳) لذا در بررسی‌های حقوقی، توجه به این نکته اساسی ضروری به نظر می‌رسد.

رژیم اسرائیل از بین کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشردوستانه بین‌المللی، کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو مصوب ۱۲ اوت ۱۹۴۹[1] را تصویب، کنوانسیون منع کاربرد برخی از سلاح‌های کلاسیک[2] را ملحق، کنوانسیون‌های منع تولید، گسترش و کاربرد سلاح‌های شیمیائی[3] و منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای[4](۱۴) و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی را امضا نموده است. در این مقاله به بررسی عملکرد رژیم اسرائیل از دیدگاه کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو و اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی می‌پردازیم.

کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو که با توجه به تجارب جنگ دوم جهانی و با تأکیدات و حمایت‌های کمیته بین‌المللی صلیب سرخ[5] در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ به تصویب رسیدند عبارتند از:

---

1. Four Genava Conventions (12 August 1949)
2. Convention on prohibition or Restriction on the use of certain Conventional Weapons
3. Chemical Weapons Conventions
4. Comperhensive Test Ban Treaty (CTBT)
5. International Committee of Red Cross (ICRC)

حمایت‌های کمیته بین‌المللی صلیب سرخ[1] در ۱۲ اوت ۱۹۴۹ به تصویب رسیدند عبارتند از:

۱. کنوانسیون اول ژنو راجع به "بهبود سرنوشت مجروحان و بیماران قوای نظامی در حال جنگ"؛

۲. کنوانسیون دوم ژنو راجع به "بهبود سرنوشت مجروحان و بیماران و غرق شدگان قوای نظامی درحال جنگ"؛

۳. کنوانسیون سوم ژنو راجع به "رفتار با اسرای جنگی"؛

۴. کنوانسیون چهارم ژنو راجع به "حمایت از افراد غیرنظامی در جنگ".(۱۵)

در مفاد این کنوانسیون‌ها علاوه برحمایت از بیماران، مجروحان و غیرنظامیان، از شورشیان و نیروهای پارتیزانی نیز حمایت شده است.(۱۶) در ماده ۳ کنوانسیون‌های چهارگانه که مشترک است، ضرورت و لزوم رعایت قواعد بشردوستانه در جنگ‌های داخلی مورد تأکید قرار گرفته است.(۱۷)

رژیم اسرائیل در ۶ ژوئیه ۱۹۵۰ این کنوانسیون‌ها را به تصویب رسانده است و خود را به رعایت مفاد آن متعهدنموده است. لیکن در بسیاری از مواقع در طول منازعه خود با اعراب و فلسطینیان، مفاد کنوانسیون‌ها را نقض نموده است. در جریان انتفاضه دوم، به نحو قابل ملاحظه‌ای مفاد کنوانسیون چهارم راجع به حمایت از افراد غیرنظامی در جنگ را نقض کرده است. نکته مهمی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا تحولات اخیر در سرزمین‌های اشغالی فلسطین در جریان انتفاضه دوم، یک مخاصمهٔ مسلحانهٔ بین‌المللی یا یک مخاصمهٔ مسلحانهٔ داخلی یا یک آشوب و شورش داخلی محسوب می‌شود؟ پاسخ به این سؤال از دیدگاه‌های مختلف، متفاوت است. جواب این سؤال از آن جهت حائز اهمیت است که متناسب با نوع وضعیت تحولات، تعهدات و مسؤولیت‌های رژیم اسرائیل تغییر می‌کند. لیکن با توجه به نوع برخوردهای نیروهای نظامی اسرائیل با معترضین و بهره‌برداری از جنگ‌افزارهای مختلف -که عمدتاً در زمان جنگ مورد استفاده قرار می‌گیرند- توسط اسرائیل و باتوجه به متون قطعنامه‌ها و گزارش‌های بین‌المللی مانند قطعنامهٔ ۱۳۲۲ شورای امنیت و قطعنامهٔ کمیسیون

---

1. International Committee of Red Cross (ICRC)

حقوق بشر می‌توان وضعیت تحولات اخیر در سرزمین‌های اشغالی را نوعی مخاصمهٔ مسلحانهٔ داخلی در نظر گرفت.

در قطعنامه ۱۳۲۲ شورای امنیت ملل متحد که پیرامون مسائل انتفاضه دوم صادر گردید، شورای امنیت، ضمن اعلام نگرانی عمیق خود نسبت به مرگ و میر و زخمی شدن تعداد زیادی از فلسطینی‌ها و محکوم نمودن اعمال خشونت علیه فلسطینی‌ها، از رژیم اشغالگر درخواست می‌کند که نسبت به تعهدات و مسؤولیت‌های خود طبق کنوانسیون چهارم ژنو که مربوط به حمایت از اشخاص غیر نظامی در زمان جنگ است وفادار باشد.[18] همچنین کمیسیون حقوق بشر در پنجمین اجلاس ویژه[19] خود که پیرامون نقض‌های فاحش و سنگین حقوق بشر نسبت به مردم فلسطین توسط اسرائیل[1] برگزار شد، ضمن محکوم نمودن فعالیت‌های ضد بشری رژیم اسرائیل، اصول حقوق بشر دوستانه بین المللی به‌ویژه کنوانسیون چهارم ژنو پیرامون حمایت از غیر نظامیان در زمان جنگ (۱۲ اوت ۱۹۴۹) و پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ را مد نظر قرار می‌دهد.[20]

با این اوصاف و با توجه به توسعهٔ قواعد حقوق بشر دوستانهٔ بین‌المللی به مناقشات مسلحانهٔ داخلی و جرم‌شناختن آنها بر طبق حقوق بین‌الملل عرفی[21]، می‌توان اظهار داشت که رژیم اسرائیل مرتکب نقض حقوق بشردوستانهٔ بین‌المللی و بویژه مادهٔ ۳ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو شده است.

همچنین می‌توان فعالیت‌های رژیم صهیونیستی اسرائیل را براساس اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی نیز مورد ارزیابی قرار داد. اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی طی کنفرانس دیپلماتیک رم (ژوئیه ۱۹۹۸) تدوین و به تصویب اکثریت کشورهای شرکت کننده رسید. طبق مادهٔ ۵ اساسنامهٔ دیوان، دیوان نسبت به رسیدگی به مهم‌ترین جرائمی که مایهٔ نگرانی جامعهٔ بین‌المللی است صلاحیت دارد. این جرائم عبارتند از جنایت نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و جنایت تجاوز.[22] در مواد ۶ و ۷ و ۸ اساسنامه به تعریف جنایات نسل کشی، جنایت علیه بشریت و جنگی پرداخته شده و طبق بند ۲ از مادهٔ ۵ اساسنامه و مواد ۱۲۱ و ۱۲۳، مقررات مربوط به جنایت تجاوز موکول به برگزاری کنفرانس بازنگری شده است.[23] با توجه به فعالیت‌های رژیم

1. Special Session of the Commission on Human Rights on "Grave and Massive Violations of the Human Rights of the Palestinian People by Isreal".

صهیونیستی اسرائیل در جریان انتفاضه دوم به بررسی عملکرد آن رژیم طبق مواد ۷ و ۸ اساسنامه می‌پردازیم.[۲۴]

طبق ماده ۷ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، منظور از جنایات علیه بشریت در این اساسنامه، هر یک از اعمال مشروحه زیر است. هنگامی که بخشی از یک حمله گسترده یا سازمان یافته بر ضد یک جمعیت غیرنظامی و باعلم به آن حمله ارتکاب می‌گردد:

الف. قتل؛

ب. ریشه کن کردن؛

ج. به بردگی گرفتن؛

د. اخراج یا انتقال اجباری یک جمعیت؛

هـ. حبس کردن یا محرومیت شدید دیگری از آزادی جسمانی که بر خلاف قواعد اساسی حقوق بین‌الملل انجام می‌شود؛

و. شکنجه؛

ز. تجاوز جنسی، برده‌گیری جنسی، فاحشگی اجباری، حاملگی اجباری، عقیم‌کردن اجباری یا هرشکل دیگر خشونت جنسی همسنگ باآنها؛

ح. تعقیب و آزار مداوم هر گروه یا مجموعهٔ مشخصی به علل سیاسی، نژادی، ملی، قومی، فرهنگی، مذهبی و جنسی، یا گروه علل دیگر در ارتباط با هر یک از اعمال مذکور در این بند یا هر جنایت مشمول صلاحیت دیوان، که در سراسر جهان به موجب حقوق بین‌الملل غیرمجاز شناخته شده است؛

ط. مخفی نمودن اجباری اشخاص؛

ی. جنایت تبعیض‌نژادی؛

ک. اعمال غیرانسانی مشابه دیگری که عاملاً به قصد ایجاد رنج عظیم یا صدمهٔ شدید به جسم یا به سلامت روحی و جسمی صورت پذیرد.[۲۵]

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تعریف اساسنامه از جنایت علیه بشریت این است که اشاره‌ای به ارتباط این‌گونه جرائم با مخاصمات مسلحانه نمی‌نماید و تأکید دارد که جنایات علیه بشریت نه تنها در خلال منازعات مسلحانه بلکه در زمان صلح و شورش‌های داخلی نیز می‌تواند

روی دهد وجود این ویژگی بیان کنندهٔ این نکته است که دیوان می‌توانند به شکل مؤثر به وحشی‌گری‌های گستردهٔ حکومت‌ها علیه شهروندانشان رسیدگی نماید.[۲۶]

همچنین طبق ماده ۸ اساسنامه، منظور از جنایات جنگی، نقض‌های فاحش کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو، نقض‌های فاحش قوانین و عرف‌های مسلم حقوق بین‌الملل و حاکم برمنازعات مسلحانه بین‌المللی، نقض فاحش ماده ۳ مشترک در کنوانسیون‌های ژنو در حالت وقوع مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی ودیگر نقض‌های فاحش قوانین و عرف‌های قابل اجرا در مخاصمات مسلحانه غیربین‌المللی در چارچوب تعیین شده درحقوق بین‌الملل می‌باشد.[۲۷]

اگرچه اسرائیل در جریان کنفرانس دیپلماتیک رم، به اساسنامهٔ دیوان کیفری بین‌المللی رأی منفی داد؛ اما در نهایت آن را امضاء نمود. دلایل رژیم صهیونیستی نسبت به عدم موافقت خود با اساسنامه دیوان در کنفرانس رم این بود که درج برخی از مفاد اساسنامه نسبت به ماهیت بی‌طرفی دیوان زیان‌آور است. از دیدگاه اسرائیل برخی از جنایات جنگی[۲۸] مندرج در اساسنامه به طور گزینشی انتخاب شده‌اند که یا فاقد عناصر ماهوی حقوق بشردوستانه بین‌المللی می‌باشند یا به طور ذاتی با آن هماهنگی ندارند.[۲۹] همچنین رژیم اسرائیل نسبت به برخی مسائل دیگر در اساسنامه رم اظهار نگرانی کرد.[۳۰] با وجود این در ۳۱ دسامبر ۲۰۰۰ رژیم اسرائیل، ضمن صدور یک اعلامیهٔ تفسیری، اساسنامه دیوان را امضاء نمود. در اعلامیهٔ تفسیری، ضمن اشاره به مشارکت و حمایت دولت اسرائیل در مراحل مختلف تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی و ذکر اهتمام این دولت برای رسیدگی به جرائم بین‌المللی از جمله قتل عام و سوزاندن یهودیان، دلایل عدم‌موافقت‌خودرادرکنفرانس‌رم‌اعلام‌نموده‌است.[۳۱] دراعلامیه‌تفسیری‌آمده‌است: "درکنفرانس رم دولت اسرائیل ناامیدی و تأسف عمیق خود را نسبت به درج خواست برخی کشورهای خاص در متن اساسنامه اعلام نمود. اسرائیل هشدار داد که با چنین رویه نامیمونی می‌توان از اساسنامه رم به عنوان یک ابزار سیاسی سوء استفاده نمود."[۳۲]

به هر حال، با امضای اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی توسط اسرائیل طبق ماده ۱۸ از کنوانسیون معاهدات وین (۱۹۶۹) کشور امضا کننده باید از انجام هر عملی که هدف و موضوع معاهده را زائل می‌سازد، خودداری کند.[۳۳]

با توجه به نوع فعالیت‌های رژیم اسرائیل در جریان انتفاضه دوم، شاهد انجام یک حمله گسترده و سازمان یافته علیه مردم غیرنظامی فلسطین در شکل‌های مختلف قتل، شکنجه، آزار و اذیت، ناپدید شدن و زندانی شدن (موضوع ماده ۷ اساسنامه دیوان)، هستیم. همچنین این رژیم با بهره‌گیری از انواع و اقسام سلاح‌های مختلف جنگی اقدام به نقض فاحش مفاد مادهٔ ۸ اساسنامه و کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو بویژه مادهٔ ۳ این کنوانسیون‌ها نموده است.

همانطوری که قبلاً گفته شد، امروزه در بررسی‌های حقوقی توجه به دیدگاه حقوق بشری در کنار ابعاد حقوق بشردوستانهٔ بین‌المللی امری ضروری است. در این راستا در یک تحلیل مختصر به بررسی عملکرد رژیم اسرائیل در ابعاد حقوق بشری می‌پردازیم.

رژیم اسرائیل به بیست و هفت کنوانسیون و معاهدهٔ بین‌المللی مرتبط با حقوق بشر بین‌المللی پیوسته است، که مهم‌ترین آنها میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی،[1] میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی،[2] کنوانسیون بین‌المللی محو هر نوع تبعیض نژادی،[3] کنوانسیون بین‌المللی محو هر نوع تبعیض علیه زنان،[4] کنوانسیون مقابله با شکنجه و رفتار یا مجازات خشن، غیرانسانی یا تحقیر کننده[5] و کنوانسیون حقوق کودک[6] می‌باشند.(۳۴)

با یک بررسی تطبیقی بین فعالیت‌های رژیم اسرائیل با مفاد کنوانسیون‌های فوق شاهد حجم گسترده‌ای از نقض فاحش حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی می‌باشیم. شاهد این مدعا، قطعنامه‌های متعدد کمیسیون حقوق بشر در زمینه نقض حقوق بشر توسط اسرائیل می‌باشد، که در هر اجلاس کمیسیون صادر می‌گردد.(۳۵) قطعنامه‌های کمیسیون حقوق بشر ضمن عنایت به اسناد منشور بین‌المللی حقوق بشر و همچنین تعهدات و مسؤولیت‌های رژیم اسرائیل همواره از آن رژیم درخواست نموده است که نسبت به رعایت حقوق اولیه و اساسی فلسطینی‌ها اقدامات لازم به عمل آورد.

---

1. International Convenant on Economic, Social and Cultural Rights.
2. International Convenant on Civil and Political Rights.
3. International Convention on Elimination of all Forms of Ricial Discrimination.
4. International Convention on Elimination of Discrimination against Women.
5. Convention against Torture
6. Convention on the Rights of the Child

سخن پایانی

اگرچه رژیم اسرائیل با حمایت‌های امریکا، بی‌پروا ضوابط و قواعد بین‌المللی را نقض نموده و نهادهای مختلف جامعه بشری نیز به آن اعتراض کرده‌اند،[۳۶] اما با توجه به اسناد مختلف بین‌المللی در زمینه حقوق بشر دوستانه و حقوق بشر از جمله میثاق ۱۹۶۶ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و کنوانسیون امریکائی حقوق بشر. برخی از حقوق شهروندان غیر قابل تعلیق است، حتی در زمان شورش و آشوب. در این سه سند، چهار اصل مورد تأکید قرار گرفته و به عنوان ملاحظات اولیه بشریت یا حقوق اساسی فرد مد نظر قرار گرفته‌اند که عبارتند از: ۱. حق حیات ۲. منع بردگی، ۳. منع رفتار غیر انسانی ستم‌گرانه از جمله شکنجه و ۴. عدم امکان عطف به ماسبق. این ملاحظات اولیه مورد تأیید و صحه دیوان بین‌المللی دادگستری هم قرار گرفته است؛ که حائز اهمیت بسیاری است.[۳۷]

بر این اساس رژیم اسرائیل بر طبق حقوق بین‌الملل عرفی می‌بایستی حقوق کلیه فلسطینیان را محترم شمرده و رعایت نماید. از طرف دیگر با توجه به فرآیند کلی جهان به سوی قانونمند شدن، هر کشوری خواسته یا ناخواسته، مجبور به رعایت قوانین بین‌المللی می‌باشد. اگرچه این روند، طولانی و پر مشقت است لیکن جامعه بشری، تجربیات مغتنمی را در این راستا کسب نموده است. در این چارچوب می‌توان گام‌های شجاعانه شورای امنیت را در تأسیس دو محکمه بین‌المللی یوگسلاوی سابق و رواندا به موجب فصل هفتم منشور مورد ملاحظه قرار داد. با ایجاد این دیوان‌ها شورای امنیت ارتباط بسیار مهمی بین صلح و عدالت برقرار کرد.[۳۸]

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

ابراهیم بیگ زاده، "تأثیر سازمان‌های غیردولتی در شکل‌گیری و اجرای قواعد بین‌المللی"، *مجله تحقیقات حقوقی*، شماره ۱۵، ص ص. ۳۲۱-۲۹۳

۲. علاوه برکتب و مقالات متعدد پیرامون مسائل حقوقی فلسطین، هر سال سالنامه فلسطینی حقوق بین‌الملل (The Palestin Year Book of International Law) منتشر می‌شود که حاوی مقالاتی در زمینه حقوق مردم فلسطین و استدلال‌های حقوقی حقوق‌دانان فلسطینی و مسلمان می‌باشد. همچنین نگاه کنید به:

1. Musa Mazzawi, ***Palestin and the Law: Guidelines for the Resolution of the Arab- Israel Conflict,*** (Beirout: ITHACA Press, 1997).

2. W. Thomas Mallisan and Sally V. Mallisan, ***The Palestin Problem in International Law and World Order,*** (London: Longman Press, 1986).

3. Henrry Cattan, ***Palestin and International Law,*** (London: Longman, 1976).

4. ***United Nations Resolutions on Palestin and Arab-Israeli Conflict, (1997-1998),*** Five Volumes, Washington: Institute for Palestine Studies.

5. ***International Documents on Palestine, (Since 1967),*** Edited by Institute for Palestine Studies & Kuwait University.

۳. آنتونیو کاسسه، "صبرا و شتیلا"، مرتضی کلانتریان، *مجله حقوقی*، شماره ۱۶ و ۱۷ (۷۲-۱۳۷۱)، ص ۱۰۲.

۴. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به:

حسن خداوردی، *آوارگان فلسطینی و پنجاه و سه سال آوارگی*، موسسه تحقیقات و پژوهش‌های علمی- سیاسی ندا، (بهار ۸۰).

جواد شعرباف، "فلسطینی‌ها و حق بازگشت"، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال ۱، شماره ۳، (بهار ۷۹)، ص‌ص ۷۶-۵۹.

۵. نگاه کنید به: هانس کوچلر، "حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت خود، مبنای صلح در خاورمیانه"، محمد

حبیبی مجنده، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال ۱، شماره ۴ (تابستان ۷۹)، ص ۹۴-۷۵.

Human Rights, Self-determination and Political Change in the Occupied Palestine Territories, Edited by Stephen Brown, (Hague: Kluwer Law International, 1997).

۶. "روند انتفاضه و دستاوردهای فلسطینیان"، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال ۲، شماره ۲، (زمستان ۷۹)، ص ۱۹۴ و "اسرائیل و اراضی اشغالی؛ استفاده گسترده از خشونت"، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال ۲، شماره ۱۱، پائیز ۷۹، ص‌ص ۷۲ و ۷۳.

7. ***Amnesty International Report 2001***, See: www.amnesty.org. p.2.

8. ***Ibid***., p. 2.

9. ***Ibid***., p. 1.

۱۰. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به:

Human Right Watch Reports 2000, 2001. See: www.hrw.org.

11. Amir Mohammad Haji-Yousefi, "Intifada and the State- Society Relations in the Middle East", ***The Palestin Studies Quarterly***. Vol. 2, No. 1, (Fall 2000), pp. 232-233.

United Nations Document, SC, S/Res/1322 (2000) (7 October 2000)

United Nations Document, ECOSOC, E/CN.4/Res/S-5/1, (27 October 2000)

۱۲. نادر ساعد، "منع اخراج غیرنظامیان از سرزمین‌های اشغالی فلسطین از دیدگاه حقوق بین‌الملل بشردوستانه؛" *فصلنامه مطالعات فلسطین*، سال ۲، شماره ۲ (زمستان ۷۹)، ص ۱۰۱.

۱۳. جمشید ممتاز، "جنایات جنگی در مناقشات مسلحانه غیربین‌المللی مطابق با اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری"، حسین شریفی طرازکوهی، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۱۴، شماره ۳، (پائیز ۷۹)، ص‌ص ۶۷۹-۶۷۶

۱۴. مهدی ذاکریان، "حقوق بین‌الملل بشردوستانه: مواضع امریکا و اسرائیل"، در *مطالعات منطقه‌ای اسرائیل شناسی- امریکاشناسی*، جلد دوم پدید آور: سیدحسین موسوی، (تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۹). ص‌ص ۳۸-۳۵.

۱۵. رضا موسی‌زاده، *کلیات حقوق بین‌الملل عمومی*، جلد اول، (تهران: موسسه چاپ و انتشارت وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲)، ص‌ص ۱۰۴-۱۰۱.

۱۶. همان، ص ۱۰۲.

۱۷. همان، ص ۱۰۲.

18. United Nations Document, SC,S/Res/1322 (2000) (7 October 2000).

۱۹. کمیسیون حقوق بشر در طول حیات خود تاکنون پنج اجلاس ویژه برگزار نموده است که دو اجلاس اخیر آن به ترتیب در مورد وضعیت حقوق بشر در تیمور شرقی (سپتامبر ۱۹۹۹) و وضعیت حقوق بشر در فلسطین (اکتبر ۲۰۰۰) بوده است.

20. United Nations Document, ECOSOC, E/CN.4/Res/S-5/1 (27 October 2000).

۲۱. جمشید ممتاز، منبع پیشین، ص ۶۷۵.

22. The Statute of I.C.C, Art. 5.

برای مطالعه بیشتر پیرامون جرائم تحت صلاحیت دیوان مراجعه کنید به:

Herman Von Hebel and Darryl Robinson, "Crimes Within the Jurisdiction of the Court", in ***The International Criminal Count: The Making of the Rome Statute,*** Edited by Roy S. Lee (London: Kluwer Law International, 1999), pp. 79-126.

23. The Statute of I.C.C, Arts 5,6,7,8, 121, 122.

۲۴. لازم به توضیح است که فعالیت‌های ضدبشری رژیم اسرائیل در جریان انتفاضه دوم از مصادیق جنایت نسل کشی تلقی نمی‌شود. همچنین جنایت تجاوز نیز با توجه به عدم وجود تعریف خارج از موضوع است. اگرچه ماهیت فعالیت‌های رژیم اسرائیل در قبال سرزمین‌های اشغالی حاکی از نوعی تجاوز است.

25. The Statute of I.C.C, Art 7.

۲۶. داری رابینسون، "تعریف جرائم نسبت به بشریت در کنفرانس رم"، ترجمه: زهرا کسمتی، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال ۱۴، شماره ۹ و ۱۰، (خرداد و تیر ۷۹)، ص ۱۲۸.

همچنین نگاه کنید به:

ابراهیم بیگ زاده، "بررسی جنایت نسل کشی و جنایات برضد بشریت در اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی"، در *دیوان کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران*، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، ص‌ص ۶۹-۳۵.

27. The Statute of I.C.C, Art. 8.

برای مطالعه بیشتر پیرامون جنایات جنگی در اساسنامه رم مراجعه کنید به:

جمشید ممتاز، "صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی در محاکمه افراد متهم به ارتکاب جنایات جنگی؛..."، در دیوان

کیفری بین‌المللی و جمهوری اسلامی ایران، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹). ص‌ص ۳۴-۲۵.

۲۸. به طور مشخص، رژیم اسرائیل نسبت به جرائم مندرج در 8.(2)(b)(VIII), 8.(2)(e)(VIII) نگران بود.

29. The International Criminal Court: The Making of the Rame Statute, *op. cit.*, pp. 601-602.

30. *Ibid.*, p. 602.

31. United Nations Webside: www.un.org/law/icc/statute/stutute.htm. (5 June 2001), p. 7.

32. *Ibid.*, p. 7.

۳۳. هدایت ا.. فلسفی، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، (تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۷۹) ص ۷۳۳.

۳۴. مهدی ذاکریان، "جایگاه امریکا و اسرائیل در کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر"، در *مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - امریکاشناسی*، جلد اول پدید آور: سیدحسین موسوی (تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۸) ص‌ص. ۲۹-۲۸.

۳۵. برای نمونه به قطعنامه‌های کمیسیون حقوق بشر در اجلاس‌های ۵۵، ۵۶ و ۵۷ پیرامون نقض حقوق بشر توسط اسرائیل نگاه کنید. برای اطلاعات بیشتر به سایت کمیسیونر عالی حقوق بشر ملل متحد مراجعه کنید:

See, www.unhchr.ch

۳۶. در این راستا از سوی سازمان کنفرانس اسلامی، اتحادیه عرب و بسیاری از سازمان‌های غیردولتی، کنفرانس‌ها و اجلاس‌های متعددی برای جلوگیری از اقدامات ضدبشری رژیم اسرائیل تشکیل شده است. همچنین در اردیبهشت ۸۰ به همت مجلس شورای اسلامی ایران کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه فلسطین، برگزار شد که در بیانیه نهایی آن از سازمان ملل متحد درخواست شده بود که دادگاه ویژه کیفری برای رسیدگی به جرائم رژیم اسرائیل تأسیس شود.

۳۷. جمشید ممتاز، "بحران داخلی در حقوق بین‌الملل" *روزنامه ایران*، سال چهارم، شماره ۱۰۹۵ (۲۴ آبان ۱۳۷۷)، ص ۱۰.

۳۸. ریچاد گلدوستن، "ارزیابی کار دیوان‌های سازمان ملل متحد برای رسیدگی به جرائم جنگی یوگسلاوی سابق و رواندا"، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، سال ۱۴، شماره ۹ و ۱۰، (خرداد و تیر ۷۹). ص ۱۴۱-۱۴۰.

پیام ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران به همایش "چشم‌انداز تحولات خاورمیانه"

برگزاری همایش چشم‌انداز آیندهٔ خاورمیانه را به صاحب‌نظران و محققان گرانقدر و دست‌اندرکاران محترم، تبریک می‌گویم.

خاورمیانه خاستگاه دین‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌های بزرگ بشری بوده است، از این رو همانگونه که تاریخ تحولات دیرین جهان بدون تأمل و عبور از خاورمیانه میسر نیست، نگاه به جهان آینده هم نمی‌تواند به این کانون پرشتاب دگرگونی معطوف نباشد.

چشم‌انداز آیندهٔ خاورمیانه، چشم‌انداز جهان امیدواری است که به استقرار معنویت، اخلاق، عدالت و آزادی و مردم سالاری در سطح خانوادهٔ بین‌المللی می‌اندیشد، از این رو دغدغه‌های ملت‌ها و دولت‌های این منطقه را باید در حد علایق، امیدها و نگرانی‌های بین‌المللی ارزیابی کرد.

خاورمیانه امروز بیش از هر زمان، نیازمند عدالت و آزادی و به رسمیت شناختن حقوق انسانی و مردمی است. مهد پیامبران بزرگ اینک در جستجوی توجه به کرامت انسان و برخورداری همه جانبه جوامع از حقوق الهی و انسانی است. جنگ، تجاوز، ستم و ناامنی، نه شایسته ملت‌های این منطقه و نه در خور جهان بشری است. اما باید به واقع، ریشه‌های این تبعیض، نابرابری و بی‌ثباتی را شناخت و با آنها مقابله کرد.

بیش از یک قرن از طرح اندیشهٔ نژادپرستانه و قوم‌مدارانه تشکیل دولت

صهیونیستی در این منطقه می‌گذرد که حاصل آن تحمیل حاکمیتی زورمدار و غاصب در سرزمین فلسطین از پنجاه سال و اندی پیش است. شکنجه، خشونت و قتل برای ملت مظلوم فلسطین و ناامنی، تجاوز و بی‌ثباتی در منطقه، چشم‌انداز آرامش و صلح و ثبات را در این منطقه تیره و نگران‌کننده ساخته است. توسعه‌طلبی، توسعهٔ تسلیحات هسته‌ای، اعمال روش‌های گوناگون کشتار جمعی و تلاش برای تحمیل صلحی مبتنی بر زور و سیطره و دخالت دادن قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا، حاصل این نابرابری، بی‌عدالتی و بی‌توجهی به آزادی و حق اعمال حاکمیت مردم در این بخش مهم از جهان بوده است. صلح، امنیت و ثبات هیچ گاه با خشونت، اعمال زور و قتل عام استقرار نمی‌یابد و این واقعیتی است که ملت مظلوم و قهرمان فلسطین و بسیاری از ملت‌های دیگر خاورمیانه با ترسیم تاریخی از رنج و مقاومت و در عین حال ایمان و امید و مبارزه نشان داده‌اند.

با شکل‌گیری دور جدیدی از خشونت و ستم در فلسطین اشغالی و آغاز موج تازه‌ای از مقاومت مردم و انتفاضهٔ دوم، جامعهٔ بین‌المللی در برابر پرسش تازه‌ای قرار گرفته است که اگر به استقرار صلحی پایدار و عادلانه علاقمند است، ناگزیر از توجه جدی و بنیادی به این منطقه و به حقوق حقه مردم فلسطین است. بازگشت تمامی آوارگان به میهن و تشکیل یک دولت مستقل و فراگیر از طریق برگزاری رفراندوم و خروج نیروهای اشغالگر از سرزمین اشغالی لازمهٔ این توجه است.

من امیدوارم این نشست و نشست‌هایی از این دست بتوانند چشم‌انداز آینده‌ای امیدبخش و صلح‌آمیز را در پرتو شناخت مسایل اساسی و ریشه‌ای بحران‌های موجود ترسیم کنند. از خداوند بزرگ برای همهٔ شرکت‌کنندگان محترم آرزوی توفیق دارم.

سیدمحمد خاتمی

رئیس جمهوری اسلامی ایران

سخنرانی وزیر امور خارجه در همایش "چشم‌انداز تحولات خاورمیانه"

حضار محترم

میهمانان گرامی

خانم‌ها و آقایان

حضور همگی شما را در این همایش مهم خوش‌آمد می‌گویم و توفیق این همایش را در دستیابی به تفاهم و ارائه راه‌کارهای مناسب برای معضلات دیرپای منطقه خاورمیانه و فلسطین خواستارم.

حضار گرامی

در شرایطی دراین همایش سخن می‌گویم که مردم مظلوم فلسطین بادست خالی و با استفاده از سنگ‌پاره‌های سرزمین مقدس فلسطین به دفاع از شرف، آبرو و حیثیت خود می‌پردازند. اکنون بیش از ۲ ماه از انتفاضه قهرمانانه مردم سلحشور فلسطین در برابر ظلم، اشغال و زیر پا گذاشتن کلیه موازین حقوق بین‌الملل به‌ویژه حقوق بشر توسط رژیم صهیونیستی می‌گذرد و فلسطینیان ناامید از راه‌حل‌های غیر عادلانه و با درک این واقعیت که رژیم صهیونیستی برپایه ظلم و اشغال بنا شده و رژیمی است نامشروع که به هیچ قاعده و هنجار بین‌المللی پای‌بند نیست، چاره‌ای نمی‌بینند جز این که خود وارد میدان شده و از طریق انتفاضه به حق طبیعی و قانونی خود یعنی حق تعیین سرنوشت دست یابند.

بهره‌گیری رژیم صهیونیستی از ادوات نظامی سنگین مانند تانک و توپ و هلی‌کوپتر در برابر مردم بی‌دفاع فلسطین و به نمایش

درآمدن جنایات این رژیم در رسانه‌های بین‌المللی چهره واقعی صهیونیست‌ها را در برابر ناظران بی‌طرف بین‌المللی افشا نمود و واکنش طبیعی جامعه بین‌المللی چیزی جز محکومیت این اقدامات نبوده است. متأسفانه حامیان اسرائیل و در رأس آن آمریکا بدون توجه به افکار عمومی مردم جهان به ویژه مردم مسلمان منطقه، اخراج تدریجی قریب به چهار میلیون فلسطینی، طی مراحل مختلف در نیم قرن گذشته، غصب تدریجی اماکن، مزارع و سرزمین‌های آن‌ها، تجاوز به لبنان، سوریه، اردن، مصر و اشغال بخشی از سرزمین‌های این کشورها و قتل عام و کشتار مردم فلسطین در شهرهای مختلف فلسطین که به امری روزمره تبدیل شده و نمونه آشکار جنایت علیه بشریت است، وجود هرگونه انگیزه صلح‌طلبی در این رژیم را به کلی رد می‌نماید.

حتی پس از آغاز فرآیند به اصطلاح صلح، قتل و کشتار مردم فلسطین، ویران‌سازی خانه‌های آنان، توسعه شهرک‌های صهیونیستی در اراضی اشغالی و جنگ فرسایشی علیه فلسطینیان و اشغال بخش‌هایی از کشورهای همسایه ادامه داشته و در مواردی تشدید نیز شده است.

تحولات چند سال گذشته به‌ویژه رویدادهای اخیر از جمله فرار صهیونیست‌ها از جنوب لبنان دو درس مهم برای تمامی طرف‌های ذینفع در بحران فلسطین و خاورمیانه به همراه داشت:

اول: افسانه شکست‌ناپذیری رژیم صهیونیستی را باطل و ثابت نمود که این رژیم نمی‌تواند با توسل به زور، اراده خود را بر دیگران تحمیل نموده و به صلح و امنیت دست یابد.

دوم: به فلسطینیان و همسایگان فلسطین آموخت که تنها راه احقاق حقوقشان مقاومت در همه عرصه‌ها و پافشاری بر حقوق حقه خویش است.

در شرایط حساس کنونی رژیم صهیونیستی می‌باید از کلیه جوانب تحت فشار قرار گرفته و مهار شود. بدین منظور و در جهت احقاق حق و اجرای عدالت، انجام اقدامات ذیل ضروری است:

۱. تمامی حامیان صلح و امنیت، آزادی و عدالت، و حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت باید اقدامات جنایتکارانه رژیم صهیونیستی در قتل و کشتار مردم بی‌گناه این کشور را قویاً محکوم نمایند.

۲. تمامی گروه‌های فلسطینی باید با یکدیگر متحد شده و یگانه راه مقاومت را که

همانا حفظ مواضع اصولی در برابر تجاوز و اشغال است در پیش گیرند.

۳. کلیه کشورهای صلح دوست با حمایت‌های سیاسی و اقتصادی خود مردم فلسطین را پشتیبانی نمایند.

۴. جنایات رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی به حدی است که ضرورت تشکیل دادگاه جنایات جنگی در فلسطین اشغالی به منظور جلوگیری از تکرار فجایع بیشتر کاملاً روشن است. بی‌شک جنایات صهیونیست‌ها در فلسطین در طول نیم قرن گذشته کمتر از جنایات رخ داده در روانـدا و یوگسلاوی نیست. لذا باید برخورد دوگانه کنار گذاشته شود و هرچه زودتر جنایتکاران جنگی صهیونیست به پای میز محاکمه کشانده شوند.

۵. شورای امنیت سازمان ملل متحد نقش ویژه‌ای در بحران فعلی بعهده دارد. ضروری است شورای امنیت با تعیین مناطق امن در سرزمین‌های اشغالی و اعزام ناظران بین‌المللی به آن مناطق از کشتار بیشتر مردم فلسطین جلوگیری نماید. توسل شورا به فصل هفتم منشور ملل متحد در مقابله با اقدامات رژیم صهیونیستی و تصویب اقدامات تنبیهی علیه این رژیم از وظایف روشن شورا در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی براساس منشور می‌باشد.

۶. جامعه بین‌المللی می‌باید بر تأسیس دولت فلسطین به پایتختی قدس شریف به‌عنوان مقدمه‌ای بر تأمین حق جامع ملت فلسطین تأکید نماید. به یاری خداوند متعال تشکیل دولت فلسطین امری محتوم است و تلاش صهیونیست‌ها و حامیانشان در جلوگیری از این امر، محکوم به شکست است.

حضار محترم

صلح و امنیت امری متقابل‌اند و دستیابی به صلح و امنیت با توسعه‌طلبی و در کنار یک رژیم غاصب منافات دارد، زیرا صلحی می‌تواند پایدار و دائمی باشد و به ایجاد امنیت بیانجامد که بر عدالت و نه زور استوار باشد. با اعمال فشار بر یک طرف و گرفتن امتیاز نمی‌توان به صلح و امنیتی دائمی و پایدار دست یافت.

اجرای عدالت در سرزمین فلسطین به عنوان پیش‌نیاز صلح پایدار منوط به بازگشت کلیه آوارگان به سرزمین خود، و تشکیل دولت فراگیر و مردم سالار با مشارکت صاحبان اصلی فلسطین اعم از مسلمانان، مسیحیان و یهودیان است.

سرزمین فلسطین که قرن‌ها سرزمین

تعامل و گفتگو و همزیستی مسالمت‌آمیز بوده است اکنون نیز می‌تواند این موقعیت را حفظ نماید، مشروط بر این که جامعه بین‌المللی بتواند توسعه‌طلبی، تجاوز و خشونت صهیونیست‌ها را مهار نماید.

اما مشکلات خاورمیانه تنها به مسأله فلسطین محدود نمی‌شود، مشکلات ناشی از کمبود آب، افزایش شدید جمعیت و مشکلات اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن چالش‌های مهمی است که فراروی مردم منطقه قرار دارد، ضمن این که باتوجه به چشم‌انداز مهم صلح در خاورمیانه ادامه مقاومت مردم فلسطین و دیگر کشورهای منطقه در برابر توسعه‌طلبی‌های رژیم صهیونیستی مستلزم داشتن یک اقتصاد قوی است. لذا معتقدیم که کشورهای منطقه خلیج فارس و خاورمیانه باید به منظور دستیابی به یک فرمول مشترک جهت توسعه همکاری اقتصادی و تقویت اقتصاد منطقه گفتگوهای دوجانبه و چندجانبه‌ای را آغاز نمایند.

باتوجه به افزایش نقش قدرت اقتصادی در تعیین جایگاه کشورها در عرصه بین‌المللی، یافتن چارچوب مناسبی در راستای افزایش تجارت و تبادل اطلاعات و تکنولوژی در سطح منطقه می‌تواند منطقه خلیج‌فارس و خاورمیانه را از جایگاه مناسب‌تری در نظام در حال شکل‌گیری بین‌المللی برخوردار سازد.

در پایان ضمن تشکر از دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی به‌خاطر برگزاری این همایش، موفقیت حضار محترم را آرزومندم و امیدوارم با گفتگو و تبادل‌نظرهای خود بتوانید آینده بهتری را برای این منطقه مهم رقم زنید.

قدس و انتفاضه

سیدمحمد صدر[1]

قبل از آغاز سخن لازم می‌دانم خدمت میهمانان داخلی و خارجی این همایش خیرمقدم عرض نمایم و آرزوی توفیق برای همه برادران و خواهرانی که در این نشست شرکت کرده‌اند مسئلت کنم.

همانطور که اشاره شد قدس و انتفاضه موضوع سخنرانی اینجانب می‌باشد. از رخدادهای مهمی که هفته‌های اخیر نظر جهان اسلام و غرب را به نحو کم سابقه‌ای به خود معطوف داشته، خیزش همگانی مردم فلسطین در تمامی سرزمین‌های اشغالی و بدون توجه به مرزهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ می‌باشد که عکس‌العمل بی‌سابقه‌ای را از جانب سردمداران صهیونیسم در پی داشته است.

در حال حاضر انتفاضه بزرگ مردم فلسطین وارد پنجاه و دومین روز خود شده و رژیم صهیونیستی همچنان با قساوت و بی‌رحمی اقشار مختلف مردم از زن و مرد، کودک و نوجوان، پیر و جوان را به خاک و خون می‌کشد و بیش از ۲۵۰ شهید و ۷۰۰۰ زخمی ثمرهٔ اقدامات تجاوزگرانه رژیم صهیونیستی علیه مردم بی‌پناه فلسطین می‌باشد.

با نگاهی گذرا به دههٔ اخیر مشخص می‌شود که به دنبال گسترش مبارزات فلسطین علیه رژیم صهیونیستی و شکل‌گیری انتفاضه مردمی در سال ۱۹۸۷ و تشدید مبارزات همزمان با شکل‌گیری گروه‌های جهادی مبارز در صحنهٔ فلسطین به ویژه حماس و جهاد اسلامی، استکبار جهانی و در رأس آن امریکا به منظور حفظ منافع مورد تهدید خود در خاورمیانه از

۱. دکتر سیدمحمد صدر، معاون وزیر خارجه است.

طریق حمایت بی‌حد و حصر خود از رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۹۱ به ارائه طرح موسوم به صلح در جمع کشورهای عربی و اروپایی در مادرید اسپانیا اقدام نمود. مهمترین هدف امریکا از انعقاد کنفرانس مادرید شکستن قبح مذاکرات سایر طرف‌های عربی به ویژه کشورهای واقع در خط مقدم با رژیم صهیونیستی و در نهایت به رسمیت شناخته شدن این مولود نامشروع در خاورمیانه بود. مذاکرات سازش هیچ گونه نتیجهٔ عملی در برنداشت، تا این که در سال ۱۹۹۳ رژیم صهیونیستی موفق شد با توسل به سیاست فریب و نیرنگ و پیروی از دیپلماسی مذاکرات سری، یاسر عرفات را وادار به امضای توافق اسلو نماید. در توافق اسلو روند مذاکرات و اجرای توافقنامه‌ها به مدت پنج سال پیش بینی شده بود که دورهٔ انتقالی نامیده می‌شود. بر این مبنا از سال سوم دورهٔ انتقالی، یعنی سال ۱۹۹۶ مذاکرات مربوط به وضعیت نهایی آغاز می‌شود. در این مرحله از مذاکرات پیرامون موضوعات مهمی مانند وضعیت بیت‌المقدس و نحوهٔ حاکمیت بر آن، سرنوشت آوارگان فلسطینی، وضعیت شهرک‌های یهودی‌نشین، کنترل آب‌ها، مرزها و در نهایت چگونگی ساختار و نوع حاکمیت فلسطین بحث می‌شود و تا تاریخ ۹۹/۵/۴ یا ۱۳۷۸/۲/۱۴ توافق نهایی حاصل می‌گردد.

بدین ترتیب دربارهٔ تمامی موضوعات تصمیم‌گیری خواهد شد و توافقنامهٔ نهایی میان طرفین به امضا خواهد رسید.

به قدرت رسیدن نتانیاهو در سال ۱۹۹۶ و مخالفت با مفاد و روند اجرای توافقات اسلو باعث توقف مذاکرات شد و در نتیجه توافقات امضا شده میان ساف با دولت قبل رژیم صهیونیستی طبق برنامه زمان‌بندی شده و مفاد مورد توافق پیش نرفت.

به هر حال بن‌بست روند سازش موجب گردید تا عرفات از اعلام دولت مستقل فلسطینی در چهارم ماه مه ۱۹۹۹ به عنوان اهرم فشار بر رژیم صهیونیستی استفاده نماید، که سرانجام تهدید او به اعلام یک جانبه دولت مستقل فلسطینی و فشار افکار عمومی سبب شد با میانجیگری امریکا، مذاکرات صلح میان طرفین آغاز و توافقنامهٔ وای پلانتیشن یا وای ریور ۱ در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ در امریکا به امضا برسد. براساس این توافق، نتانیاهو موفق شد با تحمیل خواست‌های دیگری به طرف فلسطینی سقف درخواست‌های فلسطینی‌ها را براساس اسلو کاهش دهد.

امضای توافقنامهٔ وای ریور ۱ بهانه را از دست عرفات برای اعلام دولت مستقل فلسطین

در تاریخ اعلام شده خارج ساخت و وی اعلام دولت را یک سال به تعویق انداخت که پس از مدت یک سال نیز عرفات به رغم تهدیدات گسترده برای اعلام دولت این مسأله را به تاریخ نامعینی موکول کرد.

به دنبال برگزاری انتخابات زود هنگام در اسرائیل در ۱۷ مه ۹۹ و پیروزی باراک رهبر حزب کار در انتخابات، وی کوشید تا چارچوب و اصولی را برای ورود به مرحلهٔ پایانی مذاکره با طرف فلسطینی طرح نماید، که به عنوان مواضع اصولی و پایه‌ای باراک در مذاکرات وضعیت نهایی اعلام گردید. این اصول به عنوان پنج (نه‌ی) باراک برای شروع مذاکرات بود که عبارتند از:

۱. مخالفت با هرگونه مذاکره در مورد قدس و تأکید بر این که قدس به صورت یکپارچه و غیرقابل تفکیک به بخش شرقی و غربی پایتخت ابدی اسرائیل خواهد بود.

۲. مخالفت با برچیدن شهرک‌های یهودی نشین در کرانه باختری و نوار غزه

۳. مخالفت با بازگشتِ آوارگان

۴. مخالفت با وجود هرگونه نیروی نظامی در مرزهای شرقی با اردن و در مرز با مصر.

۵. عدم بازگشت نیروهای اسرائیلی به مرزهای ژوئن ۱۹۶۷.

باراک با آغاز مذاکرات با طرف فلسطینی با توجه به این که خطوط قرمز ترسیم شده در مورد موضوعات مرحلهٔ نهایی از جمله قدس پایهٔ مذاکرات را تشکیل دهد، آمادگی خود را برای شروع مذاکرات اعلام نمود و توافقنامهٔ وای ریور ۲ یا شرم الشیخ در تاریخ ۹۹/۹/۴ یا ۷۸/۶/۱۴ در شهر شرم الشیخ مصر به امضا رسید، که این توافقنامه را نمی‌توان توافق جدیدی دانست، بلکه نسخهٔ تعدیل شدهٔ توافق وای ریور می‌باشد و ساز و کار و زمان‌بندی اجرای آن را مشخص می‌نماید. بنابراین از زمان‌آغاز مذاکرات مادرید در سال ۹۱ و امضای اولین توافقنامه اسلو در ۱۹۹۳ به جای اجرای توافقنامه‌های اجرای شده شاهد امضای توافقنامه‌های متوالی که در جهت محدود کردن سقف خواسته‌های فلسطینی‌ها براساس توافق‌های قبلی است می‌باشیم و در هیچ یک از توافقنامه‌های اسلو ۱ و ۲، الخلیل، وای پلانتیشن، وای ریور ۱ و ۲ به هیچ وجه به مسائل اساسی مرحلهٔ نهایی از جمله قدس پرداخته نشد و صرفاً موضوعات جزیی مرحلهٔ

انتقالی از جمله میزان عقب‌نشینی، بحث فرودگاه و بندر و مسأله زندانیان مورد توجه قرار گرفت.

موضوعات مرحلهٔ نهایی از جمله قدس برای اولین بار در مذاکرات کمپ دیوید ۲ که از تاریخ ۷۹/۴/۲۳ لغایت ۷۹/۵/۴ در امریکا صورت گرفت مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت مذاکرات مزبور با حضور کلینتون در حالی آغاز گردید که باراک بر ۵ اصل معروف خود تاکید می‌نمود و از آن به عنوان خطوط قرمز یاد می‌کرد. با توجه به تأکید طرف اسرائیلی بر موضع خود در مورد قدس مبنی بر این که قدس یکپارچه و غیرقابل تفکیک به بخش شرقی و غربی، پایتخت ابدی اسرائیل است و از طرفی اصرار طرف فلسطینی مبنی بر این که قدس شرقی می‌بایستی به عنوان پایتخت دولت فلسطین به فلسطینیان باز گردد. امریکا به منظور خارج ساختن مذاکرات کمپ دیوید از بن‌بست به ارائه دو طرح که اسرائیل در آن منظور گردیده بود، مبادرت کرد.

طرح اول که معروف به طرح یوسی بیلین- ابومازون می‌باشد و حدود ۵ سال قبل با مشورت و هماهنگی میان یوسی بیلین و ابومازون می‌باشد.

براساس این طرح منطقهٔ ابودیس با نام مجعول بیت‌المقدس و به عنوان پایتخت آتی دولت فلسطین دراختیار فلسطینیان قرار داده می‌شود و با احداث گذرگاهی از ابودیس به قدس که حاکمیت امنیتی و نظامی آن برعهدهٔ رژیم صهیونیستی می‌باشد فلسطینی‌ها می‌توانند جهت زیارت به اماکن مقدسه بروند، این طرح با مخالفت شدید طرف فلسطینی مواجه شد، به نحوی که طرف فلسطینی اقدام به بستن چمدان‌ها نمود و این امر بعدها به نام دیپلماسی چمدان معروف شد. بنابراین طرف فلسطینی تصمیم به ترک صحنهٔ مذاکرات با امریکا گرفت. با توجه به این وضعیت کلینتون برای جلوگیری از تنش و شکست مذاکرات اقدام به ارائه طرح دوم نمود.

طرح دوم در برگیرندهٔ نظرات این کشور درخصوص مسأله بیت‌المقدس، مرزها و آوارگان بود که براساس آن در خصوص قدس، اختیاراتی در زمینه امور اداری و شهری در برخی محله‌های فلسطینی بخش شرقی بیت‌المقدس به حکومت خودگردان واگذارمی‌گردد و در مقابل شهرک‌های یهودی نشین کرانهٔ باختری مستقیماً به بیت‌المقدس متصل می‌گردد و دستگاه خودگردان می‌تواند بر اماکن مقدسه شامل مسجدالاقصی، مسجد عمر حاکمیت صرفاً دینی داشته باشد.

نهایتاً با توجه به مخالفت طرف فلسطینی با طرح دوم مذاکرات از حالت رکود خارج نگردید و به رغم تشکیل کمیته‌هایی درخصوص سایر قضایا از جمله کمیته آوارگان و کمیته مرز، عدم پیشرفت درکمیته قدس موجب متوقف شدن فعالیت سایر کمیته‌ها گردید و کلینتون رئیس جمهورامریکا در ۷۹/۵/۴ طی مصاحبه‌ای تلویزیونی اعلام کردباتوجه به عدم اجابت درخواست‌های باراک توسط عرفات مذاکرات کمپ دیوید ۲ به شکست انجامید. یعنی در واقع کلینتون تمام تقصیر شکست مذاکرات را برعهدهٔ طرف فلسطینی گذاشت. وی اضافه می‌کند مسأله قدس مانع دستیابی به توافق گردید. شایان ذکر است که همزمان با برگزاری اجلاس کمپ دیوید ۲ با توجه به توطئه‌ای که امریکا و رژیم صهیونیستی به منظور فشار برعرفات و اخذ امتیازات مهم به ویژه درخصوص قدس و حاکمیت بر آن در حال شکل گرفتن بود، اینجانب به عنوان فرستادهٔ ویژه مقام محترم ریاست جمهوری با توجه به تصدی ریاست سازمان کنفرانس اسلامی توسط ایشان حامل پیام مهم جناب آقای خاتمی به رؤسای کشورهای سوریه، لبنان، اردن، عربستان سعودی و تونس بودم.

ریاست محترم جمهوری در این پیام به اسلامی بودن فلسطین و تعلق قدس به کل جهان اسلام به عنوان آرمان امت اسلامی اشاره نموده و تأکید کردند هیچ طرفی حق دادن هیچگونه امتیازی در مورد قدس نخواهد داشت. این سفر در چارچوب این تحلیل انجام شد که احساس شد با جوسازی‌هایی که امریکا دارد انجام می‌دهد و فشارهایی که از جوانب مختلف به طرف فلسطینی وارد می‌کند می‌خواهد او را در موقعیتی قرار دهد که امتیاز بیشتری را از او دریافت کند. به همین دلیل به خاطر این که طرف فلسطینی هم روحیه پیدا کند و مطمئن شود که حداقل سازمان کنفرانس اسلامی و جمهوری اسلامی ایران در جهت پشتیبانی کامل از آنها حرکت می‌کند، این سفر انجام شد و به لطف خدا مؤثر بود.

به هر حال به دنبال شکست مذاکرات کمپ دیوید ۲ به رغم تلاش‌های مستمر امریکا و نقش فعال مصر برای خارج ساختن مذاکرات از بن‌بست با توجه به اختلافات زیاد طرفین در مورد مسأله حاکمیت قدس، امریکا موفق به جمع کردن عرفات و باراک در اجلاس سه جانبه با حضور کلینتون در اجلاس هزارهٔ سران که در شهریور ۷۹ در نیویورک برگزار شد نگردید. همزمان با تحولات مزبور چنانکه پیش‌بینی می‌شد عرفات نیزموضوع اعلام دولت مستقل

فلسطینی در ۷۹/۶/۲۳ که همواره بر آن تأکید می‌نمود به نظر و تصمیم شورای مرکزی فلسطین منوط کرد که این شورا نیز طی گردهمایی ۳ روزه خود در غزه در مورخ ۷۹/۶/۲۰ موافقت خود را با تعویق آن برای حدود ۲ ماه و اعلام دولت در زمان مناسب اعلام کرد، که تا این زمان همچنان معلق می‌باشد.

جمع‌بندی بحث

با توجه به اقدامات و تلاش‌های مستمر سردمداران رژیم غاصب در جهت یهودی ساختن قدس و حاکمیت کامل خود بر آن و عدم کسب کوچکترین توفیقی دراین خصوص به دلیل مخالفت شدید فلسطینیان، مسلمانان و اعراب و همچنین صدور قطعنامه‌های بین‌المللی متعدد در منع اقدامات اشغالگرانه و غاصبانه رژیم صهیونیستی از جمله قطعنامهٔ ۲۴۲ در سال ۱۹۶۷-۳۳۸ در سال ۷۳ و قطعنامهٔ تقسیم شماره ۱۸۱ در سال ۱۹۴۷ و به ویژه با توجه به عدم حصول نتیجه در مذاکرات ۹ ساله صلح مخصوصاً مذاکرات کمپ دیوید ۲ به منظور اخذ امتیاز در مورد قدس به نظر می‌رسد ورود شارون به مسجدالاقصی اقدامی در جهت قرار دادن فلسطینیان در برابر امر واقع به منظور تثبیت حاکمیت رژیم صهیونیستی بر قدس و به ویژه اماکن مقدسه و مجبور نمودن طرف فلسطینی به امضای توافقنامهٔ مورد نظر رژیم صهیونیستی درخصوص قدس می‌باشد که نتایج حاصله از آن در صحنهٔ فلسطین و در جهان اسلام و عرب بیانگر اشتباه بودن تحلیل‌ها و محاسبات به عمل آمده توسط اسرائیل است.

همهٔ ما اکنون شاهد قیام مردم فلسطین وایستادگی شجاعانهٔ آنان با دست خالی در برابر نظامیان تا دندان مسلح رژیم صهیونیستی هستیم و می‌بینیم که مردم بی‌دفاع فلسطین چگونه توسط تفنگ، تانک، موشک و راکت مورد هدف قرار می‌گیرند. مردم فلسطین بعد از ۹ سال مذاکرات که طبیعتاً امید زیادی برای احقاق حقوق حقهٔ خود ایجاد کرده بود، شاهد عدم حصول هرگونه دستاوردی بوده و تنها ثمرهٔ این مذاکرات به رسمیت شناخته شدن رژیم صهیونیست‌ها توسط طرف فلسطینی، لغو بخش‌هایی از منشور ملی فلسطین و تشکیل کمیته اطلاعاتی و امنیتی مشترک میان دستگاه‌های جاسوسی امریکا، اسرائیل و تشکیلات خودگردان جهت سرکوب و قلع و قمع حرکت‌های مردمی علیه اسرائیل و مبارزان فلسطینی می‌باشد و در مقابل چنانچه توافق‌های امضا شده به مرحله اجرا درآید حدود ۶۵ درصد

مساحت کل فلسطین به طرف فلسطینی واگذار خواهد شد. لذا مردم فلسطین با توجه به مشاهدهٔ تجربه اسلو و نتیجه آن و نیز تجربه مقاومت در لبنان و نتیجهٔ آن مبنی بر آزادی سرزمین و افتخار و عزت و عظمت آن، دیگر اهانت شارون به مقدسات خویش را تحمل نکرده و با برگزیدن راه جهاد و مقاومت به مبارزات خویش تا احقاق حق و حقوق کامل خود به ویژه حق تعیین سرنوشت و حق بازگشت آوارگان ادامه می‌دهد.

بدیهی است که جمهوری اسلامی ایران نیز در پیروی از فرمایشات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) که در سخنرانی مشهور خود در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم با خروش علیه اسرائیل خواستار آزادی کامل سرزمین فلسطین و نابودی این رژیم شدند، از بدو پیروزی انقلاب اسلامی با اتخاذ موضعی اصولی و قاطع بر آزادی کلیه اراضی اشغالی فلسطین و احقاق حقوق مردم فلسطین تأکید نموده است.

جمهوری اسلامی ایران اعتقاد دارد که راه حل نهایی فلسطین منوط به بازگشت آوارگان، برگزاری همه‌پرسی با مشارکت مردم اصلی فلسطین اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی به منظور تعیین نظام سیاسی مطلوب و در نهایت تصمیم گیری برای بقیه ساکنان و مردم فلسطین توسط دولت منتخب می‌باشد.

انتفاضه و روند سازش

ابوالقاسم قاسم‌زاده[1]

نیکسون رئیس جمهور سابق امریکا کسی است که ازجنگ جهانی دوم تا اوایل دهه ۱۹۹۰ در میدان سیاست بود. وی کتابی دارد با عنوان "Seize The Moment" فرصت را دریابیم. وی این کتاب را وصیت‌نامه سیاسی خود به دولت‌مردان کشورش برای رهبری جهان تک قطبی می‌داند. این کتاب پس از فروپاشی شوروی در پایان جنگ خلیج فارس و آغاز دور جدید از مذاکرات کمپ دیوید ۲ در نیمه دوم زمامداریِ جرج بوش اول نوشته شده است و فصلی دارد به نام جهان اسلام که در آن چنین می‌نویسد: "منافع اصلی امریکا در خاورمیانه نفت و اسرائیل همواره با یکدیگر کاملاً سازگار نیستند. از یک سو تعهد ما در مقابل اسرائیل گاهی از لحاظ دسترسی به نفت خلیج فارس به قیمت بازار آزاد بسیار به زیان ما تمام شده است. تعهد امریکا به بقا و امنیت اسرائیل بسیار ریشه‌دار است. بسیاری از مدافعان اسرائیل می‌گویند ایالات متحده باید از موضع دولت لیکود تا آخر پشتیبانی کند. می‌گویند اسرائیل هیچ یک از سرزمین‌های اشغالی- کرانهٔ غربی، نوار غزه و ارتفاعات جولان- را نمی‌تواند به اعراب بازگرداند، مگر آن که امنیت خودش به خطر بیافتد. حتی بر ادعای توراتی حزب لیکود صحه می‌گذارند و کرانه غربی را که یهودا و سامره می‌گویند از لحاظ تاریخی از آن اسرائیل می‌دانند. حمایت از بقا و امنیت اسرائیل کار درستی است. اما حمایت از درخواست‌های افراطی حکومت فعلی اسرائیل درست نیست".

نیکسون سپس به سه دلیل برای ادامهٔ

۱. دکتر ابوالقاسم قاسم‌زاده، مشاور وزیر امور خارجه است.

مذاکره براساس نسخهٔ زمین در برابر صلح اشاره می‌کند که چنین است:

دلیل اول و مهمترین دلیلش تأثیرگذاری بسیار ناگوار وضع موجود بر بودجه کمک‌های خارجی امریکا است. نیکسون می‌نویسد: در سال ۱۹۹۱ مصر و اسرائیل روی هم ۶۰ میلیون جمعیت داشتند و بیش از ۴۰ درصد از کمک‌های خارجی امریکا را که بالغ بر یک میلیارد دلار بود صاحب شدند، از اوایل دههٔ ۱۹۷۰ تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ امریکا از راه کمک‌های خارجی مستقیم وغیرمستقیم بیش از ۴۹ میلیون دلار به اسرائیل وام داده است. گذشته از این بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۹ اسرائیل ۱۶/۴ میلیارد دلار دیگر به صورت وام دریافت کرد که بعداً به هدیه از سوی امریکا تبدیل شد. برای ایجاد توازن در معادله خاورمیانه امریکا بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۱ مبلغ ۲۸ میلیارد دلار به صورت کمک خارجی به مصر داده است. علاوه بر این که ما هزینه بخش بزرگی از بودجهٔ دفاعی مصر و اسرائیل را تعهد کرده‌ایم. ۶/۸ میلیارد دلار وامی راکه مصر هیچ وقت نمی‌توانست پس بدهد به این کشور بخشیده‌ایم.

دلیل دوم: نزاع اعراب و اسرائیل، روابط امریکا با جهان اسلام را مسموم می‌کند واز توانایی ما برای همکاری با کشورهایی که رهبران تجدید نظر طلب و هوادار غرب دارد می‌کاهد. اشغال سرزمین‌های اعراب توسط اسرائیل و به خصوص رفتار این کشور با فلسطینی‌ها که روز به روز خشونت آمیزتر می‌شود جهان اسلام را قطبی کرده و به گرایش‌های افراطی دامن زده و میانه روهایی چون مبارک را تضعیف کرده است. همه رهبران مسلمان از آرمان‌های مشروع فلسطین حمایت می‌کنند- (این نکته مهمی است که نیکسون در کتابش بدان اشاره کرده است). -و انتفاضه که کار را برای نیروهای اسرائیلی دشوار کرده، دفاع مسلحانه و مشروع می‌نامند و از مقولهٔ تروریسم نمی‌دانند.

دلیل سوم: نزاع اعراب و اسرائیل بیش از همه در مناطق خطرزای جهان ممکن است پای امریکا را به جنگ اتمی بکشاند. چند سالی بعد از این کتاب، شیمون پرز کتابی تحت عنوان "طرح خاورمیانهٔ جدید" ارائه داد، که در آن توسعه اراضی را بررسی مجدد و توسعه نفوذ را نظریه‌پردازی کرد. با طرح خاورمیانه جدید از سوی شیمون پرز و سپس حرکت اسحاق رابین و پیمان اسلو و نشست‌های متعدد در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۰ منطقه خاورمیانه حالت نه جنگ و نه صلح را گرفت. اگرچه با

ترور رابین و تغییر دولت از حزب کار به لیکود به سرسختی نتانیاهو و تلاطم‌های جناحی درون احزاب دراسرائیل طرح زمین در برابر صلح نه سرعت و قدرت اجرایی پیدا کرد و نه برای همیشه بایگانی گردید. درحالت یأس و امید اسرائیلی‌ها برای خود زمان خریدند و به طرح تثبیت سیاسی رژیم صهیونیستی اقدام کردند. دریک دههٔ گذشته اصلی که هر دولتی که رژیم صهیونیستی را به رسمیت بشناسد مورد تحریم و انزوای سیاسی و اقتصادی از سوی دولت‌های عربی واسلامی قرار خواهد گرفت، تبدیل به مسابقه برای برقراری ارتباط و شناسایی دولت اسرائیل شد. صهیونیست‌ها نه زمین دادند و نه خواهان صلح واقعی می‌باشند. اما از طرح خاورمیانه جدید و شعار زمین در برابر صلح در فاصله سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ خود را در جهانی که آغاز پایان جنگ سرد و فروپاشی مفهوم جهانی دو ابرقدرتی نام گرفت به عنوان یک رژیم سیاسی طبیعی و قابل پذیرش تثبیت گردید. در این تثبیت مسابقه‌ای که برخی از کشورهای عربی و اسلامی برای شناسایی صهیونیست‌ها و تنظیم روابط اقتصادی، سیاسی وامنیتی برقرار کردند نقش مؤثری داشت. فضای سیاسی و افق آینده جهان دگرگون گردید و داشتن روابط با اسرائیل به مرحله‌ای رسید که برای تشکیل سازمان کنفرانس اسلامی از سوی سران دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی حد شرکت خود را مشروط به قطع روابط و بستن دفتر اقتصادی اسرائیل در دوحه کردند. چرخش زمان و تغییرات مفاهیم سیاسی در کمتر از یک دهه در منطقه خاورمیانه در بررسی مفهوم چنین تقاضایی از قطر باید موجب عبرت همگی ماباشد.

اسرائیلی‌ها در دههٔ ۹۰ همه کاری برای آماده‌سازی خود جهت ورود به قرن جدید کردند و لذا اگر بخواهیم افق آیندهٔ صهیونیسم در خاورمیانه را دریابیم باید عملکرد سیاسی، نظامی و اقتصادی رژیم صهیونیستی در یک دههٔ گذشته را بازشناسی کنیم، که دراین نوشته به اصلی‌ترین آنها پرداخته می‌شود:

۱. تبیین نظری و عملی پیوند استراتژیک امریکا به طور خاص و غرب به طور عام با اسرائیل.

۲. ساماندهی رشد فوق‌العاده گروه‌های فشار صهیونیستی و ایجاد سازمان‌های غیردولتی متفاوت و گوناگون در اغلب کشورهای جهان. (لابی صهیونیست‌ها در اکثر کشورها و به خصوص در مجالس قانونگذاری آنها).

۳. فراهم آوردن زمینه‌های مناسب جهت

مهاجرت یهودیان شوروی سابق و بهره‌گیری از دانش تخصصی آنها و شکار علمی از ظرفیت بسیار بالای شوروی سابق.

۴. آموزش برخی از یهودیان سابق در داخل اسرائیل و بازگشت مجدد آنها به کشور پهناور شوروی سابق از روسیه سفید تا منطقه قفقاز و سراسر آسیای مرکزی.

۵. ضربه یا آهنگ مداوم تبلیغی، سیاسی برای تثبیت حالت نه جنگ و نه صلح با کشورهای عربی و تبیین مفهوم پایان همیشگی جنگ فراگیر و عدم توان جنگ کلاسیک از سوی کشورهای عربی با اسرائیل این مفهوم امروز به صورت یک باور پایدار در بین دولت‌های منطقه درآمده است.

۶. عدم امضای هرگونه قرارداد منع سلاح‌های هسته‌ای و میکروبی و کشتار جمعی و رهاسازی شایعات و اخبار مربوط به دستیابی اسرائیل به سلاح‌های فوق مدرن و موشک‌های دارای کلاهک‌های هسته‌ای.

۷. ایجاد چتر تهدید امنیتی علیه ایران و سوریه از طریق قراردادهای نظامی امنیتی و جاسوسی با ترکیه و سرپل قراردادن این کشور برای ورود به منطقه قفقاز به خصوص جمهوری آذربایجان در همسایگی ایران.

۸. دریافت وام بدون بازپرداخت از امریکا و از اغلب کشورهای اروپایی و نگهداری خود در وضعیت اقتصادی قابل قبول در برابر انواع بحران‌ها.

۹. شناسایی اغلب بازارهای کار و کالا در کشورهای منطقه به خصوص در منطقه غرب آسیا.

۱۰. برنامه‌ریزی برای رشد دانش علمی، فنی و کاربردی برای فروش آن در آینده در بازار برنامه‌های توسعه کشورهای منطقه.

۱۱. ادغام توسعه ارضی درتوسعه نفوذ با درک این معادله که برای برقراری توسعه نفوذ زمینه‌های توسعه ارضی را همچنان در اختیار خود خواهد داشت.

هر یک از این محورها چه به لحاظ سیاسی، نظامی، اقتصادی و یا فرهنگی برای دریافت و ارزیابی دقیق‌تر از آن می‌توانند مورد نقد و بررسی قرار گیرد. در پایان از دو خط در دو جهت متفاوت سیاسی و فکری در کشورهای عربی به خصوص در میان روشنفکران و دولت‌های خاورمیانه اعم از عربی و غیرعربی یاد می‌شود که آینده رژیم صهیونیستی، روند سازش به تبیین واجرای موفق هر یک از آنها بستگی دارد، زیرا آینده رژیم صهیونیستی در خاورمیانه علاوه برتحولات درونی آن به چگونگی دگرگونی‌ها و موقعیت بیرونی از

داخل اسرائیل در میان کشورهای همسایه او و در حوزهٔ خاورمیانه از خلیج فارس تا آفریقا بستگی دارد.

نگرانی اول، خط تعدیل و تمکین است که دولت حسنی مبارک اینک پرچمدار آن می‌باشد. تعدیل مقاومت و هرگونه انتفاضه و تمکین در برابر حداقل امتیاز اهدایی از سوی امریکا و اسرائیل از جانب فلسطینیان. منطق اصلی این خط فکری پایان بخشیدن به تضاد و کسب و قانع بودن به حداقل امتیاز و در وادی سیاست تفاوت بسیاری بین امتیاز و مفهوم حق وجود دارد. اگر براساس این نگرش بخواهیم آیندهٔ رژیم صهیونیستی و روند سازش را در منطقه ارزیابی کنیم می‌بایست دورنمای سلطه‌طلبی همه جانبه‌ای را متصور باشیم که در آن علاوه بر طرح تمکین در برابر طرح توسعه نفوذ توسط اسرائیلی‌ها در آینده مفهوم و چارچوب همزیستی مسالمت‌آمیز نیز با تعریف اسرائیلی‌ها شکل خواهد گرفت و به قول یک ضرب‌المثل ایرانی در این معادله تعدیل و تمکین آش را با جایش یا کاسه‌اش یک‌جا خواهیم داد. در برابر چنین نگاهی خط مقاومت ایستاده است.

نگرش دوم: خطی که در لبنان از موسی صدر، شهید چمران و در مسیر آن با شهادت هزاران شهید از جنبش حزب‌الله، امل و مجموعه مقاومت اسلامی و حتی از مسیحیان وفادار به حفظ استقلال و تمامیت ارضی لبنان شکل گرفت.

این خط اکنون در شکل انتفاضه همچون انفجار عظیم در داخل فلسطین اشغالی با فلسطینیان پیوند خورده است. این خط مانع اصلی افزون‌طلبی صهیونیستی و استحالهٔ قدس می‌باشد. خط مقاومت نه خط تعدیل است و نه خط پذیرای طرح تمکین، تمکین درخواست‌های فلسطینی را یک امتیاز نمی‌داند، بلکه از آن مفهوم باز پس‌گیری حق از دست رفته را می‌خواهد. بنابراین مشکل اصلی صهیونیست‌ها در آینده چه در داخل و چه در خارج از منطقه حتی در کشورهایی مانند مصر و ترکیه مقابله با خط مقاومت خواهد بود. خط مقاومت اینک تنها تعریف نظامی ندارد، بلکه تبدیل به یک فرهنگ شده است. فرهنگ نفی همزیستی با صهیونیست‌ها به عنوان تفکر نژادپرستانه و آخرین حلقه زنجیرهٔ این تفکرشان درجهان.

با تداوم و گسترش این خط اسرائیلی‌ها با دو تضاد اصلی و رشد یابنده مواجه خواهند شد تضاد در درون و نسل سوم اسرائیلی‌ها که پذیرای زندگی پادگانی نیستند و لحظه به لحظه

هویت ملی را مورد تردید و سؤال قرار می‌دهند. به خصوص برای اکثریت شهروندان لائیک و غیرمذهبی آن که در کنگره اخیر خود نیز از تیرگی آینده و عدم برقراری کشوری در رفاه و تفاوت‌های نژادطلبانه در مجموعهٔ دو طیف یهودیان شرقی و غربی یاد کرده‌اند. تضاد بیرونی که رژیم صهیونیستی در افق آینده خود همچنان در خاورمیانه با آن مواجه خواهد بود، عدم امنیت پایدار و ظرفیت پذیرش در جوامع این کشورها از عربی و غیرعربی می‌باشد.

اسرائیلی‌ها در طول یک دهه گذشته با همه تلاش‌های خود هنوز نتوانسته‌اند جای پای محکمی در بازار اقتصادی و تجاری خاورمیانه برای خود باز کنند و همچنان با دو مسأله انرژی و آب برای آینده حیات خود در خاورمیانه در کشمکش و جدال به سر می‌برند. آیندهٔ صهیونیست‌ها به سه واژه آب، انرژی و امنیت بستگی دارد. بنابراین صهیونیست‌ها در برابر خط مقاومت نگاه به آیندهٔ خود را در خاورمیانه با نگاه امریکا و هر چه بیشتر درگیر کردن آن باعنوان ابرقدرت گره زده‌اند تا با نفوذ استراتژیک امریکا طیفی بسازند که مفهوم همزیستی در زیر چتر امنیتی واشنگتن امکان‌پذیر گردد. آیا در معادلات قدرت، قطب‌بندی‌های آینده و سیر حرکت طوفانی مفهوم جهانی شدن چنین قدرتی برای مانور تک ابرقدرتی امریکا فراهم خواهد شد؟ این سؤالی است که جواب‌های آن آینده سازش و رژیم صهیونیستی را روشن خواهد کرد.

سخنرانی‌های همایش چشم‌انداز تحولات خاورمیانه

عوامل رویکرد انتفاضه و مهم‌ترین دستاوردهای آن

محمد ابوجهاد[1]

جهان با شنیدن نام فلسطین دوباره از خواب برخاسته است، اما این‌بار بانگ فلسطین از درون قدس شریف و در حالی که خون شهدای خردسال فلسطینی که با جسم و جان و سنگ‌های در مشت گره کرده خود محدودهٔ جغرافیای مقدس، کشور غصب شدهٔ خویش، میدان جنگ و جدالی و چهار گوشهٔ نخستین میدان ستیز با دشمن صهیونیستی (سال ۱۹۴۸) را دوباره ترسیم می‌کرده برآمده است. صهیونیست‌ها متجاوزانی هستند که با به کارگیری تمامی رویه‌های حیله‌گری و تزویرهای سیاسی و تاریخی و اشغالگری روزآمد خویش نه تنها هدفی جز اشغال سرزمین نداشته، بلکه هدفشان علاوه بر اشغال فلسطین، اسکان یهودیان و تاریخ‌سازی می‌باشد. آنان بسی فراتر رفته و یادگارهای دوران، تاریخ نسل‌های آینده و یادمان ملت و جهان را نیز مورد اهداف خویش قرارداده‌اند.

فلسطینیان بار دیگر قضیهٔ خود را به شیوه‌ای نو در قالب معادلات و محاسبات بین‌المللی موجود بر روی میز موازنه قدرت پیچیده و دربردارندهٔ منافع یکسویه دشمن خویش، که همانا انتفاضه بیت‌المقدس می‌باشد، قرار داده‌اند. قدس که جز آن شناخته نشده، جایگاهی است که به فلسطین و سرزمین آن قداست و منزلت ویژه بخشیده است. نام قدس شریف بر شانه‌های شهدا مرتفع گردیده است. شهدایی بسان محمدالدوره که رمز فلسطین و رمزنگون بختی و نابودی کیان صهیونیستی

---

۱. محمد ابوجهاد، از مسؤولان حماس می‌باشد.

می‌باشند. به درستی که شهادت برازندهٔ وی بود تا بدین‌وسیله رمز فصاحت بار پذیرش شکست و نابخردی و سبک سری ملت رقم خورده و نمایش قدرت خون و سختی و مقاومت سنگ در مسیر تحقق عزت و سربلندی و پیروزی حاصل آید.

به دور از انصاف است که حق ملت فلسطین را دربرپایی انتفاضه فلسطینیان منحصر به تنها عامل اساسی آن یعنی دیدار شارون گناه‌کار از حریم قدس شریف بدانیم. به رغم این که ما منکر دیدار وی که شرارتی بیش نبود و به انفجار مجموعه عوامل شکل دهنده در درون تاریخ جهاد ملت فلسطین انجامید، نیستیم. بنابراین عوامل رویکرد دوبارهٔ انتفاضهٔ حاضر متشکل از یک مجموعه عواملی است که در آن ابعاد تاریخی در قالب‌ها و واقعیت‌های جغرافیایی سهیم می‌باشد و در آن جاودانگی هویت و رشد و تعالی و بالندگی با طرد رویه‌های کاهلی و سست‌انگاری گره خورده است. انتفاضه‌ای که گذشته و آینده را در هم می‌آمیزد تا بدین طریق افق آینده‌ای روشن و جدید را تحت لوای عزت، سربلندی، آزادی و تلاش برای آزادسازی سرزمین‌های غصب شده‌ای که تنها به ملت فلسطین تعلق ندارد و بلکه به کلیهٔ ملت‌های مسلمان جهان بازگشت دارد، ترسیم نماید. انتفاضه‌ای که در جهت بازگشت مضامین شعار صلح واقعی که گفتگوی مشترک اعراب و اسرائیل طی سالیان گذشته آن را مخدوش کرده است، البته با این تأکید که صلح واقعی اقتدار و وحدت ما را می‌طلبد، صلحی که برپایه حق و عدل برپا شود و نه براساس در نظر گرفتن شرط‌های برتر میدان برپازندهٔ آن و یا غصب کننده بر غصب شونده بنا گردد. اوری سافیر که به عنوان یکی از طراحان توافق اسلو در سال گذشته به شمار می‌آید، در این باره می‌گوید: "شکی نیست که توافق اسلو توافقی جاودانه است، چرا که فلسطینیان از گفتار خویش بازگشته و برای عهد و پیمان خویش که همانا برپایی فلسطین بزرگ و رد دولت اسرائیل بود نهایت و خط پایانی را قائل شدند و عملاً به وجود اسرائیل اعتراف کردند.

اما رونق دوبارهٔ انتفاضهٔ ملت فلسطین با تمام توان و قدرت و کلیه اماکن متعلق به موجودیت فلسطین از رأس نافوره تارفح، و از رودخانه‌ها تا دریا گرفته بر تمامی اوهام و خیال‌باقی‌هایی که خودگرایان به اصطلاح صهیونیستی در طول سال‌های گذشته بر آن حکم رانده‌اند، دست رد زده است.

مهم‌ترین عوامل رویکرد انتفاضه

۱: اشغالگری

تا زمانی که چتر اشغالگران جنایتکار

صهیونیست بر سرزمین‌های فلسطین مستولی است، ملت فلسطین با هویت ملی، مذهبی و قانونی بر مقاومت و بیرون راندن دشمن از سرزمین‌های خویش ادامه خواهد داد. در این فراز و سخن استدلالمان تنها اشاره به چند کیلومتر از سرزمین تاریخی فلسطین نیست، بلکه سخن از فلسطینی است که صهیونیست‌ها آن را از سال ۱۹۴۸ به اشغال خود درآورده‌اند و پس از آن به تبعید بیش از یک میلیون فلسطینی که در حال حاضر شملر آنان به چهار و نیم میلیون پناهده فلسطینی که در شرایط بسیار نامناسبی زندگی می‌کنند، اقدام ورزید. امروزه برای تمامی آنان حق بازگشت به موطن خویش پابرجاست، البته در توافقات به عمل آمده میان سازمان آزادی‌بخش فلسطین با اسرائیل هیچ‌گونه چاره‌اندیشی برای این مشکل و معضل فلسطین نشده است. بلکه همواره آن را در فرایند تصمیم صهیونیستی - امریکایی با هدف تفکیک از اصل قضیهٔ فلسطین و در نتیجه سیطرهٔ کامل بر آن سوق داده است. چنانکه با روش توافق اسلو اصول، ریشه‌ها و ارکان قضیه فلسطین تنها به چند کیلومتر خاک تبدیل می‌گردد ولی با این وجود هم خوی ددمنشانه و اشغالگرایانه صهیونیست‌ها حتی در این مساحت اندک نیز پنهان نمی‌ماند.

۲: فشردگی تجربیات جهادی ملت فلسطین و مقاومت آنان درگذر تاریخ

یکی از مهم‌ترین عوامل رویکرد جدید انتفاضه در سرزمین‌های اشغالی همانا دارا بودن تاریخ متمادی و مشحون از جنگ و ستیز با صهیونیست‌ها از سوی ملت فلسطین می‌باشد. این تاریخ هم‌زمان با آغاز قرن گذشته در برگیرنده جنگ تمام عیار با پدیدهٔ صهیونیستی است که بیش از ۵۲ سال به طول انجامیده است. ملت فلسطین در طول این سال‌ها شکل‌های مختلفی از مقاومت ملی را برای خود ثبت کرده است. به گونه‌ای که در سال ۱۹۲۰ اولین انتفاضه در فلسطین بروز و ظهور می‌یابد و به دنبال آن انتفاضه مهم دیگری در سال ۱۹۲۵، هنگامی که لورد آرتر بلفور صاحب وعده‌های خائنانه درحالی که به عنوان نماینده سامی انگلیس به وسیله سربازان کشورش احاطه گردیده بود اقدام به دیدار از مسجد مبارک الاقصی می‌نماید و با این کردار خود انتفاضه فلسطینیان را مشتعل ساخته و بدین‌وسیله راه ورود وی را به حریم مقدس قدس شریف سد می‌کنند. صهیونیست‌ها هیچ گاه از اراده و تصمیم شوم و پلید خود در تثبیت حضور و نفوذ خود در قدس شریف به ویژه در سال ۱۹۲۸ باز نایستادند، اما با رویارویی و مقابله ملت فلسطین در سال بعد آن (۱۹۲۹) در انقلاب بزرگی که با عنوان انقلاب

"براق" شناخته می‌شود و به دفاع از دیوارهٔ براق که امروزه صهیونیست‌ها بر آن نام دیوار "سبکی" می‌نامند، مواجه گردیدند. از این‌رو تمامی آثاری را که صهیونیست‌ها بر آن قرار داده بودند پاک کردند. از این پس انقلاب سال ۱۹۳۶ که شش ماه به طول انجامید و پیروزی‌های شجاعانه‌ای را که رهبران سیاستمدار سنتی از تحقق آنها عاجز بودند و تنها توانستند بر این پیروزی‌ها مسلط گشته و به طور سیاسی آن را مهار نمایند به وقوع پیوست که در نتیجه اقدامات اخیر رهبران سنتی نتایج نکبت بار سال ۱۹۴۸ رخ داد.

این دلایل در برگیرندهٔ برخی از ویژگی‌ها و منزلت‌های انتفاضه‌های بی‌شماری می‌باشد که قبل از سال ۱۹۴۸ به وقوع پیوسته است. اما پس از سال ۱۹۴۸ تجربه مقاومت ملی به شکل بارز آن در قالب انتفاضه سال ۱۹۸۷ در برابر ما قرار می‌گیرد. انتفاضه‌ای که همه جهانیان را با نیروی پرنشاط، پرتوان و نونهال خود، همراه با تأثیرگذاری و نتایج ذاتی ملهم از آن و ثمره هفت سال مقاومت دلیرانه در برابر ارتش صهیونیستی به شگفتی واداشته است. انتفاضه سال ۱۹۸۷ در بنیان‌گذاری نهاد مقاومت ملی و جهادگرایانه موفقیت کامل داشته و از آن‌روست که ملت فلسطین با اتکاء به خویشتن خویش در رویارویی با اسرائیل زبون به پیروزی رسد.

انتفاضه مزبور باعث شد تا نرخ ارزان اشغالگری را برتابد، چرا که صهیونیست‌ها هیچ‌گاه حاضر به پرداخت قیمت بالایی برای اشغالگری خود نبودند. اما انتفاضه هزینه اشغال‌گری را افزایش داد و برای اولین بار ارتش اشغالگر صهیونیست که تعجب جهانیان را برانگیخته بود، درحالی که برخود لقب ارتش منعطف و نرم‌خوی را گذاشته بود به جایی می‌رسد که سرکشی و جنایاتش برعلیه زنان، کودکان و نوجوانان و کهنسالان در سطح کوچه و خیابان به اوج خود می‌رسد. صهیونیست‌ها به رغم بهره‌گیری از خشونت و خشم برگرفته از نیروی نظامی در اجرای سیاست‌های تضییع حقوق جامعه، اعتقادات و خورد کردن استخوان‌ها، عنصری ناتوان و ضعیف می‌باشند. به گونه‌ای که ارتش اسرائیل در این بین زمام امور را نیز از کف داد و در نتیجه نظریات و راهبردهای سرکوبگرانه‌اش فرسایش یافت، تحلیل‌گر نظامی و استراتژیک اسرائیلی زئیف شیف نیز در این خصوص می‌گوید: بسیار گمراه و نادان است کسی که فرسایش قدرت اجرایی ارتش را نادیده انگارد. البته شیف اذعان دارد که ادامه چنین وضعیتی زیان بار نمی‌باشد" ارتش اسرائیل از نوعی باور و احساس سنگین در عدم توانایی برای سرکوبگری رنج می‌برد. این موضوع از سوی یک تحلیل‌گر نظامی دیگر اسرائیل نیز به نام کارفیلد نیز مورد تأکید قرار

گرفته است.

وی می‌گوید: "ارتش اسرائیل با خطر انحلال روبه‌رو است." اما متأسفانه توافقات اسلو به منظور احیای این ارتش که ارکان آن از حیث نظامی و امنیتی در رویارویی با انتفاضه خورد شده است به وقوع می‌پیوندد.

یکی از تحلیل‌گران امور عربی در روزنامه معاریف ۱۹۹۹ پیش درآمدی برتوافق اسلو نگاشته و در نوشتار خود متذکر می‌شود که "اسرائیل قادر به تحمل بیشتر انتفاضه نمی‌باشد." وی می‌افزاید: "می‌خواهم براین نکته تأکید نمایم که انتفاضه تمامی توان ما را فروریخته است." انتفاضه سال ۱۹۸۷ به همایش ملی و به رویه جاودانگی که کل جامعه فلسطین ضعیف و تحت اشغال را در برمی‌گیرد مبدل شده و با مهار جنگ ویرانگر موفق به افزایش هزینه اشغالگری صهیونیست شد. بسیار دشوار است بر هر تحلیلگر و پژوهشگری که بدون درک اهمیت پایه و اساس قیام جهادی ملت فلسطین در انتفاضه ۱۹۸۷ بتواند به ماهیت و زمینه‌های پیدایش انتفاضه حاضر دست یازد.

ملت فلسطین نیرو واعتماد به نفس خود را بازیافته است، انتفاضه نیز اعتبار و نقش فراگیر ملت فلسطین را در تمامی سطوح مدیریتی جامعه خود، به ویژه در مسیر حل معضلات و مشکلات روزانه و محاصره اقتصادی بازستانده است. با این وجود رویکرد انتفاضه پس از امضای توافق‌نامه اسلو و یا ضعف سیاسی هدایت‌گران حکومت خودگردان و تجاوزات اسرائیلی‌ها امری اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. مشاهده دلایل بروز انتفاضه دوم ابراهیمی نیز در سال ۱۹۹۴ و انتفاضه نفق در سال ۱۹۹۶ که به شهادت ۶۰ فلسطینی و کشته شدن ۱۴ اسرائیلی انجامید ما را براین عوامل رهنمون می‌سازد. هر چند که انتفاضه‌های مزبور محدود بودند اما این حقیقت را نمایان ساخت که ملت فلسطین در جهت دفاع از کیان و هستی خود هیچ‌گاه دست از مقاومت نخواهد شست و در نگرش دیگر موازنه قوا را با اسرائیل غاصب به ثبوت رسانده و سبب شد تا عوامل پیچیده و تکان دهنده‌ای بر بنیان نظامی و سیاسی حاکمیت دشمن صهیونیستی رسوخ نماید.

۳: دیدار شارون جنایتکار از حریم قدس شریف

قدس در قلب ملت فلسطین جایگاهی برای کل سرزمین فلسطین را در خود جای داده است. در بیت‌المقدس بالندگی ملت فلسطین به همراه ملت‌های عربی و اسلامی از حیث دین، تاریخ و تمدن با یکدیگر در می‌آمیزند و سبب تعالی ملی فلسطین می‌گردد. اما دیدار شارون از حریم قدس شریف بالندگی ملت فلسطین و جهان اسلام را فرو ریخت و در نتیجه آن جنگ

جدید بیت‌المقدس پدیدار گشت. شکی نیست که دیدگاه شارون درخصوص مذاکره با عرفات در کمپ دیوید و غیره، دنباله رو دیدگاه و رویه نخست وزیر سابق دشمن صهیونیستی ایهود باراک می‌باشد. از اینرو ملت فلسطین نیز به خوبی نسبت به شروط مطروحه صهیونیسم که در بردارندهٔ حق کامل و سیطرهٔ آن بر بیت‌المقدس بوده و همواره بر آن تأکید و پای فشرده به خوبی آگاه گشته است و به همین منظور انتفاضه را با هدف تأکید بر حق مسلم ملت فلسطین و نقش آن در حمایت از بیت‌المقدس و مقدسات آن در فلسطین به کار بست تا احساسات عمیق و برخاسته از روح وفاداری و صداقت ملت فلسطین نسبت به بیت‌المقدس نمایان گردد.

خود پسندی صهیونیست‌ها به حدی رسیده که برخی از آنان از دولتمردان اسرائیلی درخواست انهدام مسجدالاقصی و ایجاد بنای هیکل یهود را به جای آن می‌نمایند. برخی از ایشان نیز مسلمانان را به پیمان شکنی توصیه کرده و از آنان خواستار انتقال مسجدالاقصی به مکه می‌شوند.

۴: شکست ارتش اسرائیل در جنوب لبنان به دست مقاومت اسلامی

پیروزی مقاومت اسلامی بر ارتش اسرائیل و هیمنه نظامی آن در جنوب لبنان سبب فزونی عزت و اعتماد به نفس مسلمین نسبت به اقتدار و اراده، خویش گردید. به گونه‌ای نیز این پیروزی تنها منحصر به لبنانی که یکپارچه به پشتیبانی مقاومت برخواست نمی‌باشد. بلکه ملت‌های عربی واسلامی را که ازگذشته‌های دور در پی پیروزی واقعی بر دشمن صهیونیستی بودند بر مقاومت استوار ساخت. تا آنجا که ملت فلسطین پس از این پیروزی نسبت به اقتدار، توانایی و مقاومت خویش اعتماد به نفس زائدالوصفی یافته و دریافتند که مسیر آزادسازی فلسطین تنها با مقاومت و فداکاری هموار می‌شود.

حزب الله با مقاومت اسلامی خویش در برابر دشمن صهیونیستی توانست معادله جدید موازنه قوا میان نیروهای اسلامی و دشمن صهیونیستی را ترسیم نماید و از اینرو رعب و وحشت را تا عمق جان صهیونیست‌ها وارد ساخته و به جای ضعف و ناتوانی این کالبد بی‌جان تنها با قدرت ایمان در مقابل ماشین نظامی دشمن رسوخ کند.

شکی نیست که ملت فلسطین امروزه به اعتماد به نفس کامل برای آزادسازی فلسطین و پاک سازی وجب به وجب سرزمین‌های اشغالی دست یافته است و در این میان به خوبی دریافته است که تکیه بر گفتگو و مذاکرات

حقوق اساسی را به صاحبان آن باز نخواهد گرداند، چرا که گفتگو کنندگان محکوم و محتوم به‌سنجش قدرت از کار افتاده گذشته به نفع اسرائیل بوده و از اینرو برآورنده و رشد دهنده منافع و شرط‌های اسرائیلی و توراتی شده‌اند.

۵: شکست مسیرسازش و مذاکرات و پیدایی کفایت آن

با امضای توافقتامه اسلو طی هفت سال گذشته ناکامی مسیر سازش را که در اتاقی بسته محصور و به تنگ آمده است همواره با گوش جان شنیده‌ایم، با این همه امریکا سرنخ امور را برای تجدید حیات دوباره روند سازش به دست دارد و کیان صهیونیستی نیز ظرف مدت زمان مزبور با حمایت همه جانبه دولت امریکا سیاست تضعیف و خواری طرف فلسطینی گفتگو کننده را در پیش گرفته و با این روش شرایط و خواست‌های خود را در اتاق مذاکرات برعلیه آنان دیکته می‌کنند.

به رغم این تحولات ملت فلسطین خود را وامدار و شریک توافقات به عمل آمده نمی‌داند. اما ناچار از سوختن در خرمن نااهلان و دشمنان خویش و محکوم به پرداخت خون بهای آن در سرزمین خود می‌باشد.

سرنوشت اسلو که به تغییر دیدگاه رهبران فلسطینی منجر شد به خوبی روشن ساخت هر آنچه که دراین گردونه رقم می‌خورد از اهداف راهبردی و خواست‌های جوهری ایشان کاملاً به دور است. همچنین زمینه ساز تدارک انتفاضه- انقلابی که در سال ۱۹۹۳ با هدف نابودی اشغالگری به وقوع پیوست- گردید، که در نتیجه آن اشغالگران را برابر دستورالعمل خود ساخته و پرداخته خویش از برای خون آشامی واداشت. شکی نیست که صهیونیست‌ها با طرح گفتگو برای عقب‌نشینی در پی پراکندن قوا و نیروی نظامی خویش در سرزمین‌های اشغالی می‌باشند تا از اینرو به حاکمیت‌های غیرمستقل و وابسته از حیث اقتصادی و امنیتی دست یابند.

اسلو به مثابه افول اقتدار فلسطینیان و گرفتاری آنان در سیاست تفرقه افکنانه و جدایی طلبانهٔ صهیونیست‌ها و محاصره آنان در مرزهایی که اسرائیل برآنها سیطره داشت، همراه با شهرک‌ها و راه‌های تحت استیلای آنان پایه‌ریزی شد تا به این طریق مانع رشد و شکوفایی سرزمین فلسطینیان در بخش‌های نوار غزه و کرانه غربی شود.

در حقیقت توافقات اسلو، وای ریور و کمپ دیوید و هر آنچه که به دیدارهای امنیتی و سیاسی با دشمن صهیونیستی مربوط می‌شود، ملت فلسطین را که به خوبی از حجم مخاطرات این مذاکرات و نشست و برخواست‌ها آگاه بود

به جنبش و خروش واداشت، برخی از عوامل این تحرک را در زیر برمی‌شماریم:

الف) توافقنامه اسلو ملت فلسطین را از حیث جغرافیایی و جمعیتی خرد کرد.

ب) این توافقات دست ملت فلسطین را در دفاع از خویشتن و حمایت از امنیت خویش بست درحالی که دست صهیونیست‌ها را در امنیت همه جانبه و حقانیت خویش در رفتار وحشیانه و در منتهی درجه قلع و قمع ملت فلسطین بازگذارد.

ج) دست حکمرانان و شهروندان صهیونیستی را در گسترش و توسعه شهرک‌سازی در کلیه مناطق بازگذاشته و سیاست تساهل را در بیت‌المقدس به مثابه سیاست متکی بر سرزمین و مناطق مسکونی منطبق ساخت.

د) توافقات مزبور، استیلای حاکمیت صهیونیستی را بر بنیان ملت فلسطین از حیث نهادهای اقتصادی، سیاسی وامنیتی توسعه بخشید.

اوج‌گیری این سیاست که به وابستگی و پیروی ملت فلسطین از کیان صهیونیست‌ها منجر می‌شد، با هدف استثمار و نابودسازی روحیه مقاومت ملت فلسطین و افول بینش و نیروی فداکاری آنان در مقابل اجرای روند سازش صورت می‌پذیرفت.

هـ) اجلاس سران در کمپ دیوید واقعیت دیدگاه اسرائیل را به گونه‌ای که نشریه "یدیعوت احرونوت" آن را منتشر ساخته آشکار می‌سازد و جای هرگونه شک و تردید نسبت به آن را سد می‌نماید. این نشریه در صفحه‌های اول خود می‌آورد:

"ما اینجائیم و آنان در آن سو قرار دارند. هیچ بازگشتی به سوی مرزهای ۱۹۶۷ وجود ندارد، بیت‌المقدس تنها تحت رهبری و اداره ما قرار دارد. اکثریت شهرک نشینان تحت اداره و حاکمیت اسرائیل در ترتیبات اوضاع نهایی قرار می‌گیرند و دولت اسرائیل هیچگونه مسؤولیت اخلاقی و یا حقوقی را درخصوص مشکلات پناهندگان فلسطینی برعهده نخواهد گرفت."

۶: جنبش ملت فلسطین در جداسازی رهبری و هدایت اقدامات در قضیه فلسطین

ملت فلسطین با تمام وجود توهین‌هایی را که از سوی ایالات متحده امریکا متوجه آنان می‌باشد درک کرده است. مخصوصاً در خیزش اخیر امریکا برای به دست‌گیری سیاست‌ها در قضیه فلسطین که به نمایندگی از

سوی اسرائیل و به هدف طرح و اجرای شروط رژیم اشغالگر قدس به اشغال جایگاه وی دست یازید به خوبی آگاه است.

ملت فلسطین با وجود مشاهده توطئه‌های امریکا در قضیه فلسطین و حجم حمایت‌های مطلقه از منافع رژیم غاصب اسرائیل هرگز وضع موجود را تحمل نخواهد کرد.

تنها مستمسک ملت فلسطین در پاسخ‌گویی به این جنایات به دست‌گیری زمام امور از طریق انتفاضه می‌باشد تا از این رو کلیه اشکال محاصره و سیاست‌های متخذه در جهت کوتاهی دست فلسطینیان از جغرافیای عربی و اسلامی را بشکنند.

من مطمئن هستم که ملت فلسطین با رفتار و کردار خویش حاکمیت فلسطین را از زنجیرهٔ فشارهای صهیونیستی به هدف تخفیف بیشتر در برابر دیکته‌های آمرانه اسرائیلی و امریکایی رهانیده و به خوبی آنان را آگاه ساخته است. اما در درجه اول خویشتن خویش و موضوعیت فلسطین را از خطرسازش و تحمیل آن بر نقشه جغرافیای عربی واسلامی در تمامی سطوح ملی و رسمی آن آگاه ساخته است.

انتفاضه مجموعه‌ای از طرح‌ها و نتایج بسیاری را تحقق بخشید که به پاره‌ای از آنها در زیر اشاره می‌نمائیم.

الف) انتفاضه وجدان ملی را در میان توده‌های فلسطینی بیدار کرد و خط جدایی و تفرقه میان ملت فلسطین را در مناطق ۱۹۴۸ و مناطق کرانه باختری و نوار غزه از میان برد، مشارکت ملت فلسطین در مناطق الخلیل و مثلث در انتفاضه برهرگونه سیاست تفرقه افکنانه و نابود کننده‌ای که صهیونیست‌ها در طول بیش از پنجاه سال درحق ملت فلسطین روا داشت مهر بطلان زد.

ب) انتفاضه سبب گردید تا پدیدهٔ اسرائیل و راهبردهای آن در به خاک و خون کشیدن ملت فلسطین در خلال سال‌های گذشته از ابتدای ۱۹۴۸ که با هدف محکومیت و نابودی ملت فلسطین و در نهایت تحمیل شرایط و تخفیف‌ها در قضیه فلسطین انجام می‌گرفت و دربرگیرندهٔ آثار جنایات اسرائیل در حق فلسطینیان بود خاتمه بخشید.

ج) انتفاضه مرکزیت و عمق استراتژیک عربی و اسلامی را به قضیه فلسطین همچون روز اول و درست از هنگام به آتش کشیدن مسجدالاقصی در سال ۱۹۶۹ که به جنبش فراگیر ملت‌های عربی واسلامی انجامید بازگرداند، با این وجود فشارهای وارده به سازمان‌های بین‌المللی

آنان را به اتخاذ مواضع همپایه با مصائب جهان اسلام وادار نمود.

د) انتفاضه به تمامی نیروهای سیاسی فعال جان و روح تازه‌ای بخشید و به گونه‌ای سازمان یافته در کالبد ملی، اسلامی در عرصه فلسطین بروز و ظهور یافت. بدینگونه پرچم انتفاضه برافراشته گشت و بدینسان حفاظت و صیانت از استمرار آن به عنوان طرح اصلی که در نهایت به ترسیم مرزهای رشد و توسعه ملی و قومی خواهد انجامید، مطرح می‌باشد.

اکنون ما در مقابل انقلاب توده‌های بزرگی قرار داریم و برما است تا آن را در چارچوب، طرح نهضتی استقلالی و آزادیخواهانه خویش سرمایه‌گذاری نمائیم تا فقط به یک تحرک سیاسی موقت و گذرا منجر نگردد. چرا که انتفاضه سال ۱۹۸۷ خود محصول تلاشی بود که در جهت صلح سیاسی با دشمن صهیونیستی پیش می‌رفت. امروزه ما بهای فراوانی را بابت این صلح ننگین و نتایج حاصل از آن را که در طی هفت سال گذشته از توافق اسلو پدیدار گشته، می‌پردازیم. آنچه که امروز بر ما هویدا گردیده این است که صلح مطرح شده خیلی بدتر از شرایط دشوار جنگ بوده است. از اینرو بر ما فرض است که به عنوان فلسطینی و با مشارکت و همراهی جهان عرب و تمامی مسلمانان به هر قیمتی که شده مانع از اجرا و تحقق آن گردیم، در این صورت سرمایه‌گذاری اندکی در جهت ادای دین خود به انتفاضه موجود و خون‌های شهدا و مجروحان آن انجام داده‌ایم.

این انتفاضه به وقوع پیوسته تا ادامه یابد و با بخشنامه هم پدیدار نگردیده تا با صدور آن از میان برود و چه بسا با عقب‌نشینی تدریجی ارتش اشغالگر از سرزمین‌های فلسطینیان و آزادسازی یکایک شهرک‌ها به عنوان برنامه اولیه در جهت آزادسازی کامل اراضی اشغالی به اوج خود نیز برسد. البته این مهم نیازمند حمایت و پشتیبانی ملت‌ها و حاکمیت‌های عربی واسلامی به طور کامل از انتفاضه ملت عزیز فلسطین در سطح سیاسی، تبلیغاتی و اقتصادی دارد.

ترجمه: مجتبی فردوسی‌پور

عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان و تأثیرات آن بر روند صلح خاورمیانه

طلال عتریسی[1]

عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان بدون هیچگونه قید و شرط و یا حتی مذاکره‌ای، تنها بر اثر فشارهای مستقیم عملیات مسلحانه جنبش مقاومت حاصل شده است. این فرایند درست در جهت عکس جریان تند باد صلح که بر رویارویی اعراب و اسرائیل از کنفرانس مادرید در طی ۹ سال گذشته استوار بوده، به وقوع پیوسته است. به ویژه آن که کنفرانس مزبور در برگیرنده حوادث طولانی در سالیان گذشته بوده که طی آن سیاست‌های بین‌المللی اروپا و اعراب در بستری از همکاری، تسامح، سازش و تفاهم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با اسرائیل رقم خورده است. در جهت تحقق این هدف کنفرانس‌های اقتصادی، دیدارهای سیاسی و دوره‌ها و کارگاه‌های آموزشی متعددی نیز برگزار گردیده است. تحمیل این عقب‌نشینی و شکست سخت در حقیقت شیوه‌ای بود که برای ارتش اسرائیل تازگی داشته و هیچگاه این ارتش با چنین تاکتیکی مواجه نبوده است. تاریخ جنگ‌های اعراب و اسرائیل نیز با آن بیگانه است، چرا که در مسیر استیفای حق خویش شک و تردید نموده و از دریچه منطقی دیگر و به طور متداول و مکرر آن را با دشمن خویش به مذاکره گذارد. اما منطق مقاومت که از عمر طولانی برخوردار است، منطقی غیر از منطق گفتگو برای دست یابی بر سرزمین می‌باشد. این

۱. دکتر طلال عتریسی، استاد دانشگاه لبنان است.

اولین تأثیری است که این پیروزی بر روند صلح بر جای گذارده است.

اعراب از زمان اشغال فلسطین تاکنون راهبردهای مختلفی را در جنگ‌های طولانی خود با دشمن اسرائیلی به کار بسته‌اند. راهبرد ارتش‌های منظم که براساس آن جنگ‌های بسیاری را برنامه‌ریزی و هدایت کرده‌اند و در نتیجه آن تنها به توازن نظامی با اسرائیل دست یازیده‌اند، اما این راهبرد به نوعی انعکاس منفی در پیکره حیات سیاسی و توسعه‌ای کشورهای عربی منجر گردید که در تغییر موازنه قوا میان آنان با دشمن موفقیتی را در پی نداشت تا آنجا که حتی در تغییر روح و طبیعت اشغالگری که دامنه آن پس از سال ۱۹۶۷ نیز گسترش یافته بود ناموفق ماند. اعراب پس از ناکامی در جنگ‌های راهبردی برای بازستاندن سرزمین‌های خود به سوی "قوانین و مقررات بین‌المللی" و قطعنامه‌های "شورای امنیت" رویگردان شده و در همان حال نسبت به هویت پدیده اسرائیل اعتراف نمودند، اما اجرای این قطعنامه‌ها نیز به دلیل همزمانی با سالیان متمادی جنگ سرد دو ابرقدرت متوقف گشت. در طول این دوران نیز اتحاد جماهیر شوروی به تایید اعراب برخواست و امریکا نیز در مقابل اسرائیل را مورد تائید قرار داد. از این پس راهبرد مقاومت در طول مرزها با ظهور پدیده مقاومت فلسطینیان که هر یک از کشورهای عربی خود را در آن سهیم می‌دانست آغاز شد. این راهبرد نیز به تدریج بنا به دلایلی فرسایش یافت و با خروج رسمی سازمان آزادیبخش فلسطین از لبنان پس از حمله اسرائیل در سال ۱۹۸۲ پایان یافت. پس از این تاریخ مقدمات راهبرد جدیدی فراهم شد که عبارت بود از گفتگوی صریح و مستقیم با اسرائیل، این راهبرد پس از جنگ دوم خلیج فارس و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان تنها و آخرین راهبرد در حل و فصل جنگ‌های میان اعراب و اسرائیل و مسأله بازستاندن سرزمین‌های اشغالی رسمیت یافت.

به رغم تحولاتی که منجر به فاصله گرفتن و شکاف با مقاومت ملی و پس از آن مقاومت اسلامی لبنان از سال ۱۹۸۲ و پس از حملهٔ مستقیم و پی در پی سالیان متمادی گذشته توسط اسرائیل شد، اما همچنان خیل کثیری از ملت‌های عرب و مسلمان نسبت به "راهبرد گفتگو" به دیده‌ای جدی نمی‌نگرند، بلکه بدان به عنوان تنها برگی از اوراق نکوداشت شروط متمرکز بر گفتگوی سوری- اسرائیلی و یا "مداخله ایران" در امور لبنان می‌نگرند. اما پس از تحقق پیروزی مقاومت لبنان، دیدگاه‌ها نسبت به مقاومت و تجربیات کامل آن تغییر یافت. از این رو راهبرد مقاومت پس ازناموفق ماندن راهبردهای دیگر در قالب منطق مقاومت

و ضرورت رویکرد تلاش و همتی عالی از درون با پدیده "اشغالگری" به مقابله برخاست، بانگرشی بر انتفاضه در می‌یابیم که انتفاضه برپایه مقاومت داخلی در جنوب لبنان و تنها با گذشت چهار ماه از این تجربه گرانبها، به دست آمده است. رعب و وحشتی که این انتفاضه در گسترهٔ روند صلح خاورمیانه ایجاد کرد عملکرد راهبرد گفتگو را که از آن به عنوان "مؤسسه گفتگوها" یاد می‌کنیم مضمحل ساخت. در این میان اگر همگرایی ملت فلسطین را به گونه‌ای مستقیم و گسترده، همچنین عملکرد غیررسمی جهان عرب را با تجربه مقاومت و انتفاضه جمع نماییم به خوبی درخواهیم یافت که راهبرد و رویارویی داخلی به عنوان یک راهبرد اصولی و واقعی در عملیات جنگ مطرح می‌باشد ونه به عنوان تنها یک تاکتیک و یا برگی از برگ‌های گفتگو، به گمان بسیاری از افراد، این دومین تأثیری است که مقاومت بر روند صلح گذاشته است.

اسرائیلی‌ها طی سالیان گذشته تلاش نمودند تا عقب‌نشینی خود را از جنوب لبنان به عنوان پیش درآمد صلح با سوریه قلمداد نمایند، اما هنگامی که گفتگوها اثر خود را نمایان ساخت صلح با سوریه را متوقف ساختند، آنان اراده کردند تا عقب‌نشینی خود را از جنوب لبنان به مثابه اهرم فشار برعلیه سوری‌ها از طریق ایجاد شکاف عمیق میان دو جبههٔ لبنانی و سوری به کار بندند، که اینگونه نیز شد. از اینرو به زعم اسرائیل لبنان به طور کلی از روند صلح خاورمیانه و تأثیرگذاریش بر آن خارج شد، در همین حال رهبران اسرائیلی فشارهای گوناگونی را نیز بر دو جبهه سوری و فلسطینی اعمال کردند. هدف آنان از اتخاذ چنین رویه‌ای ایجاد شکاف کامل میان اعراب منطقه بود تا از سوریه یک جبهه واحد در مقابل خود باقی گذارند. با توجه به برقراری آرامش کامل در جنوب لبنان (شمال فلسطین) باراک خواهد توانست صحت راهبردش را در لبنان به طور اخص و در روند صلح خاورمیانه به طور اعم توجیه نماید. بروز شکاف و برقراری آرامش در جنوب لبنان همچنین در بردارنده سرعت عمل ترسیم مرزهای بین‌المللی لبنان و پراکندن نیروهای بین‌المللی در امتداد این مرزها نیز می‌باشد. در این میان اسرائیل تمایل خود را به جداسازی کامل لبنان از اثربخشی آن کشور در روند مذاکرات اسرائیل و سوریه بروز داده است که می‌توان آن را به عنوان تحرک سیاسی اسرائیل و تهدیداتش برعلیه لبنان در ماه‌های گذشته، تفسیر کرد. فشارهای اقتصادی و سیاسی امریکا برعلیه لبنان نیز چنانکه گذشت در همین راستا تحلیل وتفسیر می‌شود. تمامی این سیاست‌ها در جهت یکسان سازی راهکار امنیتی و نظامی

در جنوب لبنان می‌باشد که می‌بایستی از طریق همکاری‌های ارتش لبنان با نیروهای اضطراری (و حافظ صلح سازمان ملل) و با هدف دور نگاهداشتن راهبرد متفاوت صورت پذیرد.

به خوبی مشهود است هر آنچه که اسرائیل در بهره‌گیری از عقب‌نشینی از جنوب لبنان به مثابه اهرم فشار برعلیه سوریه در روند صلح خاورمیانه اراده نموده جامه عمل به خود نپوشیده است.

عدم تحقق خواست اسرائیلی‌ها در یکپارچه سازی لبنان و وحدت رویه نهاد تصمیم گسیرنده در جسنوب آن نیز نمایان است. عقب‌نشینی اسرائیل از جنوب لبنان که در پی به کارگیری توان نظامی، تسلیحاتی و موشکی گسترده مقاومت در طول مرزها به وقوع پیوست، سبب تزلزل راهبرد امنیتی از دیدگاه بازدارندگی اسرائیل شد و در نتیجه آن وضعیت فعلی حاکم بر مرزها که مبتنی بر بازدارندگی متوازن به ویژه پس از نابودی طرح کمربند امنیتی که اسرائیل بیش از بیست سال به آن اهتمام ورزیده پدیدار گشته است. با پدیدار شدن بازدارندگی متوازن، اسرائیل در هاله‌ای از شک و تردید فرو رفت، تعبیر این وضعیت برای اسرائیل اگر نخواهیم بگوئیم اسرائیل را در برابر هرگونه عملیات تهدیدآمیز علیه لبنان و سوریه و یاحتی در دگرگون سازی نگاه‌ها نسبت به ستم‌هایی که برعلیه انتفاضه در فلسطین اشغالی و یا برای انتقام‌گیری از عملیات پنهان‌سازی سه سرباز در کشتزارهای شبعای جنوبی ناتوان ساخت بهترین تعبیر می‌باشد.

همسویی مقاومت با کارکرد ارتش لبنان و نیروهای سازمان ملل سبب گردید تا اهداف مترتب برعقب‌نشینی از سوی اسرائیل واژگون گشته و عقب نشینی ارتش اسرائیل از جنوب لبنان به جای برگ پیروزی در دستان باراک به برگ فشار برعلیه دولت او تبدیل شود. این موضوع به اضافه انتفاضه فلسطینیان به عنوان یکی از عوامل اساسی پیروزی مقاومت به شمار می‌آید و در صورت حصول توافق با حکومت خودگردان فلسطین برآینده بیت‌المقدس نیز تأثیرگذار خواهد بود. موضوعی که حکومت اسرائیل را در حال حاضر با بحران جدی مواجه ساخته، به گونه‌ای که با آن خوکرده و به زندگی روزمره خویش دراین شرایط ادامه می‌دهد.

از اینرو نوعی گسست بر روند مستمر صلح خاورمیانه مستولی گشته است. علاوه براین وجود اختلافات عمیق پیرامون سه موضوع فوق‌الذکر نیز خود منعکس کنندهٔ این گسست و بحران می‌باشد که به عنوان تأثیر سوم مقاومت بر روند صلح خاورمیانه به شمار می‌آید.

پیروزی تاریخی که مقاومت اسلامی در

جنوب لبنان تحقق بخشید، در درجه اول نوید بخش روح جهاد، فداکاری و جانبازی و در درجه دوم نمایانگر عوامل درونی دیگری همچون برخورد طبقه‌بندی شده و منبعث از انضباط و شفافیت هدف و برآورندهٔ اولویت‌ها می‌باشد.

نباید فراموش کرد که این پیروزی اگر از حمایت کالبد و عمق جهان عرب و اسلام (سوریه و جمهوری اسلامی ایران) برخوردار نبود به موفقیت نمی‌رسید. حمایتی که مقاومت را در کنف خود قرار داده و در عرصهٔ سیاسی تأیید و از ابعاد گوناگون مادی و معنوی آن را برخوردار ساخت. به خوبی آشکار است که اسرائیل در پی سالیان متمادی اشغال جنوب لبنان و رویارویی با مقاومت سعی بر ارائه چهره‌ای خشونت بار، تروریستی و اصولگرا از مقاومت داشته و حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران و سوریه را نیز با آن مرتبط دانسته، مانع پیشرفت روند صلح و حتی شکست آن قلمداد می‌نمود. این روند جز بر مبنای قاعده و اصل مشخص که همانا جدایی میان گروه‌ها و طیف‌های عربی از یک سو وانفکاک کشورهای عربی گفتگو کننده از سوی دیگر می‌باشد ادامه و نتیجه‌ای در برنخواهد داشت. بنابراین به خوبی می‌توان دریافت که رمز پیروزی مقاومت در اجرای صحیح و دقیق معادلهٔ عربی- اسلامی است که به طور مستقیم در شکل‌گیری آن نیز سهیم بوده است. مایلم اهمیت چنین معادله‌ای را مورد تأکید مجدد قرار دهم.

در جریان ستیز با اسرائیل نقش و جایگاه دو کشور ایران و سوریه در سطح وسیع جهان عرب و اسلام مجدداً احیا و از حیث اعتبار و پایداری مثبت البته پس از اعتراضات فراوان کشورهای عربی و اسلامی طی سالیان متمادی نسبت به رویه تردید وابهام آمیز این دو کشور بهبود یافت. مقاومت اسلامی نیز در نتیجه این معادله از اتهامات خشونت‌گرایی و اقدامات تروریستی رهایی یافته و توانست مبارزات خود برعلیه اشغالگران صهیونیستی را در گسترهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی مشروعیت بخشد. از اینرو می‌توان این چنین نتیجه گرفت که در تمامی مراحل سازش و توافقات به عمل آمده گرفتاری‌ها و مصائبی که گریبان‌گیر گفتگوکنندگان فلسطینی شده است در درجه اول به سبب دور شدن خودآگاه و ناخودآگاه آنان از این معادلهٔ عربی و اسلامی بوده است. بنابراین پیروزی مقاومت اسلامی از یک سو و وحدت رویه عربی و اسلامی از سوی دیگر روند سازش را متزلزل ساخته و درهمان حال نیز اسرائیل و ارتش آن را از داخل و خارج به لرزه درآورد. به گونه‌ای که از زمان عقب‌نشینی، اسرائیل هیچ‌گونه پیشرفتی را تاکنون در مسیرهای

مذاکرات به دست نیاورده است. بلکه بالعکس از آن هنگام مسیر مذاکرات با بن‌بست مواجه شده و از حیث شکل‌گیری مجدد روابط اسرائیل با برخی از کشورهای عربی و نخبگان فرهنگی آنان نیز شاهد ضرر و زیان اسرائیل می‌باشیم. این دستاورد چهارمین تأثیر پیروزی مقاومت اسلامی برعلیه روند سازش می‌باشد.

تأثیردیگری که می‌توان برای این پیروزی نسبت به روند سازش برشماریم، دگرگونی و تحول درتجربه مقاومت در مقایسه با مقاومت‌های پیشین و رهبری موفقیت‌آمیز و همراه با مقبولیت عامهٔ آن در طرح رویارویی با دشمن می‌باشد، اهمیت این تحول در مشروعیت یافتن ملیت‌های عربی‌به مثابه پشتوانه حزب الله که رهبری موفقیت‌آمیز مقاومت اسلامی را برعهده داشت نمایان می‌شود. به گونه‌ای که دیدگاه‌ها نسبت به این حزب به عنوان حزب دارای ویژگی‌های عالی عقیدتی و مذهبی تکوین یافته و از آن حزب "عربی" درجه یکی پدیدار می‌سازد. اگر این پیروزی به ثمر نمی‌رسید حزب الله نیز نمی‌توانست با جریان انتفاضه همراه گشته و خود را جزئی از آن بداند.

تأثیرهایی که به اختصار به آنها اشاره شد به این معنی نیست که دربردارندهٔ تأثیرات مثبت از دیدگاه مخالفان روند سازش و منفی از نظرگاه تائید کنندگان آن باشد. مرحله آینده را بایستی مرحلهٔ اوج‌گیری مقاومت عربی و فلسطینی برعلیه روند سازش و اشغالگران اسرائیلی دانست و یا به عبارتی دیگر می‌توان آن را مرحله رویکرد معادله عربی واسلامی در گسترهٔ وسیع رویارویی با اسرائیل برشمرد. به تعبیری دیگر می‌توان گفت که مرحله آینده، مرحلهٔ استمرار جنگ و محاصرهٔ دشمن با بهره‌گیری از این تأثیرات و مقاومت اسلامی و بهره‌گیری از تجربیات یکی پس از دیگری و فراگیر شدن انتفاضه می‌باشد.

به طور کلی طبیعت مرحلهٔ آینده هرگونه که باشد، حتی اگر عرصه بازی برای وقوع سناریوهای گوناگون در لبنان، فلسطین و در سطح روند سازش باشد، باز هم پیروزی مقاومت اسلامی و عقب نشینی اسرائیل از جنوب لبنان جزئی از شهادتگاه منطقه را در حال و آینده تشکیل خواهد داد. همچنان که بی‌تردید نمی‌توان اسرائیل قبل از عقب‌نشینی را با اسرائیل پس از آن یکسان دانست.

ترجمه: مجتبی فردوسی‌پور

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

انتفاضه در آیینهٔ تاریخ

در ماه‌های اخیر، یکی از مقدس‌ترین مکان‌ها یعنی "بیت‌المقدس" شاهد به خاک و خون کشیدن مظلوم‌ترین و بی‌دفاع‌ترین انسان‌های کره زمین بوده است. این خشونت‌ها و درگیری‌ها بعد از آغاز روند مذاکرات صلح اگر نگوئیم بی‌سابقه، بلکه کم سابقه‌ترین بوده است. طی ده سال اخیر که از روند مذاکرات صلح می‌گذرد، هیچگاه، طرفین فلسطینی و اسرائیلی، به دلیل لج بازی‌ها و زیاده‌طلبی‌های اسرائیل، این مذاکرات به نتیجه مطلوب نرسید و همواره شاهد شکست آن بودیم و هستیم.

در شرایط کنونی اوضاع منطقه خاورمیانه، به ویژه در عرصهٔ تجدید انتفاضه مردم فلسطین، یکی از بغرنج‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل مطروحه که همواره مردم فلسطین بر روی آن پافشاری می‌کنند، مسأله "بیت‌المقدس" قبلهٔ اول مسلمانان است.

به هرحال، در این رویدادها دو جریان متمایز را می‌توان مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار داد:

۱. انتفاضه ملت غیور فلسطین

۲. مسأله روند مذاکرات سازش

از بدو اشغال سرزمین‌های فلسطینی و شکل‌گیری سازمان‌های مختلف سیاسی و نظامی، نشانه‌هایی از دو جریان فوق در آن دیده شده است. حرکتی که معتقد است باید اسرائیل را به عنوان یک "واقعیت" انکارناپذیر قبول کرد و حرکتی که معتقد است که به هیچ عنوان نمی‌توان از هویت ملی فلسطین چشم‌پوشی کرد.

این دو حرکت امروز در نقطه اوج خود قرار دارند. سخن امروز ما منحصر به انتفاضه مردم فلسطین است که امروز شاهد رویدادهای آن می‌باشیم. چرا که تغییرات و دگرگونی‌هایی

که از آن حاصل می‌شود، می‌توانند بر واقعیت‌های موجود در خاورمیانه و در سطح جهان اثرگذار باشند به طوری که شاهد بودیم در چند ماه اخیر صهیونیست‌ها بر تشدید سرکوب مردم فلسطین و کشتار صدها نفر از جوانان آنها منطقه خاورمیانه را وارد مرحلهٔ جدیدی کرد. اگر در سال ۱۹۴۸ میلادی مردم فلسطین در میان بهت و حیرت و ناباوری کاشانه و خانه‌های خود را ترک کردند، اما در سال ۱۹۹۳ میلادی، آنها از گذشته و آینده خویش تصویر روشنی را ترسیم نمودند.

گذشت نیم قرن بر فاجعهٔ سرکوب و آوارگی آنان اکنون به آنها این امکان را داده است که به طور دقیق و دردمندانه، سرنوشت واقعی خود را بشناسند و با پیشینه‌ای که داشتند تصمیم قاطع در جهت استوار ساختن مبانی خویش گرفته و به سرکوب‌های بیش از نیم قرن خود پایان دهند. امروزه مردم فلسطین بادو نوع رفتار سیاسی روبرو هستند: یکی امید ناشی از روند پیمان صلح و دیگری امیدی که از سرچشمهٔ لایزال انتفاضه می‌جوشد.

امروز انتفاضه تبدیل به شناسنامه و هویت اسلامی و ملی فلسطینی‌ها شده است. صحبت از مردمی است که عظمت و حیات و حضور خود را در مقاومت و شهادت می‌جویند.

آنان به اقداماتی دست زده‌اند که ارتش با یال و کوپال اسرائیل در برابر آن درمانده و عاجز شده است. کارشناسان منطقه به خصوص اسرائیلی‌ها به وضوح از استیصال ارتش اسرائیل در سرکوب انتفاضه سخن گفته‌اند. انتفاضه همانند خورشیدی می‌تابد و هیچ قدرتی نمی‌تواند شعله‌های فروزان آن را خاموش سازد. انتفاضه همچون موج در دریا است و سراب بی‌حاصل فرومایگانی است که راه به جائی نمی‌برند. چرا که حماسهٔ حضور تسلی بخش است که اراده آهنین آن از متن عقیدهٔ اسلامی جوشیده است.

در بیان معنی و مفهوم "انتفاضه" در لغت به معنی: جنبش و حرکت است. از نظر سیاسی واجتماعی مفهوم اعتراض شدید، رایج گردیده است و امروز به عنوان یک واژه سیاسی روزانه به کار می‌رود و بعد از رویدادهای جاری درمنطقه فلسطین اشغالی و در میان مردم جهان مفهوم و معنای گسترده‌ای یافته است و کمتر کسی پیدا می‌شود که با این واژه گلگون آشنائی نداشته باشد.

تاریخ مبارزات مردم فلسطین را می‌توان از آغاز قرن بیستم تاکنون به چهار دوره تقسیم کرد:

۱. دوره مبارزات مردم فلسطین تا قبل ازتشکیل دولت فلسطین

۲. دورهٔ بعد از تشکیل رژیم صهیونیستی

۳. دورهٔ نیمه‌های دههٔ قرن بیستم

۴. دورهٔ نیمه‌های دوم قرن بیستم در چارچوب مبارزه با رژیم صهیونیستی

در سال‌های دههٔ ۱۹۳۰، تغییرات مهمی در اهداف سیاسی، شیوه‌های مبارزاتی جنبش ملی پدید آمد. در این مرحله برای نخستین بار گروه‌های سری مبارزاتی و مؤمن، به مبارزات مسلحانه پرداختند و به عنوان تنها راه رهائی از چنگال استعمار صهیونیسم متشکل شدند. رهبر این گروه‌ها شیخ عزالدین قسام بود که انقلاب را از مسجد استقلال در حیفا رهبری کرد.

مبارزات ضدصهیونیستی را از آغاز تأسیس دولت عبری می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

۱. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۷، که دولت‌های عرب وظیفه دفاع از حقوق فلسطینی‌ها را به عهده داشتند در طی این مدت سه جنگ مهم بین اعراب و اسرائیل رخ داد (جنگ‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ و ۱۹۶۷) که با غلبه دولت اسرائیل بر دولت‌های عرب، فلسطینی‌ها امید خود را از دست دادند و آواره شدند.

۲. سال‌های بین ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۷، در این برهه با شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷ فلسطینی‌ها با اعتقاد به ضرورت حضور فلسطینی‌ها در صحنه مبارزه ظاهر شدند و از این تاریخ به بعد دولت‌های جهان، قائل به هویت ملت فلسطین گردیدند و سازمان آزادیبخش فلسطین رهبری مبارزات را به عهده گرفت و سازمان‌های چریکی تشکیل شدند و مسؤولیت حملات مسلحانه علیه رژیم صهیونیستی را به عهده گرفتند. این سازمان‌ها با رژیم‌های وقت اردن و لبنان درگیر شدند و در کسب حیثیت با ناصر به رقابت پرداختند که موجب بروز جنگ داخلی سپتامبر ۱۹۷۰ در اردن گردید و به "سپتامبر سیاه" معروف شد.

از زمان اشغال فلسطین تاکنون هر از چند گاهی حرکتی جرقه می‌زد و شعله‌ور هم می‌شد اما چون فاقد یک رهبری اسلامی بود لاجرم طولی نمی‌کشید و خاموش می‌شد. رژیم صهیونیستی نیز همیشه کوشش می‌کرد که با ارعاب و دستگیری و شکنجه دادن و اخراج و تبعید عده‌ای از فلسطینیان این قیام را سرکوب کنند. سرانجام در نتیجه جمع شدن یک سری رویداد سیاسی و اجتماعی و اقتصادی "انتفاضه" مسیر واقعی خود را پیدا کرد. ناگفته نماند پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تحول درونی مردم فلسطین از مهمترین علل قیام این انتفاضه گردید و در پرتو رهبری‌های روحانیون از درون مساجد، تا به امروز ادامه دارد.

هر آینه بخواهیم تحلیل دقیقی از "انتفاضه" به عمل آوریم بدون تردید باید بگوئیم که ارتباط مسلمانان یک ارتباط ایدئولوژیکی و دینی است. زیرا این موضوع نه فقط متعلق به مردم فلسطین است بلکه متعلق به هر مسلمان روی این کرۀ خاکی است. چرا؟ برای اینکه این سرزمین سرزمین "الأسراء و المعراج" است که رسول خدا (ص) از این سرزمین و مسجدالاقصی به معراج رفتند تا بدینوسیله اهمیت، برکت، نقش سیاسی، تمدن و عقاید این گستره را مورد تأکید قرار دهند. لیکن با عنایت به رویدادهای جاری در این سرزمین با حضور بریتانیا در سال ۱۹۱۸ میلادی و ورود فرمانده نظامی انگلیس (الن بی) در دسامبر ۱۹۱۷ به قدس شریف و اعلام اینکه: اکنون جنگ‌های صلیبی تمام شده است موجبات خشم مسلمانان را فراهم ساخت. مردم فلسطین نیز در ازای این تجاوز به قدس شریف دست بسته ننشستند و از این تاریخ انتفاضه‌های بیشماری در این سرزمبن به منصه ظهور رسید تا بتوانند این توطئه‌های استعماری و تجاوز به حریم اماکن مقدسه را برچینند و در این راستا ده‌ها هزار شهید و زخمی به جای گذاشت. این وضع به طوری که مشاهده می‌شود تاکنون ادامه دارد. در طول تاریخ گذشته فلسطین انتفاضه‌های گوناگونی بوجود آمد:

الف- انتفاضه فصل "نبی موهنی" در سال ۱۹۲۰ میلادی

این انتفاضه در آوریل ۱۹۲۰ به وقوع پیوست. این قیام در حالی بود که مردم فلسطین در منطقه اریحا مشغول برگزاری جشن‌های مذهبی در مقام حضرت موسی (ع) بودند[۱] در طی این جشن‌ها یک هیأت از شهر (الخلیل) هم حضور داشت. یک یهودی کینه توز به هیأت مذکور و پرچم اسلامی را که حمل می‌کردند اهانت می‌کند و در این راستا درگیری شدیدی رخ می‌دهد و نخستین انتفاضه آغاز می‌شود. جمع کثیری از مردم فلسطین به رهبری مفتی وقت فلسطین به نام آقای حاج امین الحسینی به مراکز و محل‌های یهودی نشین حمله‌ور شدند. در این انتفاضه که شش روز ادامه داشت (از ۱۶-۱۰ آوریل ۱۹۲۰) عدۀ زیادی مجروح می‌شوند.

ب - انتفاضه یافا در سال ۱۹۲۱ میلادی

در اجتماعی از مردم یافا مسلمانان فلسطینی مطلع شدند که در کنار یکی از مساجد

---

۱. طبق سنت هر سال هیأت‌های مختلفی از مردم فلسطین (از تمام شهرها) گردهم جمع می‌شدند و به مداحی و سرودن اشعار می‌پرداختند.

این شهر یهودیان مشغول میگساری هستند و پس از شرب خمر بدمستی و سپس شیشه‌های خالی خود را به داخل مسجد پرتاب می‌کنند. مردم مسلمان فلسطین به تلافی این اقدام جنایتکارانه یهودیان و به دلیل توهین به مقدسات مسلمانان و حرمت مساجد؛ درگیر شدند به طوری که این درگیری‌ها به تمامی شهرهای اطراف و روستاهای مجاور کشانده شد و در طی این خشونت‌ها که به مدت ۵ روز (۱۰ تا ۱۵ ماه مه ۱۹۲۱) ادامه داشت مسلمانان با یهودیان درگیر شدند.

ج - انتفاضه (البراق) در سال ۱۹۲۹ میلادی

دلیل وقوع این انتفاضه این بود که یهودیان می‌خواستند در صحن مسجد (البراق) اقامهٔ نماز کنند زیرا آنها معتقدند که دیوار غربی مسجدالاقصی، دیواری است مقدس و متعلق به آنها به نام الحائط المبکی که به نظر آنها آخرین بقایای هیکل سلیمان قرار دارد. مسلمانان برای جلوگیری از این اقدام از همه طرف برخاستند و درگیری و خشونت‌های وسیعی صورت گرفت. این انتفاضه در ۱۵ ماه مارس ۱۹۲۹ آغاز و شعله‌ور گردید. در این انتفاضه نقش مؤسسات اسلامی به ریاست الحاج امین الحسینی ظاهر می‌شود که تمام جمعیت‌های جوانان مسلمان را نیز در برداشت و حاج امین الحسینی پس از شور و مشورت و ایجاد ارتباط با علمای اسلامی نقش ارزنده‌ای را ایفا می‌کند.

در این انتفاضه نیز یهودیان مورد حمله قرار گرفتند. این درگیری‌ها به شهر الخلیل نیز سرایت می‌کند و ۲۵ نفر یهودی به هلاکت می‌رسند. به دلیل وخامت اوضاع ناچار در این زمان جامعه ملل مداخله می‌کند و سرانجام در سال ۱۹۳۰ کمیسیونی را متشکل از دو نفر هلندی به ریاست نماینده جامعه ملل که یک سوئدی بود تشکیل می‌دهد و موضوع درگیری‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. سرانجام اختلاف دو طرف یهودی و مسلمان را به ترتیب زیر حل می‌کند: جامعه ملل اذعان می‌کند که دیوار البراق متعلق به مسلمانان است و یهودیان هیچگونه حقی بر آن ندارند. ناگفته نماند که هر چند این انتفاضه دو هفته بیشتر به طول نینجامید اما از اثرات ارزنده‌ای برخوردار بود.

د - انتفاضه المبارکه سال ۱۹۸۷

این انتفاضه که در حقیقت یکی از بزرگترین انتفاضه‌های تاریخ معاصر انتفاضه‌ها به شمار می‌آید ناشی از ظلم‌ها، ستم‌ها و خشونت‌های بی‌وقفه و نژادپرستی صهیونیست‌ها علیه مردم مسلمان فلسطین روی

داد. این انتفاضه در نتیجه حمله یک تراکتور صهیونیستی علیه یک خودروی سواری فلسطینی بود. در اثر این حمله تراکتور در اردوگاه جبالیا در شمال منطقه (غزه) صورت گرفت و ۶ نفر فلسطینی به شهادت رسیدند (۱۹۸۷/۱۲/۹) درگیری‌ها تمامی شهرها و روستاها و اردوگاه‌های فلسطینی در کرانهٔ غربی و غزه را شامل شد و با شدیدترین وجه با نیروهای اشغالگر روبرو شدند و از اینجاست که مبارزان چه با سنگ و چه به صورت مسلحانه و چه از طریق عملیات شهادت طلبی به مبارزه پرداختند. این انتفاضه ۱۰ روز بطول انجامید. شایسته ذکر است که این انتفاضه شاهد تولد جنبش مقاومت اسلامی حماس در تاریخ ۱۹۸۷/۱۲/۱۴ می‌گردد. این گروه با مبارزات متنوع خویش توانستند موجبات شکست انتخابات حزب کار را در سال ۱۹۹۶ فراهم سازد.

هـ - انتفاضهٔ "الاقصی" در سال ۲۰۰۰ میلادی

دیدار تحریک‌آمیز "آریل شارون" از جرم "مسجدالاقصی" موجب شد که فلسطینیان اعتراض شدید خود را نسبت به این دیدار اعلام کنند:

"شارون" با خریداری منزلی در بخش شرقی "بیت‌المقدس" تأکید کرد که این منطقه موطن وی و تمامی یهودیان می‌باشد و سعی می‌کند با تحریک احساسات افراطیون یهودی همه جریان راست اسرائیل را به صورت یک پارچه، پشت سر خود نگاهدارد، تا ضمن حاکمیت و وحدت حزب لیکود قدرت رهبری خود را تثبیت نماید و این ذهنیت را ایجاد کند که هر آینه او از رهبری حزب و قدرت در اسرائیل کنار رود، ارتباط ادعائی میان ملت یهود و هیکل سلیمان (مسجدالاقصی) نیز از بین خواهد رفت. به هرحال همزمانی اقدام تحریک‌آمیز شارون با گفتگوهای حساس درباره قدس و حمایت سه هزار نظامی صهیونیست از وی نشان داد که از قبل برنامه‌ای تعیین شده است. لذا این احتمال به وجود آمد که باراک درصدد بهره‌برداری از جریان‌های راست افراطی در مذاکرات سرنوشت بیت‌المقدس و اخذ امتیازات از اعراب می‌باشد. به دنبال این رویدادها در سرزمین اشغالی، باراک نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی از شارون رهبر حزب دست راستی لیکود درخواست می‌کند که برای مذاکره پیرامون تشکیل یک دولت "وحدت ملی" و رویاروئی با اوضاع جاری در سرزمین‌های فلسطینی گردهم آیند. درخواست باراک از

شارون همچنین به دنبال افزایش تنش و خشونت در کرانه غربی و نوار غزه آغاز شد. زیرا صهیونیست‌ها در یکی از شدیدترین درگیری‌ها که در نزدیکی "بیت‌اللحم" صورت گرفت نیروهای اسرائیلی توسط هلی‌کوپترهای توپدار و راکت انداز مواضع و خانه‌های فلسطینی را از زمین و هوا مورد حمله قرار دادند و در نزدیکی بیت‌اللحم یک دهکده را به طور کامل ویران کردند. این حملات که تا تاریخ ۲۰۰۱/۱۲/۲۶ میلادی انجام شد ۳۰۵ شهید که از جمله آنان ۱۰۱ کودک در مناطق مختلف به شهادت رسیدند.

در تحلیلی از دور جدید انتفاضه چنین مستفاد می‌شود که دیدار شارون جنایتکار معروف (صبرا و شتیلا) در اواخر ۲۰۰۰ از مسجدالاقصی، صرفاً به منظور مشروعیت بخشیدن از حقوق به اصطلاح اسرائیلی‌ها نسبت به مسجدالاقصی که موجی از نفرت و تشنج را در برداشت صورت گرفته است. زیرا نخست اینکه شارون با هماهنگی قبلی و موافقت نخست‌وزیر مستعفی (ایهود باراک) به این اقدام دست زده است. تا بدینوسیله به چند هدف برسد:

۱. به خشم درآوردن فلسطینیان معترض؛

۲. تخلیه آخرین ظرفیت‌های مقاومت فلسطین؛

۳. سرعت بخشیدن به سرکوب کردن فلسطینیان؛ به منظور ایجاد سرخوردگی میان آنان؛

۴. جلوگیری از سیاست دولتمردان عرب در حمایت از عرفات و تن دادن به مذاکرات سازش؛

۵. تا به فلسطینیان بفهمانند که باید دست از خشونت و مقاومت بی‌حاصل خود بردارند؛

۶. وادار کردن گروه‌های مخالف مذاکره دولت خودگردان با اسرائیل، به دست کشیدن از مخالفت ؛

۷. منصرف نمودن فلسطینیان از اعلام استقلال یک دولت مستقل فلسطینی که در توافقات (وای ریور) ۱۹۹۹، مقرر شده بود (قرار بود در تاریخ ۱۳/ سپتامبر/ ۲۰۰۰ اعلام گردد)؛

۸. گرفتن امتیاز از فلسطینیان در قبال مسأله قدس شریف؛

۹. جبران سرخوردگی اسرائیلی‌ها بعد از عقب‌نشینی از جنوب لبنان.

قیام انتفاضه ملت قهرمان فلسطین که در سال ۱۳۷۹ شعله‌ور گردید. در واقع نهضتی مبتنی بر عقیده و ایمان راسخ آنها به دستیابی و آزادسازی سرزمین‌های اشغالی خود و به دست گرفتن حق تعیین سرنوشت خود بود. نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی با آن همه توان

نظامی و توپ و تانک‌هائی که در اختیار داشت سرانجام توان مقابله با سنگ پرانان انتفاضه را از دست داد و ناچار به استعفا گردید و باراک سقوط کرد.

یک شهروند فلسطینی گفته است: این انتفاضه که تا این لحظه با شهادت بیش از ۳۱۰ فلسطینی و مجروح شدن صدها نفر همراه بوده، بدون تردید و بدون وقفه تا آزادسازی سرزمین‌های خود به ویژه "بیت‌المقدس" همچنان ادامه خواهد یافت.

شکست ایهود باراک نخست وزیر مستعفی رژیم صهیونیستی در انتخابات روز هیجدهم بهمن ماه ۷۹ در برابر رقیبش آریل شارون رهبر حزب لیکود، ناشی از چند علت اساسی بود:

اولاً- پایداری انتفاضه الاقصی در برابر نیروهای تادندان مسلح اسرائیل

ثانیاً- ناتوانی و ضعف باراک در برقراری آرامش در منطقه- زیرا که او نتوانست وعده‌هائی را که در مبارزات انتخاباتی خود به مردم داده بود (صلح در مقابل زمین) موفقیتی بدست آورد.

ثالثاً- عقب نشینی نیروهای دست نشانده وی (باراک) در جنوب لبنان. در طول مدت اشغال جنوب لبنان توسط نیروهای صهیونیستی (دست نشانده) باراک تلاش می‌کرد تا از دمشق و بیروت امتیاز بگیرد لیکن با شکست مواجه شد و بدون قید و شرط از جنوب لبنان خارج شد.

خروج اسرائیل از لبنان شکافی را در جامعه بین‌الملل و محافل سیاسی صهیونیستی ایجاد کرد و موجب گردید حزب شاص که بزرگترین حزب ائتلافی دولت بود از دولت کنار بکشد و دولت باراک را با بحران روبرو کند.

رابعاً- باراک به عرفات قول داده بود که شهرک‌های یهودی نشین را برچیند. این وعده باراک موجب اعتراض شدید صهیونیست‌های افراطی از جمله شارون واقع شد. چراکه آنها از دادن این همه امتیاز به عرفات نگران شده بودند. بنابراین با اجتماع رهبران احزاب سیاسی صهیونیستی درخانه ایهود باراک از وی تقاضا می‌کنند تا استعفای خود را بدهد. بعد از سقوط باراک اختلافات و درگیری‌ها بین گروه‌های سیاسی صهیونیستی افزایش یافت و طوری شده بود که معلوم نبود طی روزهای آینده که به انتخابات نخست وزیری اسرائیل مانده چه اتفاقی خواهد افتاد. در این زمینه هم گاهی زمزمهٔ نامزدی نتانیاهو و گاهی مطرح شدن آریل شارون به گوش می‌رسید.

بعد از پیروزی "شارون" در انتخابات، کارشناسان سیاسی براین باورند که پیروزی او

(شارون) در واقع شکست بزرگی برای یاسر عرفات رئیس دولت خودگردان فلسطین به شمار می‌آید. زیرا عرفات که از روی کارآمدن شارون نگران بود و وحشت داشت بسیار مایل بود که باراک در این انتخاب مجدداً سرکار آید تا بتواند توافق‌های انجام شده رابه مرحله اجرا بگذارد. از طرف دیگر عرفات با توجه به افکار و عقایدی که شارون در مورد موضوع صلح و روند مذاکرات داشت می‌دانست که شارون همچنان مثل گذشته از تز و طرح‌های ضد فلسطینی‌اش به ویژه در زمینه روند مذاکرات حمایت خواهد کرد.

سرانجام پس از پیروزی آریل شارون در انتخابات نخست وزیری اسرائیل عرفات نومیدانه اعلام کرد که: فلسطینی‌ها به نظر مردم اسرائیل احترام می‌گذارند و اظهار امیدواری کرد که شارون مذاکرات را از همان‌جائی که در دورهٔ مذاکرات با باراک- متوقف شده آغاز نماید. اما دیدیم که بعد از به قدرت رسیدن شارون، کلیه توافقات انجام شده و روند مذاکرات با باراک را با فلسطینیان زیر پا گذاشت و اعلام کرد که تا فلسطینیان دست از خشونت و سنگ پرانی برندارند پای میز مذاکره نخواهد نشست.

در این رابطه یکی از رهبران حماس گفت: "وجود شارون بر مسند قدرت نه ما و نه ملت فلسطین رانمی‌ترساند، بلکه برعکس حضور او به ما انگیزه می‌بخشد تا مقاومت خود را افزون و ادامه دهیم و اعراب و مسلمانان را نسبت به خطر وجود اسرائیل آگاه‌تر سازیم". همین رهبر حماس درجائی دیگر گفت: "انتفاضه تنها سلاحی است که در دست فلسطینی‌ها می‌باشد و تنها وسیله‌ای است که مردم سلحشور ما را قادر می‌سازد که در برابر اشغالگران ایستادگی نمایند."

آنچه که تردید ندارد، شارون نخست وزیر جدید اسرائیل همچنان مانند گذشته نسبت به انتفاضه و فلسطینیان مواضع سرسخت‌تری را در پیش خواهد گرفت و در این راستا ملت ستمدیده فلسطین هم خواهند توانست که به مطالبات خود، بیش از پیش پافشاری و اصرار نمایند و برادامه انتفاضه تا تحقق آرمان‌های مشروع خویش اصرار ورزند.

درس‌ها و عبرت‌هایی از "انتفاضه" در طول مسیر تاریخ آن

شایان ذکر است، از نخستین روزهای انتفاضه اول تاکنون، شعار مبارزان آن از بین بردن اشغال اراضی فلسطینی توسط رژیم اشغالگر بوده است.

بعد از توافقات "اسلو" در سال ۱۹۹۳،

فلسطینیان به این امید نشستند که بتوانند اشغالگران را از سرزمین‌های خود بیرون کنند. اما سرسختی و لجاجت اسرائیل در گسترش شهرک‌ها در داخل اراضی فلسطینی آن هم در طی مذاکرات آنها با فلسطینیان مانع از تحقق این اندیشه گردید. تا اینکه موجبات شکست کمپ دیوید دوم را هم فراهم ساخت افزون برآن دیدار شارون از مسجدالاقصی هم تمامی این امیدها را برباد داد.

در هر حال انتفاضه اخیر (الاقصی) با انتفاضه‌های گذشته این فرق را دارد که در انتفاضه‌های گذشته سازمان الفتح (ساف) به ریاست عرفات در کنار مبارزان فلسطینی قرار نداشت. اما پس از رویدادهای خشونت بار اخیر در اراضی اشغالی، جنبش فتح به این باور رسید که بدون انتفاضه نمی‌تواند راهی از پیش ببرد- لذا وارد معرکه شد. و از انتفاضه خواست تا به مبارزات خویش ادامه دهد.

موضع‌گیری‌های الفتح علیه اشغالگران زمانی گسترده‌تر شد که حملات نیروهای صهیونیستی از طریق زمین و هوا به مراکز فتح و مردم فلسطین شدت یافت و صهیونیست‌ها یکی از فرماندهان الفتح را به نام حسین عبیدات به شهادت رساندند. سازمان الفتح سرانجام به این نتیجه رسید که بین مذاکره با اسرائیل و ادامه انتفاضه تعارضی وجود ندارد. زیرا در هر دو صورت هدف یکی است یعنی: ایجاد دولت مستقل فلسطینی ودستیابی فلسطینیان به حقوق حقهٔ خویش.

از دیگر نکات مثبت این انتفاضه که درسی عبرت‌انگیز به اعراب داد، اینکه اعراب در مذاکرات خود با اسرائیل باید در روند مذاکرات طوری عمل کنند که این روند در راستای اهداف ملت فلسطین باشد از قواعد بازی مشروع برای آزادی اراضی اشغالی و برپائی دولت مستقل فلسطینی به پایتختی قدس شریف استفاده نماید و با هرگونه سیادت و حاکمیت مطلق صهیونیست‌ها بر حرم شریف به هر قیمتی که باشد مقابله کنند.

ملت فلسطین همواره با تمام قدرت پایداری خویش را از طریق دادن قربانی‌های بیشمار به خاطر رسیدن به حقوق خود ثابت کردند که از تحمل هیچگونه درد و رنجی دریغ ندارند و آماده دادن قربانی‌های بیشتر نیز می‌باشند.

انتفاضه دوم- روح اعتماد و نبض فلسطینیان را بیش از پیش تقویت کرد. در عین حال روح اعتماد به نفس واطمینان را میان ملل عرب و مسلمان برای وصول اهداف و عزت نفس خویش به آنان بازگرداند.

انتفاضه الاقصی به رغم پیام‌هائی که در بردارد، به ملل جهان تفهیم کرد که مسلمانان مبارز فلسطینی هرگز تسلیم فشارهای بین‌المللی و غرب طرفدار صهیونیست نخواهد شد و وحدت خویش را در قبال مسأله فلسطین نه فقط به منصهٔ ظهور رسانده بلکه دست از آن هم نخواهد کشید. فلسطینیان نشان دادند که قدرت اداره هرگونه معرکه سیاسی و نظامی را در نهایت عقلانیت و حکمت و تسلط دارند و به همین دلیل توانستند افکار و آرای عمومی ملل جهان را اعم از دوست یا دشمن به سوی خود جلب کنند و سرانجام موجب شد که سازمان ملل متحد، کنفرانس‌های عربی و اسلامی و شبکه‌های بین‌المللی علیه اسرائیل و به حمایت از فلسطینیان بپردازند. همچنین انتفاضه توانست کوشش‌های اسرائیل را در تفرقه افکنی در میان اعراب و ملل اسلامی و جهان متوقف سازد و درس عبرت‌آمیزی را به سردمداران صهیونیستی بدهد.

انتفاضه "الاقصی" به فلسطینیان داخل اسرائیل و خارج آن، هویت و اعتبار داد تا آنجا که صهیونیست‌ها به وحشت افتادند و مواضع تهاجمی به خود گرفتند و امنیت رژیم را به خطر انداختند. به نحوی که صهیونیست‌ها برای یافتن راهکاری برای پایان بخشیدن به درگیری‌ها در سطح بین‌المللی تلاش کنند. از مهمترین دستاوردهای این انتفاضه سطح تبلیغات انجام شده علیه اسرائیل است و موفق شد تبلیغات بسیار وسیع و گسترده‌ای را در طول و عرض جهان بوجود آورد و دنیا را به سود مبارزان فلسطینی جذب کند.

در هر حال درصورت استمرار این انتفاضه می‌توان گفت آینده درخشانی خواهد داشت و مسأله فلسطین را به عنوان مسأله اصلی و محوری تمامی مسلمانان جهان قرار خواهد داد. امت اسلامی نیز باید در حمایت از انتفاضه روز به روز مصمم‌تر و گویاتر از هر زمان دیگر باشد واز هیچگونه کمک مالی و نظامی دریغ نکنند تا بدینوسیله مانع مشروعیت رژیم صهیونیستی در سرزمین‌های اشغالی بشوند. ملل اسلامی باید در این مسیر به پاخیزند تا راه را برای تحقق هر چه بیشتر آمال فلسطینیان بگشایند.

نگاهی به موضع جمهوری اسلامی ایران در حمایت از انتفاضه و آرمان‌های ملت مسلمان فلسطین

جمهوری اسلامی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به دلیل مبانی اعتقادی و شرایط جغرافیایی سیاسی که دارد همواره در

قبال فلسطین و انتفاضه ملت رنج دیده آن موضعی حمایتی از انتقاضه برعلیه رژیم صهیونیستی دارد. زیرا که مسأله فلسطین برای جمهوری اسلامی ایران یک مسأله استراتژیکی می‌باشد ودراین مورد اظهارات مقامات بلندپایه ایران نسبت به این قضیه کاملاً آشکار و علنی است لذا همواره شاهد بودیم رهبران.ما خواستار توقف هرچه سریع‌تر خشونت‌ها در قبال مسلمانان فلسطینی در انتفاضه بوده‌اند.

در زمان حیات پربرکت حضرت امام خمینی (ره) در راستای این مسأله شاهد تعدیل سیاست خارجی واولویت دادن به تقویت پیوند ایران با کشورهای اسلامی واحیای اسلام و نهضت‌های اسلامی بودیم. در زمان ایشان بلافاصله بعد از انقلاب سفارت "اسرائیل" در تهران بسته شد و به مبارزات گسترده ملت فلسطین در سرزمین‌های اشغالی با تأکید بر اصول و ارزشهای اسلامی توجه شد و هرگز از هشدارهای خویش نسبت به توطئه‌های رژیم صهیونیستی و حامیان آنها و نقش مهمی را که در سرکوب ملت فلسطین برعهده دارند نکاست زیرا که این سرزمین اسلامی در کانون تجاوز غرب و صهیونیسم قرار دارد و به همین دلیل به بعد اسلامی این قضیه توجه بیشتری مبذول می‌نمودند و در راستای حمایت از ارزش‌های اسلامی و حمایت از مظلومان و مستضعفان و ملت فلسطین به طور جدی از انتفاضه‌های مختلف حمایت می‌کردند.

به خاطر همین باورها بود که حضرت امام خمینی (ره) آخرین جمعه ماه مبارک رمضان را به عنوان روز جهانی "قدس شریف" اعلام کردند. تا بدینوسیله جهان و جهانیان را از مظلومیت این ملت واقف سازند.

بعد از رحلت ایشان نیز مقام معظم رهبری به شیوهٔ پسندیده‌ای این حمایت را ادامه دادندو همانگونه که شاهد بودیم در مناسبات مختلف تأکید داشتند که آزادی قدس و فلسطین باید در سرلوحه دستور کار کشورهای اسلامی قرار گیرد و انتفاضه را یک مسأله مهم و نخست جهان اسلام تلقی نمایند. مقام معظم رهبری تحقق یک دولت فلسطینی را مرهون ادامه حرکت انتفاضه دوم می‌دانند و تنها راه حل آن را رجوع به آراء و افکار مردم فلسطین از طریق همه پرسی در سرزمین‌های اشغالی می‌دانند. در این راستا رئیس جمهوری کشورمان نیز همواره و همگام با دیگر مسؤولان بلندپایه جمهوری اسلامی ایران در حمایت از انتفاضه ملت فلسطین ذره‌ای دریغ ننموده‌اند و به طوری که به یاد داریم ایشان در نهمین اجلاس سران کنفرانس اسلامی در "دوحه قطر" ضمن اشاره به تحولات

و رویدادها و کشتار مردم بی‌گناه فلسطین، انتفاضه را از اولویت‌های جهان اسلام توصیف کردند و اظهار داشتند: "انتفاضه مردم فلسطین یک رویداد بزرگ در تاریخ جهان اسلام و اعراب می‌باشد تا از یکسو چهرهٔ کریه دشمن را بی‌پرده در معرض افکار عمومی قرار دهد و از سوی دیگر، نشان دهد که تجاوز، زور، غصب و سرکوب حقی را ایجاد نمی‌کند و در نهایت صاحبان حق مردمی هستند که در مقابل این رژیم ایستاده‌اند."

کارشناسان و تحلیل‌گران نظامی سرانجام به این نکته واقف شده‌اند که ارتش اسرائیل در طول دوزان مختلف انتفاضه متوجه شده‌اند که رفتار آن‌ها در مقابل "سنگ پرانان" فلسطینی چقدر ضعیف و ناتوان است و سرانجام ناگزیرند راه حلی برای این مسأله و رفتار تجاوزکارانه خود پیدا کنند.

نتیجه

انتفاضه در طی سال‌های متمادی، به منزلهٔ محکی بوده است که با آن صداقت انسان‌ها، ملت‌ها، دولت‌ها و حتی گروه‌های داعیه مبارزه فلسطینی ارزیابی شده است.

به طوریکه از سال‌های پیشین تاکنون شاهد بوده‌ایم، هرسال ، هرماه و هر روز مصیبتی طاقت فرسا بر سر ملت مسلمان فلسطین وارد آمده است و هربار بخش‌هائی هم از سرزمین آنها و حتی سرزمین‌های دیگر کشورهای عربی واسلامی (مانند: جولان و جنوب لبنان) توسط زورگویان صهیونیستی اشغال شده بود و با افزایش این حرص و آزهای صهیونیستی به سرزمین‌ها و منابع طبیعی اعراب و منطقه جوناامیدی وبی‌آرمانی برمحافل فلسطینی و عربی حاکم می‌شود.

در دوران مختلف انتفاضه که همه در تلاش بودند غائله ستم و تجاوز و سرکوب صهیونیست‌ها را مرتفع سازند برخی از کشورها سعی داشتند که پردهٔ تسامح و سازش را بیفکنند. اما رزمندگان انتفاضه در داخل و خارج از سرزمین‌های اشغالی به تدریج دریافتند که تاحقوق حقه خویش را به دست نیاورند "سنگ و سلاح" را برزمین نخواهند گذاشت.

در حقیقت انتفاضه "الاقصی" تولد جدید ملت فلسطین در شرایط کنونی اوضاع منطقه خاورمیانه است که نمایانگر تغییر مردم نسبت به شرایط گذشته و قبل از انتفاضه است درگذشته قبل از انتفاضه- تصور همگان براین بوده که مردم فلسطین به شرایط صهیونیست‌ها تن داده‌اند و اشغال را پذیرفته‌اند. اما این انتفاضه حیات و هویت جدیدی در برابر اشغال داد و این

درحالی است که شرایط حاکم بر سرزمین‌های اشغالی جو تسلیم و رکود بود. با وقوع انتفاضه اخیر شرایط حاکم بر مردم تبدیل به بازگشت به خویش، به هویت اصلی خود و به اسلامی واقعی بود. انتفاضه شأن و هویت جامعه‌ای را که در نتیجه سرکوب، فشار، تبلیغات سوء و تهدیدات می‌خواستند دچار بی‌هویتی کنند، تغییر داد و بازگشت روحیه مبارزه طلبی را بار دیگر برای فلسطینیان به ارمغان آورد.

به هرحال اسرائیل طی چند ماهی که از انتفاضه دوم می‌گذرد در وضعیت نابسامانی به سر می‌برد. افزون برآن بسیاری از تجهیزات و امکانات نظامی و اقتصادی‌اش را برای رویاروئی با انتفاضه هزینه می‌کند. مساجد به دور از چشم صهیونیست‌ها مرکز عملیات و تنظیم فعالیت‌ها شد و نقش بسیار مهمی را ایفا نمودند. شیخ یاسین رهبر جنبش حماس اظهار داشته بود که اگر کسی بخواهد این انتفاضه را متوقف کند حماس به تنهائی می‌تواند انتفاضه را ادامه دهد.

به هرحال قیام انتفاضه از سال‌های پیش تاکنون، روشن ساخت که ملت ستمدیده فلسطین تصمیم دارد تا رسیدن به تشکیل یک دولت مستقل فلسطینی به پایتختی "قدس شریف" همچنان مبارزات خود را ادامه دهد و روی کار آمدن دولت‌های مختلف در رژیم صهیونیستی هیچ چیز را عوض نخواهد کرد و تمامی ابزارهای نظامی اسرائیلی‌ها تأثیری در این ارادهٔ حق طلبانه آنها نخواهد گذارد.

کشتار مردم بی‌دفاع فلسطین در آغاز زمامداری شارون به معنای همان اصول و سیاست‌ها نیست که وی در طول زندگی سیاسی‌اش در قبال اعراب و فلسطینیان دارد. اگرهم مذاکرات صلح با آمدن شارون مجدداً آغاز شود قطعاً هیچ چشم‌انداز روشنی برای آوارگان فلسطینی دیده نمی‌شود چراکه شارون همانگونه که گفته شد اصولاً حق و حقوقی برای آوارگان بعد از جنگ ۱۹۶۷ به رسمیت نمی‌شناسد و یکی از اختلافات کنونی هم همین موضوع است و تلاش هیأت فلسطینی، عرفات و صائب عریقات با میانجیگران بین‌المللی هم ثمربخش نبوده است.

باتوجه به انتخاب شیمون پرز به عنوان وزیر امور خارجه و باتوجه به اینکه نامبرده، با روند صلح اعراب و اسرائیل نظر مساعد دارد ولی در هر حال باید در انتظار ماند که وی به عنوان وزیر خارجه منتخب دولت شارون تا چه اندازه می‌تواند ثمربخش باشد؟

مسأله دیگر اینکه باتوجه به وجود تضادهائی اساسی در دولت شارون مذاکرات

صلح با سوریه نیز متوقف خواهد شد.

در هر حال جمهوری اسلامی ایران معتقد است که مسأله انتفاضه ملت سرافراز فلسطینی تا احقاق حق و حقوق از دست رفته آنها ادامه خواهد یافت و در مقابل خشونت‌های بی‌رحمانه رژیم صهیونیستی روز به روز پایدارتر می‌شود. والله المستعان.

سیدمحسن توکلی

مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

یادداشت‌ها

۱. جمیله کدیور، ***انتفاضه حماسهٔ مقاومت فلسطینی***، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.

۲. فصلنامه ***مطالعات فلسطینی***، سال دوم، پائیز ۱۳۷۹.

۳. روزنامه ***الوفاق***، ۲۰۰۱/۱/۲۹.

۴. **همان** ، ۲۰۰۱/۱/۳۰.

۵. مقالات و گزارشات نگارنده با عنوان انتفاضه از آغاز تا سقوط باراک، ۱۳۷۹/۹/۲۳.

۶. فصلنامه ***مطالعات فلسطین***، سال دوم، پائیز ۱۳۷۹.

۷. روزنامه ***جمهوری اسلامی ایران***، شماره ۶۲۸۰، ۷۹/۱۱/۲۲.

۸. مقاله آذرماه ۱۳۷۹ نگارنده با عنوان درس‌ها و عبرت‌هایی از انتفاضه الاقصی.

۹. سیدرضا میرطاهر، ***انتفاضه الاقصی***، تهران: انتشارات سازمان عقیدتی سیاسی (ناجا)، آذر ۱۳۷۹.

۱۰. جمیله کدیور، ***پشت پردهٔ صلح***، تهران: انتشارات اطلاعات ۱۳۷۲.

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

کنفرانس اول قدس در بیروت

مقدمه

براساس تصمیم اجلاس فوق‌العاده کنفرانس قومی- اسلامی که در مهرماه سال ۱۳۷۸ در بیروت برگزار شد، مقرر گردید کنفرانس قدس با حضور شخصیت‌های برجسته دینی، سیاسی، فکری و فرهنگی از کشورهای مختلف جهان به‌ویژه شخصیت‌های مبارز فکری و سیاسی فلسطینی برگزار شود. بدین منظور کمیته آماده سازی برگزاری کنفرانس قدس متشکل از ۱۵ شخصیت فکری، سیاسی و مذهبی از کشورهای مختلف به ریاست موسی أبو مرزوق عضو دفتر سیاسی حماس از میان شخصیت‌های مشارکت کننده در کنفرانس قومی- اسلامی در اجلاس بیروت انتخاب شدند. این کمیته فهرستی از مدعوین کنفرانس که بالغ بر ۴۰۰ شخصیت علمی، فکری، سیاسی و فرهنگی از سراسر جهان بودند، تهیه و از آنان برای مشارکت در کنفرانس قدس دعوت به عمل آورد. کمیته آماده سازی همچنین نظامنامهٔ مؤسسه قدس (مقرر گردید این مؤسسه به عنوان دستاورد عملی کنفرانس قدس، اعلام موجودیت نماید) را تنظیم نمود. مؤسسه قدس برای حمایت از قدس شریف و راه‌های آزادسازی آن از حاکمیت رژیم صهیونیستی و حمایت از فلسطین تأسیس خواهد گردید. مقر اصلی این مؤسسه قدس شریف است اما تا زمان آزادسازی آن موقتاً در بیروت خواهد بود. همچنین مقرر گردید اداره مؤسسه قدس به هیأت امنایی متشکل از بیش از یکصد شخصیت برجسته مشارکت کننده در کنفرانس محول گردید. این هیأت امنا دارای یک رئیس و سه نائب رئیس خواهد بود. همچنین پیش‌بینی گردید کمیته اجرایی برای پیگیری مصوبات

کنفرانس قدس پس از شروع به کار این کنفرانس تشکیل گردد.

سرانجام زمان نهایی برگزاری کنفرانس قدس ۹ تا ۱۱ بهمن ماه تعیین شد. همچنین مقرر گردید جلسه افتتاحیه کنفرانس در سالن یونسکو و جلسات کاری در خلال دو روز در هتل کارلتون برگزار شود.

جلسه افتتاحیه کنفرانس قدس از ساعت ۱۸ لغایت ۲۰ روز یکشنبه در سالن یونسکو با حضور شخصیت‌های مشارکت کننده در کنفرانس قدس، شخصیت‌های برجسته سیاسی، مذهبی، فکری و اجتماعی لبنان و هیأت اعزامی جمهوری اسلامی متشکل از جناب آقای حجت‌الاسلام محتشمی پور و جناب آقای شریعتی به عنوان مدعوین کنفرانس قدس و هیأت همراه و همچنین هیأتی از سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت برگزار گردید.

در جلسه افتتاحیه ده تن از شخصیت‌هایی که در زیر به موقعیت و جایگاه آنان در کنفرانس قدس اشاره می‌شود، به ایراد سخنرانی پرداختند:

۱. شیخ فیصل مولوی دبیرکل جماعت اسلامی لبنان و عضو کمیته آماده‌سازی کنفرانس قدس. وی طی سخنانی به مشارکت کنندگان خیرمقدم گفت.

۲. سخنرانی آقای رفیق حریری به عنوان نخست وزیر لبنان که توسط آقای پیر حلو نماینده و فرستاده وی قرائت شد.

۳. سخنرانی سید حسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان به عنوان کلمه مقاومت اسلامی لبنان.

۴. سخنرانی آقای عبدالله الاحمر دبیرکل منطقه‌ایی حزب بعث سوریه.

۵. سخنرانی آقای شیخ عبدالله بن حسین الاحمر رئیس پارلمان یمن.

۶. سخنرانی آقای خالد مشعل رئیس دفتر سیاسی جنبش حماس.

۷. سخنرانی آقای حجت‌الاسلام محتشمی پور به عنوان دبیرکل کنفرانس حمایت از انتفاضه ملت فلسطین و جمهوری اسلامی ایران در کنفرانس قدس.

۸. سخنرانی وزیر سابق میشل اده.

۹. سخنرانی دکتر محمد عبدالملک المتوکل به عنوان کنفرانس قومی - اسلامی

۱۰. سخنرانی دکتر شیخ‌یوسف القرضاوی مفتی قطر

نخستین جلسه کارشناسی در صبح روز دوشنبه ۱۰ بهمن ماه با حضور بیش از ۲۰۰ مدعو کنفرانس در هتل کارلتون برگزار شد.

آقای محمد فائق به عنوان رئیس جلسه و آقای خالد السفیانی واکرم عدلونی به عنوان گزارشگران کنفرانس و آقایان محمد عبدالله عویضه و بیان الحوت به عنوان اعضای کمیته تنظیم جلسه انتخاب شدند.

در این جلسه احمد صدقی الدجانی، عبدالله رمضان شلح دبیرکل جهاد اسلامی، شبیلات رئیس جمعیت مبارزه با صهیونیسم و نژادپرستی اردن پیرامون قدس و راههای حمایت از آن دیدگاه‌های خود را ارائه نمودند.

از دیگر سخنرانان روز دوشنبه علامه سیدمحمدحسین الأمین اندیشمند شیعی لبنانی، عصام نعمان وزیر سابق لبنانی، احمد الدقن از الجزایر، عفیف حمود، علی القوم رئیس دانشگاه یرموک در اردن، دکتر جورج جبور از دانشگاه حلب سوریه، حسن عبدالعظیم از سوریه، حمد حجاوی از فلسطین، فتحی یکن نماینده سابق پارلمان لبنان، عبدالوهاب الانسی از یمن، ماهر الطاهر عضو دفتر سیاسی جبهه خلق فلسطین، مهدی ابراهیم رئیس روابط خارجی حزب ملی حاکم سودان، علی فیصل عضو دفتر سیاسی جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین، غسان بن جدو گزارشگر کانال تلویزیونی الجزیره، عبدالرزاق مقری عضو پارلمان الجزایر، ماهر الطاهر از سوریه، عبدالرحمن دمشقیه دبیرکل جنبش ناصری‌های دمکراتیک بودند.

همچنین بیانیه نایف حواتمه دبیرکل جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین پیرامون تشریح درد و رنج ملت فلسطین، مسأله یهودی‌سازی قدس شریف، شهرک سازی و مذاکرات جاری صلح در میان حاضران توزیع گردید.

سومین جلسه در بعد از ظهر روز دوشنبه برگزار گردید. ریاست این نشست را مهدی ابراهیم محمد از سودان برعهده داشت. شخصیت‌هائی که در جلسه بعد از ظهر پیرامون قدس شریف و فلسطین دیدگاه‌های خود را بیان نمودند، به قرار زیر بودند:

محمد عماره از مصر، زهیر أبوالراعب عضو دفتر سیاسی جبهه اقدام اسلامی لبنان، عبدالرزاق المقری عضو مؤسس جبهه جزایری در مبارزه با عادی سازی روابط با اسرائیل، شیخ بلال سعید شعبان دبیرکل حرکت توحید اسلامی، عربی عواد دبیرکل حزب کمونیست فلسطین، شیخ عبدالهادی بن الحاج از مالزی، دکتر شیخ عبدالله حلاق دبیر شورای نظارت بر امور دینی فلسطین در لبنان، دکتر سلمی خضرای الجیومی، یاسین عمرالامام معاون دبیرکل حزب مؤتمر شعبی سودان، حمزه منصور معاون دبیرکل حزب جبهه اقدام اسلامی

اردن، صلاح قاسم عضو کمیته مرکزی جنبش آزادی فلسطین (شورای انقلابی) عبدالرشید الترابی از کشمیر، اللواء یاسین از سوئد، محمد عماره از لبنان، حسین احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان، خالد عبدالمجید دبیرکل جبهه نضال فلسطینی، خلیل حدیثی، محمد شلاوعه شخصیت مبارز فلسطینی، نواف الموسوی عضو شورای مرکزی حزب الله لبنان، حسن عریبی نماینده پارلمان الجزایر.

در روز ۱۱ بهمن ماه و آخرین روز برگزاری کنفرانس قدس، شرکت کنندگان در جلسه نخست صبحگاهی شرکت کردند.

ریاست نشست نخست را کشیش انطون ضو برعهده داشت.

دراین جلسه یوسف بکری به نام اتحاد ناصری‌های دمکرات به ایراد سخن پرداخت. وی جنگ با اسرائیل را محدود به این رژیم ندانست، بلکه آن را به دولت‌هایی که به حمایت مالی و تسلیحاتی از اسرائیل می‌پردازند قابل تعمیم دانست.

آقای دکتر ناصر صرخوه از کویت با استناد به اظهارات سیدحسن نصرالله در جلسه افتتاحیه، خواستار پذیرش روز جهانی قدس از سوی دولت‌های عربی واسلامی شد.

أبوموسی مسؤول حرکت فتح انتفاضه براستقلال مؤسسه قدس و عدم مداخله جهات مختلف در امور آن تأکید کرد.

آقای عبدالقادر سماری بر تعدیل کمیته‌های پیش‌بینی شده درکنفرانس و انتخاب رئیس مؤسسه قدس به مدت ۴ سال که برای یک دوره چهار ساله دیگر قابل تمدید می‌باشد، تأکید کرد.

جورج جبور تشکیل انجمن بین‌المللی موضوع حمایت از مؤسسه قدس از سوی غیرمسلمانان، در چارچوب انجمن حامیان یا دوستان مؤسسه قدس را پیشنهاد کرد و خواستار ریاست یک شخصیت بین‌المللی به عنوان رئیس مؤسسه شد.

مصطفی الرمید از پارلمان مغرب خواستار تعیین نام "هیأت جهانی آزادسازی قدس" برای مؤسسه قدس شد.

علی‌فیصل ازجبهه دمکراتیک خلق برای آزادی فلسطین، خواستار نادیده گرفتن شورای اداری و شورای امنا برای کنفرانس و باز گذاشتن راه برای عضویت درکنفرانس قدس شد تا از این رهگذر اقدام مشترکی از سوی جهان عرب، اسلام و مسیحیت برای آزادسازی قدس صورت گیرد.

ریاست جلسه دوم صبحگاهی را دکتر طلال ناجی جانشین دبیرکل جبهه خلق برای

آزادی فلسطین (فرماندهی کل) برعهده داشت. وی خواستار تحریم کالاهای امریکایی و اسرائیلی شد.

بعداز ظهر روز سه‌شنبه دو جلسه یکی برای تنظیم بیانیه پایانی کنفرانس قدس و دیگری برای انتخاب رئیس و نایب رئیس شورای امنا و اعضای آن برگزار شد.

براساس مشورت‌های انجام شده، شیخ دکتر یوسف القرضاوی از مصر به عنوان رئیس شورای امنای مؤسسه قدس و آقایان عبدالله بن الحسین الأحمر رئیس پارلمان یمن، حجت‌الاسلام علی‌اکبر محتشمی پور و وزیر سابق میشل اده از لبنان به عنوان جانشینان رئیس شورای امنا و آقای دکتر محمد مسعود الشابی از تونس به عنوان دبیر شورای امنای مؤسسه قدس انتخاب شدند.

همچنین اعضای کمیته آماده‌سازی به عنوان اعضای کمیته تاسیسیه مؤسسه قدس انتخاب شدند. آقای دکتر موسی أبو مرزوق به عنوان رئیس این کمیتهٔ برگزیده شد. این کمیته مکلف گردید مجوز رسمی دولت لبنان را برای تأسیس مؤسسه قدس اخذ نماید.

شایان ذکر است پس از کسب موافقت رئیس جمهور و نخست وزیر، هیأت دولت لبنان موضوع اعطای مجوز تأسیس مؤسسه را بررسی خواهد کرد.

کمیته تأسیسیه مکلف گردید، وظایف شورای اداری را به طور موقت تا زمان برگزاری جلسه عادی شورای امنابرعهده بگیرد، این تصدی نباید از شش ماه بیشتر شود.

در جلسه شورای امنا مؤسسه قدس حدود ۴۰۰ هزار دلار به عنوان کمک‌های اعضای مشارکت کننده در کنفرانس برای آغاز فعالیت‌های مؤسسه قدس از سوی اعضای مشارکت کننده پرداخت گردید.

بیشترین کمک‌ها از سوی شخصیت‌های زیر به مؤسسه انجام شد:

- ۲۰ هزار دلار توسط حجت‌الاسلام احمد شریعتی مسؤول حمایت از انقلاب اسلامی فلسطینی جمهوری اسلامی ایران
- ۴۵۰ هزار ریال عربستان سعودی از سوی نماینده این کشور
- ۵۰ هزار دلار از سوی جماعت اسلامی پاکستان
- ۳۶ هزار دلار از سوی جنبش حماس
- ۲۳ هزار دلار از سوی حزب‌الله لبنان
- ۲۰ هزار دلار از سوی جمعیت الاقصی آفریقای جنوبی

در روز چهارشنبه متن بیانیه پایانی کنفرانس قدس که پیش‌نویس آن روز سه‌شنبه

۱۱ بهمن ماه مورد بحث و تبادل نظر میان مشارکت کنندگان در کنفرانس قدس قرار گرفته بود، ایراد شد.

اهم محورهای مندرج در بیانیه پایانی کنفراتس به قرار زیر است:

– تقدیر شرکت کنندگان کنفرانس از رئیس جمهور، نخست وزیر و ملت لبنان که امکان برگزاری کنفرانس در لبنان و ایجاد مؤسسه قدس را فراهم آوردند.

– قدس به مثابه رمز مسأله فلسطین و نشانه مبارزه با دشمن نژادپرست صهیونیستی است. بنابراین، مبارزه برای آزادی قدس، مبارزه برای آزادسازی کل فلسطین و مقدسات اسلامی و مسیحی فلسطین می‌باشد. در بیانیه آمده است: مشارکت کنندگان در کنفرانس نمایندگان گرایشات بخش‌های مختلف امت هستند. اکنون قدس تمامی امت را برای آزادیش بسیج کرده است.

– قدس شهری یکپارچه و به عنوان پایتخت فلسطین است.

– هیچگونه حاکمیتی بر هیچ بخشی از قدس برای غیرفلسطینی پذیرفته نیست و هیچ کس حق مذاکره و سازش در مورد آن را ندارد. کل امت اسلامی و عرب باید پیرامون موضوع قدس متحد شوند و مسأله قدس فراتر از اختلافات موجود است.

– امکان همزیستی مسالمت‌آمیز با دشمن صهیونیستی و تقسیم اراضی فلسطینی و اماکن مقدسه آن وجود ندارد. رژیم صهیونیستی می‌بایست از اراضی فلسطینی و مقدسات اسلامی و مسیحی ریشه کن شود.

– تنها استراتژی ممکن انتخاب راه جهاد و مقاومت است و مقاومت مردمی ملت فلسطین که انتفاضه اقصی را شکل داد یکی از جلوه‌های جهاد و مقاومت ملت فلسطین است.

– برای کسب تأیید دولت‌ها و ملت‌ها و به منظور احقاق حقوق ملت فلسطین باید با آن‌ها روابط برقرار کرده و در ضمن آن از حقوق ملت فلسطین و حق آن برای مقاومت مشروعش در آزادسازی سرزمین‌هایشان حمایت نمود.

– شرکت کنندگان اعلام می‌کنند؛ این کنفرانس جایگزین هیچ کنفرانس دیگری نیست و بر این اساس اشتیاق و تمایل خود را برای همکاری با مؤسسات فعال دیگر در زمینه قدس اعلام می‌کنند.

– مؤسسه قدس برای تحقق مجموعه اهدافی تلاش می‌کند که اهم آنها به قرار زیر است:

۱) تأکید بر حق بازگشت کلیه فلسطینیان به موطنشان. براین اساس هیچکس حق ندارد به

نیابت از ملت فلسطین از این حق عدول کند. کنفرانس کلیه توطئه‌های مربوط به تعیین وطن جایگزین فلسطین و پرداخت غرامت در مقابل وطن را رد می‌کند و خواستار تلاش برای برگزاری کنفرانس ویژه‌ای برای تأکید بر حق بازگشت فلسطینیان است.

۲) حمایت همه جانبه از انتفاضه الاقصی و تلاش برای تحکیم وحدت ملی فلسطین.

۳) ضرورت ترسیم برنامه تبلیغی برای بسیج امت عربی واسلامی و دیگر امت‌ها برای آگاه‌سازی افکار عمومی جهانیان نسبت به آنچه در فلسطین می‌گذرد.

۴) دعوت برای توقف گزینه سازش که انتفاضه الاقصی شکست عملی آن را اعلام کرد.

۵) آماده‌سازی برنامه آموزشی در سطوح مختلف تحصیلی در مدارس در مورد قدس و فلسطین و گنجانیدن آن در مواد درسی کشورهای عربی و اسلامی

۶) تلاش برای احیای قطعنامه شماره ۳۳۷۹ سازمان ملل که صهیونیسم را یکی از اشکال نژادپرستی معرفی نموده است.

۷) کنفرانس دعوت می‌کند که آخرین جمعه ماه مبارک رمضان در هر سال روز قدس باشد.

۸) کنفرانس امیدوار است که همه، کلیه حمایت‌ها و تاییدات خود را به موسسه قدس مبذول نمایند. این اقدام یکی از راه‌های حمایت از انتفاضه الاقصی و پاسخی به فریاد کمک خواهی قدس و فلسطین است.

۹) مسأله قدس مسأله همه است و باید میان مسلمانان و مسیحیان برای دفاع از قدس، و سایر مقدسات اسلامی و مسیحی موجود در قدس هماهنگی مستمر وجود داشته باشد.

ملاحظات

- اعضای کمیته آماده سازی کنفرانس قدس که اکنون به عنوان اعضای کمیته تأسیس کنفرانس قدس فعالیت می‌کنند عبارتند از:

۱) موسی أبو مرزوق، رئیس کمیته
۲) شیخ فیصل مولوی
۳) میشل اده
۴) معن بشور
۵) دکتر محمد سلیم العوا
۶) محمد المسعود الشابی
۷) محمد السماک
۸) بیان الحوت
۹) رفعت النمر
۱۰) حسن حدرج
۱۱) محمد عمر الزبید
۱۲) محمد اکرم عویضه
۱۳) دکتر احمد صدقی الدجانی

۱۴) دکتر طارق متری

۱۵) شیخ عبدالله النفیس

- از آقایان حجت‌الاسلام علی‌اکبر محتشمی‌پور، حجت‌الاسلام مهدی کروبی، محمد علی سبحانی، حسین شیخ‌الاسلام، حجت‌الاسلام محمد شریعتی، حجت‌الاسلام واعظ زاده خراسانی برای شرکت در کنفرانس قدس دعوت به عمل آمد که به استثنای ریاست محترم مجلس شورای اسلامی و حجت‌الاسلام واعظ زاده خراسانی سایر مدعوین از جمهوری اسلامی ایران در جلسه افتتاحیه کنفرانس قدس حضور یافتند.

- حجت‌الاسلام محتشمی پور در سخنرانی خود که در نشست افتتاحیه کنفرانس قدس ایراد نمود، ضمن اعلام برگزاری کنفرانس بین‌المللی حمایت از انتفاضه مردم فلسطین در ۴ و ۵ اردیبهشت سال ۸۰، براساس مصوبه مجلس شورای اسلامی، با حضور شخصیت‌های پارلمانی، علمی، سیاسی و فرهنگی، دیدگاه‌های انقلاب اسلامی و جهان اسلام درخصوص قضیه قدس را در هشت بند بیان کرد. ایشان در بیان این دیدگاه‌ها به نکات زیر تأکید نمود:

۱. ضرورت وحدت میان گروه‌ها و نیروهای مبارز فلسطینی و به خدمت درآوردن امکانات اعراب و مسلمانان در جهت تحقق آرمان ملت فلسطین.

۲. سرزمین فلسطین و قدس شریف جزو لاینفک جهان اسلام است و هیچ طرف حقیقی و حقوقی حق ندارد از یک وجب از آن تنازل و چشم‌پوشی کند.

۳. باید بازگشت کلیه فلسطینی‌های رانده شده به موطن اصلیشان تضمین و اجرا گردد.

۴. باید یک همه پرسی توسط کلیه فلسطینیان اعم از مسلمانان، مسیحیان و یهودیان در جهان و مناطق اشغالی به منظور تصمیم‌گیری درباره تعیین سرنوشت و نوع حکومت فلسطین انجام شود.

۵. دولت مستقل فلسطینی در سراسر سرزمین اصلی فلسطین به پایتختی قدس شریف تشکیل گردد و این دولت و نظام توسط مجامع بین‌المللی و کشورهای جهانی به رسمیت شناخته شود.

۶. تشکیل کمیته‌های پیگیری حمایت از انتفاضه کلیه کشورهای اسلامی و عربی امری ضروری است.

۷. کلیه کشورهای عربی واسلامی موضوع فلسطین و انتفاضه را به عنوان یک بند دائم در گفتگوهای دوجانبه و چندجانبه خود با کشورهای مختلف جهان قرار دهند.

حجت‌الاسلام محتشمی‌پور و هیأت

همراه در خلال دیدار از لبنان و مشارکت در کنفرانس قدس دعوت رسمی جناب آقای حجت‌الاسلام کروبی ریاست محترم مجلس شورای اسلامی را بـه منظور مشارکت در کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین در تهران را به آقای نبیه بری رئیس پارلمان لبنان ارائه نمودند. جناب آقای محتشمی‌پور در مدت اقامت در لبنان علاوه بر ملاقات با رئیس پارلمان لبنان با آقای امیل لحود رئیس جمهور، آقای رفیق حریری نخست وزیر و آقای سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب الله دیدار و گفتگو نمود. همچنین برخی شخصیت‌های فکری و سیاسی مشارکت کننده در کنفرانس از جمله عبدالله رمضان شلح دبیرکل جهاد اسلامی، پیاسین عمرالامام معاون حزب کنفرانس مردمی و مدیر مسؤول روزنامه رأی الشعب سودان، لیث شبیلات رئیس جمعیت مقابله با صهیونیسم و نژادپرستی اردن، دو تن از اعضای پارلمان الجزایر از حزب حرکت مجتمع سلمی (حماس)، شیخ عفیف نابلسی رئیس هیأت علمای جبل عامل، شیخ محمد کوثرانی مسؤول بخش جنوب لبنان در حزب الله و عضو دفتر سیاسی این حزب به طور جداگانه در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت با آقای محتشمی پور دیدار و گفتگو داشتند.

– در میهمانی شامی که روز سه‌شنبه ۱۱ بهمن ماه در محل سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت برگزار گردید، جمعی از شخصیت‌های فلسطینی و عرب مشارکت کننده در کنفرانس قدس حضور یافتند.

در این ضیافت شام حجت‌الاسلام محتشمی‌پور طی سخنانی در جمع مدعوین هدف از برگزاری کنفرانس حمایت از انتفاضه فلسطین در تهران را حمایت از انتفاضه فلسطین وانجام مشورت با شخصیت‌های اسلامی و عرب پیرامون مسأله فلسطین و قدس شریف اعلام نمود.

آقای حجت‌الاسلام محتشمی‌پور به فقها و علمای جهان اسلام پیشنهاد نمود که با صدور فتاویی برای مقلدان خود بخشی از حقوق شرعیه اعم از خمس و زکات را به مجاهدین فلسطینی و فعالیت‌های جهادی در زمینه‌های مختلف اختصاص دهند. از این رهگذر یک منبع اساسی و مطمئن برای تأمین نیازهای مالی انتفاضه فلسطین فراهم خواهد شد.

آقای سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب الله در سخنان خود در گردهمایی افتتاحیه کنفرانس قدس به نکات زیر اشاره کرد:

۱. تأکید بر موضع امام خمینی (ره) و

جمهوری اسلامی ایران پیرامون قدس و اهتمام مسلمانان به برگزاری با شکوه روز جهانی قدس در آخرین جمعه ماه مبارک رمضان.

۲. دعوت از علما برای صدور فتاویی برای تحریم مشارکت در انتخابات نخست وزیری اسرائیل.

۳. ضرورت استمرار حمایت مادی، تبلیغاتی و سیاسی از انتفاضه به عنوان یک تکلیف شرعی.

دکتر شیخ یوسف قرضاوی پیروزی مقاومت اسلامی لبنان را پیروزی برای کلیه عرب‌ها و فلسطینیان و آزادگان دانست. وی پیروزی در لبنان را ناشی از ایمان‌های راسخ و نه اتکا به ارتش و زرادخانه‌های نظامی دانست.

شیخ قرضاوی گفت: متأسفانه ما درس مقاومت اسلامی جنوب لبنان را فراموش کرده‌ایم. حکام کشورهای عربی به سیدحسن می‌گویند: "اذهب أنت و اخوانک و قاتل و نحن هنا قاعدون".

وی افزود: مسأله قدس علاوه براینکه مسأله فلسطینیان اعم از مسلمانان و مسیحیان است، مسأله کل جهان اسلام اعم از مسلمانان و عرب‌ها است. وی در پایان گفت: هیچ راهی پیش روی ما، جز جهاد مقدس نیست واستمرار روند صلح بی‌فایده و موجب تضییع وقت و امکانات مسلمانان است.

سخنگوی وزارت خارجه امریکا در واکنش به برگزاری کنفرانس قدس در بیروت، کنفرانس قدس را گردهمایی عناصر سازمان‌های تروریستی، حزب‌الله لبنان و سازمان معارض فلسطینی ارزیابی کرد. سخنگوی وزارت خارجه امریکا گفت: تروریست در لبنان یک مسأله پیچیده است که امریکا آن را به طور مستمر بررسی و پیگیری می‌کند. وی افزود: امریکا با لبنان همکاری دوجانبه دارد و پیرامون این موضوع کنفرانس قدس با لبنان گفتگو خواهیم کرد.

فرزاد ممدوحی

سفارت جمهوری اسلامی ایران- بیروت

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

نگاهی از درون: مسائل فراروی سازمان‌های حقوق بشری در اسرائیل و اراضی اشغالی[1]

وضعیت یک فرد فعال در زمینه حقوق بشر در اسرائیل و اراضی اشغالی چگونه است؟ در هر دو بخش (ناحیه) فرد مذکور با شرایطی بسیار متفاوت با آنچه منسوب به کشور اسرائیل است، دست و پنجه نرم می‌کند. در حالی که من در بیت المقدس در حال رشد بودم، یک روزنامه در اتاق‌هایی که خانواده‌ام به همراه خانواده دیگر به طور اشتراکی زندگی می‌کردند دست به دست می‌شد. هر صبح من زیر عنوان روزنامه شعار مشخصی را می‌خواندم: " به افتخار صهیونیسم، بـه افتخار سوسیالیسم، بـه افتخار برادری ملت‌ها." به راستی من فکر می‌کنم برای یهودیانی که در آن زمان در فلسطین و سپس در کشور جدید اسرائیل سکونت داشته‌اند، اصول عدالت اجتماعی، برابری و مشروعیت بسیار مهم بوده است. ما سوسیالیست بودیم. حتی عقیده والدین من مبنی بر اینکه هیچ کس نباید مالک زمین باشد و مردم باید آنهایی را که کمتر دارند در کم خود شریک نمایند، نسبتاً عادی تلقی می‌شد. از این رو در تصور کودکانه من از

---

1. Ruchma Marton," A View from Within: Problems Confronting Human Rights Organizations in Israel and the Occupied Territories", *Arab Studies Quarterly*, Vol.22, No.1, Winter 2000.

از ویژگی‌های بارز انتفاضه دوم (انتفاضه الاقصی)، حضور و مشارکت "عرب‌هایی" بود که از سال ۱۹۴۸ درون مرزهای باقی مانده و به نوعی زندگی در نظام غاصب صهیونیستی را پذیرفته بودند. نقض حقوق این بخش از جامعه اسرائیلی -که به اعراب اسرائیل مشهور شده بودند- و نگاه دولت غاصب اسرائیل به آنها به عنوان شهروندان درجه دوم و یا حتی پایین‌تر، گواه نقض گسترده حقوق بشر در درون فلسطین اشغالی است. مقاله حاضر - که نگارنده آن خود یک اسرائیلی معتقد به موجودیت اسرائیل است - نمونه‌ای از اعترافات و اعتراضات به وضعیت اسفبار حقوق بشر نه تنها در مورد فلسطینی‌های ساکن اراضی اشغالی، بلکه شهروندان اسرائیلی می‌باشد.

عدالت اجتماعی، تساوی با همبستگی درهم آمیخت.

سال‌ها بعد در بزرگسالی من به این موضوع پی بردم که آن ارزش‌های اجتماعی شگفت‌انگیز و این مفهوم بی طرفی عمدتاً بر بخشی از جمعیت یهودی اسرائیل حاکم بود. علاوه بر آن، "سوسیالیسم" در حال مغلوب شدن توسط سیاست‌های سرمایه‌داری بود؛ "برادری ملت‌ها" در حال جایگزینی با صهیونیسم بیگانه ترس بود؛ و خود "صهیونیسم" ـ که نوعی جنبش آزادیبخش ملی غیر دینی بود ـ تا حد زیادی به صورت یک دین معتقد به مسیح موعود درآمد. این دگرگونی‌های تاریخی در ساختار اجتماعی ـ اقتصادی و ایدئولوژی منجر به سه خلأ مشخص گردید:

۱) خلأ عدالت اجتماعی بین داراها و ندارها.

۲) خلأ قانونی بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها از نظر قوانین.

۳) خلأ روانشناختی بین تصور ایده‌آلی اسرائیلی‌ها از خود و واقعیت.

خلأهای مذکور زمینه فعالیت‌های پزشکان حامی حقوق بشر (PHR)[1] را مشخص کرده است. دو خلأ نخست که منجر به تبعیض و نقض حقوق بشر می‌شود، مسائلی هستند که در وهله اول باعث تشکیل گروه پزشکان حامی حقوق بشر شدند. اما بعداً ما متوجه شدیم که آنچه این گروه را حفظ می‌کند، سومین اختلاف است ـ خلأ بین تصور اسرائیلی‌ها از خودشان و واقعیت نحوه رفتار آنها.

مفهومی که در ادامه بحث به آن خواهم پرداخت، "احترام" است: عواقب چند گانه فقدان احترام و ارتباط احترام با فعالیت حقوق بشری.

خلأ عدالت اجتماعی

در سال‌های نخستین تأسیس کشور، شکاف بین داراها و ندارها (میان یهودیان) در حداقل قرار داشت. سوابق آماری جمع آوری شده پس از ۱۹۵۷ نشان می‌دهد که در طی حدود ۲۰ سال تغییر اندکی در شکاف درآمد بین ثروتمندترین اسرائیلی‌ها و فقیرترین آنها حاصل شده بود. در حال حاضر درآمد اسرائیلی‌های ثروتمند ۴۸ برابر درآمد فقیرترین اسرائیلی‌ها می‌باشد (هاآرتص، ۲ اکتبر ۱۹۹۸). نابرابری اقتصادی روبه رشد نقش زیادی در اختلال در همبستگی و عدالت اجتماعی در میان یهودیان اسرائیلی داشته است.

یک جامعه یکپارچه و مبتنی بر

1. Physicians for Human Rights (PHR)

ارزش‌های عدالت اجتماعی در گذشته تبدیل به جامعه‌ای شده که بهترین توصیف از ساختار اجتماعی آن با مضامین قانون‌شکنی و خشونت صورت می‌گیرد.

کارگران فلسطینی که بر طبق تعریف اسرائیلی "غیرقانونی" تلقی می‌شدند، از سال ۱۹۶۷ محور اصلی کشاورزی، عمران و کارهای خدماتی با دستمزد پایین بودند. در شش- هفت سال گذشته، با هدف یک واکنش اسرائیلی به "انتفاضه"، کارگران خارجی از آفریقا، تایلند، فیلیپین و اروپای شرقی جایگزین بسیاری از کارگران فلسطینی شده‌اند. این کارگران خارجی، همچون فلسطینی‌های پیش از آنها مورد استثمار واقع می‌شوند؛ آنها از تأمین اجتماعی یا خدمات اجتماعی برخوردار نمی‌شوند و همچنین به طور دردناکی از جانب کارفرمایان اسرائیلی مورد بدرفتاری قرار می‌گیرند. این استثمار که با نقض مستمر حقوق مدنی و انسانی آنها تشدید می‌گردد، تبدیل به یک بخش پذیرفته شده از محیط اجتماعی و روانشناختی اسرائیل شده است.

یک داستان اسرائیلی این واقعیت را روشن می‌سازد. یک پدربزرگ به نوه‌اش ساختمانی را نشان می‌دهد و می‌گوید: "من یکی از کارگرانی بودم که این مکان را ساختیم". نوه پاسخ می‌دهد: "پدر بزرگ، من آن را باور نمی‌کنم. من نمی‌دانستم که شما در زمان جوانی یک عرب بودید." پدر بزرگ در این داستان می‌تواند پدر من باشد. بزرگسالانی که من آنها را می‌شناختم، همگی به کار اعتقاد داشتند. ایدئولوژی صهیونیسم مستلزم ایجاد یک نیروی کار یهودی بود. به نظر می‌رسید که کار ـ اعم از کار یدی و کار کشاورزی ـ کمیاب بود. در واقع، مسأله کار به حدی در دستور کار صهیونیست‌ها سرنوشت‌ساز بود که نخستین صهیونیست‌ها صحبت از "دین کار" می‌نمودند. اما در سه دهه اخیر احترام به کار و کارگران از بین رفته است. احترام به قانون نیز از بین رفته است. در موارد بسیاری قانون تبدیل به یک سند مرده شده و این قضیه عواقب متعددی دارد. مردم غالباً قانون را به نفع خود و به صورت خشونت تعبیر می‌کنند. خشونت یک وجه مشخصه از جامعه اسرائیل است. اهداف این خشونت افراد ضعیف هستند: فلسطینی‌ها، کارگران خارجی، زنان، کودکان، سالمندان و فقرا.

نقض گسترده حقوق فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی و قانون شکنی و خشونت ـ که برای اسرائیلی‌های داخلی اسرائیل خاص به صورت یک مفروض در آمده است ـ با هم مرتبط می‌باشند. با ارتکاب به این موارد نقض

حقوق بشر، اسرائیل بسیاری از قوانین بین‌المللی را زیر پا می‌گذارد ـ اعلامیه‌های بین‌المللی حقوق بشر که اسرائیل آنها را امضا نموده، از آن جمله‌اند. این نقض حقوق انسانی، مدنی و اقتصادی شامل موارد زیر است: مصادره غیرقانونی زمین و آب فلسطینی‌ها، اعدام فلسطینی‌های "تحت تعقیب"، شکنجه تعداد ۲۰۰۰۰ نفر فلسطینی در طی ده سال گذشته و بازداشت بدون محاکمه افراد برای مدت‌های طولانی. اسرائیل همچنین در مجازات دسته جمعی غیر نظامیان فلسطینی به طرق زیر دخالت داشته است: قطع برق و آب، جلوگیری از دسترسی فلسطینیان بیمار و مجروح به تجهیزات پزشکی و ممانعت از رفتن گروه‌های پزشکی به بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، تخریب سنگین خانه‌های فلسطینی و تبعید فلسطینی‌ها از اراضی اشغالی به لبنان و جاهای دیگر.

هنگامی که اسرائیلی‌ها با افتخار در مورد "کشور دموکراتیمان" سخن می‌گویند، آنها فلسطینی‌های داخل اسرائیل را در نظر نمی‌گیرند (منظور فلسطینیانی است که از زمان جنگ ۱۹۴۸ در داخل اسرائیل زندگی می‌کنند) که تقریباً ۲۰ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند. از سال ۱۹۴۸ تاکنون بیش از صد هزار هکتار از زمین‌های فلسطینی‌های اسرائیل مصادره و به شهروندان یهودی بخشیده شده است. به فلسطینی‌های اسرائیل اجازه خدمت در ارتش داده نمی‌شود و بنابراین آنها از امتیازات مربوط به خدمت نظام همچون مسکن و فرصت‌های شغلی محرومند. آنها تقریباً به میزان یک چهارم یهودیان از خدمات دولتی از جمله آموزشی، فرهنگی، ورزشی، بهداشتی و خدمات شهرداری همچون فاضلاب، راه‌ها و غیره برخوردار می‌شوند.

فقدان یک نگرش دموکراتیک مساوات طلبانه نسبت به فلسطینی‌های اسرائیل ناشی از اختلافات سنتی و کلیشه‌ای چپی‌ها و راستی‌ها نبوده است. تمام حکومت‌های اسرائیلی علیه آنها تبعیض اعمال نموده‌اند. من معتقدم که این قضیه توسط تمام حکومت‌ها به عنوان ابزاری به منظور ایجاد مبنایی احساسی برای آنچه "تفکیک" بین دو سکنه نامیده می‌شود، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

به من اجازه دهید تا مثالی جدید ارائه نمایم: در ۲ اکتبر ۱۹۹۸ دو تظاهرات انجام گرفت ـ یکی توسط فلسطینی‌های اسرائیل علیه مصادره زمین‌هایشان در ام‌الفهم و دیگری توسط یهودیان در مرز شمالی علیه یک قانون جدید که مانع امتیاز شان در مورد مالیات بردرآمد می‌شد. فلسطینی‌ها و یهودیان به شکلی یکسان

تظاهرات نمودند. در حالی که هیچ اتفاقی برای تظاهرکنندگان یهودی نیفتاد، فلسطینی‌های امالفهم مورد ضرب و جرح قرار گرفته، دستگیر شده و پلیس به سوی آنها شلیک کرد. حدود ۵۰۰ نفر از جمله بچه‌های مدرسه زخمی شدند. این اختلاف در برخورد، هر تصوری از دموکراسی را مورد استهزا قرار می‌دهد و این در حالی است که هیچ اعتراض واقعی از سوی یهودیان اسرائیلی علیه این تبعیض صورت نمی‌گیرد.

معیار دوگانه حقوقی برای اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها

در اینجا من به دومین خلأ عمده می‌پردازم: اجرای یک معیار حقوقی برای یهودیان اسرائیل و یک معیار متفاوت برای فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی. هنگامی که یک ساکن یهودی یک فلسطینی رابه قتل می‌رساند، او معمولاً متحمل یک مجازات سبک می‌شود. در حالی که یک فلسطینی اگر حتی مرتکب جرمی کوچک گردد، معمولاً سال‌های زیادی را در زندان به سر خواهد برد. او قطعاً در صورت قتل یک یهودی اسرائیلی حکم اعدام خواهد داشت. با وجود این که مجازات اعدام در اسرائیل غیر قانونی است، فلسطینی‌های تحت تعقیب که متهم به اقدامات ضد اسرائیلی هستند، غالباً به طور غیر رسمی توسط واحدهای نظامی ویژه اسرائیل اعدام می‌گردند.

برای توضیح بیشتر اشاره‌ای به برخی آمارها در این زمینه لازم به نظر می‌رسد: در ده سال اخیر ساکنان یهودی ۱۳۵ فلسطینی رابه قتل رساندند ـ که ۲۳ نفر از آنها بچه‌های زیر ۱۷ سال بودند. در عین حال تنها چهار اسرائیلی که به خاطر قتل محکوم به حبس ابد بودند، متعاقباً به ۱۰ الی ۱۶ سال زندان تخفیف داده شدند. سی و هشت پرونده بدون هیچ اقدامی بسته شد و در موارد دیگر نیز اتهامات کاهش یافت. (این تعداد شامل ۱۳۵۰ الی ۱۴۰۰ فلسطینی که در طی انتفاضه توسط ارتش به قتل رسیدند، نمی‌شود.)

در طول همین مدت، فلسطینی‌ها ۹۰ شهروند اسرائیلی را در اراضی اشغالی به قتل رساندند ـ که در میان آنها چهار نفر زیر ۱۷ سال وجود داشت. پاسخ اسرائیل بسیار متفاوت بود؛ ده فلسطینی تحت عنوان "افراد تحت تعقیب" توسط نیروهای امنیتی "از بین رفتند"؛ بیست و سه نفر حبس ابد دریافت کردند و فقط یک پرونده بدون هیچ اقدامی بسته شد.

به من اجازه دهید تا اشاره‌ای به جزئیات مورد قتل اخیر داشته باشم که در ۱۶

اکتبر ۱۹۹۸ به وقوع پیوست. دو جوان ساکن یک مدرسه شبانه روزی اسرائیلی در کرانه غربی ـ بیت حاجی ـ سوار بر اتومبیل یک عابر فلسطینی را با ضربه یک قطعه چوب بزرگ به قتل رساندند. بسیاری از سیاستمداران از جمله نخست وزیر این جنایت را محکوم نموده و وعده "اشد مجازات برای قاتلان طبق قانون " را دادند. موسی ابوترک ـ یکی از بچه‌های ۱۲ ساله قربانی در همان موقع گفت: "من به دادگاه‌های شما اعتماد ندارم. همچون موارد بسیار زیاد قبلی، شما خواهید گفت که قاتل دیوانه است. شما پس از مدت کوتاهی ـ یک سال یا یک سال و نیم ـ او را آزاد خواهید کرد."

در نوامبر ۱۹۹۸، قاضی زوی کوهن قاتل مذکور را به دو سال حبس محکوم نمود. وی جوان دوم را در بی‌احتیاطی مقصر دانست، اما وی را ناتوان از درک اعمالش تشخیص داد. راننده وسیله نقلیه که برای انتقال قربانی قتل به بیمارستان توقف نکرده بود، تبرئه گردید. بدین ترتیب، موسی ابوترک پیش بینی کاملاً دقیقی از آنچه در دادگاه اسرائیلی اتفاق افتاد، ارائه داده بود.

مسأله‌ای که من ـ به عنوان یک فعال در زمینه حقوق بشر ـ با آن روبرو می‌شوم این است که در مقابل قانونی که برای نمایش قانون‌شکنی وضع شده، چه باید کرد. چه می‌توان کرد در حالی که سیستم قضایی بر اساس یک معیار دوگانه عمل می‌کند؟ در این حالت چه برداشتی از کار در زمینه حقوق بشر وجود خواهد داشت؟

من معتقدم در موقعیت اسرائیلی، کار حقوق بشری باید فراتر از اعمالی همچون اعتراض و ارائه اسناد و مدارک باشد ـ اگر چه آنها نیز مؤثرند ـ چرا که هدف، دفاع از اخلاقیات و ارتقای ارزش‌های اجتماعی بر مبنای برابری، اکرام و احترام به دیگران است.

در طی یازده سالی که از تأسیس مؤسسه پزشکان حامی حقوق بشر می‌گذرد، ما تلاش‌هایی برای رویارویی با این چالش‌ها نموده‌ایم. ما به عنوان پزشک به این باور رسیده‌ایم که کرامت انسانی و اصالت جسم و اندیشه بدون توجه به طبقه، جنسیت، نژاد، ملیت، گرایش جنسی و یا مذهب، حقوق اساسی بشر می‌باشند. ما با این عقیده دست به کار می‌شویم که بدون اعتقاد راسخ، فعالیت کم ارزش خواهد بود؛ و بدون اقدامات عینی و ملموس، اعتقادات ـ بدون توجه به اصالت آن ـ ناقص می‌باشد. در لحظات سخت تنهایی در جامعه خودمان، این اعتقادات است که از ما پشتیبانی می‌کند.

انبوهی از سؤالات دائماً ما را به ستوه

مـــی‌آورند. یک ســازمان حــقوق بشــری در جامعه‌ای که نه برای قوانین و نـه بـرای حـقوق بشر احترام قائل است، چه جایگاهی دارد؟ آیـا ماباید به قانون احترام بگذاریم؟ آیا ما باید قانون را نقض کنیم؟ این یک مسأله حیاتی ونـاشی از آن حـقیقت است کـه بـدون قـانون، جـامعه نمی‌تواند زنده بماند. با این وجود، من مـعتقدم اطاعت از قانون نباید ناخودآگاه باشد و بلکه باید ترجیحاً منوط به این باشد که آیا قانون مورد نظر معقول و منصفانه است یا خیر. وقتی کـه نـظام حقوقی به حـقوق بشـر احـترام نـمی‌گذارد، در مقابل ما چگونه از این قانون اطاعت کنیم؟

در یک مــوقعیت پـیچیده، اقـدامـات سازمان‌های حقوق بشری نیز باید پیچیده باشد: ما در موارد بسیاری به طور آگاهانه قانون را نقض می‌کنیم. با وجود این، به طور مستمر سـعی در رعایت قانون داریم.

به عنوان نمونه، وقتی دولت گفتگو بـا اعضای ساف ـ که محکوم به سه سـال حـبس بـودند ـ را مـــمنوع اعــلام کـرد، مـا قـانون را شکستیم. ما با آنها در تمام اوقات هم بـه طـور مخفیانه و هم آشکار صحبت کردیم. ما با آنها به طور قانونی در کـنفرانس‌هـا و کـنوانسیون‌های سازمان ملل (ژنو، نیویورک، وین، استراسبورگ و مسکـو) و بـه طـور غـیر قـانونی در اراضـی اشغالی گفتگو کردیم. گفتگو با فلسطینی‌ها ـ نه گفتگو دربـاره‌ی فـلسطینی‌ها ـ شـیوه پـزشکان حـامی حـقوق بشـر در بـیان احـترام مـا بـرای آنهاست.

ما هفته‌ای یک بار با از سر راه برداشتن موانع ارتش در جاده‌های کرانه غربی و نوار غزه، قانون را نقض مـی‌کردیم. بـرای مـثال، در سـال ۱۹۹۱ در طی جنگ خـلیج فـارس، مـا غـذای بـچه‌ها و داروهـای اهـدایـی از طـرف ائـتلاف آمریکایی ـ اسـرائـیلی آزادی‌هـای مـدنی، را در اردوگاههای آوارگان در کرانه غربی و در نـابلس توزیع نمودیم. من لحظه‌ای را به خاطر دارم کـه پشت پرده سبزرنگی در نزدیکی یک اتاق عمل در بیمارستان الاتحاد نابلس مخفی شده بودم و سربازان در جستجوی من بودند. من می‌توانستم صدای آنها را ـ که درست در چند قدمی من در آن سوی پرده بودند ـ بشنوم، به طوری که به نظر می‌رسید در حال بازی قایم ـ مـوشک هسـتیم. ترس وجود داشت و البته در قانون شکنی در آن مـوقعیت، نـوعی شـادی کـودکانه نـیز ـ بـدون هرگونه عـذاب وجـدان ـ بـه چشـم مـی‌خورد. بالاخره، مرا پیدا نکردند و نیز برای آنهایی که مرا مخفی کرده بودند اتفاقی نیفتاد و مـا مـوفق بـه توزیع غذای بچه‌ها در میان خانواده‌های نیازمند شدیم.

در دیگر موارد ما تصمیم به عدم نقض قانون داشتیم. برای مثال، من با نپذیرفتن پول از سوی ساف، قانون بسیار مهم "خیانت به وطن" را نقض ننمودم. در اولین دفعه که فلسطینی‌ها پیشنهاد کمک مالی به پزشکان حامی حقوق بشر دادند، من بلافاصله پاسخ دادم: "نه، متشکرم." پول ـ همان طور که می‌دانید ـ یک مسأله حساس است. بر خلاف وجود قبض‌های فراوان تلفن و تمبرهایی که ناچار به خرید آنها بودم، هرگز پیش نیامد که من از طریق پذیرفتن این پول‌ها فشارهای مالی وارده را کاهش دهم. خویشتن داری من تلاشی بود در جهت حفظ خلوص انگیزه‌هایمان، و اظهار این مطلب که اهداف ما به هیچ وجه فروشی نمی‌باشند. همچنین مسأله وفاداری نیز مطرح بود. وفاداری به چه چیزی؟ شاید وفاداری به کشور اسرائیل ـ کشوری که از نظر آرمانی باید وجود داشته باشد.[۱]

در مورد اول، ما قانون را زیر پا گذاشتیم؛ و در دومی تابع آن بودیم. اما هدف اصلی ما زیر سؤال بردن قانون بود و منظور از آن، ایجاد قانونی که توقع مورد نظر از قانون ـ که عبارت از حمایت تمام افراد به طور مساوی می‌باشد ـ را بر آورده نماید. به عنوان نمونه، در طول جنگ خلیج فارس و به هنگام مواجه شدن اسرائیل با تهدید موشک‌های شیمیایی از سوی عراق، ما از دادگاه عالی درخواست کردیم تا به تصمیم دولت مبنی بر محروم نمودن فلسطینی‌های اراضی اشغالی در استفاده از ماسک‌های گاز اعتراض نماید، چراکه در همان زمان ماسک‌ها بین تمام اسرائیلی‌ها توزیع می‌شد.

بنابراین، اگر چه ما در بعضی اوقات قانون را نقض می‌کردیم، به آن متوسل نیز می‌شدیم ـ حتی در صورتی که به معنی درخواست حمایت از حقوق فلسطینی‌ها از خود دادگاه عالی بود. (دادگاهی که از شکنجه و تبعید آنها و تخریب منازلشان چشم پوشی می‌کرد.) راه دیگر، تحریم نظام قضایی به طور کلی بود. ما نمی‌خواستیم و نمی‌توانستیم دست به چنین انتخابی بزنیم. از انتخاب روش تحریم چنین استنباط می‌شد که ما امید خود را از کشور بودن اسرائیل بدون رعایت حقوق بشر و برابری از دست داده‌ایم.

غالباً توانایی ما برای ایجاد تحول از طریق ایرادات قانونی تحت الشعاع اقدامات زیرکانه دولت قرار می‌گرفت. در بسیاری مواقع یک روز قبل از آن که قرار بود ما دادخواستی را

---

۱. همان طور که قبلاً ذکر شد نویسنده مقاله، اسرائیلی بوده و به موجودیت اسرائیل اعتقاد دارد.

به دادگاه عالی تسلیم نماییم، نیروهای امنیتی یا دولت در یک مورد خاص تخفیفی قائل می‌شدند که در آن ما اساس را بر تقاضای کلی‌تر خود قرار می‌دادیم. بدین طریق آنها مانع از این می‌شدند که دادگاه مسائل گسترده مرتبط با شکنجه، جابجایی آزاد کارکنان پزشکی و از این قبیل را مورد بررسی قرار دهد. به این ترتیب، دولت کار ما را محدود به موارد "اضطراری" نمود. ما ترتیبی دادیم تا شکنجه برخی از فلسطینی‌ها متوقف شود و نیز پزشکان مجاز به تردد در وضعیت منع رفت و آمد شوند، لیکن "ساختاری" که شکنجه و محدودیت تردد را جایز می‌شمرد، دست نخورده باقی ماند.

ما به این نتیجه رسیدیم که یک سازمان حقوق بشری باید از عهده حل یک معمای ناگوار برآید. تمایل به تحولات دراز مدت ساختاری و قاعده‌مندی و آمادگی همزمان برای نزدیکترین خطراتی که افراد و جوامع درون آن سیستم با آنها مواجه می‌شوند. در صورتی که ما فقط در دستیابی به تحول ساختاری متمرکز شویم، متحمل خطر غفلت از افراد و جوامع در شرایط حاد خواهیم شد. در عین حال، خطر فعالیت در سطح فردی در بردارنده این احتمال است که در حل مشکلات افراد تحلیل رویم و مسائل ساختاری هرگز مطرح نگردند و در این صورت مبارزه مفهومی عاری از سیاست خواهد یافت. در هر دو بعد این معما خطراتی وجود دارد. ما باید در هر دوزمینه کار کنیم ـ که البته گفتن آن آسانتر از عمل کردن است. بدون در نظر گرفتن سختی کارمان، ما هرگز از فعالیت خود قانع نبودیم چرا که غالباً از عهده رسیدگی به بدبختی افراد یا برخی مسائل مهم دیگر بر نمی‌آمدیم. ماهیت کار ما طوری است که همواره در حال شناسایی عناصر گمشده می‌باشد. در پایان روز، همکارانم در گروه پزشکان حامی حقوق بشر و خودم هرگز نمی‌توانیم احساسی شبیه احساس کسی که کارش را انجام داده، داشته باشیم.

برای مثال، دکتر زکریاالآرا در اسرائیل در طی اولین سال انتفاضه بازداشت حکومتی شد. (بازداشت حکومتی به معنی بازداشت بدون محاکمه می‌باشد.) چنانچه تصمیم ما سعی در آزاد نمودن او بود، دیگر نمی‌توانستیم کمکی در چاره‌جویی برای هزاران فلسطینی در همان شرایط داشته باشیم. درباره این که حقوق اساسی بشر نباید بدون فرایند قضایی محدود شود و یا درباره نقض حقوق بین‌المللی مربوط به ممنوعیت زندانی کردن فردی از اراضی اشغالی در داخل اسرائیل، چه باید کرد؟ آیا ما باید تمرکز خود را بر تلاش برای تحول در

"ساختاری" قرار دهیم که امکان اعمال بازداشت حکومتی را فراهم می‌نماید و یا بهتر است به وضعیت زکریا رسیدگی نمائیم؟ تصمیم ما سعی در انجام هر دو مورد بود: تظاهرات در مقابل وزارت دفاع علیه بازداشت حکومتی (به عنوان یک مسأله ساختاری) و بازداشت زکریا به عنوان یک مسأله فوری. دستاورد ما این بود که زکریا از زندانی در داخل اسرائیل ـ زندان کزیوت ـ به یک زندان در غزه منتقل شد ـ که این موضوع کمک قابل توجهی برای او و خانواده‌اش بود ـ و سپس وی بعد از چهار ماه آزاد گردید. برخلاف روال معمول، بازداشت او تجدید نشد. بدین ترتیب تلاش‌های ما در مرحله "فوری" نتیجه مثبت داشت، اما از نظر "ساختاری" عملاً هیچ نتیجه‌ای به دنبال نداشت.

ما هرگز دوباره چنین تظاهراتی انجام ندادیم ـ برخلاف بازتابی که آن در اسرائیل به جای گذاشت.

تلاش‌های انجام شده برای ما ـ در واقع برای من ـ بسیار مثمر ثمر بود. برای دسترسی به بیست پزشک جهت تظاهرات در یک تعطیلات آخر هفته، من ناچار بودم ده ساعت را به تلفن زدن اختصاص دهم و این به معنی سه شب اضافه کاری پس از کار زوزانه بود. ما در آن زمان هیچ کارمند حقوق بگیر و یا یک دفتر کار نداشتیم.

حتی هنگامی که دادگاه عالی به درخواست ما رسیدگی و به نفع ما حکم می‌داد، آن احکام لزوماً توسط ارتش و وزارت دفاع رعایت نمی‌شد. مثلاً در سال ۱۹۹۱، ما از دادگاه عالی درخواستی نمودیم مبنی بر اینکه گروه‌های پزشکی و بیماران در ایام حکومت نظامی مجاز به تردد در اراضی اشغالی باشند. در چنین مواقعی نه بیماران و نه گروه‌های پزشکی نمی‌توانند خود را به شرق بیت المقدس ـ محل اغلب مراکز پزشکی که کرانه غربی و نوار غزه را پوشش می‌دهند ـ برسانند. وقتی که ارتش ایستگاه‌های بازرسی را تعطیل می‌کند، آنها از یک طرف مانع عبور زنان باردار، کودکان بیمار و افراد مجروح فلسطینی می‌شوند و از طرف دیگر از جابجایی پزشکان، پیراپزشکان و گروه‌های پزشکی فلسطینی جلوگیری می‌نمایند. نتیجه نهایی این است که مردم در مسیر بیمارستان، در ایستگاه‌های بازرسی و یا در منزل می‌میرند. در این مورد، دادگاه عالی به نفع ما حکم داد، لیکن ارتش حکم مذکور را مراعات ننمود. بنابراین، ما ناچار به بازگشت به دادگاه عالی شدیم تا دوباره همان درخواست را مطرح نمائیم. به مدت هفت سال ما با این مسأله دست و پنجه نرم کردیم و از نظر قضایی پیروز بودیم.

در واقعیت امر، ما دائماً در حال باخت هستیم. در این روزها هنوز هم مردم در ایستگاه‌های بازرسی فوت می‌کنند.

خلأ بین تصور اسرائیلی‌ها از خود و واقعیت

این اختلاف از فاصله بین طرز تفکر اسرائیلی‌ها از خودشان و آنچه از اعمال آنها به عنوان یک جمعیت بروز می‌کند، ناشی می‌گردد.

جهان بینی اسرائیلی ـ صهیونیستی وانمود می‌کند که ما مردم یهود ـ چه به عنوان یک گروه و یا افراد ـ همیشه قربانی، همیشه اخلاقی، همیشه انسانی هستیم و همیشه باید متحد باشیم. آنها نظر خودشان مبنی بر این که آنها انسان‌های خوبی هستند، را از طریق بد تلقی کردن فلسطینی‌ها تقویت می‌نمایند. اسرائیلی‌ها از فلسطینیان به عنوان متجاوزان بی‌رحم، افراد بی‌وجدان و خائن و فاقد اصالت انسانی تعبیر می‌کنند.

ماهیت وجودی این خلأ با عبارتی از بیان شاعر تی.اس.الیوت به خوبی توصیف می‌شود که: "نوع بشر نمی‌تواند با عین واقعیت کنار بیاید." شرایط اشغال و موارد تکان دهنده نقض حقوق بشر فلسطینی‌ها به قدری وخیم است که بسیاری از مردم در اسرائیل تاب تحمل آنها را ندارند ـ آن قدر وخیم که از ابزار مختلف برای فرار از مشاهده و اعتراف به این واقعیت استفاده می‌کنند. اکثر مردم گزینه انکار واقعیت ستم اسرائیلی‌ها به فلسطینی‌ها را ترجیح می‌دهند؛ دیگران، بدون توجه به این که آنها تا چه حد از واقعیت اطلاع دارند، ناامیدی و یا بی‌تفاوتی را انتخاب می‌کنند. هر دو گزینه مانع از تحقیق و تحلیل درباره واقعیت سیاسی ما شده و هیچ کدام امکان زیادی را برای تحول کارآمد فراهم نمی‌نماید.

در سال ۱۹۹۳، پزشکان حامی حقوق بشر یک کنفرانس بین‌المللی در تل آویو برگزار نمود: "مبارزه علیه شکنجه و نمونه موردی اسرائیل." اکثریت بالایی از صهیونیست‌های اسرائیل در آن موقع تمایلی به باور این موضوع نداشتند که احتمالاً در اسرائیل شکنجه وجود دارد. این بسیار برخلاف چیزی بود که "ما" خواهان دانستن آن درباره خودمان بودیم. در چنین حالتی که مردم بایک حقیقت تکذیب شده روبرو می‌شوند و قادر به ادامه تکذیب آن نیستند، سعی می‌کنند از طریق تدارک مکان مناسبی برای آن در نظام پیشین، آن را در متن جهان‌بینی خود جای دهند. برای مثال، به موارد شکنجه بر چسب "استثنایی" بودن زده می‌شد تا از اعتراف به اعمال شکنجه به طور گسترده و سیستماتیک خودداری گردد. یا از شکنجه به

عنوان "فشار بدنی ملایم " حسن تعبیر می‌شد. در واقع، دولت اسرائیل این اصطلاح را مورد استفاده قرار می‌دهد؛ اگر آنها آن را شکنجه نخوانند، پس دیگر شکنجه نیست. یا به عنوان آخرین راه‌حل ، شکنجه می‌تواند در حکم یک ابزار کاملاً ضروری جهت حفظ امنیت کشور قابل دفاع باشد. از این طریق تصور آرمانی از خود، دست نخورده باقی می‌ماند. در غیر این صورت، مردم می‌توانند تفکر انسانی و ناب خود را حفظ نموده و همچنان خود را قربانیان بالقوه تلقی نمایند.

گروه پزشکان حامی حقوق بشر در مورد تفکر انتقادی با مخالفت بسیار زیاد از سوی مردم اسرائیل روبرو شده است . به این دلیل، در طول زمان احتمالاً اثبات گردیده که سومین خلأ مذکور برای حیات اسرائیل زیانبخش‌تر از دیگر موارد بوده است. این گروه در جهت ریشه کنی استنکاف[1] در مردم اسرائیل، ارتقای توانایی درون اندیشی و نیز تفکر انتقادی فعالیت نموده است. به این منظور ما باید همواره در مقابل کسانی قرار بگیریم که قصد خفه کردن قاصدان را دارند.

در حالی که فکر انتقادی و خود انتقادی برای پرکردن این خلأ سرنوشت سازند، ما تصور می‌کنیم که در بطن موضوع و در مرکز آن مصداق کامل احترام برای مردم دیگر نهفته است.

من چه برداشتی از کلمه احترام دارم، درحالی که هیچ رواج حقوقی یا سیاسی ندارد؟ من فکر می‌کنم که احترام جنبهٔ احساسی از برابری بوده و روابط بین افراد مساوی را شکل می‌بخشد. احترام امکان تعهد هدفمند و صادقانه بین مردم را فراهم نموده و باعث می‌شود آنها شناخت صحیح و پذیرش نسبت به دیگران داشته باشند.

از لحاظ روانشناختی، احترام مستلزم بلوغ است. نوزادان در بدو شروع رشد ذهنی خود قادر به تشخیص دیگران به صورت یک انسان کامل نمی‌باشند. این به حدی است که آنها اشخاص دیگر را "نمی‌بینند". در مرحله دوم رشد، کودکان نیمه‌ها و یا دوگانگی‌ها را مشاهده می‌کنند ـ یک شخص به طور کلی خوب و یا یک شخص به طور کلی بد. در پایان مرحله رشد، آنها قادر به درک ترکیبی از جنبه‌های خوب و بد و تیره و روشن یک فرد می‌باشند. می‌توان این را هم به موضوع بالا افزود که برای رسیدن به این مرحله از بلوغ کامل، شخص باید به شناختی از ماهیت دوگانه شخصیت خویش نایل آید.

امروزه در اسرائیل فلسطینی‌ها از

---

1. denial

احترام بسیار ناچیزی برخوردارند. نخست‌وزیر برای آنها احترامی قائل نیست؛ سربازان نیز در ایستگاه‌های بازرسی همین رویه را دنبال می‌کنند. رسانه‌های اسرائیل ـ به عنوان مؤثرترین ابزار ایجاد افکار عمومی ـ این بی‌احترامی را منعکس نموده و آن را مورد تأیید قرار می‌دهند. فقدان احترام به طرق مختلف بروز می‌نماید. من قصد ندارم در مورد نمودهای علنی آن در زندگی روزمره ـ در ایستگاه‌های بازرسی و یا در ادارات دولتی ـ بحث کنم و ترجیح می‌دهم که به بحث در مورد جنبه دقیق‌تری از بی‌احترامی بپردازم تا از این طریق عمق ریشه دار آن هویدا گردد. اگر می‌خواهید، بنگرید به آنچه رخ می‌دهد هنگامی که یهودیان خیرخواه اسرائیل تصمیم می‌گیرند تا وقت و انرژی خود را صرف برقراری یک گفتگو با فلسطینی‌ها نمایند. در ابتدا، این اسرائیلی‌های پرشور و شوق هستند؛ آنها با جدیت به سخنان طرف مقابل گوش داده و سعی می‌کنند آنچه در هر دو سطح عقلانی و احساسی گفته می‌شود را درک نمایند. سپس در یک نقطه معین در گفتگو، آنها به یک موقعیت بحرانی و لحظه سرنوشت ساز می‌رسند. گفتگو به یک تنگنای مخفی، پوششی و شرم آور برخورد می‌کند. در همین لحظه یک ندای باطنی یهودی اسرائیل را مورد خطاب قرار می‌دهد که "اگر من فلسطینی باشم، کاری در این مورد انجام می‌دهم. من برای شرف، دارایی، سرزمین، زندگی، فرهنگ و آزادی خود می‌جنگم." این همدلی لحظه‌ای که توسط یک فلسطینی و یا دیگران برانگیخته می‌شود ـ ناگهان و بدون تأمل با سخنانی آشکار می‌شود، از جمله اینکه "اگر من به جای شما بودم، به ساف ملحق می‌شدم" همچنانکه در آن موقع رئیس ستاد ارتش و اکنون نخست وزیر ایهود باراک این جمله را گفتند. آن سخنان که از سر همدلی بود، می‌تواند به یکی از چندین دستورالعمل بینجامد. یهودی اسرائیلی، که با وضعیت طاقت فرسای فلسطینی احساس همدلی می‌نمود، ممکن بود وضعیت مذکور را به عنوان تهدیدی برای بقای خود تلقی کند. در اینجا از آن ندای باطنی خطاب می‌رسد که «اگر من برای این مسائل بجنگم، او نیز خواهد جنگید. و اگر او چنین کند، من چیزهای زیادی را که نمی‌خواهم از دست بدهم، خواهم باخت.» این واقعیت که ـ در یک سطح وسیعتر ـ آنچه به یهودیان اسرائیل تعلق دارد، روزی متعلق به فلسطینی‌ها بوده است، فقط سبب احساس ناراحتی بیشتر در وی می‌گردد. در چنین شرایطی، گفتگوها ناکام مانده و بتدریج بدون ایجاد تحول واقعی فراموش می‌شوند.

احترام ارزان حاصل نمی‌شود. اگر

تمایلی برای تقسیم قدرت، اقتدار و منابع مالی وجود نداشته باشد، احترام واقعی وجود نخواهد داشت و از این رو گفتگوی واقعی نیز صورت نخواهد گرفت. در عوض، فقط صحبتی خواهد بود بین اشغال کننده و اشغال شونده، بین داراها و ندارها، بین نظام‌های اساساً نابرابر قدرت ـ که در آن یک نظام برای حفظ ساختار قدرت مبارزه می‌کند و دیگری برای تغییر آن.

عدم تمایل اسرائیل به تقسیم قدرت سرانجام باعث بی معنی شدن سخنان باراک راجع به همدلی صادقانه می‌گردد. او بر اثر فشار سیاستمدارانی که از سخنانش برداشت قانونی ساختن مبارزات فلسطینی‌ها را نموده بودند، وادار به صدور یک اطلاعیه رسمی عذرخواهی گردید.

من می‌خواهم دوباره یادآور شوم که گفتگو و همدلی ناشی از آن به طرق مختلف می‌تواند تأثیر گذار باشد. گفتگو می‌تواند راههای تازه‌ای را برای تفاهم و ارتباط با یکدیگر بگشاید. تجربه شخصی من می‌گوید گفتگویی که فعالیت مشترک را به دنبال خود دارد، می‌تواند مؤثر و بسیار با دوام باشد. این، همان حکایت پزشکان حامی حقوق بشراست.

ما برای جلوگیری از ایجاد هرگونه احساس ترحم در فلسطینی‌هایی که با ما همکاری می‌کنند، به زبان خود توجه خاصی نموده‌ایم. با این وجود، ما به عنوان اسرائیلی از آزادی، قدرت، منابع مالی و نفوذ برخوردار هستیم ؛ و فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی بهره بسیار ناچیزی از آن می‌برند. اگر ما حتی برای مدت کوتاهی از خودآگاهی غفلت نماییم، واژه‌های ترحم‌آمیز در متن‌ها و در ذهن مردم راه پیدا می‌کنند و گفته‌های ما باعث تحقیر دیگران و خودمان خواهد شد.

به عنوان نمونه من به خاطر دارم در سفری که به همراه کارگر محلی مؤسسه ـ که فلسطینی بود ـ به کرانه غربی داشتیم، در راه با یک ایستگاه بازرسی برخورد کردیم که در آن صفی از اتومبیل‌ها حداقل به طول دو مایل ـ سپر به سپر ـ وجود داشت. هوا بسیار داغ بود و اتومبیل‌ها نیز کولر نداشتند. مردم خشمگین بودند. کارگر محلی جوانی ناامید شده، اتومبیل را به خارج از صف برد و به موازات آن به سرعت راند. در همین حال، او فلسطینی‌های داخل صف را به عنوان " تخته‌های کفش " خطاب نمود ـ که این، یکی از تحقیرآمیزترین روش‌ها برای اشاره به یک گروه به ویژه گروه خودی است. سپس وی لبخندی واضح و همراه با حسی شبیه مشارکت در جرم به من نمود. من در آن حال نمی‌دانستم چه باید بکنم.

وقتی در آن شب به خانه رفتم، به این نکته پی بردم که ما در موقعیت نگران کننده‌ای قرار داریم. در نشست کارکنان در همان هفته، من به طور کلی درباره احساسات ما راجع به کسانی که به ما وابسته‌اند صحبت‌هایی نمودم. با بررسی واکنش‌های موجود ما به این شناخت دست یافتیم که بدون در نظر گرفتن این که تا چه حد در کار خود صداقت داشته‌ایم، احتمالاً باعث ایجاد رنجش و توهین برای افرادی که از ما کمک دریافت می‌کنند، شده‌ایم. افراد مذکور می‌توانند بیماران، فلسطینی‌های اراضی اشغالی، اعضای خانواده و یا دوستان باشند. در اینجا من مطلبی را از یک زن بومی استرالیایی در جلسه نقل نمودم که: «اگر برای کمک به من به اینجا آمده‌اید، به خانه برگردید. با این وجود، چنانچه آمدن شما به دلیل آن است که آزادی شما با آزادی من ارتباط دارد، پس بیائید با هم کار کنیم.»

دانستن این مطلب مهم است که هیچ یک از ما در گروه پزشکان حامی حقوق بشر مطابق هیچ نظریه استاندارد شده‌ای کار نمی‌کند و از هیچ نسخه یا آیین نامه مشخصی نیز پیروی نمی‌نماید. آنچه ما عمل کردیم در واقع شهودی بود در واکنش به واقعیتی که مشاهده نموده‌ایم. ما به سختی کار می‌کردیم در حالی که خود گروه انعکاس چندانی نیافته بود. فقط درحال حاضر ـ بیش از یک سال پس از کناره‌گیری از ریاست ـ است که من می‌توانم جنگل را ببینم، در حالی که قبلاً فقط قادر به دیدن درختان بودم.

هنگامی که من برای نوشتن خاطراتم به گذشته فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم که احترام به دیگران بهترین معیار درونی است که یک فعال در زمینه حقوق بشر می‌تواند مورد استفاده قرار دهد. با برخورداری از آن، شخص در دام مواردی همچون ترحم، تنفر، توهین و تحقیر نمی‌افتد، حال آن که وی مثبت عمل نموده است. احترام ناظر بر شأن دو طرف می‌باشد.

احترام پزشکان حامی حقوق بشر نسبت به فلسطینی‌ها، تهدید کننده پندار اسرائیلی ـ صهیونیستی است مبنی بر اینکه همه افراد مایلند از اخلاق، اخلاص و درستکاری یهودی ـ اسرائیلی سهمی داشته باشند. در مورد این مسأله به ویژه ما تصمیم گرفته‌ایم تا خارج از سیستم تعصب‌آمیز و خارج از اجماع اسرائیلی باقی بمانیم ـ به گفته هاناآرنت ما تصمیم داریم مطرود باشیم.

چنانچه احترام از نظر اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها اصل نافذ تلقی گردد، نتیجه سیاسی آن عبارت خواهد بود از مشارکت واقعی در

قدرت ـ به تعبیر دیگر، یک رابطه بین دو مردم بر اساس برابری اجتماعی. یک شخص دوراندیش حتی می‌تواند کشوری برای دو مردم و براساس آن اصول توصیه نماید. این واقعیت که نه جامعه اسرائیلی و نه فلسطینی پختگی کافی برای شرکت دراین رؤیا را ندارند، دلیلی برای انصراف از مبارزه در جهت نیل به احترام متقابل نخواهد بود.

ترجمه: حسین انتظاری

مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

ماهیت تفکرات صهیونیسم[۱]

ابراهیم ابولغد

برای من پرداختن به آینده بدون اینکه گذر کوتاهی به گذشته داشته باشم مقدور نیست. زیرا کسی که تاریخ نداند، لاجرم آن را تکرار خواهد کرد. ابتدا لازم است در مورد زمینه بحث به توافق برسیم. نخستین مطلبی که می‌خواهم درخصوص تاریخچه جنبش صهیونیستی بگویم این است که این جنبش از دیدگاه بنیانگذار آن و همچنین از دیدگاه پیروان یهودی آن یک جنبش ملی‌گرای اروپائی است و از این نظر تفاوت چندانی با هیچکدام از جنبش‌های ملی‌گرا که در جهان به وجود آمدند، ندارد. البته با یک استثنای مهم و آن اینکه هدف اصلی جنبش صهیونیستی ایجاد کشور یهودی به روی سرزمین غیرخودی بوده است. بهره‌برداری مستمر از تحولات بزرگ تاریخی که در دو قرن نوزدهم و بیستم اثر گذاشتند از ویژگی‌های عمده جنبش صهیونیستی است. ما اکنون در آستانه قرن بیست و یکم قرار داریم و برای جنبش صهیونیستی سرآغازی برای تحول تاریخی در چارچوب "جهانی شدن" می‌باشد و جنبش صهیونیستی که همواره مواظب و درصدد استفاده از هر تحول تاریخی است، بی‌تردید از "جهانی شدن" در جهت منافع خود بهره‌برداری خواهد نمود.

مایلم اشاره کنم که جنبش صهیونیستی در قرن نوزدهم در اوج شکوفایی جنبش‌های ملی‌گرا به وجود آمد و تئودور هرتزل که در آن زمان به توسعه تفکرات سیاسی ملی‌گرایانه خود

---

۱. "مجمع اندیشه و گفتگوی ملی لبنان" چندی پیش سمیناری تحت عنوان "دورنمای دیدگاه‌های صهیونیسم" برگزار نمود که در آن دکتر ابراهیم ابولغد اندیشمند فلسطینی در مورد ماهیت تفکرات صهیونیسم و تأثیر این ملقمه ایدئولوژیکی بر حال و آینده رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی سخنرانی کرد.

پرداخت، با تمامی جنبش‌های ملی‌گرای اروپایی هم‌آوایی داشت. دومین مورد تاریخی که امکان کسب امتیاز را در نخستین کنگره صهیونیست‌ها درخصوص درخواست جنبش صهیونیستی مبنی بر تعهد به ایجاد میهن یهودی در فلسطین، برای این جنبش فراهم ساخت، جنگ جهانی اول بود. در این رابطه جنبش صهیونیستی توانست معاهده بالفور و سند قیمومیت را که به تصویب جامعه ملل رسیده و به طرح میهن ملی یهود مشروعیت بین‌المللی بخشید، به دست آورد. ما یک پیروزی تاریخی را از دست دادیم چون در شرف دستیابی به استقلال بودیم. کنگره صلح پاریس همگی ما را در فلسطین و سوریه و عراق و غیره در یک مقطع، مستقل دانست. با این وصف ما تحت سلطه استعمار ماندیم و آنها (یهودیان) در شرایطی قرار گرفتند که امکان استفاده از دومین تحول یعنی جنگ جهانی دوم که در فرا راه بود برایشان فراهم ساخت. بازنده در این تحول ما بودیم. منظورم تنها ما فلسطینی‌ها نیست، بلکه همه ما مردم عرب، دومین تحول تاریخی را باختیم. اسرائیل سپس به مرحله جنگ سرد قدم گذاشت و با استقبال از یهودیان جهان از جمله یهودیان مقیم کشورهای عربی و بالاخره با آوردن مهاجران دیگر توانست به یکی از اهداف اصلی جنبش صهیونیستی جامه تحقق بپوشاند. افزایش روزافزون شمار جمعیت در اسرائیل یکی از نتایج جنگ سرد است.

ما در مرحله تاریخی تازه‌ای به سر می‌بریم. من نمی‌دانم که تا بیست سال یا بیست و پنج و یا پنجاه سال دیگر چه خواهد شد ولی تلاش آمریکا برای اعمال سلطه انحصارگرانه خود بر جهانیان در راستای آنچه که اکنون "جهانی شدن" نامیده می‌شود، حکایت از این دارد که ما در حال حاضر تحول تاریخی عظیمی را پیش روی داریم. من فکر نمی‌کنم که منش نتانیاهو از ابتدای جنگ خلیج (فارس) تاکنون منشی صهیونیستی باشد. این منش بیشتر ماهیتی سیاسی دارد. من فکر می‌کنم که در حال حاضر رقابتی روزانه برای استفاده از این تحول تاریخی وجود دارد و اگر نتوانیم این رقابت را به نحو احسن اداره کنیم، ما در قرن بیست و یکم نیز و چه بسا برای همیشه بازنده خواهیم بود.

با توجه به مطالب فوق، بسیار مهم است که خوب بررسی کنیم و ببینیم که چگونه این جنبش توانست به موفقیت در تحقق هدف اصلی خود یعنی ایجاد کشور یهودی در فلسطین نایل آید؟ جنبش صهیونیستی یکی از جنبش‌های فوق‌العاده موفق بوده و به نظر من این جنبش نیز به عنوان یک جنبش صهیونیستی

- اسرائیلی در کوتاه مدت آینده شکوفایی خواهد داشت و خواهد توانست به اهداف خود در زمینه توسعه و اعمال نفوذ جامه تحقق ببخشد. می‌خواهم نکته‌ای را در رابطه با بحث‌های تئوریکی اعراب و مخصوصاً فلسطینی‌ها متذکر شوم. ما همواره دچار یک اشتباه اساسی می‌شویم که در طرح و برنامه ما برای مقابله با اسرائیل تأثیر منفی می‌گذارد. ما از نظر تاریخی می‌گوئیم که یهودیان فرقه‌ای مذهبی در چارچوب نظام کشورهای دیگرند و وابستگی جنبش صهیونیستی به "یهودیت" را رد می‌کنیم. ما هیچگاه این مقوله صهیونیستی را که یهودیان یک "امت" هستند، به رسمیت نشناخته و نپذیرفته‌ایم.

تمام جنبش‌های ملی‌گرای جهان دیدگاه‌ها و اهداف خود را براساس وابستگی "ملی" مطرح می‌سازند. معنای جنبش ملی همین است. نوعی تفکر ملی وجود دارد که در زمان انقلاب فرانسه به وجود آمده و شکل گرفت. فیلسوفانی که در توسعه تفکرات ملی سهیم بودند، از جمله "روسو" که مهمترین آنها به شمار می‌آید، همگی تأکید کرده‌اند که هر "قوم" و "ملتی" از حق استقلال و حاکمیت در سرزمین خود برخوردار بوده و حق دارد که زیر بار ملت دیگری نرود. معنای ملی‌گرایی این است که شما برای جماعتی از مردم که فکر می‌کنید شرایط ملت بودن و امت بودن را دارند یک نظام سیاسی به وجود آورید. در منطق قرن نوزدهم به ویژه بعد از انقلاب فرانسه تا به امروز، فرمانروایی زمامدار یا دولت و ملتی بر ملتی دیگر جایز نیست و لذا مبارزه قومیت‌ها در درجه نخست مبارزه سیاسی اقوام و ملت‌ها برای تعیین سرنوشت و تحقق استقلال است. در همین قرنی که جنبش صهیونیستی به وجود آمد، قومیت‌های بیشمار دیگری نیز به وجود آمدند که به بحث درباره آنها نمی‌پردازیم همچون مجارها که آیا می‌توانند ملت باشند یا خیر؟ به ما مربوط نمی‌شود که درباره این قومیت‌ها بحث کنیم زیرا آنها کشور ما را به تصرف در نیاورده‌اند ولی ما در تاریخ و در کتاب‌ها مطالبی درباره جنبش ملی مجارستان و جنبش ملی رومانی می‌خوانیم و آنها را می‌پذیریم، چرا که رومانی‌ها و مجارها گفتند که آنها ملت هستند. وقتی می‌گویند ما ملت هستیم و در این راه مبارزه می‌کنند، من حق ندارم در برابر آنها بایستم و بگویم خیر شما ملت نیستید. من نگاه می‌کنم که این گفته تا چه اندازه عادلانه است و سپس یا آنها را تأیید می‌کنم یا بی‌طرف می‌مانم و فقط گوش می‌کنم و هرگاه موفق به تأسیس کشور خود شدند، آنها را به رسمیت

می‌شناسیم.

آنچه که می‌خواهم بگویم این است که جنبش صهیونیستی به یک معنا یک جنبش ملی‌گرا است زیرا به مفهوم اساسی ملت بودن یهود تکیه کرده است. ما در مطالعات خود درباره ملیت‌های گوناگون می‌دانیم که یک ملت دارای چه خصوصیت‌هایی است: زبان مشترک، آداب و رسوم (منافع) مشترک و آینده و دورنمای مشترک و غیره. شما از نظر فکری یک سری مسائل واقع‌گرایانه را مطرح می‌کنید و سعی می‌کنید که این مردم را براساس آن در محیط جغرافیایی مشخص گرد آورید.

در بحث یهود و مسلمانان و مسیحیان، ما در دیدگاه متعارف خود اینان را ملت نمی دانیم. پاکستان به عنوان یک کشور با تکیه بر مفهوم "ملت" مسلمان هند به وجود آمد. اکنون قصد بحث کردن با پاکستانی‌ها درباره حق جدا شدن آنان از هند براساس مذهب را نداریم. تفاوت میان پاکستان و هند تفاوتی اساسی است. پاکستانی‌ها مسلمانان "هندی" هستند که در آن زمان در چارچوب جنبش سیاسی موسوم به "مسلم لیگ" به رهبری محمدعلی جناح متشکل گردیده و چون خود را با اکثریت مطلق مردم شبه قاره هند مختلف می‌دانستند، خواستار جدا شدن از هند و تأسیس کشور پاکستان شدند. مسلمانان در یک دوره تاریخی بر شبه قاره هند حکومت می‌کردند ولی بعدها درمانده و به زیر سلطه کشیدهٔ شدند و از آزادی برگزاری مراسم مذهبی خود محروم شدند و لذا در جهت تقسیم شبه قاره هند برآمده و مردم از آنان تبعیت کردند و بدین ترتیب کشور هند تجزیه شد. ما در اینجا مشروعیت پاکستان را مورد بحث قرار نمی‌دهیم. پاکستان در درجه نخست بر اصل تبعیض مذهبی تکیه کرد، حال آنکه مذهب به تنهایی نمی‌تواند به این کشور مشروعیت بخشد. میان مسلمانان که اصل استقلال و تأسیس کشور پاکستان را پذیرفتند، انبوهی از تجربیات مشترک وجود دارد که باعث شد آنها این اصل را بپذیرند و ملتی به نام ملت پاکستان را تشکیل دهند. تجربیات تاریخی مردم، صرف نظر از عوامل مشترک دیگر، عنصر مهمی در شکل‌گیری ملت و امت به شمار می‌آید.

از خصوصیاتی که ما فلسطینی‌ها را از عرب‌های دیگر متمایز می‌سازد این است که ما تحت شرایط تاریخی دگرگونه‌ای قرار گرفتیم و در این رهگذر تجربیات مشترکی اندوختیم که این تجربیات از ما یک ملت ساخت. درست است که ما فلسطینی‌ها بخش لاینفک امت عرب هستیم ولی خصوصیت مستقل خود را

داریم. این خصوصیت برخاسته از تجربیات تاریخی کوچاندن و تحت ستم قرار گرفتن ما و نیز برخاسته از مبارزات و پیکار ما برضد استعمارگران انگلیسی و صهیونیستی است.

جنبش صهیونیستی مدعی است که یهودیان یک امت هستند و بنابراین حق استقلال دارند. وجه تفاوت میان جنبش صهیونیستی و مجموعه دیگر جنبش‌ها در این است که هرکدام از جنبش‌ها در جهت جدائی از کیان‌های سیاسی قبلی همچون امپراتوری‌های عثمانی و اتریش و غیره مبارزه کردند. سعی کردند که از کیان‌های سابق جدا شوند تا در سرزمین خود مستقل زندگی کنند. آنها (چه مجارها و چه رومانی‌ها یا یونانی‌ها) در سرزمین آبا و اجدادی خود بودند. هرکدام از این ملت‌ها مقاومت کرد و خواستار تلفیق میان ملیت و حاکمیت و خواستار اعمال حاکمیت بر آنچه که سرزمین خویش می‌دانست، بود. جز این، تفاوت‌های چندانی میان جنبش صهیونیسم و جنبش‌های دیگر وجود ندارد. جنبش صهیونیستی جنبش ملی‌گرا است که پیش از هر چیز بر پیوندهای مذهبی و وحدت مراسم مذهبی و نیز وحدت آئین مذهبی که در چارچوب کشورهای مختلف صور گوناگون به خود گرفت، تکیه نمود. منتهی سردمداران جنبش صهیونیستی در این وحدت بر تجربیات مشترک یهودیان در عموم مناطق جهان که شامل تجربه‌های منفی و مثبت پر بار تاریخی است، تکیه کردند. مردم یهود و به نظر هرتزل و سردمداران جنبش صهیونیستی امت یهود در جهان دیگران به سر برده و همواره در معرض ستم و تبعیض قرار می‌گیرند. برای مثال یهودی اهل یمن که به عنوان ذمی در این کشور اسلامی زندگی می‌کرد، یک شهروند درجه ۳ شناخته می‌شود. یهودیان در جوامع مسیحی نیز از تبعیض و ستم رنج می‌برند و بدین ترتیب پیوندهای مشترک به وجود می‌آید. در هر جامعه‌ای که اکثریت و اقلیت وجود دارد، تبعیض وجود دارد. آنها گفتند که یهودیان صرف‌نظر از زبان‌های آنان، زبان مشترکی ندارند. زبان عبری پیش از اینکه به صورت فعلی درآید، زبان مذهبی است. مانند یک پاکستانی که قرآن را به زبان عربی می‌خواند و چیزی از آن نمی‌فهمد و همچنین زبان یدیش[1] که زبان هرتزل بوده است، زبان همه سردمداران صهیونیست زبانی "بی‌ریشه" و آمیخته از زبان‌های آلمانی و عبری و غیره است. آنها از این زبان مشترک که ما اعراب را به یکدیگر پیوند

1. Yiddish

می‌دهد، محروم بوده‌اند. چیزی که آنها دارند، مجموعه‌ای از پایه‌ها یعنی پایه زبانی است. منتهی تجربیات تاریخی آن ضعف پیوندی میان این مردم را جبران کرد زیرا همه آنها نه تنها در آن مقطع، بلکه در طول تاریخ در تمام جوامعی که در آن زندگی می‌کردند، تحت ستم بودند. و این عنصر بسیار مهمی است که در آثار صهیونیست‌ها مورد اشاره قرار گرفته است. وایزمن (حاییم وایزمن نخستین رئیس اسرائیل) گفت: یک یهودی هر جا که می‌رود، ضدیهودیت[1] را با خود می‌آورد او مبتلا به این میکروب است. در هند ضدیهودیت وجود ندارد، چون در آنجا یهودی نیست. چینی‌ها و آفریقائی‌ها نیز با چنین پدیده‌ای آشنایی ندارند. ولی در اروپا [که جهان مسیحیت است]، یک یهودی هرجا که برود، میکروب را با خود می‌آورد. بنابراین (همانگونه که وایزمن می‌گوید) بیماری ریشه‌دار شده و نمی‌توان آن را از بین برد. ایده بازگشت به صهیون (فلسطین) از همین‌جا نشأت گرفت. تنها راه‌حل برای ضد یهودیت ایجاد میهن ملی برای یهودیان و تأسیس کشور یهود است. ما می‌دانیم که این ایده به معنی بازگشت به صهیون است. آنها نگفتند که فقط کشوری در جای معینی بنا خواهند کرد. آنها بازگشت به صهیون را مطرح ساختند. میهن که برای تمامی اقوام دیگر تأمین گردید، برای آنان در ذهن و در تفکرات تاریخی شکل گرفت. آنها در گذشته در این کشور بودند و اکنون هم که می‌خواهند کشور ملی یهودیان را بنا کنند، این کشور را صرف‌نظر از وعده‌های الهی و غیره در سرزمین تاریخی خودبه وجود خواهند آورد. ولی در آگاهی مذهبی یهودیان مرکز اصلی یهودیان صهیون است و بنابراین آنان بر پایه تفکرات ملی، استقلال و حاکمیت در سرزمین را حقی برای خود دانستند و سرزمین با این مفهوم بازگشت به صهیون یعنی فلسطین شد. این نخستین نکته.

این به تنهایی کافی نیست. ایده مطرح شد و هر اندازه که در جنبش صهیونیستی‌جستجو کنید اندیشه‌ای جز این پیدا نخواهید کرد. ایده اصلی این است که یهودیانی وجود دارند که اینان یک امت را تشکیل می‌دهند و به یک میهن نیاز دارند و میهن آنان وجود دارد. یعنی آنها میهن جدیدی نمی‌آفرینند، منتهی آنها در آن میهن زندگی نمی‌کردند. وایزمن گفت: مسأله بسیار ساده است. مسأله به این می‌ماند که "شما انگشتری بگذارید". ما همان انگشتریم و زمین انگشت. تنها کاری که ما باید

1. Anti-Semitism

بکنیم این است که "انگشتر را بیاوریم و بر انگشت بگذاریم". در اینجا زمین و مردم با هم تلفیق می‌شوند. وظیفه جنبش صهیونیستی در لزوم یکپارچه ساختن زمین و مردم در چارچوب میهن ملی یهود یعنی کشور یهود خلاصه می‌شود. ببینیم که موضوع بازگشت به چه نیاز دارد؟ ما در اینجا به راهبرد جنبش صهیونیستی می‌پردازیم. بازگشت به صهیون پیش از هر چیز به بازگشت به یهودیت نیاز دارد. بدون یهودیت صهیون برایت نیست و بدون یهودیت میهن ملی برایت نیست. هرتزل و وایزمن و دیگر سردمداران صهیونیست، شخصیت‌های غیرمذهبی، غیر متدین و غیرمکتبی هستند و چه بسا نماز هم نمی‌خوانند. اینان یهودیان معرفتی هستند. مردم آنان را یهودی می‌دانند و آنان نیز خویشتن را به همین عنوان می‌شناسند. ولی آنان می‌دانستند که بسیج مردم برای بازگشت به صهیون بدون اینکه جامعه یهودیان اروپا واقعاً یهودی شود و وحدت مذهبی و فرهنگی یهودی خود را باز یابد، امکان‌پذیر نیست. تصمیم "سازماندهی" در کنگره صهیونیستی اتخاذ گردید. آنها گفتند که یهودیان باید تجدید سازمان شوند و بنابراین دو سازمان تقریباً به طور همزمان در کنار هم تأسیس شدند که تا به امروز کماکان فعال هستند و در آینده نیز این فعالیت صرف‌نظر از شدت و ضعف آن ادامه خواهد یافت. این دو سازمان عبارتند از سازمان صهیونیستی جهانی با تمام شاخه‌های ملی یا محلی آن در کشورهای مختلف و کنگره جهانی یهود. شوراهای ملی یهودیان را در جای‌جای دنیای غرب می‌یابد که اهداف مختلفی با هم دارند و به لحاظ تاریخی می‌بینید که بازگشت به صهیون که مستلزم بازگشت به یهودیت می‌باشد نه تنها در سازماندهی، بلکه در عمل نیز دچار مشکل شد. زیرا تبدیل یهودیان به یهودیان واقعی به این معنا است که جامعه یهودیان که به تدریج در جوامع مسیحی ذوب می‌شد، می‌بایست از طریق احیای هویت یهودی خود در مقابل به تحلیل رفتن خویش می‌ایستاد و مقاومت می‌کرد. حال آنکه خود جامعه اروپا قطبی شده و به سمت برقراری نظام لائیک و جدائی دین از سیاست گام بر می‌داشت. حرکت جامعه اروپا به سمت برقراری نظام لائیک بر یهودیان اثر گذاشته و مورد تائید آن‌ها قرار گرفته بود، چرا که آنها از نظام لائیک و قوانین لائیک بهره می‌بردند و خودشان به خاطر تحقق این امر همت ورزیدند. سردمداران یهود جزو متفکرانی بودند که در اواخر قرن نوزدهم نظام لائیک را تأیید کردند. آنها پی بردند که چنانچه نظام لائیک به موفقیت

رسیده و آنها در جوامع مسیحی به تحلیل بروند، هویت و انتساب خود به یهودیت را از دست خواهند داد و بنابراین لازم است که هویت خود را احیا کنند. "کنگره جهانی یهودیان"، "کنگره یهودیان آمریکا" و شورای "یهودیان انگلیس" همه این مجالس به راه‌اندازی مدارس مذهبی "احدیت" پرداختند، چرا که مدارس دولتی به تدریس دین و فرهنگ یهودی اهمیت نمی‌دهند. اکنون حتی یک مدرسه در آمریکا یافت نمی‌شود که به تدریس دین بپردازد. این امر تمامی ادیان را در بر می‌گیرد. بدون تدریس دین و بدون اینکه درس دینی در برنامه‌های آموزشی گنجانیده شود، چگونه می‌توانید وابستگی به یهودیت و حس یهودی بودن را بپرورانید. آنها در حفظ این هویت از طریق مراکز فرهنگی، مذهبی و آموزشی که تحت نظارت سازمان‌های مدنی و مذهبی (کنیسه) اداره می‌شوند، از توانمندترین جوامع دنیا به شمار می‌آیند. در اینجا نوعی تضاد وجود دارد. هرتزل و وایزمن و همه سردمداران صهیونیست شخصیت‌هایی لائیک و مدافع تأسیس کشور لائیک هستند، اگر چه به لحاظ فرهنگی و وابستگی مذهبی خود را یهودی می‌دانند. ما می‌دانیم که وابستگی افراد به مذهب و دین معین باید در عملکرد مذهبی آنان به اثبات برسد. پس علایق ملی یهودیان مبنای علایق سیاسی آنان است و بازگشت به صهیون به سازماندهی و بازگشت به یهودیت نیاز دارد. آنها سپس مورد دیگری را مطرح ساختند که همگی ما با آن آشنا هستیم و آن اینکه بازگشت به صهیون باید صورت قانونی به خود گیرد و در این راستا جامعه بین‌المللی مهاجرت یهودیان به فلسطین را به عنوان یک "حق" مشروع به رسمیت بشناسد. آنها از همان آغاز تا به امروز بر این مشروعیت تکیه داشته و همواره اصرار می‌ورزند که هیچ اقدامی در جهت برقراری میهن ملی یهودی موردنظر خود بدون استناد به مشروعیت بین‌المللی انجام نگیرد. آنها در مهاجرت خود به فلسطین ادعا می‌کنند که این مهاجرت "حق" آنان است و همان‌گونه که ما اکنون درخواست حق بازگشت می‌کنیم، آنها نیز حق بازگشت به صهیون را به عنوان "حق" به رسمیت شناخته بین‌المللی درخواست کردند.

پس وجود یهودیان در فلسطین به مصوبات قانونی ارتباط دارد. وجه تفاوت میان اهداف جنبش صهیونیستی و اهداف کسانی که قبلاً به فلسطین مهاجرت می‌کردند، در همین‌جا نهفته است، زیرا یهودیانی که همیشه به فلسطین می‌آمدند، انگیزه‌ای مذهبی داشتند و نه سیاسی. آنها با کسب اجازه از دولت عثمانی به عنوان مهاجر به فلسطین می‌آمدند و دولت عثمانی آنها

را به عنوان مهاجر می‌پذیرفت به این معنا که یهودیان حق ورود به فلسطین نداشتند. دولت عثمانی هر آینه می‌توانست اجازه ورود به آنان ندهد. لذا جنبش صهیونیستی سعی کرد که این مهاجرت‌ها صورت قانونی به خود گرفته و به عنوان یک حق به رسمیت شناخته شده بین‌المللی انجام گیرد.

حال باید دید که پس از برپایی اسرائیل و پس از اینکه صهیونیست‌ها سند قیمومیت را گرفتند و "آژانس یهود"[1] را تأسیس کردند، طرح و نظریات آنها به چه سرنوشتی دچار شد. همان‌گونه که می‌دانیم پیدایش و شکل‌گیری جامعه سیاسی یهودیان با انگیزه‌های صهیونیستی و با انگیزه تأسیس میهن ملی یهود در یک روند چند ساله در فاصله سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۸ صورت گرفت. در سال ۱۹۴۸ که فاجعه تأسیس اسرائیل به وقوع پیوست، آنها به لحاظ جمعیت‌شناسی آمادگی لازم را برای اعمال حکومت و حاکمیت دارا بودند. آنها جنگ سال ۱۹۴۸ را جنگ "استقلال" نامیده و به اصطلاح مستقل شدند! که البته این امر خواست ملی همه اقوام می‌باشد. بدین ترتیب تاریخیٔ که برای آنها جدید بود، آغاز گردید. در اوایل دهه پنجاه میلادی نخستین نبرد (من اینجا از جنبش صهیونیستی سخن می‌گویم) که رهبری آن را بن‌گوریون به عهده داشت، به وقوع پیوست. بن‌گوریون گفت: آرمان صهیونیسم تحقق یافته و دیگر صهیونیسم وجود ندارد و فرد صهیونیست در صورتی که در "تبعیدگاه" زندگی کند، نمی‌تواند یک صهیونیست واقعی باشد. میهن ملی مورد نظر جنبش صهیونیستی تحقق یافته و در نتیجه مأموریت صهیونیسم اکنون این است که این فرد به میهن آید و به وجود خود در خارج پایان دهد. او این سخنان را به زبان آورد و سپس به محل ستاد جنبش و مرکز ثقل یهودیان در آمریکا رفت تا جنبش صهیونیستی در آن کشور را نسبت به انحلال خود متقاعد سازد، چرا که وجود این جنبش دیگر غیرقابل توجیه می‌باشد. خواسته اصلی جنبش صهیونیستی تأسیس میهن ملی برای یهودیان جهان و فراهم ساختن سفر آنان به این میهن بوده است و اکنون دیگر ضرورتی برای جنبش صهیونیستی جز کمک به یهودیان برای بازگشت به اسرائیل وجود ندارد. چالش بسیار بزرگی بود که به شکست بن‌گوریون منتهی گردید. جنبش صهیونیستی و جنبش جهانی یهودیان او را شکست دادند. آنها مصرانه اعلام کردند که یهودیان در خارج باقی خواهند ماند.

1. Jewish Agency

منتهی وظایفی را در قبال میهن ملی یهودیان (اسرائیل) به عهده خواهند گرفت. بنابراین کشمکشی که به دنبال شکست بن‌گوریون صورت گرفت، در مورد مرکزیت اسرائیل برای یهودیت در جهان و برای تشکیلات جهانی یهودیان بود. این کشمکش پنهانی زمانی رخ داد که آنها در کنفرانس‌ها به گفتگو پرداختند و با "آژانس یهود" که بعداً طبق قوانین آمریکا و قوانین اسرائیل یک آژانس جهانی شناخته شد، به توافق رسیدند. میان اسرائیل و این آژانس یهودی که مرکز آن در فلسطین بود، توافقنامه‌ای امضا شد که بعد از سال ۱۹۴۸ و برپایی اسرائیل تغییر یافت. ماهیت این آژانس یهودی چیست و چه نقشی را ایفا می‌کند؟ اسرائیل با امضای توافقنامه‌ای با جنبش صهیونیستی و آژانس یهودی وظیفه این دو سازمان را مشخص نمود. آنها حکومت ننموده و سلطه‌ای بر اسرائیل ندارند ولی وظایف مشخصی به نیابت از اسرائیل و در خدمت به اسرائیل به عهده دارند. بالاخره آژانس یهودی مجبور شد خود را در دفاتر رسمی آمریکا به عنوان کارگزار یک کشور خارجی (نماینده یک کشور خارجی) به ثبت برساند. توافقنامه‌هایی با تمام جنبش‌ها امضا کردند. اسرائیل همچنین در بسیاری از موارد اصرار نمود که جلسات سالانه جنبش صهیونیستی جهان [که لزوماً همه ساله برپا نمی‌شد] در قدس برگزار گردد. قدس مرکز اصلی جنبش صهیونیسم جهانی است. این جنبش در اصل یک جنبش در تبعید بود. حال آنکه مرکزیت یهودیت در اسرائیل است. مرکز فعالیت سیاسی یهودیان جهان در اسرائیل است. صهیونیسم جهانی در سه دهه پنجاه و شصت و هفتاد چه مأموریتی داشته است. آنها در طرح و نظریات خود بدون رودربایستی از منافع سیاسی اسرائیل در کشورهای دیگر حمایت می‌کردند. آنها برخلاف آژانس یهودیان فاصله چندانی با نوکری و مزدوری نداشتند. سازمان‌های صهیونیستی خود را به نمایندگی از یک دولت خارجی به ثبت نرساندند زیرا جنبش صهیونیستی آمریکا به حسب قوانین آمریکا یک سازمان آمریکایی است. تنها به حمایت از یک کشور دیگر دعوت می‌کند، ولی دستورات خود را از آن کشور نمی‌گیرد. مشکل را به این صورت حل کردند. اسرائیل مرکز است. جنبش‌های صهیونیسم جهانی با اسرائیل همیاری می‌کنند. مأموریت این جنبش‌ها، حمایت از مهاجرت‌ها و زمینه‌سازی برای این حرکت و فعالیت سیاسی (گروه فشار) برای جلب‌نظر حکومت‌ها است. به عنوان مثال: "والتر ایتان" سفیر سابق اسرائیل در آمریکا خیلی روشن هر بار که قصد دیدار با

اعضای کنگره یا رئیس‌جمهور آمریکا را داشت ابتدا با سردمداران جنبش صهیونیستی آمریکا به گفتگو می‌نشست و از آنان می‌خواست که در مورد خاصی از اسرائیل حمایت کنند و با آنان همکاری می‌کرد. بعضی از آمریکائی‌ها می‌گفتند که این سفیر، سفیر اسرائیلی آمریکا است و در عین حال سفیر جامعه یهودیان می‌باشد. وی همچنین در اجتماعات جامعه یهودیان حضور به هم می‌رساند. جنبش صهیونیستی خود را دربست در خدمت اسرائیل قرار داد. در حال حاضر مشکلات بزرگی پدید آمده که لاینحل مانده است ولی به مرور زمان راه‌حل‌های مناسبی برای آنها پیدا خواهند کرد.

به نظرم نخستین مشکل تعریف این است که "یهودی" کیست؟ اینکه چه کسی می‌تواند یهودی باشد هم برای اسرائیل و هم برای جنبش صهیونیستی و یهودیت خارج مشکل بزرگی به شمار می‌آید. چرا که انجمن‌های دینی اسرائیل و تشکیلات سیاسی - عقیدتی در اسرائیل مؤکداً اعلام می‌دارند تشخیص اینکه چه کسی یهودی و چه کسی نیست باید از جانب اسرائیل که مرکزیت یهودیان جهان را دارد، صورت گیرد و چه کسی در اسرائیل در این‌باره صحبت می‌کند؟ نیروهای لائیک (جنبش صهیونیستی) که ضددین هستند، اگر چه شنبه روز تعطیل آنها است. اعیاد و مراسم اعیاد در اسرائیل عموماً دینی است ولی برای آنها همچون روزهای عادی شده و فقط در این روزها تعطیل می‌کنند و دست از کار می‌کشند.

آنها در بحران به سر می‌برند زیرا حال که یهودیت اساس و بنیاد اسرائیل را تشکیل می‌دهد، تو حق تضعیف آن را نداری. طبق مطالعاتی که در اواخر قرن به عمل آمده بسیاری از یهودیان در آمریکا و در انگلیس همسران غیریهودی برای خود برگزیدند. این پدیده در خارج شیوع پیدا کرده ولی در اسرائیل وجود ندارد زیرا قوانین اسرائیل همچون قوانین دولت عثمانی اجازه ازدواج مختلط[1] را نمی‌دهند. این بدان معنا است که نیروی مذهبی کماکان نیروی مسلط است. پس آنها در بحران به سر می‌برند. در تعریف یهودی نمی‌توانند زیاد به نگره لائیک نزدیک شوند زیرا پاسداری از دولت، پاسداری از یهودیت است و در نتیجه تسلط دین‌گرایان و بنیادگرایان بر اوضاع در اسرائیل مشکلاتی در داخل و خارج برای مدافعان نظام لائیک به وجود خواهد آورد. در این راستا در درون جامعه اسرائیل تنش‌های شدیدی جریان دارد که بر

1. Mixed Marriage

پیوستگی و همگرایی جامعه اثر منفی می‌گذارد.

مشکل دوم، مشکل استمرار مهاجرت‌ها است. زیرا اسرائیل با همین مهاجرت‌ها رونق یافته و جان می‌گیرد، اگر چه سرمایه‌ها و هزینه‌های کلانی برای جلب مهاجران اختصاص می‌دهد. ما توانائی‌های مالی آنان را که به تأمین هزینه این مهاجرت‌ها کمک می‌نماید، فراموش نمی‌کنیم. من می‌گویم که آنها در تحقق برنامه مهاجرت‌های یهودی که با سرازیر شدن مهاجران از شوروی به ثمر نشست، به موفقیت چشمگیری نائل آمدند. اینکه مهاجران از شوروی مسیحی یا مسلمان یا مختلط بودند، مهم نیست. مهم این است که ظرف فقط چند سال بیش از ۸۰۰هزار تبعه روسیه به اسرائیل آمدند که اینها به لحاظ شایستگی‌های علمی و فنی و کارشناسی جزو اقشار و گروه‌های ممتاز اجتماعی بودند. اسرائیل ظرف پنج سال به مقدار زیادی بر توشه دانش (دانشمندان) خود افزود. اسرائیلی‌ها ۸۵۰ دانشمند داشتند ولی با سرازیر شدن مهاجران از شوروی ۲۸۰۰دانشمند به آن دانشمندان اضافه شدند که اینها یک تحول کیفی در زیربنای اسرائیل به وجود می‌آورند. این همان موفقیت و ره آورد خیره‌کننده‌ای است که توسط جنبش صهیونیستی به دست آمد و هنوز هم این جنبش از دعوت برای جلب مابقی یهودیان شوروی فروگذار ننموده است. به یاد دارم سال ۱۹۶۴ که به شیکاگو رفتم، پلاکاردهایی بر در و دیوارهای شهر دیدم که بر روی آنها نوشته شده بود: "یهودیان شوروی را آزاد کنید". همچنین ساعت دوازده ظهر هر یک از روزهای هفته پانزده تن از یهودیان آمریکایی را می‌دیدی که با در دست داشتن چنین پلاکاردهایی در برابر یک ساختمان متعلق به شوروی اجتماع می‌کردند. آنها چیزی از دست نمی‌دادند. این کار هر روز آنها از سال ۱۹۶۴ و مطمئناً قبل از آن تاریخ در سرتاسر آمریکا بود تا اینکه مهاجرت یهودیان از شوروی شروع شد و و این مهاجرت‌ها به مرور به یکی از خواسته‌های سیاسی آمریکائی‌ها در مذاکره با مقامات شوروی تبدیل گردید. مجازاتی نیز در زمینه بازرگانی در نظر گرفته شد که چنانچه شوروی از مهاجرت یهودیان این کشور ممانعت به عمل آورد، این مجازات علیه آن اعمال می‌گردد. مهاجرت یهودیان از شوروی در اولویت خواسته‌های سیاسی آمریکائی‌ها در عرصه‌های دولتی و مردمی قرار گرفت. در مجلس سنای آمریکا صهیونیست سرشناسی به نام جاکسون وجود داشت که نماینده ایالت واشنگتن در مجلس بود. ما در آمریکا جاکسون را که اکنون مرده است "سناتور بوئینگ"

می‌نامیدیم، چرا که هزینه‌های مبارزه انتخاباتی نامبرده را شرکت هواپیماسازی بوئینگ واقع در سیاتل می‌پرداخت و او امتیازات فراوانی برای هیأت مدیره شرکت تأمین می‌نمود. سناتور جاکسون، نمی‌دانم به چه دلیل مدافع پر و پا قرص جنبش صهیونیستی بود. راز این رابطه هیچگاه فاش نشد. او یک راست‌گرای ضدشوروی بود و وی رهبری مبارزه در داخل کنگره به منظور وادار ساختن شوروی به تسهیل مهاجرت یهودیان به اسرائیل را به عهده داشت.

چالش آینده

جهان امروز متحول شده است. من اعتقاد ندارم [و شاید در این مورد با خیلی‌ها هم عقیده نیستم] که در آمریکا گروه‌های فشار وجود دارند و اینها هستند که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا را ترسیم می‌کنند. من بر این باورم که در آمریکا نوعی همدلی با اسرائیل و تسلط فرهنگی بر جامعه امریکا وجود دارد و این امر در دانشگاه‌ها و در آموزشگاه‌های علمی و در جای‌جای آمریکا قابل مشاهده می‌باشد. شما می‌توانید این سلطه و تأیید و حمایت از هر چیزی که اسرائیلی است را در آمریکا لمس کنید. بخشی از این تأیید و حمایت‌ها ریشه در انگیزه‌های مذهبی دارد و بخشی به دلایل متعدد دیگری مربوط می‌شود. در بررسی مشاهده می‌کنید، می‌بینید که نفوذ قدرتمند یهودیان که ابونزار می‌گوید بخشی از دولت آمریکا است، سرچشمه‌های متعددی دارد. این سلطه، سلطه فکری، چاپ کتاب، جزوه‌ها، مطبوعات، نشریات، هدایت افکار عمومی و اقتصاد، اینها همه و همه به وسیله یهودیان آمریکایی انجام می‌گیرد. این تنها اسرائیل نیست که به آنجا می‌رود و مشغول کار و فعالیت می‌شود. انگیزه‌های مذهبی مسیحیان و فعالیت‌های سیاسی جامعه یهودی و نیز جمع‌آوری کمک در این رابطه مؤثر است.

در اینجا لازم می‌دانم که به عنصر دیگری اشاره کنم. در آمریکا نوعی خصومت واقعی نسبت به اعراب وجود دارد. امریکا هیچ‌گاه در طول تاریخ هیچ یک از جنبش‌های استقلال طلبانه عرب را مورد تأیید قرار نداده است. این امر ربطی به اسرائیل ندارد. آمریکائی‌ها در هیچ زمینه‌ای از اعراب حمایت ننموده و اکنون نیز حمایت نمی‌کنند. ولی ما اصرار داریم که می‌توان به آنها فهماند و اگر قضایا را برایشان بشکافیم، ممکن است واقعیت‌ها را بپذیرند، غافل از اینکه سیاست به عوامل متعددی همچون منافع و مصالح و فرهنگ و تبلیغات و تاریخ مربوط می‌شود. ولی

اکنون چالش دوجنبه دارد:

جنبه اول اینکه با این حکومت و با این اجماع آمریکائی‌ها [چه جمهوریخواهان و چه دموکرات‌ها]چگونه باید برخورد نمود. در آمریکا در مورد اینکه نباید به اسرائیل آسیبی برسد، توافق‌نظر وجود دارد. اینکه اسرائیل تا چه اندازه باید گسترش یابد و حجم آن به چه اندازه باشد، این مسأله مربوط به خود اسرائیل است.

دولت آمریکا با حمایت از جنبش صهیونیستی وظیفه خود را در حمایت از اسرائیل می‌داند. فرق بین دموکرات‌ها و جمهوریخواهان در هم‌پیمانی‌های حزبی یا در ضدیت با اتحاد شوروی است. شوروی در هم پاشید ولی روسیه کماکان به عنوان یک ابرقدرت وجود دارد و همینطور چین. ما باید بدانیم که چگونه با این دو کشور ابرقدرت همکاری کنیم و این همکاری چگونه می‌تواند بر اجماع و اتفاق‌نظر آمریکائی‌ها تأثیر بگذارد؟

مسأله دوم اینکه آمریکا منطقه دیگری است که مهاجران را برای اسرائیل تأمین خواهد کرد. از بین یهودیان شهرک نشین نابکارترین آنها به طور مطلق آمریکائی‌ها هستند. آنها در جامعه مشکل دارند که این مشکلات بعضاً دینی است. اسرائیل همانگونه که مهارت‌های شوروی را جذب نمود و این مهارت‌ها در موازین نیرو اثر گذاشته و می‌گذارند، حاضر است مهارت‌های آمریکائی‌ها را نیز جذب نماید. آمریکا آخرین سرچشمه نیروی انسانی کارآمد برای اسرائیل است. جنبش صهیونیستی اکنون می‌کوشد که این نیروی انسانی را در آینده برای اسرائیل تأمین نماید. من می‌خواهم به نکاتی که قبلاً به آنها اشاره کردم بازگردم و دو مطلب را متذکر شوم. اولین مطلب این است که جنبش‌های ملی‌گرای اروپایی که در قرن نوزدهم و در اوایل قرن بیستم فعالیت می‌کردند، نه تنها جنبش‌های آزادیبخش ملی نبودند، بلکه هیچ نسبتی با موضوع آزادی ملی نداشتند. آنها به دنبال استقلال و حاکمیت و جدایی از کیان‌های بزرگتر بودند. کشورهایی همچون آلمان و ایتالیا و صربستان و یونان که در قرن‌های نوزدهم و بیستم در اروپا به وجود آمدند، کشورهایی هستند که حاکمیت خود را به همین صورت به دست آوردند و هیچگونه نسبتی با جنبش‌های آزادیبخش ملی نداشتند.

ایدئولوژی‌های نازیستی و فاشیستی و غیره محصول جنبش‌های ملی‌گرایند. جنبش‌های آزادیبخش ملی از پدیده‌های قرن بیستم بوده که فقط در جهان سوم به وجود آمدند. غرب حتی نمی‌خواهد به مفهوم این جنبش‌ها اقرار نماید. غرب می‌تواند با جنبش‌های ملی‌گرا کنار بیاید ولی کنار آمدن با

جنبش‌های آزادیبخش ملی (کوبا، الجزایر و ویتنام) که به دنبال آزادی سیاسی و اجتماعی هستند، برایش مشکل است. لذا آمریکائی‌ها در سیاست خارجی خود آنچه را که ما جنبش‌های آزادیبخش ملی می‌نامیم، نمی‌پذیرند. پس اشتباه نکنیم. جنبش صهیونیستی، جنبش صرفاً ملی‌گرا است و نسبتی با جنبش‌های آزادیبخش ندارد و صهیونیست‌ها به این امر معترفند. صهیونیست‌ها حتی در جزوه‌ها و نشریات خود خاطرنشان کرده‌اند که آنها در پی مستعمره‌سازی هستند. پس آنها خواسته‌اند که از طریق مستعمره‌سازی در فلسطین اقامت گزینند. این امر مدنظر آنها بوده است. تمامی جنبش‌های ملی‌گرای اروپا جنبش‌های استعمارگرانه‌ای هستند که درصدد تسلط بر جهان سوم می‌باشند. پس اشتباه نکنیم. جنبش صهیونیستی جنبش ملی‌گرا، تجاوزکار و استعمارگر است. آنها در نوشتارهای خود بر مستعمره‌سازی و تأسیس شهرک‌های یهودی‌نشین تأکید کرده‌اند و همان‌ها وقتی جنبش‌های آزادیبخش ملی رواج یافت، در دفاع از خود خواستند که خود را به جنبش‌های مذکور بچسبانند و موفق نشدند. هرتزوگ رئیس سابق اسرائیل نیز طی مأموریتی در سازمان ملل بیهوده کوشید جنبش صهیونیستی را جنبش آزادیبخش معرفی نماید.

عوامل آنان نیز تلاش کردند که این موضوع را در دانشگاه‌های آمریکایی مطرح سازند. حرکت صهیونیست‌ها برای مطرح ساختن خود به عنوان جنبش آزادیبخش ملی زمانی آغاز شد که موضوع جنبش‌های آزادیبخش ملی در جهان سوم رواج یافته بود. ولی آنها در واقع تا به امروز به این موضوع اعتقاد نداشتند. در هیچیک از جزوه‌های صهیونیست‌ها یا جزوه‌های منتشره یهودیان حتی یک بحث جدی در مورد جنبش آزادیبخش بودن جنبش صهیونیستی یافت نمی‌شود. مطلب دوم اینکه باید پرسید چگونه است که این اندیشه "ساختگی" و این طرح "پوچ" توانست ملت فلسطین را آواره و مقاومت کشورهای عرب را عقیم بگذارد؟ و آیا اندیشه ساختگی و طرح پوچ می‌تواند این چنین جامعه "پرصلابتی" را به لحاظ فکری و سلطه‌گری بنیانگذاری نماید به طوری که مایی که آواره شده و مورد تجاوز قرار گرفته‌ایم، امروزه بیاییم و با آنها با این منطق رفتار کنیم؟ با آنها به توافق سیاسی برسیم، توافقی زورگویانه و ستمگرانه و اعتراف می‌کنیم که ستمگرانه و زورگویانه است. بعضی از ما آن را می‌پذیرند و بعضی رد می‌کنند ولی ما از این "اندیشه ساختگی" و از این "طرح پوچ" ضربه خورده‌ایم، به این اندیشه و این طرح گردن نهاده‌ایم، این یک واقعیت است. بله ما باید

مسأله را بررسی و مورد مطالعه قرار دهیم و ببینیم که این جامعه چگونه توانست خود را بسازد و چگونه توانست برای خود زبان مشترک به وجود آورد. من برای شما خیلی روشن بگویم که آنها ظرف ۵۰ سال توانستند زبان عبری را گسترش داده و به آن تکامل بخشند. "بن زفی" دومین رئیس اسرائیل که یک زبان‌شناس بود. به تکامل بخشیدن و مدرنیزه کردن زبان عبری کمک نمود به طوری که یهودیان و اعراب جامعه اسرائیل توانستند از زبان عبری در علوم و ادبیات در سطوح دانشگاهی استفاده کنند. آنها با زبان عبری علومی می‌آفرینند که به مراتب از علومی که ما با زبان عربی می‌آفرینیم بهتر است. آنها همچنین موفق شدند زبان عبری را به زبان فرهنگی تبدیل سازند. زبان عبری وسیله‌ای برای تفاهم و پایه‌ریزی اندیشه و تفکر شد. این جامعه با این اندیشه "ساختگی" مهارت‌های فراوانی در زمینه انتقال زبان عبری به غیر از عبری‌زبانان از قبیل حبشی‌ها و اروپائی‌ها و آمریکائی‌ها کسب نمود. توانست زبان مشترک را که مبنایی را برای قومیت جدید اسرائیل تشکیل می‌دهد، به وجود آورد. پس باید قضایا را به نحو احسن تشخیص دهیم و بدانیم که چگونه این جامعه را مورد مطالعه قرار دهیم. اکنون جامعه‌ای به نام جامعه اسرائیل قوام گرفته که ویژگی‌های خاص خود را دارد. ویژگی‌های خاص و فرهنگ و عادات و رسوم و زبان خاص این جامعه امروزه بخشی از مشکل گریبانگیر جنبش صهیونیستی را تشکیل می‌دهد. زبان رایج یهودیان در اسرائیل همان زبان رایج یهودیان در آمریکا یا در آرژانتین و انگلیس نیست. این جامعه در ابعاد مختلف تکامل یافته همچون هر جامعه دیگری تضادهای خود را دارد. اصولاً وجود یک جامعه بدون وجود تضادها و کشمکش‌های روزمره که باعث ترقی و شکوفایی جامعه می‌شود، امکان‌پذیر نیست. آنها جامعه جدیدی ساخته‌اند که حبشی و آرژانتینی و روسی را دربر می‌گیرد. اینها چه روسی و چه عرب و چه آرژانتینی صرف‌نظر از شنیده‌های خود از پدران و مادران در مدارس زبان عبری را فرا می‌گیرند و در این رابطه بسیار جدی عمل می‌کنند زیرا می‌خواهند از یهودیان در اسرائیل جامعه‌ای بسازند که در آن یهودی از غیریهودی قابل تشخیص باشد. در جامعه یهودی اسرائیل مانند هر جامعه اسلامی و مسیحی و چینی تضاد فراوان وجود دارد.

چنانچه بخواهیم با فکری باز و با سیاست و عملکرد و تاکتیک درست با جامعه اسرائیل برخورد کنیم، باید منشأ قدرت این جامعه را بشناسیم و بدانیم که این قدرت از کجا

سرچشمه گرفته است؟

ما تا این لحظه نمی‌دانیم که این جامعه چگونه می‌تواند یهودیان دیگر جوامع را جذب و به سوی اسرائیل سرازیر نماید. ما نه تنها به بررسی این موضوع نمی‌پردازیم، بلکه به لحاظ زبانی نیز آن تسلط کافی را به زبان عبری نداریم تا عملکرد آنان را مورد بررسی قرار دهیم. من مطالبی را که به زبان انگلیسی منتشر می‌شود، مطالعه می‌کنم. چون فقط به این زبان تسلط دارم. آنها مطالب فراوانی می‌نویسند و منتشر می‌کنند ولی انتشار این مطالب و این کتب به طور حساب شده و از روی فکر و اندیشه انجام می‌گیرد. ما همچنین باید بدانیم که چه مطالبی را به خورد جامعه می‌دهند و چه نقشه‌هایی برای جامعه می‌کشند. مفهوم ملی‌گرایی همین است. اما اینکه یهودیان یک ملت هستند یا نیستند این امر برای من مهم نیست. آنها خود را یک ملت دانسته‌اند. اگر طرح آنان ناموفق است، حتماً تئوری آنان اشکال دارد زیرا تئوری رهنمون عمل است. براساس فرضیات آنان یک پیوند اساسی میان آنها وجود دارد. این پیوند را قومی بدانیم یا چیز دیگر مهم نیست. ولی همین ایده و فرضیه است که آنان را وادار کرد تا جوامع خود را ترک گفته و به فلسطین بیایند و سلطه خود را بر این سرزمین اعمال کنند و به توسعه این سلطه به‌خصوص پس از فرایند صلح بپردازند. ما باید بدانیم که آنها چگونه و از چه طریق موفق به انجام این کار شدند. با مطرح ساختن اینکه استعمار از آنان حمایت کرد، موضوع روشن نمی‌شود.

مطلب دوم اینکه استعمار از صهیونیسم به عنوان یک ابزار استفاده نمود و همگی ما به این امر واقفیم. ما کماکان درصدد آن هستیم تا ببینیم چگونه از امکانات بالقوه جهان سوم و جهان سومی‌ها از قبیل نلسن‌ماندلا و غیره در جهت حمایت از آرمان فلسطین بهره بگیریم. موضوع، موضع فکر و اندیشه است. ما باید بیاندیشیم و برنامه‌ریزی کنیم و نه اینکه فقط بنشینیم و بگوئیم استعمار جهانی به آنها کمک نمود. البته که به آنها کمک نمود. ولی ما باید در این جهان فعال باشیم و در آن تأثیر بگذاریم. نباید تماشاچی باشیم و به تماشای جهانیان اکتفا کنیم. باید جایگاه خودمان را در این جهان بشناسیم و تشخیص دهیم. این یک امر بسیار مهم است. همانگونه که ما اشتباه می‌کنیم، آنها نیز اشتباه می‌کنند و دچار اشتباه می‌شوند. آنها در برنامه‌های آموزشی خود به شاگردان مدارس می‌آموزند که چیزی به نام قومیت عرب وجود ندارد و این اشتباه بزرگی است. ما بر این باوریم که قومیت عرب وجود دارد ولی از کارآیی و

پویایی لازم برخوردار نیست. ما نتوانسته‌ایم از مشترکات فراوان موجود میان ملل عرب در جهت پیشبرد مصالح سیاسی خود بهره‌برداری نمائیم. ما بهره مطلوب را از آنچه که "قومیت" می‌نامیم، نبرده‌ایم. ولی وقتی می‌خوانیم که چگونه تاریخ می‌نویسند و چگونه تاریخ فلسطین و تاریخ اعراب را به فرزندان خود و به اعراب مقیم اسرائیل آموزش می‌دهند می‌بینیم که چیزی به نام قومیت عرب وجود ندارد. در کتب تاریخ آنان از اعراب به عنوان مجموعه‌ای از کشورهای مجزا و سلسله‌های حاکم سرمایه‌دار و فئودال یاد می‌شود. حتی پیوندهای اسلامی نیز در این کتب ضعیف و غیرمؤثر توصیف شده است. پس همانگونه که ما اشتباه می‌کنیم، آنها نیز اشتباه می‌کنند ولی تأثیر اشتباه آنها در داخل جامعه‌شان کمتر است. اشتباهات ما تأثیر روشن و جنجالی دارد چرا که ما از سرزمین خود کنده و آواره شدیم. آنها از اهمیت ملی فلسطین می‌کاهند و سپس متوجه می‌شوند که این ملت، ملتی مبارز و قهرمان است ولی وقتی به اشتباه خود پی بردند، برنامه‌های آموزشی خود را اصلاح کردند. آنها دیدگاه و رفتار خود را در زمینه برخورد با ما تغییر دادند. منتهی ما امروزه به ازای این تغییر در دیدگاه اسرائیل بهای سنگینی می‌پردازیم. ما اکنون در مرحله‌ای که آن را مرحله "بعد از صهیونیسم" نامیده‌اند، به سر می‌بریم. اسرائیلی‌ها در جامعه مرفه "بعد از صهیونیسم" که در آن معیار فرد است و فرد و مشکلات فرد مقدم می‌باشد، زندگی می‌کنند. این بخشی از جهان مدرن است. جامعه اسرائیل چنین حالتی دارد. من نمی‌دانم که این امر تا چه اندازه بر علایق و عواطف و سلطه‌جویی صهیونیست‌ها تأثیر خواهد گذاشت. ولی آنها حرکت محدود و بی‌محتوایی را در زمینه انتقاد از خود آغاز کرده‌اند. "الان‌بابی" و "نبی موریس" می‌گویند: تاریخ‌نگاری آنان درخصوص برخورد با فلسطینی‌ها دقیق نبوده و می‌خواهند آن را اصلاح کنند. ولی افراد دیگری همچون "بن هلهمی" می‌گویند: هدف طرح صهیونیستی به نابودی کشاندن ملت دیگر بود و ما باید این حقیقت را قبول کنیم. حال که اسرائیل تاسیس شده چگونه می‌بایست با این حقیقت برخورد نمود. "بن هلهمی" می‌گوید: ما باید "طلب آمرزش" کنیم. نمی‌توان جامعه‌ای که با خشونت برپا شده را منحل ساخت. می‌خواهم از آنان "معذرت‌خواهی" کنم. "من خطا کردم". البته بقیه مورخان جدید این را نگفتند. ما در چنین مرحله‌ای به سر می‌بریم. دیدن این تفاوت‌ها بسیار مهم است. جامعه اسرائیل به لحاظ دیدگاه و اهداف افراد آن

یکپارچه نیست. دیدگاه‌های آن گوناگون است.

حق ما در بازگشت به فلسطین یک حق به رسمیت شناخته بین‌المللی است. من شخصاً هیچگونه تضادی میان پذیرش این حق و اجرای آن از سوی آنها نمی‌بینم. به نظرم در این زمینه مشکل و نارسایی وجود دارد. در ضمن می‌خواهم شما را کمی به گذشته‌ها بازگردانم. در گذشته بحث بر سر میزان گنجایش فلسطین بود که آن را محدود دانستند. من این بحث را از زمانی به خاطر دارم که کمیته‌ها به فلسطین می‌آمدند و برای مهاجران یهودی سند صادر می‌کردند. آنها می‌گفتند که فلسطین به لحاظ اقتصادی نمی‌تواند گنجایش تعداد لازم را داشته باشد. بحث همواره درباره پذیرایی از یهودیان دور می‌زد. اکنون می‌گویند فلسطین توانایی پذیرایی را ندارد. ما در گذشته گفتیم که فلسطین توانایی پذیرایی را ندارد. انگلیسی‌ها در مواردی پذیرفتند و در مواردی هم نپذیرفتند. تنها آماری که اکنون از منابع آنان در دسترس است، می‌رساند که فلسطین در وهله اول توانایی پذیرایی شش میلیون یهودی را دارد مشروط بر اینکه اعراب این کشور در اقلیت بمانند. آنها گفتند وجود اقلیت عرب در کشور یهودی فاجعه‌ای به بار نمی‌آورد. وایزمن گفت: پنج میلیون، و شمار آنان در داخل فلسطین فعلاً ۴/۵ میلیون نفر است من می‌گویم چنان‌چه به فلسطینی‌ها اجازه بازگشت به فلسطین داده شود، فکر می‌کنید چه تعداد از فلسطینی‌ها حاضرند بازگردند؟ بیست سال پیش از مادرم پرسیدم و گفتم حاج خانم صحبت از بازگشت آوارگان می‌شود، نظرت چیست که به یافا برگردیم؟ او گفت: "برای چه برگردم؟ همه فامیلم اینجا زندگی می‌کنند برای چه بروم آنجا مثل غریبه‌ها زندگی کنم؟"

ولی به لحاظ عملی و سمبلیک بسیار مهم است که ما این حق را اعمال کنیم. این حق به ما داده شده و از بین رفتنی نیست. این حق از دیدگاه سازمان ملل به قوت خود باقیست و در منشور جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. این حق، حق مطلق ملت فلسطین است. تمامی ملل جهان حق دارند جلای وطن نموده و مجدداً صرف‌نظر از شرایط و احوال به وطن خود بازگردند. ولی تنها ملتی که اسماً از حق مشروع بازگشت به فلسطین برخوردار می‌باشد، ملت فلسطین است. من می‌گویم که این مسأله بسیار مهم است و به نظرم اصل قضیه است. عملاً هیچ چیز جز مخالفت اسرائیل مانع اعمال این حق نیست.

چنانچه به فلسطینی‌ها اجازه داده شود که به یافا و حیفا و عکا بازگردند، آیا آنها

نخواهند پذیرفت؟ آیا حق سکوت خواهند گرفت و هیچ نخواهند گفت؟ ما باید این حق را اعمال کنیم و به نظرم اعمال این حق، یک نقطه عطف تاریخی را در راستای آرمان فلسطین تشکیل می‌دهد.

مترجم: محمدعلی زنگنه

سفارت ج.ا.ا- بیروت

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

معرفی مرکز مطالعات فلسطین

مرکز مطالعات فلسطین با هدف حمایت از عرصهٔ تحقیق و پژوهش پیرامون قضیه فلسطین توسط کمیته حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین در مهرماه ۱۳۷۷ تأسیس گردید.

این مرکز با توجه به نیازی که از سوی شخصیت‌های حقیقی و حقوقی فعال در حوزهٔ مطالعات فلسطین احساس می‌شد، فعالیت‌های خود را در سطوح مختلف جامعه از جمله قشر علمی و عمومی آغاز کرد.

این مرکز به لحاظ اهمیت روزافزون قضیه فلسطین در ایران و جهان اسلام و ضرورت اطلاع همه جانبه نسبت به این قضیه برای عموم مردم مسلمان ایران و تجهیز احساسات پاک و بشردوستانهٔ آنان به دیدگاهی صحیح و واقع‌بینانه از قضیه فلسطین، اقدام به تدوین طرح مردمی کردن قضیه فلسطین نمود. که مهمترین گام در شناخت دشمن و سپس مبارزه با آن است.

اهم فعالیت‌های مرکز از ابتدا تاکنون:

۱. برپائی کتابخانه‌ای تخصصی که مرجع نیاز علاقمندان و محققان باشد از دیرباز مورد نیاز بوده و مرکز مطالعات فلسطین با برپائی آن بدون مشکلات معمول بر سر راه محققان به آنان سرویس لازم را ارائه می‌کند.

فراهم آوردن کتب مرجع اعم از موسوعهٔ فلسطین، (مجموعاً ۱۴ جلد) دائرةالمعارف یهود (چاپ جدید و در ۱۸ جلد به زبان انگلیسی) دائرةالمعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم (به زبان عربی و در ۸ جلد) و اکثر کتب مؤسسه الدراسات الفلسطینیه و دیگر مراکز مطالعاتی معتبر در کنار کتاب‌های فارسی و انگلیسی منتشره در این خصوص از مهمترین فعالیت‌های کتابخانه تخصصی می‌باشد.

در حال حاضر مرکز مطالعات فلسطین مشترک کلیه نشریات و مجلات دوره‌ای می‌باشدکه در خصوص فلسطین فعالیت مطالعاتی دارند. در واقع محققان با مراجعه به مرکز در جریان چاپ کلیه نشریات فارسی و بعضاً خارجی مرتبط با موضوع قرار می‌گیرند.

آرشیو بی‌نظیر نقشه فلسطین حاصل فعالیت‌های مستمر درخصوص تهیه نقشه فلسطین می‌باشد که هم اکنون در مرکز مطالعات فلسطین در دسترس علاقمندان است.

۲. یکی از فعالیت‌های اساسی و پایه‌ای مرکز، شناسایی کلیه شخصیت‌های حقیقی و حقوقی است که درخصوص قضیه فلسطین و صهیونیسم به مطالعه و تحقیق می‌پردازند. در واقع این افراد مرجع نیاز مرکز به هنگام تهیه مقالات، برگزاری نشست‌های علمی، جلسات مشورتی، بررسی طرح‌ها و اجرای آنان می‌باشند.

در واقع هدف اصلی مرکز از این اقدام، حمایت از این عزیزان جهت افزایش حضور فعال علمی درخصوص قضیه فلسطین در زمینه‌های مختلف می‌باشد. چرا که متأسفانه بخش زیادی از دستاوردهای مکتوب درخصوص موضوع مذکور ترجمه و برگردان نظرات و دیدگاه‌های خارجی است.

۳. دانشگاه‌ها، یکی از مهم‌ترین زمینه‌های رشد و پویائی علمی پیرامون موضوع فلسطین و صهیونیسم هستند که مرکز با مطالعات خود از ۲ طریق اهداف خود را پی‌گیری می‌نماید.

الف: برگزاری* سمینار و نشست علمی با کمترین هزینه و در حداقل وقت و ان‌شاءالله با بیشترین بازدهی. این مهم عمدتاً با همکاری تشکل‌های دانشجویی در دانشگاه‌ها برگزار می‌شود.

ب : حمایت از پایان‌نامه مرتبط با موضوع فلسطین و صهیونیسم نیز یکی از راه‌های تقویت بنیه علمی کشور پیرامون موضوع مربوطه است که با همکاری کارشناسان در انتخاب و جهت‌گیری موضوع به انجام مطلوب می‌رسد. لازم به ذکر است کلیه دانشجویان علاقمند، می‌توانند با حمایت‌های مالی و در دسترس قرار دادن منابع، پایان‌نامه‌های علمی خود را به نحو مطلوبتری به انجام برسانند.

۴. مرکز مطالعات فلسطین حتی‌الامکان تا زمانی که ناشری برای چاپ باشد و یا مؤسسه‌ای قادر به انجام پروژه‌ای باشد، رأساً قادر به چاپ و نشر و یا عقد قرارداد برای طرح‌های مطالعاتی نمی‌باشد و تنها با احاله آنها به شخصیت‌های حقیقی و حقوقی مربوطه، نقش حامی را ایفا می‌کند. ولی به دلائل مختلف در بعضی از

موارد، استثنائی نیز وجود دارد که مرکز را ناگزیر به انجام آن می‌کند. طرح‌های زیر از آن دسته هستند.

الف: پروژه کتاب‌شناسی فلسطین به زبان فارسی که مراحل نهایی برای چاپ خود را طی می‌کند. در این کتاب بیش از ۶۲۰ عنوان کتاب فارسی مرتبط با موضوع فلسطین و صهیونیسم به شکلی جدید معرفی می‌شود که برای محققان بسیار مورد استفاده خواهد بود.

ب: پروژه گاه‌شمار (کرونولوژی) فلسطین و صهیونیسم با گسترهٔ نزدیک به یک قرن (۱۸۹۷ تا سال ۲۰۰۰) این طرح نیز با ۴۰۰۰ فیش مراحل نهایی خودرا به اتمام رسانده و به چاپ نزدیک می‌شود.

ج : چاپ نقش فلسطین برای اولین بار پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به ۳ زبان فارسی، عربی و انگلیسی با ویژگی‌های زیر به زیور طبع آراسته گردید.

- نقش مختصری از شهر قدیمی قدس با اسامی عربی و اسلامی آن.
- روند اشغال سرزمین فلسطین در ۳ نقشه جانبی و درسال‌های ۱۹۳۷، ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸.
- نقشه پراکندگی اقوام و مذاهب.
- نقشه موقعیت فلسطین در خاورمیانه و مسافت آن با ایران.
- جدول توزیع جمعیت فلسطینی‌ها در سراسر دنیا و فلسطین.
- گاه‌شمار وقایع مهم سرزمین فلسطین در ۴۰ بند.

این نقشه برای کیفیت بهتر و رفع نقایص و اشکالات در ابتدای راهی قراردارد که مسلماً با هم‌فکری دانشمندان و محققان به انجام مطلوب خواهد رسید.

د : تهیه مقالات متعدد به مناسبت‌های متفاوت و درج آن در جراید کثیرالانتشار با هدف، تبیین واقعیت‌های مسأله فلسطین و صهیونیسم به صورت علمی و احیای بعضی از وقایع مهم تاریخ فلسطین و افشای مظالم متعدد که به مردم فلسطین رفته است.

هـ: ترجمه مقالات و کتاب‌هائی همچون: فلسطینی‌ها در سایه پیمان اسلو، ده فرمان جنبش صهیونیسم، دروزی‌ها در اسرائیل و موقعیت سفارت امریکا در بیت‌المقدس درج آن در نشریات به صورت پاورقی با هدف انعکاس دیدگاه دیگران و لزوم آشنائی محققان ایرانی با این نقطه نظرات.

۵. بیش از ۱۸ میلیون دانش آموز ایران اسلامی، مستعدترین قشر در فراگیری تعلیماتی هستند که درخصوص قضیه فلسطین و صهیونیسم بدان نیاز مبرم و ضروری دارند. این

مهم با هماهنگی بخش مربوطه در سازمان برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی در وزارت آموزش و پرورش در حال انجام است و امید است که با همکاری روز افزون دست‌اندرکاران در بخش مربوطه و حمایت همه جانبه مرکز مطالعات فلسطین هر چه سریعتر به این نیاز اساسی پاسخ شایسته داده شود.

۶. مرکز مطالعات فلسطین تجدید نظر در تألیف کتب درسی نسبت به قضیه فلسطین را پس از برگزاری یک مسابقه نقاشی تحت عنوان "راه قدس" شروع کرد.

در واقع این مسابقه عزم مرکز را در انجام این تجدید نظر، جزم کرد. چراکه با اندک تبلیغاتی که صورت گرفت بیش از چهارده هزار نقاشی از میان دانش‌آموزان سراسر کشور برای مرکز ارسال شد که هرکدام از این نقاشی‌ها، نشانگر دید و احساس دانش آموزان ۷ تا ۱۸ ساله در این کشور اسلامی نسبت به قضیه فلسطین است.

این نقاشی‌ها که هرکدام حاصل دقت و تعمق مقدس این عزیزان است، به عنوان سرمایه‌های مرکز ضبط شده و از طرق مختلف به استحضار دیگران می‌رسد.

در کنار برگزاری نمایشگاهی از این آثار در دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی، مجموعه‌ای نیز تحت عنوان "راه قدس" توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان با حمایت مرکز مطالعات فلسطین منتشر شده است که در برگیرنده برگزیده‌ای از این نقاشی‌های زیباست. این مجموعه حاوی بیش از ۶۰ نقاشی، به ۳ زبان فارسی، عربی و انگلیسی می‌باشد که مسلماً مخاطبان خارجی فراوانی را خواهد داشت.

۷. برای حمایت از ناشران، مرکز مطالعات فلسطین اقدام به برپائی نمایشگاه کتاب و عکس و نقاشی به مناسبت‌ها و در مراسم مختلف کرده است و برای این که این محصولات فرهنگی به آسانی به دست علاقمندان برسد، حاضر به ارائه کلیه کتب مرتبط با قضیه به همراه نقشه فلسطین به ۳ زبان با ۲۰ درصد تخفیف می‌باشد.

تحولات و پیچیدگی‌های جهان معاصر در عرصه روابط بین‌الملل بر هیچ پژوهشگری پوشیده نیست واین امر بدیهی، هر اندیشمندی را به سمت پیگیری پژوهش‌های تخصصی و مداقه بر روی امور رهنمون می‌سازد. با توجه به این که کشور ما در منطقه خاورمیانه واقع شده است و دراین منطقه صهیونیست‌ها با حضور مجعول خود تعادل دموگرافیک را به چالش کشیده‌اند و با علم به این که بسیاری از اتحادها و انشقاق‌های موجود در منطقه تحت تأثیر حضور صهیونیست‌ها در فلسطین اشغالی فعلیت می‌یابد، مطالعات علمی و زمینه شناخت این

عامل تنش‌زا و تبیین ریشه‌ها و علل آن که به نوبه خود امری در خور توجه می‌باشد امری ضروری و لازم می‌نماید.

بررسی هزینه‌هایی که نظام جمهوری اسلامی در زمینه دفاع از آرمان ملت مظلوم فلسطین متحمل شده است و آثار و پی‌آمدهایی که برای منطقه به همراه داشته است، بررسی منافع ملی و امنیت ما و کشورهای خاورمیانه، حضور رو به گسترش اسرائیل در منطقه و تلاش و شور و حرارت مردم مسلمان ایران چه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و چه بعد از آن در زمینه حمایت از مظلومان فلسطین، جمعی از اندیشمندان، اساتید دانشگاه و علاقمندان به موضوع را بر آن داشت تا فعالیت‌های پژوهشی خود را به صورت ویژه و تخصصی بر روی این حوزه متمرکز نمایند. در همین راستا مؤسسه تحقیقات و پژوهش‌های سیاسی علمی ندا در سال ۱۳۷۶، با همکاری و همیاری افراد علاقمند به مسائل روابط بین‌الملل و اشخاص با انگیزه در زمینه مسائل خاورمیانه به ویژه فلسطین اشغالی، تأسیس شد.

هدف از تأسیس این مؤسسه غیردولتی تحقیق و پژوهش کاربردی پیرامون مسائل نظری روابط بین‌الملل و مطالعه در مورد سرزمین‌های اشغالی و به ویژه پیرامون حضور صهیونیسم در منطقه است. همت مؤسسه بر آن تعلق گرفته است که ضمن جمع‌آوری اطلاعات و تهیه و تدوین مطالب درباره اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خاورمیانه نسبت به تنویر افکار عمومی درباره ماهیت رژیم صهیونیستی اقدام نماید.

این مؤسسه در زمینه فعالیت‌های تحقیقاتی خود، سه هدف عمده را در نظر گرفته است:

۱. آشنائی با ساز و کار تصمیم‌گیری، ساختار قدرت، شناخت احزاب، گروه‌ها و اشخاص فعال و آگاهی به نقاط ضعف و قوت رژیم صهیونیستی.

۲. تحقیق و پژوهش درباره عرصه‌های خاورمیانه، صهیونیسم، اسرائیل، فلسطین و روند سازش.

۳. انتقال یافته‌های علمی و پژوهشی خود به جامعه علمی، دانشگاهیان، محققان و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی.

اقدامات و برنامه‌ریزی‌های کوتاه مدت این مؤسسه عبارتند از:

۱- تهیه کتاب‌شناسی جامع

۲- آشنائی با مراکز تحقیقاتی، داخلی و خارجی و شرکت در سمینارهای مربوطه.

۳- انتشار نتایج تحقیقات به صورت

مقاله

۴- اجرای طرح‌های تحقیقاتی پیرامون زمینه‌های فعالیت مؤسسه.

۵- تهیه و تولید برنامه‌های تلویزیونی.

فعالیت‌های جاری مؤسسه

- تهیه بانک اطلاعاتی حاوی بیش از ۲۰۰/۰۰۰ عنوان

- تهیه و تولید گزارش‌های نوبه‌ای و موردی براساس درخواست متقاضیان و مشتریان

- تولید و انتشار ۶ شماره فصلنامه مطالعات فلسطین و چاپ ویژه نامه‌ای در مورد انتفاضه الاقصی

- تدوین مقالات موضوعی به صورت خاص

- ترجمه و تألیف ۱۳ عنوان کتاب (۳ عنوان آن مراحل چاپ را می‌گذراند)

- راهنمایی، هدایت و کمک به تدوین رساله‌های کارشناسی ارشد در زمینه موضوعات مختلف خاورمیانه

- برگزاری مصاحبه، میزگرد، شرکت در جلسات کارشناسی و کنفرانس‌های دانشگاهی

- تأسیس سایت اینترنتی شهید محمد جمال‌الدوره به مناسبت روز جهانی کودک (آدرس:

(WWW.Mohammed.Jamal.aldura.com

- ارتباط با محافل علمی، سیاسی، دیپلماتیک و آکادمیک در داخل و خارج از کشور.

برنامه‌ریزی‌های میان مدت

- برقراری تماس و مکاتبه با مراکز تحقیقاتی گوناگون در داخل و خارج از کشور

- گردآوری تحقیقات و پژوهش‌های به عمل آمده توسط مراکز داخلی و خارجی

- تهیه تقویم تاریخی، سیاسی و اجتماعی

- تهیه و تدوین یک دایرةالمعارف در این زمینه برای احزاب سیاسی و سایر تشکل‌های سیاسی فعال در منطقه خاورمیانه

- ارائه آخرین وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشورهای منطقه برای نهادها و سازمان‌های طرف قرارداد.

- بسط همکاری‌های مستمر با نهادهایی که به منظور حمایت از مردم فلسطین ایجاد شده‌اند.

- تقویت ارتباط بامجامع جهانی

نقد و معرفی کتاب

فرهنگ نخبگان خاورمیانه

(نگاهی کوتاه به سابقه دایرةالمعارف نویسی)

بیژن اسدی، **نخبگان خاورمیانه**، (تهران: مرکز پژوهش‌های علمی مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۹)

توجه به دایرةالمعارف‌نویسی که از امور فرهنگی زیربنایی برای تحقیق و توسعه می‌باشد مدت زیادی نیست که در کشورمان آغاز شده و رونق گرفته است. هرچند سابقه دایرةالمعارف‌نویسی یا دانشنامه‌نگاری به سبک جدید آن به فعالیت غربی‌ها در قرن شانزدهم باز می‌گردد اما این سابقه در تمدن اسلام به ویژه در زمینه دایرةالمعارف‌های شخصیتی (معجم‌الرجال) یا همان زندگینامه‌ها از قدمت زیادی برخوردار است، که از جمله باید به الفهرست[۱] ابن‌ندیم اشاره کرد. ابن ندیم که خود یک صحاف بود آنقدر کتاب‌های دیگران را صحافی کرد تا عاقبت تصمیم گرفت کتاب مرجعی دربارهٔ کتاب‌های بی‌شماری که از زیر دست او می‌گذرد تهیه کند. «الفهرست» او کتاب بسیار مهمی در معرفی دانشمندان دو قرن نخست عالم اسلام است. مانند همین کار را اما این‌بار تخصصی‌تر و در حوزهٔ پزشکی، ابن‌ابی اُصَیبعه[۲] انجام داد. او فهرستی از نام و زندگینامه و عنوان کتاب‌های پزشکان مسلمان و کسانی که آرای آنها در پزشکی اسلامی مهم بود اما مسلمان نبودند تهیه نمود. بخش آرای ابن‌ابی‌اصیبعه در مورد جالینوس یکی از مهم‌ترین منابع اطلاعاتی تا امروز دربارهٔ نقش جالینوس در پزشکی اسلامی است. اما کهن‌ترین دایرةالمعارف زندگینامه‌ای تمدن اسلام را حنین‌ابن‌اسحاق[۳] که خود از گروه مترجمان بیت‌الحکمه[۴] بود نوشت. فهرست او از پزشکان معاصر و گذشته‌اش کهن‌ترین منبع دست اول در مطالعه پزشکی اسلامی است که

هم‌زمان با نهضت ترجمه یعنی بیش از یک هزار سال پیش تألیف گردید. شاید اگر سنتی که به وسیله ابن‌ندیم و ابن‌ابی‌اصیبعه آغاز شده بود به وسیله دانشمندان بعد از آنها پیگیری می‌شد اکنون شاهد رویکرد دیگری از دایرةالمعارف‌نویسی دراسلام و ایران بودیم.

اما در غرب، اگرچه سابقه نوشتن دایرةالمعارف‌ها به قرن شانزدهم می‌رسد، اما نگارش این کتاب‌های مرجع به دو بخش قبل از زندگی لاروس (دانشمند فرانسوی ۱۸۱۷-۱۸۷۹) و بعد از او تقسیم می‌شود. لاروس، مهمترین فردی بود که قواعد نوشتن کتاب‌های مرجع را منظم، منطقی و روش‌مند نمود، این در حالی است که کار او توسط دیگران هر روز تکمیل‌تر شده و می‌شود، طوری که امروزه شاهد انتشار سالانهٔ دایرةالمعارف بریتانیکا بر روی لوح‌های فشرده هستیم که هر سال ویرایش جدیدی از آن منتشر می‌شود و تازه این به غیر از انواع کتاب‌های مرجع تک جلدی یا دوجلدی است که تحت عنوان کتاب سال بریتانیکا (یا آمریکانا) منتشر می‌شود.

در زمینه زندگینامه افراد در شرق، که خاورمیانه نیز جزئی از آن است، قدیمی‌ترین سند دایرةالمعارفی که تا حد بسیاری با موازین دایرةالمعارفی مطابقت می‌نماید، کتاب Bibliotheque Oriental تألیف در بلو (d'Herbelot) می‌باشد که در ۱۷۷۶ میلادی در پاریس انتشار یافت.[۵] این کتاب در حدود ۵۰ جلد با قطع جیبی به بررسی آراء و احوال دانشمندان و بزرگان شرق (از قدیمی‌ترین زمان‌ها تا زمان نگارش آن) می‌پردازد. این مجموعه در چند کتابخانهٔ عمومی در ایران نیز وجود دارد.

اما از قرن نوزدهم به بعد غرب به سرعت به سوی تهیهٔ دایرةالمعارف‌های موضوعی پیش‌رفته است، چرا که از دید آنها، دیگر زمان تهیهٔ دایرةالمعارف‌های عمومی گذشته است و همچنین دایرةالمعارف‌های عمومی که تهیه می‌شود نیازهای مراجعان با سطح نگرش عمومی را برطرف می‌کند. بنابراین با این دید، غرب به سوی دایرةالمعارف‌های تخصصی گام برداشت. از این‌رو مؤسسه‌های بسیاری مشغول تهیه دایرةالمعارف‌های تخصصی در موضوعات مختلف علوم طبیعی، علوم انسانی، ریاضی و مانند آن شده‌اند.

در زمینهٔ دین اسلام، که موضوع مورد علاقهٔ ما به خاطر اینکه دین رسمی‌مان می‌باشد، فعالیت‌های زیادی به ویژه در غرب صورت گرفته است، که بهترین نقطهٔ آغاز برای مطالعه در این‌باره نیز یک مقاله دایرةالمعارفی است تحت عنوان «منابع و مآخذ» در دایرةالمعارف دین[٦]، که به بررسی مهمترین دانشنامه‌های دینی (از

جمله اسلام) تا زمان تهیهٔ آن ۱۹۸۱ پرداخته است. در دورهٔ معاصر دیگر کشورهای اسلامی زودتر از ما به تدوین دایرةالمعارف‌هایی برای ثبت و حفظ عناصر هویتی خود و نیز معرفی خود به جهان اقدام کردند که از آن جمله می‌توان به دایرةالمعارف‌هایی که در ترکیه تدوین شد مانند دایرةالمعارف اوقاف ترک اشاره کرد.[۷] جالب است که افغانستان نیز دایرةالمعارفی تحت عنوان آریانا[۸] را تدوین کرده است.

در ایران و در دورهٔ معاصر باید گفت که دایرةالمعارف‌نویسی با نام مرحوم علامه دهخدا قرین شده است. مرحوم دهخدا عمر خود را در این راه گذاشت و از حدود ۱۳۱۵ تا ۱۳۴۵ به گردآوری مطالب برای تدوین لغت‌نامه[۹] همت گماشت، که اولین مجلدات آن در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ به نتیجه رسید. پس از فوت دهخدا نیز تا سال ۱۳۵۶ تکمیل لغت‌نامه طول کشید. مورد دیگر، دایرةالمعارفی بود که مرحوم غلامحسین مصاحب آنرا شروع کرد. این دایرةالمعارف ترکیبی بود از ترجمه دایرةالمعارف یک جلدی کلمبیا و حذف برخی مدخل‌ها و افزودن مدخل‌هایی به آن، که پس از فوت مصاحب در ۱۳۵۷، کار ادامه یافت و در نهایت دایرةالمعارف دوجلدی مصاحب به سرانجام رسید.[۱۰] نمونه دیگر دانشنامه ایران و اسلام بود که در سال‌های ۱۳۴۴ یا ۱۳۴۵ به سرپرستی احسان یار شاطر با هدف ترجمه دایرةالمعارف اسلام و تدوین تکمله‌ای برای آن شروع شد. این کار تا ۱۳۵۷ ادامه داشت و پس از آن متوقف شد.[۱۱] یارشاطر در حال حاضر مشغول انتشار دایرةالمعارف ایرانیکا[۱۲] به انگلیسی در خارج از کشور است که دایرةالمعارفی است که به حوزهٔ تمدنی ایران می‌پردازد.

پس از انقلاب و به ویژه پس از جنگ تحمیلی، تب دایرةالمعارف‌نویسی در ایران داغ شد طوری‌که گفته می‌شود در حال حاضر نزدیک به بیست دایرةالمعارف در حوزه‌های مختلف در ایران در حال تألیف است که از آن میان «دانشنامه جهان اسلام»[۱۳] (تاکنون ۵ جلد) و «دایرةالمعارف بزرگ اسلامی»[۱۴](تاکنون ۹ جلد)، به لحاظ اعتبار درصدر دایرةالمعارف‌های ایران قرار دارند. دایرةالمعارف‌های دیگری نیز همچون دایرةالمعارف تشیع[۱۵]، فرهنگنامه کودکان و نوجوانان[۱۶] در حال تدوین می‌باشند.

همانطور که اشاره شد از شاخه‌های کتب مرجع «زندگینامه‌ها» می‌باشند. در این حوزه، پیش از همه باید از مجموعه فهرست مؤلفان کتاب‌های فارسی (و عربی)[۱۷] از مرحوم خانبابامشار یادکرد که نخستین تلاش در

تهیه مجموعه‌های این‌چنینی به حساب می‌آید. در این‌باره، در جهان عرب نیز باید به «الاعلام»[18] زرکلی اشاره کرد که اخیراً تکمله‌ای دو جلدی بر آن، منتشر شده است. در ایران علاوه بر فهرست مشار باید به کتاب «تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴»[19] مهدی بامداد اشاره کرد که تنها حوزه ایران را در بر می‌گیرد. کتاب‌های تک جلدی نیز در این خصوص منتشر شده‌اند که از جمله می‌توان به «مشاهیر سیاسی قرن بیستم»[20] اشاره کرد که به نظر بیشتر ترجمه‌ای است از مجموعه «Who is Who»، ضمن اینکه به لحاظ زمانی تنها قرن بیستم را در بر می‌گیرد. در حوزهٔ خاورمیانه نیز باید به کار ارزشمند غلامرضا علی‌بابایی اشاره کرد که کتاب چهار جلدی «فرهنگ تاریخی - سیاسی ایران و خاورمیانه»[21] را تدوین کرد و جلد سوم آن به معرفی شخصیتهای مشهور خاورمیانه اختصاص یافته است. کتاب تک جلدی فرهنگ سیاسی لبنان[22] نیز علاوه بر شخصیت‌ها، به احزاب، جنبش‌ها و موارد دیگری از جامعه سیاسی لبنان پرداخته که قابل ذکر است.

به کتاب «نخبگان خاورمیانه» یا «دانشنامهٔ نخبگان خاورمیانه»، تألیف آقای دکتر بیژن اسدی از اساتید دانشگاه شهیدبهشتی و محقق مسائل خلیج‌فارس و خاورمیانه است.

این کتاب را که مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه منتشر کرده، مدت مدیدی است که تهیه شده بود و خوشبختانه و سرانجام به بازار تشنهٔ علاقمندان کتاب عرضه شد. برای معرفی و آشنایی بهتر با این کتاب که خود جزئی از کتب مرجع در بخش زندگینامه‌نویسی می‌باشد می‌توان آنرا علاوه بر جایگاه آن در میان کتب مرجع از دو بعد دیگر نیز مورد بررسی قرارداد.

الف. از حیث محتوا و نوع ارائه مطالب

ب. از حیث منابع

شاید پس از کار آقای علی‌بابایی، کتاب نخبگان خاورمیانه اولین و به روزترین مرجع تخصصی در این حوزه یعنی خاورمیانه باشد. قبل از هرچیز باید اشاره کرد که دایرةالمعارف‌نویسی از کارهای سنگین، وقت‌گیر و ظریف بوده و در عین مستند بودن نیاز به دیدن منابع بی‌شمار، به ویژه منابع معتبر و دست اول دارد. بنابراین کسانی که در این مسیر قدم برمی‌دارند حقاً تلاششان در خور تحسین است و همین اندازه که جرأت شروع چنین کاری را از خود نشان می‌دهند باید به آنها آفرین گفت.

دکتر اسدی که از محققان پر تلاش حوزهٔ خلیج‌فارس و خاورمیانه می‌باشد، تدوین این مجموعه را از سال ۱۳۷۲ آغاز کرد. و اولین نکته همین جاست که چگونه و چرا باید تألیف

این کتاب ۷ سال به طول انجامد؟ هرچند همت و تلاش آقای اسدی در تألیف این کتاب قابل تحسین است اما به نظر می‌رسد همین تأکید بر کار فردی و فقدان کار جمعی و گروهی و فرهنگ آن در جامعه ما سبب شده که برداشتن چنین بار گرانی ۷ سال به طول انجامد و طبیعی است که اهتمام به این امر نه تنها هزینه و وقت بسیاری برده است بلکه بر کیفیت اثر نیز تأثیر منفی خواهد گذاشت.

تعداد مدخل‌ها و یا شخصیت‌هایی که در این مجموعه مطرح شده‌اند، ۱۲۵۰ تن می‌باشند و حوزهٔ زمانی که مؤلف برای کار خود در نظر گرفته از ۱۸۷۵ میلادی تاکنون را در بر می‌گیرد. اما به لحاظ محتوایی می‌توان از دو منظر به این کتاب نگریست. یکی نوع مدخل‌ها و دیگری نوع نگارش و ارائه مطالب. آنگونه که در مقدمه کتاب آمده، در این کتاب تنها به نخبگان سیاسی پرداخته نشده، بلکه نخبگان فکری و فرهنگی نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند که در میان کارهای انجام شده شاید بتوان آن را کار جدیدی خواند. از میان چنین مدخل‌هایی می‌توان به «محمدرضا شجریان» و «نیمایوشیج» اشاره کرد. دیگر اینکه مدخل‌های مورد توجه لزوماً نخبگان درون منطقه نیستند، بلکه به شخصیت‌هایی نیز که به نوعی بر منطقه خاورمیانه اثرگذار بوده‌اند هم اشاره شده است، که از جمله می‌توان به شخصیت‌هایی همچون استالین، روزولت و یا محققانی که به نوعی دربارهٔ منطقه کار کرده‌اند همچون «برنارد لوئیس» اشاره کرد. ضمن اینکه این کتاب تنها به شخصیت‌های درجه یک نپرداخته و شخصیت‌های درجه دو و سه به زعم مؤلف نیز موردتوجه قرار گرفته‌اند. از نکات قابل اشاره دیگر اینکه مجموعه شخصیت‌هایی از شمال آفریقا، افغانستان و قبرس را نیز در فهرست خود جای داده که شاید بهتر بود این مسأله در عنوان کتاب هم انعکاس می‌یافت و مثلاً عنوانی همچون «نخبگان خاورمیانه و شمال آفریقا» و یا عنوان کامل‌تری را برای خود بر می‌گزید تا مخاطبان بیشتری را نیز جذب کند.

بعد دیگری که در بررسی محتوایی کتاب می‌توان به آن پرداخت نوع و شکل ارائه مطالب است. به نظر می‌رسد طرح عنوان «مقاله» برای معرفی شخصیت‌ها در این کتاب صحیح و دقیق نباشد. علت این است که مؤلف شخصیت‌های کتاب را به صورت منقطع معرفی کرده و بیشتر به ذکر نقاط عطف زندگی، سمت‌ها، مسؤولیت‌ها و یا فعالیت‌های آنها پرداخته است. گرچه این نوع معرفی حسن رعایت اختصارگویی و ایجاز را در خود دارد اما واقعیت این است که به خواننده معرفی کامل و دقیقی برای شناخت و درک شخصیت آن نخبه

به دست نمی‌دهد. به‌طور مثال آگاهی از شرایط و محیطی که یک نخبه در آن پرورش یافته و تأثراتی که از آن محیط گرفته، نقش به سزایی در شناخت دقیق‌تر ما از او خواهد داشت، که نمی‌توان از آن چشم پوشید.

از جمله نکات دیگری که در نوع ارائه مدخل‌ها می‌توان به آن اشاره کرد عدم هماهنگی و یکسانی در معرفی تمامی نخبگان است. به‌طور مثال مسائلی همچون تاریخ تولد، محل تولد، دین، مذهب و مواردی از اینگونه جزو اطلاعات اولیه‌ای است که در معرفی مدخل باید به آنها اشاره کرد، به ویژه این که در برخی موارد چنین اطلاعاتی ضروری است. به‌طور نمونه در جامعه متکثری همچون لبنان که مذهب و دین از جایگاه خاصی برخوردار است، دانستن اینکه دین و یا مذهب شخصیتی همچون «رفیق حریری» چیست بسیار حائزاهمیت است، که به آن اشاره نشده است. البته مؤلف در غالب موارد به این اطلاعات اشاره کرده اما برخی موارد نیز مورد غفلت واقع شده است.

در بخش انتهایی لازم است به منابع کتاب نیز بپردازیم. بدون شک در تألیف و تدوین کتب مرجع منابع از جایگاه حائزاهمیتی برخوردارند. منابع غالباً باید معتبر بوده و از منابع سطحی و ضعیف باید دوری جست، نکته‌ای که البته تا حد زیادی مؤلف به آن توجه داشته است. این کتاب در مجموع از ۱۴۹ کتاب و نیز از نشریات مختلف و متعددی که البته به آنها اشاره نشده است سود برده است. البته منابع فقط در مجموع در انتهای کتاب آمده و شاید اگر منابع هر مدخل در زیر آن می‌آمد بهتر می‌شد درباره مدخل‌ها قضاوت کرد. از میان منابع، ۳۹ منبع لاتین و بقیه (۹۰ منبع) فارسی و عربی است. طبیعی است که هر خواننده‌ای انتظار دارد با توجه به عنوان و محتوای کتاب و با توجه به اینکه بخش اعظمی از منطقه خاورمیانه را اعراب تشکیل می‌دهند، قسمت عمده‌ای از منابع، منابع عربی باشد، اما متأسفانه از میان ۹۰ منبع ذکر شده در انتهای کتاب تنها یک منبع عربی است، و آنهم «شخصیات اسرائیلیه»! که جای تأمل دارد. البته به نظر می‌رسد عدم آشنایی و تسلط محققان ما در حوزهٔ خاورمیانه و جهان عرب به زبان عربی یک معضل عمومی است که عمده آن به خاطر تحصیل این قشر در دانشگاه‌های اروپایی، آمریکایی و یا حداکثر در خود ایران بوده است، که خود اهتمام جدی وزارت علوم و وزارت امور خارجه را در فرستادن اساتید و دانشجویان به کشورهای عربی طلب می‌کند.

در هر صورت آنچه گفته شد چیزی از کار با ارزش آقای اسدی که به ویژه برای محققان

مسائل خاورمیانه بسیار سودمند است، نمی‌کاهد و در نهایت باید به تلاش ارزنده ایشان آفرین گفت و منتظر کارهای بهتر و ارزنده‌تر دیگری نیز از این پژوهشگر توانای کشورمان باشیم.

محمدکاظم آسایش‌طلب‌طوسی
مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

یادداشتها

۱. محمدبن‌اسحاق ابن‌ندیم، ***الفهرست***، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۶.

۲. احمدبن‌قاسم ابن‌ابی اصیبعه، ***عیون الانباء فی طبقات الاطباء***، بیروت: دارمکتبة‌الحیاة، نزار رضا، بی‌تا.

۳. مهدی محقق، رسالهٔ حنین‌بن‌اسحاق درباره آثار ترجمه شده از جالینوس، در مجموعه متون و مقالات در ***تاریخ و اخلاق پزشکی در اسلام و ایران***، تهران، ۱۳۷۴.

۴. برای اطلاعات بیشتر دربارهٔ «بیت‌الحکمه» نگاه کنید به:

دانشنامه جهان اسلام، جلد ۵، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۹، زیر «بیت‌الحکمة» (نوشته سیمین قطبی)

5. ***Bibliothequ Oreintale ou Dictionnaire Universal***, par manfieur. D'Herbelot, J.E.Dufour & ph. Roux, Imprimeurs, 1776.

6. ***The Encyclopedia of Religion***, M.Eliade,(Editor in chief), ***Vol. 12, pp. 231-234***, S.V. "Reference work" (by Edgar Krentz).

7. ***Türkie Diyanet Vakfi Islam Ansiklopedisi***, Istanbul, 1988-2000, 21Vol.

۸. ***دایرةالمعارف آریانا***، کابل: انجمن دایرةالمعارف افغانستان، ۱۳۲۸، ۶ج.

۹. علی‌اکبر دهخدا، ***لغت‌نامه***، زیرنظر محمد معین، تهران: دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سازمان لغت‌نامه، ۱۳۳۷ -، ۵۰ج.

۱۰. غلامحسین مصاحب، (به سرپرستی)، ***دایرةالمعارف فارسی***، تهران: انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵، جلد اول، انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۴، جلد دوم.

۱۱. **دانشنامه ایران و اسلام**، زیرنظر احسان یارشاطر، (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۴).

12. ***Encyclopedia Iranica***, edited by Ehsan Yarshater, London: Routledge and kegan paul, 1985.

۱۳. **دانشنامه جهان اسلام**، زیرنظر سیدمصطفی میرسلیم - (ج.۱) و زیرنظر غلامعلی حداد عادل (ج ۲ به بعد)، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۷۹-۱۳۷۵، ۵ جلد.

۱۴. **دایرةالمعارف بزرگ اسلامی**، زیرنظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹-۱۳۶۷، ۹ج.

۱۵. **دایرةالمعارف تشیع**، زیرنظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، تهران: بنیاد اسلامی طاهر، ۱۳۷۸-۱۳۶۶، ۷ج.

۱۶. **فرهنگنامه کودکان و نوجوانان**، پدید آورنده: شورای کتاب کودک، زیرنظر توران میرهادی، ایرج جهانشاهی، تهران: شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، ۱۳۷۸-۱۳۷۱، ۵ج.

۱۷. خانبابامشار، **مؤلفان کتب چاپی فارسی و عربی**، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۴-۱۳۴۰، ۶ج.

۱۸. خیرالدین الزرکلی **الاعلام**، (بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۹) الطبعة الرابعة عشرة، ۸ج.

۱۹. مهدی بامداد، **شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری**، (تهران: زوار، ۱۳۵۷)، ۶ج.

۲۰. احمد ساجدی، **مشاهیر سیاسی قرن بیستم**، (تهران: محراب قلم، ۱۳۷۴).

۲۱. غلامرضا علی بابایی، **فرهنگ تاریخی-سیاسی ایران و خاورمیانه**، (تهران: انتشارات رسا، ۱۳۷۴)، ۴ج.

۲۲. علیزاده ه.(تهیه و تنظیم)، **فرهنگ سیاسی لبنان**، ترجمه محمدرضا گلسرخی و محمدرضا معماری، (تهران: نشر سفیر، ۱۳۶۸).

نقد و معرفی کتاب

موضوع‌های خاورمیانه‌ای

مرکز دراسات الشرق الاوسط، اردن: التقریر، عناوین الشرق اوسطیه، ۲۰۰۰.

قبل از پرداختن به معرفی سلسله نوشتار موضوع‌های خاورمیانه‌ای، ابتدا لازم است نسبت به مرکز مطالعات خاورمیانه‌ای اردن شناخت مختصری حاصل نماییم.

مرکز مزبور به عنوان یک مرکز مستقل علمی در تاریخ دهم مارس ۱۹۹۱ در اردن به سردبیری آقای جواد الحمد تأسیس شد. فعالیت‌های این مرکز به طور عمده در راستای اجرای تحقیقات، مطالعات، ارائه مشاوره‌های علمی و برپایی سمینارها، میزگردها و سلسله مباحث پژوهشی خاص پیرامون منطقه خاورمیانه می‌باشد.

از جمله فعالیت‌های مرکز مزبور می‌توان به انجام تحقیقات پیرامون جنگ‌های اعراب با اسرائیل و چالش‌های فراروی آن، روند سازش خاورمیانه، روند تحولات در مناطق مختلف عربی و اسلامی (از ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی)، همچنین بررسی جایگاه و نقش خاورمیانه در نظام بین‌الملل و روابط بین‌المللی با در نظر گرفتن جوانب سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و به‌ویژه جنبهٔ عقلانیت و راهبردی آن اشاره کرد.

نتایج حاصل از انجام طرح‌های تحقیقات علمی فوق‌الذکر از دیدگاه مرکز مزبور را می‌توان در تبیین اهداف عالیه ملت‌های عرب که در برگیرنده رشد و تعالی، دگرگون سازی، قوام و استقلال و به‌ویژه بازگشایی جوامع عربی به روی تمامی نواندیشان و نوپردازان فکری و سیاسی در جهان می‌باشد ارزیابی کرد.

اهدافی که برای مرکز مطالعات خاورمیانه متصور می‌باشد عبارتند از:

– توسعه مطالعات وارائه مشاوره‌های علمی که در دگرگون‌سازی جامعه اردن از حیث رشد و توسعه تمامی زمینه‌ها مؤثر می‌باشد، همچنین هر آنچه که خدمت به جهان عرب و حمایت از استقلال و تمامیت ارضی آنها را

دربرگیرد.

- ترویج نخبه‌گرایی و شناسایی فرهیختگان اردنی، عرب و مسلمان همراه با بستر سازی فرهنگی و عقلانی در راستای مصالح و منافع ملی و سرزمینی اعراب.

- توسعه و گسترش اطلاعات دقیق علمی برای محققان و حمایت از مبتکران آنها

- سهیم شدن در رشد و توسعه فرهنگی، عقلانی و سیاسی اردن و منطقه خاورمیانه تا سر حدامکان.

اما کتاب موضوع‌های خاورمیانه‌ای در برگیرنده سلسله مباحث مربوط به منطقه خاورمیانه می‌باشد که برحسب تحولات جاری در این منطقه از سوی مرکز مطالعات خاورمیانه امان به رشته تحریر درآمده و می‌آید. کتاب حاضر از سه بخش مقالات پژوهشی، گزارش سمینارها و ترجمه مقالات تکوین یافته است.

مرکز مزبور در پی‌گیری مباحث گذشته خود کتابنامه پایان قرن بیستم مرکز را به مباحث و موضوع‌های عمدهٔ زیر شامل:

- بررسی تعامل عراق با محاصرهٔ بین‌المللی.

- اعراب، اسرائیل و آینده دولت یهودی.

به عنوان دو تحول مهم خاورمیانه که از سوی نظام بین‌المللی نیز مورد توجه و اهتمام می‌باشد اختصاص داده است.

دکتر سعد ناجی جواد استاد علوم سیاسی دانشگاه بغداد در نوشتار خود پیرامون موضوع پژوهشی خود در زمینه تعامل عراق با محاصره بین‌المللی می‌نویسد: با پایان یافتن قرن بیستم محاصره همه جانبه برعلیه کشورش با وجود گذشت نه سال همچنان ادامه می‌یابد. بنابه اعتقاد وی دلیل وضع محاصره کامل برعلیه عراق تنها اشغال کویت توسط کشورش نمی‌باشد و چنین اعتقادی راباطل می‌شمارد. دکتر جواد معتقد است سیاست‌های فعلی امریکا در منطقه خلیج فارس متأثر از تحولات دهه هفتاد است، دهه‌ای که سیاست‌های گوناگونی را عراق از سوی ایالات متحده برعلیه خود شاهد بوده است، تا آنجا که هدف امریکا را به مثابه سیطره بر کشورش توجیه می‌نماید. به اعتقاد وی سرآغاز سیاست‌های مبتنی بر محاصرهٔ همه جانبه عراق پس از امضای معاهدهٔ عراق با اتحاد جماهیر شوروی (سابق) در سال ۱۹۷۴ برمی‌گردد. یادداشت‌های حمایتی ریچارد نیکسون رئیس جمهوری وقت امریکا از قائله جنبش مسلحانه در کردستان عراق که نهایتاً به رویارویی و درگیری نظامی ارتش عراق با کردستان خودمختار تا سال ۱۹۷۵ انجامید سند تاریخی است که وی در اثبات مدعای خود به کار می‌گیرد. این رویکرد امریکا به اعتقاد نویسنده تا سقوط شاه ایران و روی کار آمدن انقلاب اسلامی در ایران ادامه یافته و از این پس با هدف کاهش زرادخانه‌های نظامی ایران و

عراق و تضعیف ماشین جنگی هر دو کشور به استناد گفته هنری کیسینجر جنگ هشت ساله را مشتعل ساخت و در طول جنگ از هرگونه تلاش بین‌المللی نیز در جهت توقف آن جلوگیری نمود. وی مرحله پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و بروز حالت آتش‌بس میان عراق و ایران را از سوی امریکا و به ویژه اسرائیل خطرناک توصیف کرده و در جهت تضعیف اقتصاد کشورش از سوی امریکا- با رأی کنگره امریکا که به توقف صادرات غلات به عراق انجامید- ارزیابی می‌کند. از سوی دیگر بروز نوسانات در قیمت جهانی نفت با هدایت امریکا و حمایت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس عراق را پس از اخطار صدام در اجلاس سران در بغداد در سال ۱۹۹۰ ناچار از اشغال کویت کرد.

نویسنده نتیجه می‌گیرد مقطع پس از دهۀ نود در جهت همسویی سیاست‌های امریکا و اسرائیل در تضعیف و اضمحلال کامل عراق رقم می‌خورد.

دکتر جواد در بخش دیگر نوشتار خود طبیعت محاصره را از جوانب مختلف حقوقی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی واجتماعی به‌ویژه بهداشتی مورد بررسی قرار می‌دهد.

آنگاه در پایان با توجه به راه‌کارهای متناسب با دوران محاصرۀ اقتصادی از جمله برقراری نظام سهمیه‌بندی و تقویت نظام توزیع دولتی (تعاونی)، آزادسازی واردات در بخش‌های خصوصی، بهره‌گیری از ذخایر موجود، تلاش جهت افزایش سهم تولید داخلی در بخش‌های صنعتی و کشاورزی و بالاخره بسیج همگانی در جهت پیشگیری، درمان و آموزش می‌پردازد و نتیجه می‌گیرد محاصرۀ همه جانبه غرب به‌ویژه امریکا برعلیه عراق عملاً ناموفق بوده است.

بررسی وضعیت شهروندان عرب یهودی پژوهش دیگری است که کتاب موضوع‌های خاورمیانه‌ای بدان پرداخته است. این وضعیت از حیث جمعیت‌شناسی، فعالیت‌های سیاسی آنان و ناهمگونی دو تیره یهودیان عرب و غیرعرب به چالش میان آنان انجامیده است. این موضوع مورد توجه سردبیر مرکز و نویسنده آن می‌باشد. در حقیقت این پژوهش در پی آن است تا وانمود سازد که: بازگشت حزب کار در انتخابات پیشین اسرائیل مانع روند دیدگاه‌های همپایه اروپا و امریکا گردیده و به عبارتی به چالش نقش اسرائیل در منطقه منجر شده است. هر چند که اسرائیل با اختلافات بسیار درون حاکمیتی از جمله اختلافات سیاسی، مذهبی و امنیتی همچنان آینده دولت عبری زبان اسرائیل را با مخاطره مواجه می‌سازد و به نوعی نشانگر تجدید شکاف‌ها و انشقاق میان گروه‌ها و دستجات مختلف همچون خلف خود در دورۀ حاکمیت "یهودا" قبل از میلاد مسیح می‌باشد.

وجود اعراب به میزان ۱۸ درصد ساکنان اراضی اشغالی برایـن تشتت درون حاکمیتی اسرائیل افزوده است و به نوعی نمایشگر جنگ دمکراتیک (مردم سالاری) می‌باشد، تا آنجا که با وجود همراهی حکومت خودگردان فلسطین با حاکمان اسراییلی آینده و نقش اشغالگران فلسطین را بسیار دشوارتر از گذشته کرده است.

در بخش دیگر این کتاب تحولات اردن پس از ملک حسین و چالش‌های مرحله جدید در حاکمیت عبدالله دوم به تصویر کشیده شده است. حجم تحولات سیاسی، اقتصادی، منطقه‌ای و بین‌المللی پیرامون اردن و روند دمکراتیزه شدن آن کشور و جهان عرب محور کنفرانس‌هایی است که از سوی این مرکز برنامه‌ریزی و اجرا گردیده است.

این مرکز تاکنون نزدیک به ۴۵ عنوان کتاب پیرامون مباحث مربوط به امنیت جهان عرب، روند سازش اعراب و اسرائیل، انتفاضه و نقش آن در آزادسازی سرزمین‌های فلسطینیان، خاورمیانه و چشم‌انداز آینده‌آن، مباحث ژئواکونومی، ژئواستراتژیک و ژئوپلتیکی خاورمیانه منتشر ساخته است.

مجتبی فردوسی‌پور

مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

نقد و معرفی کتاب

بازیگران روند صلح خاورمیانه

محمدباقر سلیمانی، **بازیگران روند صلح خاورمیانه**، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، چاپ اول، ۱۳۷۹)، ۴۲۱ ص.

این کتاب شامل یک مقدمه، سه بخش اصلی و نتیجه‌گیری است. نویسنده در مقدمه کتاب هدف اصلی آن را بررسی منافع و نقش بازیگری منطقه‌ای و بین‌المللی در روند صلح خاورمیانه طی فاصله زمانی ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ (کنفرانس مادرید) تا ۳۰ نوامبر ۱۹۹۸ (مدتی بعد از امضای قرارداد مریلند) با تأکید بر نقش جمهوری اسلامی ایران می‌داند.

نویسنده اشعار می‌دارد جمهوری اسلامی ایران ممکن است به دلیل مخالفت با روند صلح از سوی کشورهایی که منافع خود را در صلح دلخواه خویش جست‌وجو می‌کنند تحت فشارها و تهدیداتی قرار گیرد؛ لذا برای مقابله با این تهدیدات باید دست به اقداماتی بزند که از جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: عمیق‌تر کردن پیوند خود با سوریه و لبنان، اجرای سیاست‌های تنش‌زدایی در رابطه با کشورهای عرب منطقه و متقاعد کردن آنها به ناعادلانه بودن روند صلح، گسترش تحرکات دیپلماسی با قدرت‌هایی چون روسیه، اروپا- به ویژه فرانسه به دلیل ارتباط سنتی با سوریه و لبنان- هند و چین به منظور جلب حمایت آنها در مخالفت با طرح صلح امریکائی و جلب حمایت کشورهای اسلامی و غیراسلامی فرامنطقه‌ای از طریق مذاکرات دو یا چند جانبه، سازمان کنفرانس اسلامی و جنبش عدم تعهد.

بخش اول: تاریخچه

نویسنده در فصل اول از این بخش با اشاره به تاریخچه تشکیل دولت یهود، منشاء تمامی درگیری‌ها و مشکلات منطقه را جست‌وجوی "سرزمینی بدون ملت" از سوی "ملتی بدون سرزمین" می‌داند و دراین خصوص می‌گوید: برخلاف تمایل قلبی بسیاری از

یهودیان برای سکنی گزیدن در بخش‌هایی از سرزمین افریقا یا امریکای جنوبی، یهودیان سیاسی و قدرت طلب اروپا با تشکیل آژانس یهود و کنگره صهیونیسم با حمایت استعمارگران اروپائی که به دنبال نماینده‌ای مطمئن و با انگیزه برای حفظ منافع خود در منطقه بودند فعالیت‌های خود را برای تصرف منطقه حساس و پرارزش خاورمیانه -فلسطین- آغاز کردند و با بنیه مالی و انگیزه قوی مذهبی و یک طرح استعماری دست به قتل عام و نابودی ساکنان اصلی و اخراج دسته‌جمعی آنها زدند و با تکیه بر پول و اسلحه، سیاست تسلط و حاکمیت بر منطقه را دنبال نمودند.

در فصل دوم با اشاره به تاریخچه جنگ‌های اعراب و اسرائیل بر نقش امریکا و انگلیس در شکست اعراب در این جنگ‌ها تاکید شده و پی‌آمد ناکامی استراتژی برخورد نظامی ایجاد زمینه سازش اعراب و اسرائیل و ظهور و گسترش سازمان‌های چریکی مبارز فلسطینی عنوان گردیده است.

در فصل سوم تاریخچه ظهور سازمان‌های چریکی مذکور و دلایل پیوستن آن‌ها به روند صلح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در فصل چهارم تاریخچه صلح اعراب و اسرائیل، طرح‌ها و قراردادهای مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد. نویسنده اظهار می‌دارد که مذاکرات دهه ۹۰ در بعد بین‌المللی با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی و در بعد منطقه‌ای با جنگ دوم خلیج فارس و پراکندگی و تشتت در جهان عرب همراه شد و از سوی طرفین با اقبال روبه‌رو گردید و قراردادهایی میان طرفین منعقد شد. رژیم صهیونیستی درصدد بود از موقعیت به وجود آمده در جهت حل دغدغه‌های امنیتی خود بهره‌برداری نماید و با استفاده از حکومت خودگردان بخشی از امنیت خود را تأمین نماید.

بخش دوم: نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در روند صلح

در فصل اول این بخش نقش اسرائیل و فلسطین در روند صلح و دلایل آن دو در پیوستن به این روند مورد بررسی قرار گرفته است، در ادامه گزارشی مختصر و تحلیل‌گونه از قراردادهای صلح ارائه می‌نماید.

در فصل دوم منافع و نقش اسرائیل و کشورهای خط مقدم (اردن، سوریه و لبنان) در روند صلح بررسی شده است.

در فصل سوم، از این بخش مقایسه‌ای میان منافع اسرائیل و سایر بازیگران اصلی منطقه‌ای در روند صلح (فلسطین، اردن، سوریه و لبنان) صورت گرفته است. نویسنده بزرگ‌ترین هدف و منفعت اسرائیل از طرح سازش و روند

عادی‌سازی روابط با اعراب را در درجه اول نجات اسرائیل از تحریم و انزوای سیاسی- اقتصادی و سپس ادغام در نظام منطقه‌ای به منظور تبدیل شدن به یک مرکز اساسی، برای دست‌یابی به انرژی ارزان، رشد و تسلط اقتصادی و فرهنگی بر منطقه به منظور تحقق آرمان "اسرائیل بزرگ" می‌داند.

در فصل چهارم به منافع و نقش بازیگران مهم بین‌المللی در روند صلح یعنی امریکا، اروپا و روسیه پرداخته شده است. با توجه به اهمیت استراتژیک منطقه خاورمیانه برای امریکا، اولویت اول این کشور در منطقه حفظ موجودیت، امنیت و برتری اسرائیل شمرده شده و براین اساس ایالات متحده با استفاده از شرایط به وجود آمده (فروپاشی شوروی و ایجاد شکاف در میان اعراب پس از جنگ دوم خلیج فارس) تلاش نموده ضمن استقرار نظم دلخواه خود در منطقه بحرانی خاورمیانه، دولت‌های هم پیمان خود در منطقه را حفظ و جایگاه اسرائیل را تقویت نماید و این رژیم را با حفظ برتری اقتصادی و تکنولوژیکی در نظام منطقه‌ای خارومیانه ادغام و با تسلط بر انرژی و نفت منطقه منافع استراتژیک خود را حفظ نماید.

در ادامه این فصل به نقش اروپا و روسیه در روند صلح پرداخته شده است. نگرش اروپا به منطقه خاورمیانه در ایجاد روابط مستحکم میان دولت‌ها و ایفای نقش فعال اروپا در برقراری این روابط خلاصه می‌شود. براین اساس برقراری روابط حسنه با خاورمیانه‌ای با ثبات برای اروپا اهمیت فراوان دارد. لذا اروپا تلاش می‌کند روند صلح خاورمیانه به نتیجه برسد. خاورمیانه برای روسیه که دارای پیوند تاریخی عمیق با این منطقه است بسیار اهمیت دارد این کشور تلاش می‌کند در روند صلح نقش بیشتری ایفا کند. حمایت‌های یک سویه و آشکار امریکا از رژیم صهیونیستی در روند صلح سبب گردید تا بسیاری از کشورهای عربی از روسیه درخواست کنند تا برای برقراری موازنه نسبی در روند مذاکرات و تقویت جبهه اعراب به صحنه بازگردد.

در فصل پنجم نقش سایر بازیگران مهم منطقه‌ای از جمله مصر، عربستان سعودی، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان کنفرانس اسلامی و اتحادیه عرب در روند صلح بررسی گردیده است.

بخش سوم: نقش جمهوری اسلامی ایران در روند صلح

نویسنده در این بخش که مهم‌ترین بخش کتاب است به نقش بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران در روند صلح می‌پردازد. در فصل

نخست این بخش ضمن بررسی اجمالی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به مسلمانان و مستضعفان جهان از دیدگاه قانون اساسی، دلایل اصلی تضاد منافع جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی ذکر گردیده است.

در فصل دوم و سوم نقش بازدارندگی مستقیم و غیرمستقیم جمهوری اسلامی ایران -تنها کشوری که به طور واقعی و ریشه‌ای با صلح غیرعادلانه اعراب و اسرائیل مخالف است- بررسی شده است. جمهوری اسلامی ایران براساس جهت‌گیری دینی و منافع ایدئولوژیکی چنانکه در اعلام مواضع رهبر و مسؤولان کشور می‌بینیم نقش بازدارندگی مستقیمی در روند صلح اتخاذ و اجرا کرده است. از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران از طریق گروه‌های جهادی و مخالف روند صلح در منطقه مانند حزب الله لبنان، جهاد اسلامی فلسطین، حماس، انتفاضه مردمی فلسطین و نیز سازمان کنفرانس اسلامی به طور غیرمستقیم نقش بازدارندگی خود را در روند صلح ایفا کرده و جبهه مخالف این روند را تقویت نموده است.

نویسنده در بخش پایانی و نتیجه‌گیری کتاب بااشاره به آخرین تحولات روند صلح و چشم‌انداز آینده آن، سناریوهای محتمل در مورد این روند را مطرح نموده است. براساس دید واقع‌بینانه، روند صلح به سوی حل و فصل نهائی پیش خواهد رفت و صلح میان دولت‌ها محقق خواهد شد اما این صلح، واقعی نخواهد بود و ملت‌های منطقه به این سازش تن در نخواهند داد و با مقاومت مؤثر خود مانع عمده‌ای در راه تحقق آن ایجاد خواهند نمود. براین اساس نویسنده پیشنهادات و راه کارهایی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارائه می‌نماید. برخی از این راه کارها علاوه بر مواردی که در مقدمه آمده عبارتند از: پشتیبانی معنوی و حمایت گسترده از گروه‌های فلسطینی و لبنانی مخالف صلح؛ تلاش در جهت بیداری جهان اسلام و ایجاد همبستگی اسلامی با استفاده از عوامل مؤثر اقتصادی از قبیل قراردادهای تجاری و صنعتی با کشورهای مهم و جلب حمایت آنها، تلاش در جهت ایجاد یک پیمان دفاعی منطقه‌ای متشکل از کشورهای اسلامی خاورمیانه و ایجاد گروه‌های لابی قوی در اروپا و امریکا- به منظور تحت فشار قرار دادن این دولت‌ها در جهت دست کشیدن از تهدید علیه منافع جهان اسلام و جمهوری اسلامی ایران.

محمدفریادرس

مرکز مطالعات خلیج فارس و خاورمیانه

نقد و معرفی کتاب

به سوی قدس؛
ایران و آینده نظام سیاسی جهان عرب

جمیل مؤمنی الموسوی، **الطریق الی القدس...، ایران و مستقبل النظام السیاسی العربی**،(امان: ۲۰۰۱)، ۱۸۲ ص.

در گذشته عرب‌ها به پذیرش عناصر فرهنگ خارجی و آفرینش هم نهاد خود توانایی نشان داده‌اند. تمدن درحال پیدایی اسلام در گذر سده‌ها برای تأمین خواست‌های اساسی جامعه به قدرکافی انعطاف پذیرماند. در هنگام زوال، عرب‌ها دیگر به حفظ این استعداد توانا نبودند. آنان به نظم اجتماعی موروثی نیاکانشان راضی شدند. امروزه اگر عرب‌ها بخواهند ترکیب جدیدی از فرهنگ بیافرینند که به تأمین خواست‌های جدید توانا باشد، لازم است آن استعداد جذب و ترکیب را احیا کنند. اگر آنها بتوانند از عهدهٔ این مبارزه جویی برآیند ممکن است نظام سیاسی جدیدی پدید آید که شکل بومی، دموکراسی، اجتماعی- مناسب برای محیط اجتماعی عرب- خواهدبود. شکی نیست که این نظام بایستی بیشتر نمود یابد تا این که تحمیل شود. اجزای آن لزوماً از گرایش‌های سیاسی در حال پیدایی، نمایانگر اندیشه‌ها و آرمان‌هایی که زمان درازی موضوع بحث دربارهٔ اصلاح اجتماعی بوده‌اند، برگرفته می‌شوند. در گذشته نزدیک عرب‌ها همیشه برای نوش‌داروی بیماری‌های خود به خارج نگریسته‌اند؛ اما اینک شروع کرده‌اند به درون نگاه کنند. تا زمانی که از درون معالجه نشوند- از لحاظ اجتماعی و اقتصادی به همان حد سیاسی- نخواهند توانست به شیوهٔ سالمی زندگی کنند.

پیدایی ناسیونالیسم در جهان عرب نیز- که از درون ویران کردن پایهٔ جهانی جامعهٔ مدنی اسلامی را آغاز کرد- در از هم پاشی بیشتر اسلام و وحدت اسلامی سهیم شد و عرب‌ها

کوشیدند از اتحاد اسلامی جدا شوند و موجودیت ملی جداگانه‌ای را تشکیل دهند، که این امر به اضمحلال بیشتر آنان در برابر استعمار نو انجامید. حال با شکست قومیون عرب نسل جدید نخبگان جهان عرب در پی تدوین منشور وحدت اسلامی برآمده‌اند. البته تحقق این امر تلاش فراگیر جدید متفکران و نخبگان به ویژه نخبگان غیرحاکم را می‌طلبد.

هم‌زمان با حلول سال جدید میلادی (۲۰۰۱) تولدی نو در عرصه کتاب از مؤلفی عرب زبان به نام دکتر جمیل مؤمنی در اردن تحت عنوان "به سوی قدس؛ ایران و آینده نظام سیاسی جهان عرب" پابه عرصه فرهنگ و ادبیات روابط بین‌الملل نهاد. جمیل مؤمنی که خود را فرزند شیخ جنید بغدادی می‌خواند، شجره نامه خویش را منتسب به امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل البیت علیه السلام می‌داند، نامبرده دارای دانشنامه دکترای فلسفه در علوم سیاسی بوده و در حال حاضر نیز سردبیر هفته نامه مستقل با عنوان "الفجر" در امان می‌باشد. وی همچنین محقق علوم سیاسی و کارشناس امورمحیط‌های منطقه‌ای می‌باشد.

از حیث محور، سر فصل‌ها و مفروضه‌های مورد بحث در این کتاب می‌توان آن را تنها کتاب در نوع خود در دنیای عرب دانست، جلب توجه جهان عرب به اهمیت دست‌یابی به پیمان استراتژیک میان اعراب و ایرانیان بدون در نظر گرفتن تحولات منطقه‌ای، عربی و داخلی در ایران از یک سو و مهم‌تر از آن بیان اعتقاد مؤلف درخصوص ضرورت بازیافت نظام سیاسی در جهان عرب برپایه ملزومات دست‌یابی به این پیمان از حیث جایگاه استراتژیک و ویژه ایران در تأمین امنیت ملی حال و آیندهٔ اعراب از سوی دیگر به عنوان محکمات کتاب مزبور در تبیین ادبیات جدید روابط بین‌الملل میان دو تمدن عربی وایرانی به شمار می‌رود. گرچه طرح این ادبیات نوین خوانندگان عرب را در ظاهر به ساحل بی‌انتها و دور دست روابط مستحکم و مبتنی بر پیمان استراتژیک ایران و اعراب نزدیک می‌سازد، ولیکن باید اذعان نمود که استناد مؤلف به حقایق انکارناپذیر و انگاره‌های پابرجا در زمینه نقش منطقه‌ای ایران بروز هرگونه غفلت زدگی وهم‌گرایی را از مخاطب و خوانندگان کتاب سلب می‌کند. همچنانکه از عنوان کتاب پیدا است، رمز دست‌یابی به آینده‌ای مطمئن و قابل اعتماد در روابط ایرانی- عربی از دریچه نزاع اعراب با صهیونیست‌های غاصب و در صیانت و پاسداری از کیان مقدس اسلامی و بقاع متبرکهٔ آن هویدا می‌باشد، این مهم ارزش‌گذار اعراب را از پیش فرض‌های موروثی از استعمار غرب در نگاه به ایران به ویژه ایران پس از انقلاب اسلامی

بیش از پیش متجلی می‌سازد.

کتاب به سوی قدس؛ ... ایران و آیندهٔ نظام سیاسی جهان عرب در ۱۸۰ صفحه و در هفت محور به اضافه یک مقدمه تحلیلی با عنوان "ایران ضرورتی عربی در آستانه قرن بیست و یکم" و یک خاتمه که در برگیرندهٔ خلاصه مباحث مطروحه در کتاب می‌باشد به زیور طبع آراسته شده است.

خلاصه محورهای کتاب:

مؤلف در بخش نخست کتاب بر آن است تا روابط ایران با اعراب را در بستری مجروح و زخم خورده مجسم نماید. به اعتقاد مؤلف کتاب این دوره شامل پیدایش انقلاب اسلامی در ایران تا پایان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران می‌باشد. مؤلف معتقد است که پیدایش انقلاب اسلامی به یک باره دنیای غرب را شگفت زده کرد و در حالی که غرب هم‌پیمان قدیمی خود را در منطقه از دست داده بود، در مقابل مخاطرات و تهدیدات علیه مستعمرات عربی خود دست به عکس‌العمل زد. این تحرک ترس اعراب را در برابر سیاست صدور انقلاب اسلامی برانگیخت و با توجه به اتخاذ سیاست نه شرقی نه غربی از سوی ایران و بالطبع قرار گرفتن اعراب در هر یک از دو قطب طی دوران جنگ سرد، از یک سو و درگیر شدن اعراب در جبهه عراق با ایران از سوی دیگر عملاً شکاف میان دو حوزه تمدن را عمیق‌تر ساخت. دکتر مؤمنی این‌گونه نتیجه می‌گیرد که دههٔ هشتاد در قرن گذشته سیاه‌ترین دوران روابط اعراب با ایرانیان را شامل می‌شود. لیکن با شروع دههٔ نود و بروز تحولات عدیده منطقه‌ای و بین‌المللی و بالاخره پیروزی اصلاح طلبان در ایران را جزو مهمترین عوامل تجدید همگرایی این دو حوزهٔ تمدنی برمی‌شمارد.

مؤلف بخش دوم کتاب را تحت عنوان تحولات داخلی ایران، دگرگونی‌های جهان عرب پی می‌گیرد و تحلیل خود را به چالش‌های سیاست داخلی در ایران به ویژه روند توسعه مبانی کثرت‌گرا در نظام حاکمیتی معطوف می‌دارد. دکتر مؤمنی در ادامه درک متقابل واشنگتن و تهران را در سالیان پایانی قرن بیستم به عنوان دست‌مایه توازن سیاست‌های داخلی و خارجی ایران ارزیابی می‌کند و از این حیث جایگاه ژئوپلتیکی و ژئواستراتژیکی ایران را به اعراب گوشزد می‌نماید. وی در ادامه این بخش محورهایی همچون، سرانجام وفاق ملی در ایران، پدیدهٔ سلطه و جامعه، ایران دوران خاتمی و سیاست خارجی؛ از تنش‌زدایی تا گفتگوی تمدن‌ها و آینده دوران کاریزمایی خاتمی و ارتباط آن با اصول انقلاب اسلامی را تحلیل می‌کند. دکتر مؤمنی در نتیجه این بحث بروز تحولات در ایران را لازمهٔ انقلاب اسلامی

و علت مبقیه آن ارزیابی می‌کند.

نویسنده بخش سوم کتاب خود را به عمل و عکس‌العمل متقابل ایران و اعراب معطوف داشته و افق‌ها و چشم‌اندازهای حال و آیندهٔ آن را بررسی می‌کند. دکتر مؤمنی برای ارائه شاهد مثال‌های عینی در پیشرفت روند هم‌گرایی این دو حوزه تمدنی به مناسبات رو به گسترش جمهوری اسلامی ایران با دو قدرت منطقه‌ای و جهان اسلام یعنی عربستان سعودی و مصر تمسک می‌جوید و اهمیت آن را در تقابل اسلام باکیان صهیونیستی مهم ارزیابی می‌نماید.

بخش چهارم کتاب به روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس اختصاص یافته است. دکتر مؤمنی معتقد است اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر همزیستی مسالمت‌آمیز و همراه با احترام متقابل و احترام نسبت به تمامیت ارضی روند توسعه مناسبات دو سوی ساحل را بیش از پیش گسترش داده است، مؤلف به زعم خود عامل مهم دیگر آن را بهره‌گیری از ظرفیت‌های نیروی انسانی متمایل به فرهنگ عربی در کابینه و تشکیلات حکومتی از سوی جناب آقای خاتمی برمی‌شمارد.

مؤلف کتاب اگرچه در توصیف مناسبات دو سوی ساحل خلیج فارس سعی در رعایت بی‌طرفی دارد اما با پایان بردن این بخش از کتاب، کاسه صبرش لبریز شده و به تبعیت از خوی ناسیونالیستی عربی بالاخره پسوند عربی را برای عنوان خلیج "فارس" که در سراسر این بخش از کتاب مورد استفاده قرار گرفته است جعل می‌نماید.

دکترجمیل مؤمنی بخش پنجم کتاب خود را به روند رو به گسترش روابط جمهوری اسلامی ایران و عراق در دورهٔ ریاست جمهوری آقای خاتمی اختصاص داده و از این دوره به مثابه دورهٔ گفتگوی رضایت بخش از سوی طرفین یاد می‌کند، مؤلف در نتیجه‌گیری این بخش هرگونه اختلاف میان جمهوری اسلامی ایران و عراق را به ضرر قضیه فلسطین ارزیابی نموده و برای تحکیم وحدت این دو کشور، جهان عرب را به یاری می‌طلبد.

بخش ششم کتاب به اقتدار نظام جمهوری اسلامی ایران و ضرورت هماهنگی با جهان عرب می‌پردازد. مؤلف این هماهنگی را به مثابه انتخابی استراتژیک برای جهان عرب و درجهت تحقق توازن قومی با اسرائیل ارزیابی می‌کند.

بخش هفتم کتاب نیز به نقش جمهوری اسلامی ایران در خاورمیانه و نظام منطقه‌ای دنیای عرب پرداخته است. مؤلف در فرازی از بخش هفتم کتاب خود، پیمان اعراب و ایران را از جمیع جهات و درتمامی سطوح به عنوان

راهکار مثبت و امکان‌پذیر از حیث دیدگاه سیاسی در شرایط دشوار فراروی جهان اسلام پیشنهاد می‌کند، به ویژه آن که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دورهٔ ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی با وجود گشایش و نرمش بیش از پیش در مقابل جهان عرب به ویژه منطقه خاورمیانه شرایط تحصیل چنین پیمانی را فراهم می‌سازد.

با نگاهی اجمالی به کتاب "به سوی قدس، ایران و آینده نظام سیاسی جهان عرب" می‌توان دریافت که قلم دکتر جمیل مؤمنی متأثر از تراوشات و استدراکات ذهنی وی می‌باشد تا تکیه بر منابع و مراجع ملهم از تعصبات جاهلانه خیل کثیری از اعراب، به همین جهت می‌توان آن را تولدی جدید در میان کتابخانه‌های جهان عرب دانست. البته اگر مؤلف خرده تعصب خویش را نیز فرو می‌خورد و در برابر واقعیت‌های تاریخی سر فرود می‌آورد؛ ارزش نوشتار خود را صدچندان می‌نمود و به این ترتیب شیفتگان حقیقت جو را در جهان عرب مجذوب‌تر می‌ساخت.

به طور کلی باید گفت که مؤلف با بهره‌گیری از الفاظ مثبت و با به کار بردن مؤلفه‌های مستحکم در قالب واژگان از یک سو، سعی در هدایت مخاطبان خود به ویژه در جهان عرب در مسیری هموار داشته و از سوی دیگر پل ارتباطی میان دو حوزهٔ تمدنی عربی- ایرانی را با بهره‌گیری از ادبیات روابط بین‌الملل ترسیم می‌نماید.

دکتر جمیل مؤمنی استدلال خود را بر دو فرضیه استوار ساخته است به گونه‌ای که وی با تشریح روند اصلاح طلبی در ایران آن را تلاشی مثبت در جهت بقاء و استقرار انقلاب اسلامی ایران و نه براندازی آن ارزیابی می‌کند و در فرضیه دوم خود با تشریح موقعیت ژئوپلتیکی و ژئواستراتژیکی ایران، ضرورت پیوند جهان عرب با ایران را در آستانه قرن بیست و یکم ضرورتی اجتناب ناپذیر فرض می‌نماید، به ویژه در سایه تهدیدات اسرائیل و سیاست فشار از سوی امریکا بر علیه اعراب، بهترین راه‌کار را نگرش اعراب به ایران به عنوان عمق استراتژیکی خود گوشزد می‌کند. از اینرو دکتر مؤمنی برای تحقق فرضیه دوم خود، به جهان عرب توصیه می‌کند تا در جهت بازیافت بنیان‌های اصولی و ایجاد بستر مناسب سیاسی در کشورهای خود بر آیند. مؤلف راه‌کارهای پیشنهادی خود را برای تحقق این پیوند عمیق از طریق:

- برقراری روابط عمیق و کارآمد با جمهوری اسلامی ایران؛
- احیاء سیاست گفتگوی منطقه‌ای با محوریت جمهوری اسلامی ایران و دنیای

عرب تا تحقق پیمان استراتژیک اسلامی
در مقابل پیمان‌های اسرائیل؛
- تمسک به شعار وحدت اسلامی همسان
و همپایه شعار وحدت عربی؛
- و بالاخره بهره‌گیری مطلوب از
دیدگاه‌های سیاست خارجی جمهوری
اسلامی ایران در سطح منطقه که چیزی جز
حمایت اعراب در قضیه فلسطین
نمی‌باشد.
توصیه می‌کند.

مجتبی فردوسی‌پور
مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس

نقد و معرفی کتاب

پایان روند صلح اسلو و بعد از آن

Edward W. Said, *The End of the Peace Process: Oslo and After*; (London: Granta Books Publisher, 2000), 345pp.

کتاب پایان روند صلح اسلو و بعد از آن توسط ادوارد سعید نوشته شده است وی یکی از محققان برجسته در زمینهٔ مسائل جهان به‌ویژه خاورمیانه و فلسطین است. ادوارد سعید استاد زبان انگلیسی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه کلمبیا است. وی نویسندهٔ هجده جلد کتاب از جمله شرق‌شناسی، فرهنگ و استعمارطلبی، مسأله فلسطین، سیاست تصرف، صلح و نارضایتی‌ها، دور از صلح، بعد از آخرین آسمان، تقصیر قربانیان، قلم و شمشیر است.

هدف اصلی نویسنده از گردآوری این مقاله‌ها، ارائه نقطه‌نظرات و جزئیات بیشتر راجع به مسأله فلسطین که در نشریات خارجی - به‌خصوص نشریات ایالات متحده - کمتر به چشم می‌خورد، و نیز سعی در به تصویر کشیدن موفقیت یا شکست صلح اسلو است.

این کتاب به‌صورت مجموعه مقالات است و از یک مقدمه و پنجاه مقاله که ادوارد سعید در طول سال‌های ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۹ نوشته و به زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه در روزنامه و مجلات مختلف از جمله روزنامهٔ الحیات، لوموند، مجله نیوزویک، مجله آبزرور، هفته‌نامه الاهرام و ماهنامهٔ لوموند دیپلماتیک چاپ شده‌اند، گردآوری کرده است. این مجموعه مقالات فقط توسط نویسنده جمع‌آوری و ویراستاری شده است. این کتاب دارای کتابنامه و فهرست مطالب عنوان شده در کتاب است. وی در بخشی از مقدمه چنین آورده است که دولت‌ها و رسانه‌ها توجه وافری به معاهده صلح اسلو دارند. ولی به عقیدهٔ من این معاهده به یک صلح واقعی در زمان حال و در آینده منتهی نخواهد شد، زیرا اعراب و اسرائیل راه‌حل

نظامی واقعی را ندارند و ممکن است در آینده مردم این دو کشور براساس برابری و حق تعیین سرنوشت و در همزیستی مسالمت‌آمیز با هم زندگی کنند.

وی در ادامه می‌نویسد: "باتوجه به آمارهای منتشر شده کشورهای خاورمیانه تقریباً ۶۰ درصد خرید تسلیحات بازارهای جهانی را به خود اختصاص داده‌اند؛ که اگر این امر به‌طور بی‌رویه ادامه یابد اعراب و نیز جامعه اسرائیلی نظامی می‌شود. در آن هنگام است که آزادی‌های دموکراتیک از بین می‌رود، ایجاد فرصت‌های آموزشی و کشاورزی کاهش می‌یابد و سطح زندگی شهروندان نسبت به سال ۱۹۴۸ پائین می‌آید. به‌زعم نویسنده سال ۱۹۴۸، عصر تقسیم و جدایی‌هاست سالی که برای فلسطینی‌ها ویرانی بدبختی و به قول خود فلسطینی‌ها - نکبا[1] - به‌دنبال داشت و اسرائیل ایجاد شد و جدا کردن ساکنان کشورهای همسان تحمیل شد. اسرائیلی‌های غیر یهودی یعنی فلسطینی‌ها ۲۰ درصد شهروندان این دولت را تشکیل می‌دهند. بنابراین دولت یهود کاملاً یک دولت یهودی به‌شمار نمی‌آید در این اثناء توافقنامهٔ اسلو مطرح شد تا به اصطلاح تزلزل بنیان‌هایی را اصلاح کند. وی در ادامه متذکر می‌شود که اگر به تاریخ بنگریم همیشه بی‌ثباتی موجب بی‌اعتمادی شده است و اگر مردم احساس فقر و ترس کنند، دیگر آن جامعه دموکراتیک نخواهد بود. نویسنده در ادامه تاریخچهٔ مردم فلسطین را به تصویر می‌کشد و نتیجه‌گیری می‌کند که به رغم اینکه در طول تاریخ مردم فلسطین مشکلات زیادی را متحمل شده‌اند ولی رهبر فعلی فلسطینی‌ها سعی می‌کند که تاریخچهٔ تراژدی مردم فلسطین را به منظور مساعدت با مشاوران اسرائیلی و امریکایی فراموش کند. مثالی که نویسنده در این مورد ذکر کرده است لغو نشست ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۹ از سوی سازمان آزادیبخش فلسطین در ژنو بوده است. نویسنده در ادامه راجع به وضعیت پناهندگان بحث می‌کند و تعداد این پناهندگان را با توجه به آمار منتشر شده حداقل ۴ میلیون نفر ذکر می‌کند.

نویسنده کاملاً طرفدار صلح به همراه همزیستی مسالمت‌آمیز، ایجاد حق تعیین سرنوشت و برابری بین مردم فلسطین و اسرائیل در سرزمین موعود فلسطینی است و کاملاً با مخالفان صلح، مخالفت می‌کند. وی معتقد است «روند فعلی صلح اسلو» به صلاح جامعه است چرا که بسان حقیقتی است که باید با آن مواجه شد. به عقیدهٔ وی صلح بیرحمی‌های بیشتر رهبران را آشکار خواهد کرد.

در موافقتنامهٔ اسلو ۲ مسأله مطرح شده است. اول «شناسایی رسمی متقابل» بین طرفین

1. Nakba

اسرائیلی و ساف و دوم اعلام اصولی که ترتیب برنامه‌های نقل و انتقال طرح شده است تا نیروهای اسرائیلی را از مناطق خاصی از ساحل غربی به غیر از بخش‌هایی از غزه و اریحا شوا[1] خارج سازد. این توافقنامه به‌علت روبرو شدن با مسائل حادی - همچون (اورشلیم) مسأله قدس، پناهندگان، ساکنان مرزها و اقتدار - به تعویق افتاد. بعدها مذاکرات دیگری در مصر، تابا[2] و هبرون تشکیل شد ولی به نتیجه‌ای نرسید.

موافقتنامه وای ریور در اکتبر سال ۱۹۹۸ امضاء شد که براساس این موافقتنامه به فلسطینی‌ها ۱۰ درصد زمین بیشتر تعلق می‌گرفت. ولی نتانیاهو هرگز با این عمل موافق نبود، او سعی می‌کرد تمام این توافقنامه را اصلاح کند ولی در مه ۱۹۹۹ او از اداره اسرائیل برکنار شد. ایهود باراک هنگامی که می‌خواست بر سر قدرت بیاید مصمم به ایجاد صلح بود ولی آنچه که از گذشته وی در دست است و باتوجه به سخنانی که وی در گذشته گفته است. چنین به نظر می‌رسد که او نیز تقریباً همان سیاست‌های نتانیاهو را دنبال خواهد کرد. برای شخص باراک اورشلیم بدون هیچ دغدغه‌ای متعلق به اسرائیل است. بنابراین اگر این چنین باشد دیگر دولت فلسطین یک دولت مستقل نخواهد بود.

مشکل اصلی دیگری که وجود دارد این است که به‌نظر نمی‌رسد که باراک با همزیستی مسالمت‌آمیز و برابری بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها موافق باشد، او به صراحت گفت که آنچه که آنها می‌خواهند جدایی است نه همگرایی.

وی در بخش دیگر می‌نویسد: براساس برآوردی که اخیراً صورت گرفته است در فلسطین بیکاری به‌طور اسف‌باری نسبت به سال ۱۹۹۳ افزایش پیدا کرده است، تولید ناخالص ملی تقریباً تا نصف کاهش پیدا کرده است، رفتن مردم از یک بخش یا منطقه فلسطین به منطقه دیگر در مقایسه با همان سال بسیار مشکل شده است. در قدس (اورشلیم) این محدودیت‌ها بسیار شدید است، ۴۰ درصد از فلسطینی‌هایی که در ساحل غربی و غزه زندگی می‌کنند تقریباً آزاد به‌شمار می‌آیند. ولی به‌طور اسف‌باری بیشتر مردم فلسطین کار خود را از دست داده‌اند و استانداردهای زندگی بسیار کاهش پیدا کرده است. به عقیدهٔ وی خواست اسرائیل و ایالات متحده در حدی نیست که برای ما فلسطینی‌ها سمبل اقتدار مثل پرچم، حقوق پناهندگان و بازگشت آنها، خودکفایی اقتصادی و استقلال نسبی را تعیین کند.

وی در سال ۱۹۹۵، ۵ مقاله تحت

1. Jericho
2. Taba

عناوین «مرحلهٔ اول»، «چقدر و چه مدت»، «مذاکرات به کجا منتهی می‌شود»، «از اینجا به کجا خواهیم رفت» و «بازتاب‌های عملکرد بخش خصوصی» آورده است. نویسنده اظهار می‌دارد که: اولین مرحله تعیین مناطق اشغالی است که باید آزاد شوند. چنین روندی حقیقی است و برای اینکه آن را بدست بیاوریم باید آمادگی و بسیج کافی را در این زمینه داشته باشیم.

وی راجع به وضعیت زنان می‌نویسد: زنان در بدترین موقعیت اجتماعی قرار گرفته‌اند آنها هیچگونه آزادی راجع به اقتدار کشور خودشان ندارند.

در آخرین مقاله این سال وی راجع به اقتدار، منافع و امنیت فلسطینی‌ها و سرنوشت پناهندگان بحث می‌کند و معتقد است که مسأله پناهندگان موضوع حساسی است و باید توجه بیشتری بدان مبذول داشت.

فصل بعدی که متشکل از ۱۲ مقاله است عبارتند از «انتخابات، نهادها و دموکراسی»، «واقعیت‌های انتخاب گذشته»، «مبارزه با ترور اسلامی»، «مدرنیته، اطلاعات و دولت»، «قبول یا رد کامل»، «تئوری و عمل تحریم کتاب‌ها و عقاید»، «ملاقات وادی[1]»، «قیام علیه اسلو»، «تعهد و مسؤولیت‌پذیری»، «ماندلا، نتانیاهو و عرفات»، «روشنفکران و بحران‌ها» و «چه کسی سخن می‌گوید» است، تمام این مقالات را ادوارد سعید در سال ۱۹۹۶ نوشته است.

تاریخ فلسطین در دنیای عرب و جهان غیرمتعهدها این است که آن آگاهی مردم را نسبت به درک بهتر گذشته افزایش دهد. به زعم نویسنده مردم فلسطین باید حرکت نلسون ماندلا را ببینند که چگونه علیه آپارتاید قیام کردند و از آن سرمشق بگیرند به عقیده وی آن به مفهوم بازگشت به بمباران، تهدید یا قربانی کردن مردم نیست بلکه آن ایجاد یک حرکت جدید در جهت صلح است و صلح به مفهوم زندگی مردم در یک شرایط برابر است. که فقط فلسطینی‌های دموکراتیک‌طلب و چند فرهنگی می‌توانند چنین حرکتی را درک کنند.

به عقیده نویسنده اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها تاریخ و تجربیات بسیار نزدیکی نسبت به هم دارند تنها چالش این است که باید روشی پیدا کرد تا آنها بتوانند با یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند همچون شهروندانی برابر در یک سرزمین بدون اینکه درگیری بین یهودیان و مسلمانان و مسیحیان پیش آید. نویسنده وظیفه اصلی و روشنفکرانه را مقایسه وجدان اسرائیلی با ادعاهای جدی سیاسی انسانی فلسطین‌ها می‌داند: چرا که این

1. Wadie

امر سبب توجه بیشتر فرهنگ، عقلانیت و اخلاق می‌گردد. و از طرف دیگر به عقیدهٔ نویسندهٔ کنار گذاردن کل تاریخ ضد - سامی‌گرایی به‌عنوان یک موضوع بی‌ربط اشتباه است. ما به‌عنوان یک فلسطینی و یک عرب سعی نکرده‌ایم که دربارهٔ این موضوع مهم مطالعات گسترده‌ای داشته باشیم. بنابراین ما نیاز به گفتمان‌های زیادی داریم. وی در ادامه در مورد این گفتمانها توضیح مفصلی داده است.

مقالات «مفهوم واقعی موافقتنامه هبرون»، «استفاده از فرهنگ»، «عدم دقت»، «محتوای ملاقات امریکایی عرفات»، «سی سال بعد»، «ادامه بحث‌ها»، «نسل آینده»، «آیا محدودیت‌هایی برای بحران وجود ندارد»، «استراتژی امید»، «اصول همزیستی»، «عراق و بحران خاورمیانه» و «مردد بودن اسرائیل» را وی در سال ۱۹۹۷ نوشته است.

در مقاله اول این بخش به‌طور جامع راجع به موافقتنامهٔ هبرون بحث کرده است. در مقاله بعدی وی ابتدا راجع به نظریه «برخورد تمدن‌ها» که هانتینگتون مدعی آن بوده، بحث می‌کند و سپس راجع به تفسیر مسائل سیاسی بحث می‌کند. وی نوشته است که هنر تفسیر این است که شخص بخواند، و دستاوردهای فرهنگ بشری را با دیگر فعالیت‌های بشر ارتباط دهد. به عقیدهٔ وی هدف از تفسیر، آموختن ارتباط برخی فرآیندها از قبیل فرهنگ‌های مختلف مردمان مختلف دوره‌های تاریخی گوناگون با یکدیگر است. و این امر درست نقطهٔ مقابل نظریه هانتینگتون و پیروانش است.

نویسنده در مقاله بعدی به دو سؤال پاسخ داده است اولاً چرا دیریاسین[1] فراموش شده است؟ ثانیاً چرا سال ۱۹۴۸ از دستور کار صلح توسط رهبران فلسطین و متفکران برداشته شده است؟

در مقاله دیگر وی معتقد است که هر دو جناح (فلسطینی‌ها و اسرائیلی) تمایل به صلح واقعی دارند ولی بدون برابری و عدالت. اسرائیلی‌ها احساس می‌کنند که بعد از ۳۰ سال تفوق نظامی، آنها می‌توانند هر کاری را هم در زمان صلح و هم در زمان جنگ انجام دهند. در حالی که فلسطینی‌ها به رغم ضعف رهبری‌شان از انقیاد دائمی اجتناب می‌ورزند. که در این‌صورت صلح پایدار و همزیستی حقیقی به وجود نخواهد آمد.

در مقاله بیست سوم نویسنده معتقد است که نسل جدید توانایی زندگی راحت در این محیط رَا دارند. و باید این نسل جدید حمایت شوند. زیرا که آنها دارای علم و بصیرت کافی نسبت به این قضیه هستند.

در مقاله تحت عنوان غرامت‌ها: قدرت

---

1. Dair yassin

و وجدان می‌نویسد: ما نیاز به یک استراتژی جدید از صلح داریم؛ صلح جدیدی که براساس برابری و توافق، عدالت و توسعه باشد طوری که بر روش اشتباهات گذشته سرپوش گذارد و آن فقط با گفتن بدست نمی‌آید و باید بدان عمل شود. جوانان این سرزمین باید به آینده بیندیشند.

به عقیده نویسنده امروزه فلسطین و اسرائیل بر لبهٔ پرتگاه قرار گرفته‌اند. مردم نگران دیدگاه‌های رهبرانشان هستند ولی اسرائیلی‌ها با چالش‌های زیادی روبرو هستند. آنها باید هویت یهودی خودشان را تعیین کنند تا آنها بتوانند در آینده از زندگی خوب و ثمربخشی با همزیستی مسالمت‌آمیز و برابری برخوردار باشند.

فصل بعدی که شامل مقالاتی است که نویسنده در سال ۱۹۹۸ نوشته عبارتند از: «فلسطینی و اسرائیل ۵۰سال چشم‌انداز»، «مسأله ظلم»، «گالیور در خاورمیانه»، «تاریخ: واقعیت ساختاری»، «تصویری از فلسطین»، «پایان روند صلح یا شروع چیزی دیگر»، «هنر، فرهنگ و ناسیونالیسم»، «پنجاه سال تصرف»، «تاریخ جدید، ایده‌های گذشته»، «شکست بن‌بست‌ها: روش سوم»، «آخرین مرحله»، «پایان ترتیبات مقدماتی» و «تحریک».

در اولین مقاله وی تاریخچهٔ ۵۰ ساله مردم فلسطین را به تصویر می‌کشد. در مقاله بعدی نویسنده سؤالاتی را مطرح می‌کند و سپس به هر کدام از این سؤالات پاسخ می‌دهد سوالاتی همچون آیا اقتدار و وحدت ملی در این سرزمین بوجود می‌آید؟ آیا توسعه و دموکراسی در این سرزمین حاکم خواهد بود؟...

در مقاله بعدی که تحت عنوان گالیور در خاورمیانه است، ابتدا به بحرانی که بین ایالات متحده و عراق وجود دارد اشاره می‌کند و آن را با داستان جاناتان سویفت مقایسه می‌کند.

آخرین فصل این کتاب که در سال ۱۹۹۹ نوشته شده است شامل دو مقاله است: «خاطرهٔ ساحل غربی» و «حقیقت و آشتی» است.

فاطمه هادی‌وش
مرکز مطالعات حقوقی و بین‌المللی

نقد و معرفی کتاب

کیان صهیونیستی
کثرت‌گرایی[1] و ابزارهای کنترلی

دکتر کریم محمد حمزه، **الکیان الصهیونی: التعددیة و آلیات الضبط**، (بغداد: بیت‌الحکمة، ۲۰۰۱)، ۲۰۲ ص.

با گذشت یک قرن از اولین کنفرانس صهیونیستی در پازن سویس (۱۸۹۷) و گذشت پنجاه سال از برپایی کیان صهیونیسم غاصب، پی‌گیری و انجام تحقیقات، پژوهش‌ها و کاوش‌های علمی و گفت‌وشنود پیرامون پدیده شوم صهیونیسم به ویژه تحولات مربوط به آن از جمله پدیده ما بعد صهیونیسم و اهمیت تشکیک در مکتب صهیونیسم از نظرگاه پست صهیونیست‌ها و از سوی نخبگان جهان به ویژه نخبگان مسلمان گسترش قابل توجهی یافته است. از این رو از میان کاوش‌های به عمل آمده در می‌یابیم که با وجود تلاش‌های گسترده و فراوان، هنوز خزاین علمی جهان اسلام از وجود منابع و مراجع تحقیقی پیرامون موضوع مورد بحث و به طور کلی پدیدارشناسی صهیونیسم تهی است. سعی دراطلاع رسانی غلط از سوی اسرائیلی‌ها و انتشار مطالب متناقض از سوی محققان عرب نه تنها از اعتماد به این منابع کاسته است بلکه برخلاً مزبور نیز افزوده است. از این‌رو تألیف دکتر کریم محمد حمزه که به اهتمام مؤسسهٔ علمی بیت‌الحکمه[2] بغداد در سال جاری میلادی به زیور طبع در آمده است.

---

1. Pluralism

۲. مؤسسه بیت‌الحکمه یا خانه دانش یک موسسه علمی تاریخی است که تاریخچه تأسیس آن به دوران حکومت عباسی باز می‌گردد، این مؤسسه در بخش‌های مختلفی از قبیل علوم پزشکی، فلسفه، منطق، نجوم، کشاورزی، هندسه، ریاضیات و موسیقی فعالیت می‌نمود. این مؤسسه در حال حاضر دارای بخش‌های مطالعاتی فعالی در هفت بخش شامل مطالعات اقتصادی، اجتماعی، فلسفی، اسلامی، تاریخی، حقوقی و بالاخره بخش ترجمه می‌باشد.

در عین موجز بودن آن از حیث شناخت مفهومی موضوع پلورالیسم و موضوع تجزیه و مفهوم کنترل اجتماعی و ارتباط آن با صهیونیسم به ویژه از حیث مرجعیت اعتقادی و دینی یهود در کیان صهیونیستی حائز اهمیت بوده و می‌تواند به عنوان یک کتاب مرجع در اختیار محققان علاقمند به تعقیب ساختار کثرت‌گرایی اسرائیل قرار گیرد.

اصولاً اسرائیل را می‌بایست تجسم بخشی از طرح صهیونیستی دانست که نهادها و ساختارهای آن در حال شکل‌گیری بوده و یا وظیفهٔ خود را به اتمام نرسانده است. بنابراین اسرائیل رژیمی سیاسی برای اسکان یهودیان است که همهٔ ویژگی‌های مخصوص به خود را دارا می‌باشد. صهیونیسم خود را وارث چنین نهضت آزادی‌بخش قومی می‌داندو اسرائیل را ثمره و دست آورد آن برمی‌شمارد. این رژیم در ۱۴ مه ۱۹۴۸ به عنوان دولت یهود استقلال خود را اعلام کرد و با توجه به شرایط کنونی یهودیان اسرائیل خود را تنها نماینده مهاجران ندانستند، بلکه اساساً "کیان و دولت ملت یهود" می‌داند و بنابر قانون بازگشت، هر یهودی می‌تواند به مجرد مهاجرت به فلسطین تابعیت این رژیم را کسب کند.

جامعه اسرائیل دارای چهار ویژگی مهم است و همین چهار ویژگی ماهیت آن را تشکیل می‌دهد. طبیعی است که تمام پدیده‌ها و حوادث مرتبط با جامعه اسرائیل، نمی‌تواند بدون ارتباط با آن ویژگی‌ها باشد.

۱. اسرائیل کشوری است که اصل تشکیل و تولد آن برمبنای زورو خشونت و ظلم به عده‌ای دیگر بوده است.

۲. جامعه اسرائیل به شدت جامعه پارهٔفرهنگی است، تعدد و تنوع اقوام و فرهنگ‌ها در آن زیاد است و گاهی این تنوع فرهنگی با تناقضات همراه است.

۳. جامعه اسرائیل، یک جامعه استیطانی است. اگر استیطان را به "وطن گزینی" معنی کنیم، این وطن گزینی در اسرائیل، در حالت حاد و بحرانی آن مطرح است، یعنی یهودیان نه فقط دنبال وطن‌گزینی که به نوعی وطن‌یابی، انتساب خود به آن وطن و اثبات این موضوع هستند.

۴. ساختار جامعهٔ صهیونیستی از مهاجران شکل گرفته است و تاکنون بیش از ۴۰ درصد یهودیان آن در دیگر کشورها به دنیا آمده‌اند، به طور کلی یهودیان جامعه صهیونیستی را به سه بخش تقسیم می‌کنند:

الف) یهودیان شرقی
(متولدین آسیا و اروپا)

ب) یهودیان غربی
(متولدین اروپا و امریکا)

ج) یهودیان رژیم صهیونیستی
(متولدین فلسطین اشغالی)

بدین‌سان جامعه صهیونیستی با بحران تعدد مذهبی هر یک از دسته‌جات مهاجر روبه‌رو است، ضمن آن که فرهنگ و مدنیت هر گروه مهاجر نیز به پیشرفت و تکامل جوامع اصلی آنان بستگی دارد و این خود تعدد فرهنگ‌ها را در میان این جامعه به وجود آورده است، به عبارتی دیگر شخصیت یهودیان ساکن در فلسطین از امتزاجی ناهمگون و متناقض که مابین شخصیت دون پایه و پست و شخصیت مترقی و برخوردار از فرهنگ مدنیت مدرن قرار دارد، تکوین یافته است.

از این‌رو مکتب صهیونیسم پس از گذشت یک صد سال از تولد آن، اینک دچار بحران شده و این بحران ممکن است به شکل یک کشمکش سیاسی- اجتماعی در داخل اسرائیل خود را نشان دهد. لذا با گذشت نیم قرن از اشغال فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل، صحنه فرهنگی- سیاسی اسرائیل شاهد بحث‌ها و مناظراتی درباره صهیونیسم و نیز بروز پدیده‌ای در انتقاد از صهیونیسم است که محافل دانشگاهی و مطبوعاتی از آن با نام "مابعد صهیونیسم" یاد کرده‌اند.

به طور خلاصه مفهوم "مابعد صهیونیسم" عبارت از تشکیک در مکتب صهیونیسم است که تاکنون دو زمینه مهم را در برگرفته است.

۱. بحث تاریخی و تشکیک درصحت روایت رسمی تاریخی نسبت به وضعیت فلسطین و تشکیل دولت اسرائیل.

۲. بحث جامعه شناسی سیاسی و تشکیک در نظام دمکراتیک جاکم بر جامعه اسرائیل هر چند "پست صهیونیسم" پدیده داخل اسرائیل است، اما این پدیده تاثیراتی نیز بر یهودیان خارج اسرائیل گذاشته و روابط صمیمانه بین جوامع یهودی در خارج با دولت اسرائیل را تا حدودی خدشه دار کرده است.

در جهان عرب، بسیاری از دانشگاهیان و نخبگان فکری به این پدیده پرداخته‌اند، برخی با خوش‌بینی از این پدیده به عنوان آغازی برای پایان صهیونیسم یاد کرده و به گسترش آن امید بسته‌اند، عده‌ای دیگر نسبت به مبالغه در اهمیت این پدیده هشدار داده و ضمن کم اهمیت دانستن آن به جنبه‌های فریبنده پدیدهٔ "پست صهیونیسم" اشاره کرده‌اند، آنها معتقدند که این پدیده در پی حل مشکل صهیونیسم است نه مشکل فلسطین و جهان عرب. به هر حال پی‌گیری این پدیده و موضوع کثرت‌گرایی در جامعه یهودی اسرائیل و دنبال کردن نتایج آن روند مطالعهٔ مسائل مبتلا به جامعه اسرائیل را از سوی محافل علمی، پژوهشی و اجرایی جهان اسلام به امری مهم و قابل توجه تبدیل کرده است.

کتاب "کیان صهیونیستی، کثرت‌گرایی و ابزارهای کنترلی" به طور کلی در پنج فصل و در مجموع ۲۰۱ صفحه تدوین و تحریر گردیده است.

فصل نخست این کتاب مشتمل بر مباحث مفهومی پیرامون موضوع کثرت‌گرایی و مراحل گذار از کثرت‌گرایی به تقسیم[1] (تجزیه) و چرایی بحث پیرامون موضوع کثرت‌گرایی و بالاخره مفهوم کنترل اجتماعی می‌باشد.

کثرت‌گرایی به اعتقاد مؤلف صفتی است که بر ترکیب جمعیتی بسیاری از جوامع بشری اطلاق می‌شود و در بیشتر حالت‌های آن نتایج توسعه کولونیالی پدیدار است که سرانجام به پیدایش جوامع کثرت‌گرا[2] می‌انجامد. این گونه جوامع از ویژگی باورهای فردی و گروهی که در مجتمع‌های محلی کوچک‌تری قرار گرفته‌اند و از فرهنگ متمایز همچون زبان و تعالی دینی برخوردارند، تشکیل می‌شوه. به زعم مؤلف و با پذیرش این فرض تنها می‌توان نزدیک به ۲۰ کشور را با ویژگی تجانس فرهنگی و باورهای اجتماعی توصیف کرد، درحالی که ۴۰ درصد از کشورهای جهان باستثنای پنج مجموعه شامل نیجریه با ۴۵۰ خرده جوامع مختلف در مقابل هند با ۳۵۰ مورد و اتیوپی با ۹۰ مورد و برزیل با ۸۰ مورد و بالاخره چین با ۶۵ خرده جوامع ناهمگون از این ویژگی با یک مورد و یا بیشتر برخوردار می‌باشند.

ریشه‌های فکری نظریه کثرت‌گرایی در این کتاب از آراء ونظریات فیرنیفال و کارلتون کون به ترتیب در مطالعات جنوب شرق آسیا و خاورمیانه مأخوذ گردیده است.

پویایی حالت کثرت‌گرایی پاسخی است که مؤلف به این سؤال اساسی که آیا گذار از تکثرگرایی به تجزیه گرایی امری ضروری است؟ می‌دهد. دکتر حمزه با استناد به آرای موجود کثرت‌گرایی را عامل دائمی در بروز جنگ‌ها نمی‌داند بلکه این حالت و ویژگی را به عنوان مقدمه سیاسی و زیربنای جهان بینی جوامع کثرت‌گرا بر می‌شمارد که از آن به مثابه ابزاری در جهت تعامل با مشکلات ناشی از پدیده کثرت‌گرایی بهره‌برداری می‌شود. اما اگر این پویایی موجبات تغییر، دگرگونی و تحرک سیاسی جامعه را به وجود آورد و به بروز آثار سلبی سیاسی در جامعه کثرت‌گرا منجر گردید، در نتیجه گذار به مرحله تجزیه اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

از آنجائی که اسرائیل رژیمی سیاسی برای اسکان مهاجران یهودی است از این رو با فرض قبول قومیت‌گرایی در اسرائیل می‌توان نتیجه گرفت که در آینده بروز تجزیه طلبی قومی و امکان زایش قومیت‌های جدید در درون قوم‌ها و طوائف قدیم حتمی و بروز این حالت در

1. Segmentation
2. Plural

ساختار کثرت‌گرای اسرائیل به اعتقاد اندیشمندان انکارناپذیر است و در صورت وقوع آن کیان صهیونیستی را با یک انفجار داخلی مواجه می‌سازد که سرانجام آن پدیدار شدن تجربهٔ استعماری جدید در منطقه خاورمیانه خواهد بود. اما این که چه ابزاری قابلیت کنترل نظام کثرت‌گرا را در اسرائیل دارد؟ سؤالی است که می‌بایست به آن پاسخ داد. شاید بتوان گفت جدال موجود در رویهٔ رقابتی احزاب در مقوله‌های انتخاباتی و به ویژه پیرامون مسائل امنیتی و اقتصادی اسرائیل دریچه اطمینانی برای گریز از روند تجزیه طلبی باشد!

اصولاً کنترل اجتماعی[1] را فرایند عملیات اجرایی پیش‌بینی شده ویا پیش‌بینی نشده‌ای می‌دانند که از سوی جامعه و یا بخشی از نظام تصمیم‌گیری به منظور نظارت و کنترل رفتار افراددرون جامعه اتخاذ می‌شود که برهمگونی و هم‌آوازی آنان با اساس و نظام ترسیم شده در ادارهٔ اجتماع تأکید داردو هدف از آن برقراری توازن اجتماعی می‌باشد. از تحلیل فرآیند عملیات کنترل اجتماعی می‌توان به مفهوم نظریهٔ امنیت اجتماعی بااشکال مختلف آن از جمله (اقتصادی، نظامی و سیاسی) دست یافت. در حقیقت این مفهوم با مفاهیم رفاهی و رفع نیازهای مادی منطبق می‌باشد. اما امنیت در جامعه صهیونیستی از معانی مختلف نسبی برخوردار است. چنانکه یسراییل یادآور می‌شود که مفهوم واقعی امنیت در ایدئولوژی صهیونیستی عبارت از مطلق مفهوم وجود می‌باشد. این تصور در واقع از کینه صهیونیست‌ها به مخالفان یهود که در فکر نابودی آن می‌باشند منشعب گردیده است. مخالفانی که دستشان درایجاد قربانگاه‌های یهودیان در روسیه و آلمان و غیر آن آغشته است.

بنابراین اسرائیل همچنان از منازعه و درگیری رنج می‌برد. چرا که اسرائیلی‌ها در جهان تنها اشخاصی هستند که در دولت و سرزمینی زندگی می‌کنند که هرگز یارای اقرار بر ادامه زندگی فرزندان و نسل‌های آینده خود را در این سرزمین ندارند. این مهم بیانگر تهدید داخلی و خارجی است که کیان صهیونیستی را به بن‌بست کشانده است.

از اینرو ابزارهای کنترلی به هدف ایجاد شخصیت جدید اسرائیلی در پناه تمسک به مشترکات عرفی و قانونی است تا بدین‌سان جامعه اسرائیل از مخاطرات گذار از مرحلهٔ کثرت‌گرایی به تجزیه عبور کرده و در برابر مخاطرات خارجی نیز تقویت گردد.

مؤلف در فصل دوم کتاب خویش نمودارهای کثرت‌گرایی را در جامعه صهیونیستی به تصویر می‌کشد. درگفتار اول این

---

1. Social Control

فصل کثرت‌گرایی دینی به همراه کثرت کتب دینی، پیامبران، فرقه‌های مذهبی و مقولهٔ ارتودکسی و علمانی گرایی پرداخته شده است. گفتار دوم این فصل نیز اعتقادات مجموعه افرادی[1] که از حیث ریشه تاریخی، فرهنگی و تمدنی و زبانی خود را مشترک فرض می‌نمایند، تشریح می‌گردد.

یهودیان غربی (اشکنازیم) و یهودیان شرقی (سفاردیم) خواستگاه اصلی جمعیت‌های کثرت‌گرای قومی شناخته می‌شوند.

با وجود جمعیت‌های غیرمتجانس و ناهمگون به همراه فاصله طبقاتی فاحش و اختلافات مذهبی فراوان این سؤال همچنان باقی است که ضوابط حاکمیت اسرائیل در پایداری نظام پلورالیستی و ممانعت از بروز تجزیه چگونه رفتار می‌نماید؟ مؤلف برای پاسخ به این سؤال تشریح فرایند کنترل اجتماعی را از دیدگاه نهادهای حکومتی توصیه می‌نماید. از اینرو مؤلف در فصل سوم به فراخور بحث نهادهای جامعه صهیونیستی را شامل نهادهای دینی، سیاسی، نظامی، اقتصادی به ویژه اقتصاد اجتماعی و بالاخره وطن گزینی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. فصل چهارم کتاب به مباحث مربوط به ابزارهای کنترل پنهان که خارج از چارچوب مباحث نهادینه‌ای است که در دو بخش ابزار جلوگیری از نافرمانی و مصادره آثار مترتب برنافرمانی تشریح می‌گردد.

مؤلف فصل پنجم کتاب را به تقویت نیروی کنترل مذهبی اختصاص می‌دهد. تقویت روح جمعی و عملکرد دسته جمعی با منش اعتقاد انسجام‌گرایی در مقابله با تحولات بین‌المللی به ویژه در مقابله با تهدید جهان عرب و جهان اسلام راهکاری است که کیان صهیونیستی برای حراست از دست‌آورد شوم خود اتخاذ نموده است. به عبارتی دیگر کیان صهیونیستی در پی ارائه بینش و تعریف جدید از یهودی گری تحت عنوان (تهویه) می‌باشد البته این تجدید نظر و تعریف جدید به اعتقاد مؤلف کتاب "کیان صهیونیستی، کثرت‌گرایی و ابزارهای کنترلی" بدون بازگشت به اصول یهودیت صورت می‌پذیرد. در یک کلام پوست‌اندازی صهیونیسم اگرچه نمایانگر راز بقای کیان مزبور می‌باشد از طرف دیگر بیانگر تضاد و تقابل درونی و بیرونی کیان صهیونیسم خواهد بود، که نبایستی از نظرگاه نخبگان جهان اسلام دور بماند.

مجتبی فردوسی‌پور

مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس

1. Ethnic Group

نمایه سال چهاردهم فصلنامه‌ی سیاست خارجی

علیرضا عبدی‌زاده

راهنمای استفاده کنندگان

- بعد از هر شناسه (موضوع، عنوان و نام) کوته نوشت داخل پرانتز، شما را مستقیماً به آنچه که مورد نظر می‌باشد، راهنمایی می‌کند.
- بعد ازکوته نوشت داخل پرانتز، با عددی چند رقمی مواجه خواهید بود: اولین رقم، شماره‌ی سال انتشار مجله؛ دومین و سومین رقم، شماره‌ی مجله و آخرین عدد یک تا چهار رقمی، شماره‌ی صفحه می‌باشد.
- هنگام جست‌وجو در نمایه‌ی موضوع، برای بازیابی کامل‌تر موضوع مورد نظر، بهتر است به ارجاعات "نیز نگاه کنید به"، که به نوعی با موضوع مورد نظر شما بستگی دارد، توجه فرمایید.

کوته نوشت‌ها

ا	اسناد		منابع
پ	پژوهش‌ها	م‌ص	مصاحبه
ت	تهیه کننده	م‌ق	مقاله
ت‌گ	تهیه کننده/خلاصه کننده گزارش	م‌ک‌ن	مترجم کتاب معرفی/نقد شده
س	سمینار	م‌گ	مترجم گزارش
ک‌ن	کتاب معرفی/نقدشده	ن	نویسنده
گ	گزارش	ن‌س	نمایه‌ساز
گ‌ش	گاهشمار	ن‌ک	معرفی/نقدکننده‌ی کتاب
م	مترجم مقاله	ن‌ک‌ن	نویسنده‌ی کتاب معرفی/نقدشده
م/	معرفی کننده/محقق اسنا	وک‌ن	ویراستار کتاب معرفی/نقد شده
م‌پ	معرفی کننده‌ی پژوهش‌ها		

نمایه موضوع

نمایه عنوان

مقاله‌ی برگزیده

مباحث پایه

مباحث حقوق بین‌الملل

مباحث امنیتی

مباحث سیاسی و روابط بین‌الملل

مباحث اقتصادی

مباحث خلع سلاح

مباحث حقوق بشر

چیستی جهانی شدن

جهانی شدن، ایران و خاورمیانه

مباحث سیاسی و روابط بین‌الملل

مباحث فرهنگی

تحلیل‌ها و گزارش‌ها

نقد و معرفی کتاب

نمایه نام

آ

الف

ر

ز

س

ش

ص

ط

ع

ف

ق

ک

گ

م

ن

و

ه

US Foreign Policy and Palestine's First and Second Intifada

The United States' policy regarding Palestine's issue is based on the supposition negotiations between Israel and Palestine and also considering the negotiation as a dialogue between the two disputing groups living in close neighborhood and enjoying the same rights. The United States is seeking new and creative solutions to this problem to materialize its main policy that is to establish and preserve regional stability. A general image of the US foreign policy regarding Palestine's Intifada is presented in this article. This policy considers Palestine's issue as a critical event in which it's policy is based on turning a threat to an opportunity and vice versa. However, passive idealism and realism, land problem for the population solution, US reaction, second Intifada, and the new regional realities are topics of discussion in this article as well. As mentioned in the conclusion of the article, the best policy for Palestine is to realize how to enjoy its own and other Arab countries interests to balance the US policy regarding the Palestinian's requirements.

Why does the United States give assistance to Israel?

There are various points of view regarding the reason for the US assistance to Israel, its consequent goals and motivations. Four ideas are analyzed in this article:

- Influence of Jewish Lobby on the US policy making process
- Moral commitment and supporting "Democracy for the Survival"
- Historical grounds, values and common culture
- US interests in supporting Israel

In conclusion, the writer believes that in comparison to the four above-mentioned ideas, the last one -- that is the US national interest -- is more accurate and probably the main cause of this deed.

prove the actual practical role of the EU in the Middle East until the Oslo agreements in 1993.

Palestine's Intifada and the International System: From the Cold War to Globalization

This article deals with the relation between the international environment and local actors i.e. the Palestinians, in the past decades in general, and the relation between the international environment and Infifada in recent times in particular. And three questions are posed in this regard:

1. How was the relation between the question of Palestine and the international environment in the Cold War Era?
2. How the end of the Cold War and the beginning of a new stage in international relations, Particularly with regard to the globalization Phenomenon has influenced the relation between Palestine, Intifada and the international environment?
3. What is the prospect of the future trend of this interaction, i.e. the relation between Infifada and the international environment?

Addressing these questions, the article illuminates:
First, during the Cold War, the issue of Palestine was deeply influenced by the situation of World Competitions and the Cold War, as a whole, was a negative factor against the Palestinian cause.
Second, end of the Cold War, enhanced the role of the local and Palestinian players and, despite the negative dimensions of globalization, the Possibilities resulted from international communications, have positively contributed to the ideals of Intifada and Intifada is no more a local issue, but a global one.
Third, it seems that this trend, despite immense difficulties confronted with in regard to the struggle, will act more to the benefit of Intifada and the Palestine in the future; in addition, the attention paid by the Palestinians and those interested in their aspirations, to the international environment can also be effective in their destiny.

Analyzing Regional and International Aspects of Palestine's Intifada

For the time being, the subject of Intifada is the most significant topic of discussion in the Middle East. The main topic of this article is to realize the exact concept of regional and international developments and their impact on Intifada during the last two decades (1980-2000). Camp David negotiations was the initiative point for the peace negotiations between Arabs and Israelis. However, after Iran-Iraq war, Iraq's defeat in Kuwait, shattering of the East bloc, it took a decade to persuade Arabs to join Israel's peace process in the historical meetings of Madrid. Intifada appeared as a determining regional factor at the end of the same decade.
In the second decade we can witness intemperance and overindulgence of US and Israel in the Middle East. Meanwhile Washington and Tel Aviv achieved their regional goals by screening the peaceful illusions to the Arabs.
The result was occupation, suppression and despise for the Palestinians, the natural reaction of which was demonstrated in the second Intifada.

Role and Position of the European Union in the Middle East Peace Process

Considering the dispute between the Arabs and Israelis in particular, the European policy in the Middle East was under the influence of two main factors:
First, economic considerations specially the access to oil and its price control second, political considerations, the limits of US involvement in the Israeli-Arab peace process and the pressure from the Arab side.
European Union has been active regarding the settlement of the Middle East situation. An announcement was issued in this regard that has been considered the most significant announcement of the EU in 1980. A few announcements were issued for the current situation between Palestine and Israel by the EU, but they did not

Development Process in the 2nd Intifada

The writer investigates the development process of Intifada considering the whole ups and downs in this article. Beginning with an introduction, the first and second Intifada are compared and described. It analyzes both the internal and external dimensions of Intifada in seven segments thoroughly. In another section the causes and grounds for the new Intifada are discussed. In this relation Sharm-al Sheikh, Taba negotiations and the recent election in Israel are discussed as well.
Other sections of the mentioned article are focused on the relations between Israel and the United States leading to the recent Middle East transitions, (Republicans', Democrats', Likud, and Labor parties' competition) the UN position, European Union, Islamic Conference and Arab League.

Jewish/Zionist Terrorism: A Continuing Threat to Peace

It is now for years that Islamic groups, particularly Palestinians, have almost exclusively been accused by western (particularly the US) political sources and think-tanks for what is called "Middle Eastern Terrorism," while the violent acts committed by Zionist terrorist movements seeking the establishment of an independent Jewish state, as well as inhuman tactics of terror violence pursued by succeeding Zionist governments have remained largely ignored. This article aims at providing an unbiased analysis of Jewish/Zionist Terrorism by delving in extremist version/interpretation of Jewish precepts which may give rise to, or provide religious justifications for indiscriminate acts of violence against non-Jews, in particular (Palestinian) Arabs. It concludes by noting that, if not controlled, Jewish/Zionist Terrorism, with its highly still untapped reservoir of terror violence, may prove to be a serious threat against regional and International peace and stability.

Israel and the Palestinian Activism

The Palestinians' uprising in the occupied territories was a movement without any programming. This was an unexpected, self-motivated movement occurred as a result of an accident on a road to Gaza with no actual leadership. The first Intifada didn't lead to dispel of the Israeli forces from the occupied lands, but the Palestinians were satisfied, as they could resist against Israelis with bare hands. Examining the first Intifada in this article, the consequences and results are described as well. The article considers Al-Aqsa Mosque Intifada and its political goals and mentions the obstacles to the victory of the new Intifada. It concludes in the end that if Palestinian activism is to realize the Palestinians' rights, it definitely requires the unity and integration within Palestine.

Palestine's Intifada: 1978-1990 & Al-Aqsa Mosque Intifada, an Analytical and Comparative research

The Palestinian history consists of too many examples concerning the uprising of their people, those who have their children sacrificed in order to achieve their goals, retake their country and legitimate rights. In Al-Aqsa Mosque Intifada, the Palestinians fight for their land, country, and the right to establish the Palestinian government and its capital city, the holy Qods, just as in their other struggles.
The aim of this research is to present an analytical and comparative comparison of Palestine's Intifada during the years 1978-1990 and Al-Aqsa mosque Intifada, which occurred right after Sharon's visit to this mosque.
This analysis provides a comparison on regional and international conditions that lead to the recent explosion of Intifada, which is the main incentive of this act, and finally refers to the reasons that resulted in such a move.

The Institute for Political and International Studies was founded in September 1983 with the objective of undertaking and encouraging the study and research of issues relevant to Islamic Republic of Iran's foreign policy. Thus, the Institute's main aims are: to conduct and promote independent research in the field of international relation; to undertake and encourage the analysis, investigation, and dissemination of knowledge in the political, economic, legal, strategic, and cultural areas; to gather, present, and publish reliable information and accourate and intelligent judgement of international affairs and, to advance the analytical understanding of vital issues affecting Iran and other Islamic countries.

The Institute has a staff of approximately 100, made up of researchers, sepcialists, and diplomats. Scholars from different universities also participate in some of the research projects. IPIS organizes seminars as well as conferences both at the Institute and universities such as Tehran University to acquaint the public more fully with its activities and with vital foreign policy issues. Seminar lectures and discussions are usually published as "Seminar reports". As the Institute regards the publication of its research findings an important part of its activities, they are published in the form of books, articles , and occasional papers.

The *Journal of Foreign Policy* is the quarterly Journal of the Institute, and is devoted to the study of international affairs. It publishes original articles on political, economic, strategic, legal, and cultural issues in international relations, with a special emphasis on foreign policy issues.

All correspondence concerning subscriptions to the *Journal of Foreign Policy* or information on the Institute's publications should be sent to:

The Publishing- House of the Foreign Ministry,
Tehran: P.O. Box: 15875/6353 Tel: 768582
Tehran, Iran.

In The Name of God